[illegible]

... بیان سعادت نشان کتاب مستطاب متضمن حال عظمت اشتمال حضرت رسالت یعنی جلد اول

مدارج النبوت

... از تصنیف افضل الفضلاء الفخام واعلم علماء الکرام مولانا شاہ عبدالحق صاحب محدث دہلوی قدس سرہ العزیز

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم این کلمات اعجاز سمات مشتمل بر حمد و ثنای الهی تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبه کبریائی خود بدان خوا...
نعت و وصف حضرت رسالت پناهی ست صلی الله علیه وسلم که وی سبحانه او را بدان ستوده و توصیف کرده و چندین از اسمای حسنی الهی جل شانه است که در وحی متلو و غیر...
خود او را بدان نامیده و حلیه جمال و حلی کمال وی ساخته اگرچه وی صلی الله علیه وسلم بتمامه باسما و صفات الهی متخلق و متصف است با وجود آن بعضی از آن مخصوص ...
نور و حق و علیم و حکیم و مؤمن و مهیمن و ولی و هادی و رؤف و رحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از آن قبیل است اما اول بودن وی صلی الله علیه وسلم اول است در ابداع که اول ما...
نوری و اوست در نبوت که کنت نبیا و آدم لمنجدل فی طینته و اول مجیب در عالم در روز میثاق الست بربکم قالوا بلی اول من آمن بالله و بذلک امرت و انا اول المسلمین
من ینشق عنه الارض و اول من یؤذن له بالسجود و اول من یفتح باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با وجود سبقت بعثت آخر است در بعثت و در رسالت و لکن رسول الله...
و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در بعثت ... اولیت و سابقیت ... تفضیلات که
داده بان شده و بهمه غالب شده و اما الظاهر و الباطن ظاهر است انوار او که تمامه آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظهوری بکمال ظهور وی و هیچ نوری بنور وی نیست و باطن
اسرار وی که هیچکس را بر کنه حقیقت جمال وی راه نبرده و دور و نزدیک همه در نظاره کمال جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شیء علیم صلی الله علیه و آله ... انا ...
ذات الهی و احکام صفات حق و اسما و افعال و آثار و جمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل ذی علم علیم شده علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها
اما بعد میگوید بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری وفقه الله لما یحب و یرضاه و جعل آخره خیرا من اولاه باعث بر تالیف این کتاب ...
و در باب النبوة آن بود که سالها شوق جان و ذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی و شرح احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که ...
جامع کرده همت ساز و به تکمیل و تتمیم آن پردازد و التماس فرزند عزیز نور دیده دانش و بینش نور الحق حفظه الله تعالی عز و جل بتفصیل ...
... توفیق نیافت جلوه جمال آن شاهد مقصود در توقف بود و چون از فساد زمان ... در مزاج وقت بعضی ...
آینه استعداد و تنگی حوصله ادراک او را که پایه رفیع و مقام اقدس محمدی را که هیچکس را بدرک و دریافت آن آنچه بایست نشناخته و تقصیری در حق اعتقاد نموده و از جاده دین ...
و صراط مستقیم بر افتاده بود ... در بیان آن نمود که احوال و صفات قدسیه آن سرور انبیا و امام اولیا و فخر رسل ... اولین و آخرین ...
... بکمال ... حسن جمال ... مقصود ... نگارش نماید این ... حقیقت حال آگاه ...
... عاشقان ... ذوق ... کتابی ... احوال ... حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه ...
... تحقیق ... آغاز یافت ... انجام رسید ...

...م در حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق عظیمه و صفات کریمه و فضل و شرف وی صلی الله علیه وسلم که با آیات قرآنی و احادیث
... نبویه و ذکر آنچه مخصوص است بوی در آن کتب و ذکر فضائل مشترک میان وی و انبیاء دیگر و کمالات مختصه بوی از معراج و جز آن و ذکر معجزات و خصائص
... صلی الله علیه وسلم و ذکر اسامی شریفه وی و فضائل و کرامات و درجات که در نشأه آخرت مخصوص ذات با برکات وی خواهد بود از عموم شفاعت و خصوص وسیلت و بیان
حضرت صلی الله علیه وسلم که واجب است بر خلق رعایت آن از ایمان و طاعت و اتباع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عادات کریمه که محبوبات الهی سبحانه و تعالی
پانزده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤوس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافت **قسم دوم** در ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم
عبدالمطلب و موت وی و ابتداء حضانت ابوطالب مر او را و سفر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه ابوطالب بجانب شام و شناختن بحیرا راهب مر او را و بیان آنچه در ... بعثت
و ذکر بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و اذیت کفار و هجرت صحابه بجانب حبشه و رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب طائف و بیعت جن و ...
بیعات ... هجرت ... در مدینه مطیبه ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده **قسم سوم** در ذکر وقائع سنوات که از ابتدای هجرت تا مبادی مرض و وفات
چون وقائع هر سال بابی علیحده است احوال این قسم نیز ... ده باب خواهد بود و اگرچه بعنوان ابواب مذکور گشته **قسم چهارم** در ذکر حدوث مرض و امتداد آن و وفات
مرض و روز وفات ... و ذکر غسل و تکفین و نماز و دفن و اثبات حیات انبیاء این قسم مرتب بر ... باب آمد **قسم پنجم** در ذکر اولاد اطهار و ازواج مطهره و سراری ... صلی الله علیه
و اعمام و عمات و جدات و اخوان رضاعی و ذکر خدام و موالی و حراس و کتاب و عمال و رسل و عمال و خطبا و شعرا و مؤذنین و آلات حرب و دواب و امثال آن ترتیب این قسم یازده باب
... و در بیان بعضی از صفات کامله وی صلی الله علیه وسلم بطریق اهل معرفت و طریق توجه و استمداد بجناب اقدس وی صلی الله علیه وسلم **قسم اول**
... کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... باب است **باب اول در بیان حسن خلقت و جمال صورت وی** صلی الله علیه وسلم ...
... وسلم مرآت جمال الهی است ... و در صحیحین از براء بن عازب آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوبروی‌ترین و خوشخوی‌ترین مردم
در حدیث ابوهریره آمده ما رأیت شیئا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندیدم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول وی ما رأیت شیئا
... که خوبی و حسن ... گفت چنان روشن و تابان بود که گویا میرفت آفتاب در روی وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دیگر آمده که ...
... اگر ... **بیت** ... آفتابی ... و بیان سطوع و اشراق و لمعان چهره مبارک ...
... و در حدیث بخاری آمده که پرسیده شد از براء بن عازب که آیا بود روی روشن آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لمعان و تلألؤ و روشنی گفت نه بلکه بود مثل قمر
... یعنی مدور ... از جهت اجتماع وی هر دو صفت را تدویر و لمعان و در روایت مسلم آمده گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه
... و اگرچه لمعان در آفتاب بیشتر است اما در ماه ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحت صفتی است که در دیدن خوش آید و در دل جای کند ...
... و صفت او ... **بیت** شاهد آن نیست که موی و میانی دارد ... طلعت آن باش که آنی دارد ...
... صباحت که صفت یوسف علیه السلام بود و ملاحت که نعت محمد است صلی الله علیه وسلم ... انا املح و اخی یوسف اصبح ...
... که مثل دائره باشد ... از دائره حسن و جمال ... بلکه مراد ... که در روی نوعی از تدویر بود ... قلیل ...
... آمده است ... در روی مبارک وی ... مکلثم ... مدور الوجه را گویند که سخت مدور باشد ... مکلثم ... قصیر الذقن ...
زیرا که طول وجه ... باشد ... در قاموس ...
... سهل الخدین ... سهل زمین نرم و هموار ... و در بعضی روایات اسیل الخدین آمده ...
... گفت شیخ ابن حجر عسقلانی که ... آیا بود وجه شریف وی ...
بعضی احادیث ... تشبیه ... قطعه قمر ... در اشعار ... چنانکه گفته است مصرع
... طلعت آن ماه ...

مالک رضی الله عنه کردند از شعرا صحابه و شعرهای ایشان بسیار است واقع شده پس لابد از توجیهی باید کرد پس بعضی گفته اند که این تشبیه محمول است بر صفت وی صلی [illegible]
تند و التفات و جنبش و بسیار نگریستن بود در بعضی روی تابان میکرد و تأیید میکند این را حدیث جبیر بن مطعم که نزد طبرانی است گفت التفات کرد بسوی ما رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بروی که گویا شقه قمر است و چون آنست که این تشبیه جبهه مبارک اوست چنانکه بخاری از کعب بن مالک آورده که گفت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سر استنار وجهه کانه قطعة قمر بود و رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون شکن می افتاد در جبهه مبارک وی بدرخشیدن میشد گویا که پاره از قمر است
[illegible] است از سعادتها که درین تشبیهات ست [illegible] پیشانی [illegible] و فی المعراج سرر [illegible] شکن پیشانی جبهه اسرار جمع الجمیع اسارير و فی الحدیث کان تبرق
اسارير وجهه و بعضی گفته اند که تشبیه بقطع قمر از جهت احترازیست از سوادی که در قمر ست و این سخن ضعیف است زیرا که تشبیه بری است که در قمر است از ضیا و استنارت
[illegible] قطع نظر از آن سواد و تیر سواد در قطع قمر نیز واقع ست و آنرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرموده بود در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم مانند دائره قمر و
دائره قمر را هاله گویند که بفارسی بزبان آن را خرمن ماه خوانند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین که ظاهر آنست که مقصود [illegible] است و تشبیه به هاله قمر اشارت
باحاطه انوار و اضوا بجوانب و اطراف وجه مبارک که متکلم بالذات در بیان کمال ضیا و نوریست و تشریف عظمت و هیبت و جلالت اوست در باب که چه چیزی اند
در نظر شهود و از نظر کردن درین تشبیه از جمال و جلال وی صلی الله علیه وسلم که پر میکند دیده را و دل را بنور محبت و عظمت و در حدیث کعب بن مالک نیز تشبیه بدائرة القمر
آمده است و اظهر و اشهر تشبیه بقمر است لیلة البدر بیهقی از ابی اسحاق آورده است که زنی از همدان بمن گفت که حج کرده ام با رسول خدا گفتم وصف کن وی را که چه
بود گفت کالقمر لیلة البدر لم ار قبله و لا بعده مثله صلی الله علیه وسلم و بر طالب مشتاق که همیشه مراقبه جمال جهان آرای او بشرف مشتاقیست باید که در لیالی بدر از
مشاهده بتغافل و فارغ نباشد که دیدار نقد است و در حدیث ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر گفت بود پیغمبر خدا
بزرگ و معظم و مهیب در نظر نظارگیان که گویا مشتعل میشد روی مبارک وی مثل درخشیدن ماه در شب چهاردهم و در ترجیح تشبیه بکمال آنحضرت [illegible] و در تشبیه آفتاب [illegible]
اشارتی با آن کرده شد گفته اند که ماه پر میکند دیده را بنور خود و انس میگیرد و لذت میابد دل بمشاهده وی و ممکن است نظر کردن [illegible] بخلاف آفتاب که خیره میکند
نظر را و ذوق نمی بخشد دل را فالقمر تشبیه ذات عظیم الصفات وی صلی الله علیه وسلم با آفتاب در سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور [illegible]
حقیقت ذات شریف وی و خیره شدن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعه فضل و کمال وی کما قال شعر اعیا الوری فهم معناه فلیس یری للقرب و البعد فیه
غیر منفحم کالشمس تظهر للعینین من بعد صغیرة و تکل الطرف من امم [illegible] جمال خود است ولیکن در مشاهده حسی عیانی تشبیه بقمر اقرب [illegible]
نقل کرده اند که چون مسرور میشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده میشد روی وی مانند آئینه و نموده میشد شخص [illegible] در دیوار [illegible]
آمده که گفت [illegible] رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در شب مهتاب [illegible] بود بر وی حله احمر پس نظر میکردم من بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بسوی قمر پس بخدا سوگند بود
آنحضرت نزد من بهتر از قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ اوست بحسن جمال وی صلی الله علیه وسلم [illegible]
قمر و قول وی که گفت نزد من برای اظهار تلذذ اوست بحسن جمال وی صلی الله علیه وسلم و الا وی احسن ست در واقع [illegible] بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از
مراد بحمرا جامه [illegible] که خطهای سرخ دارد [illegible] تحقیق [illegible] که هر که حله را جامه ابریشمین حمل کرده و حمرا را بسرخ صرف و باید دانست [illegible] اگر [illegible]
آنحضرت نشده باشد بر روش [illegible] بحسب عرف و عادت و الا هیچ یکی از مکونات نیست که معادل و مماثل صفات خلقیه و خلقیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد فسبحان من
خلقه حسنه و اجمله و اتمه و اکمله سبحان الله سبحان الله ما ابصر شریف وی صلی الله علیه وسلم کلام در وی از دو وجه است اول در وصف
از علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عظیم العینین اهدب الاشفار بود آنحضرت بزرگ
چشم [illegible] و فراخی آنهاست [illegible] بسیار [illegible] بیرون برآمده و کلیه در صفات اعضای شریف وی توسط و اعتدال ست که [illegible] دراز مژگان [illegible] بزرگی
[illegible] و در حدیث دیگر آمده است اشکل العینین و شکلة بضم شین سرخی که در سفیدی چشم باشد و این محمود است و آن رگهای باریک سرخ است که در چشم میباشد
[illegible] سرخی در سواد چشم [illegible] در صفت چشم شریف [illegible] مذکور شده ولیکن در نهایه گفته کان اشهل العینین و گفته الشهلة حمرة فی سواد [illegible]

بیان نهم [illegible]

در چشم [illegible] ست ولیکن مشهور اشکل العینین ست و در اشعار و صفت خوبان نرگس شهلا آمده و فی القاموس الشکل حمرتی که در وی سرخی و سپیدی مختلط باشد

با خیر یکی [illegible] سرخی زند و شکله را سحره نیز گویند و اشتقاق آن از سحر است که چشم جادو دریا و دگر نیز گویند که دل میرباید یعنی اشکل العینین یا طویل شق العینین

یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده اند و در قاموس نیز این چنین گفته و قاضی عیاض مالکی هم اینچنین آورده و در شمائل ترمذی نیز اینچنین آمده ظاهر آنست که قول امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه عظیم العینین باراده این معنی ست و الله اعلم و ادعج العینین نیز آمده و ادعج نیک سیاه چشم و در قاموس معنی فراخی نیز اعتبار کرده بود و در مختصر

اکحل العینین [illegible] لسان سرمه سیاه کرده جای مردم چشم و چشم تو که سیاه بند سرمه نا کرده یعنی بود چشم وی گویا که سرمه کشیده است اگرچه سرمه کشیده بود و

وجه ثانی در صفت ابصار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس گفت که بود آنحضرت که میدید در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی بروز رواه البخاری و

از عائشه نیز اینچنین روایت کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که آنحضرت در ثریا یازده کوکب میدید [illegible] و بود نظر او بسوی زمین بیشتر از

نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و حیا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان می افکند بسیار یا احیانا بجهت انتظار وحی بودی و آنکه

بجانب زمین بود در حالت روز مره است و اکثر نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملاحظه بود یعنی نظر کردن بگوشهٔ چشم که در جانب صدغ است و آنکه در جانب بینی

ست آنرا موق و ماق میگویند و این از غایت حیا و وقار بود و چون التفات میکرد بدیگری [illegible] بتمام میگشت و بدزدیدن نظر و گردانیدن گردن

التفات نمی نمود که از عادت متکبران و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیحه آمده است که مقتدیان می گفت

[illegible] در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و حقیقت این روایت را خدا داند که چگونه بود و حقیقت

سائر احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین ست که کنه آن نتوان رسید و دعوی درک آن کنه حکم [illegible] و متشابهات دارد و آنچه بقیاس عقل و نظر

علم میتوان گفت برین تفصیل ست که این رویت بصری ست یا رویت قلبی و بهر تقدیر مخصوص ست بحال صلوة که محل انکشاف تمام موجب ازدیاد نور ست یا

عام ست تمام احوال اوقات را و اگر رویت بصری ست سوای چشم ست که در سر ست یا پروردگار تعالی قادر ست که قوت بصریه در هر جزو بدن پیدا آورد

یا در ابصار آنحضرت بطریق اعجاز مقابله شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان کتفین آنحضرت دو چشم بود مانند سوراخ سوزن که ابصار میکرد و آن نمی پوشید از ثیاب

یا اصوات این جماعه منطبع میشد در حائط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده میکرد افعال ایشان را و این دو سخن غریب ست اگر روایت صحیح ثابت آید اسنا و صدر

و الا محل توقف ست و گفته اند که باسناد صحیح ثابت نشده است و اگر رویت قلبی مراد ست پس آن علم ست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند

که صواب آنست که چنانکه قلب شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم احاطه و سعتی در درک و علم معقولات داده اند حواس لطیف او را نیز احاطه در درک محسوسات

بخشیده اند و جهات سته را در حکم یک جهت گردانیده اند و الله اعلم و اینجا اشکال می آرند که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من بنده ام

نمیدانم آنچه در پس این دیوار است جواب این ست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال صلوة ست اگر

علم ست موقوف باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه در سائر مغیبات ست و دلالت میکند بران حدیثی که واقع شده است که یکباری ناقهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم

گم شد بعضی منافقان گفتند که محمد خبر از آسمان میدهد و نمیداند که ناقهٔ او کجاست چون این سخن منافقان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید گفت من نمیدانم و در

[illegible] مگر آنچه یاد داد مرا پروردگار من و متصل همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بران ناقه که وی در موضع [illegible] ست چنین و چنین بند شده است مهار وی

در درختی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود و سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیداند مگر آنچه دریابد و پروردگار تبارک و تعالی خواهد و شما را [illegible]

السمع شریف وی صلی الله علیه وسلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که من میشنوم چیزی که نمی شنوید شما [illegible] اطیط آسمانرا

و اطیط آواز پالان [illegible] آواز شکم [illegible] و آواز شتر [illegible] اگر بشنوید [illegible] آسمانرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

مسلت پیشانی گشاده بود و در حدیثی دیگر واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر حلیهٔ شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چین در پیشانی می افگند چنان می نمود
که گویا قطع قمر است و گفته اند که از اثر تجلیات و طالع و نورانیت و جبین ظاهر میشد و سر نوشت که در شکم مادر نوشته اند در موضع جبین نوشته و گاهی مشاهده آن می نمودی در رکعت سعادت
بر تعلیه و تمویه وی واقع شده است حاصل میشود که چه آثار نیک بختی و سعادت لائح و واضح است از آن اما حواجب شریف و در حدیث علی رضی الله عنه واضح الجبین مقرون الحاجبین
واقع شده است و قرن اتصال موی ابروان است و در حدیث ابن ابی هاله که از وصافان حلیهٔ شریف بود ازج فی غیر قرن آمده و در میان آنها در روایت اختلاف است
و گفته اند که صحیح روایت غیر قرن است و ظاهر از اقتران بسیار نبود و که مویها سخت بهم چسپیده باشد و بسیار فرجه بهم نبود و اتصال بود و مویهای چند نفیس که بدان اطلاق اقتران
و عدم اقتران هر دو صحیح افتد و در نظر شود و خیال نیز همچنین می درآید والله اعلم و گفته اند که در میان ابروان رگی بود که چون غضب نمایند آن رگ غضب و نیز در حدیث ابن ابی هاله آمده
که ازج الحواجب تفسیر کرده اند که ازج را مقوس طویل و افر الشعر و در روایتی ازج الحواجب سوابغ یعنی تمام موی بود و در قاموس و صحاح زج معنی باریکی ابرو یا درازی
گفته و بفارسی کمان ابرو و بعضی از بعضی صحابه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم احسن الوجه عظیم الجبهة دقیق الحاجبین و وقت یاد و در شعر منافات نبود
بدقت آنکه در پی خم نبود و بود قوس شعر آنکه کم موی پراگنده نبود اما الف شریف اقنی الانف و اقنی العرنین واقع شده و عرنین بکسر عین مهمله و سکون را و کسر نون الف
الف که در تحت مجتمع حاجبین است تفسیر کرده اند اقنی را السائل الحاجبین مرتفع الوسط و سائل از سیلان است یعنی هموار با نوعی از طول و دقیق العرنین نیز آمده و وقت
نیز بعضی بمعنی سیلان است و مراد نفی علو است و عرنین الف آنحضرت را نوری مشتعل بود که گمان میبرد کسیکه نیک تامل نمیکرد که بلند است و بلند نبود و آن بلند
نور بود که بالا میبرد و آنرا نیز نشان نیکبختی و سعادتمندی میدانند اما فم شریف در صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ضلیع الفم
یعنی فراخ دهان و همچنین وصف کرده است ابن ابی هاله که وصاف نبی بود صلی الله علیه و سلم حلیه شیء دار و طویل در بیان حلیهٔ شریف که مذکور است در شمائل ترمذی و
فم ممدوح است نزد عرب و مذموم میدانند صغر فم را در مردان و در زنان تنگ دهنی که شعرا و هر آن استعمار کرده گویا آیست از دل ایشان بعضی ...
میگویند کنایه از سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از ضلیع الفم این عبارت زیاده کرده اند که بیان مراد از فراخی دهن که یفتح الکلام و یختمه باشداقه یعنی آغاز میکرد
حضرت سخن را و ختم میکرد بشدقهای خود و شدق بکسر شین گنج دهان است و تحریک فراخی شدق خطیب باشد و کام گشاده و تشدق تفصح نماید یعنی سخن میگفت
شیرین تا تمام و کامل و پیچیدگی بآن نبود که مانند مفصحین نمی برآید پس حاصل این بیان و فصاحت اثبات آن اخیر گرده و تشدق که سانی آنرا ذم کرده اند و مکروه دانی
بطریق تکلف و تصنع و مباحی باشد و بعضی از ضلیع تعریف قریب بتشدقین مراد داشته اند مفلج الاسنان گشاده دندانهای پیش فی الصحاح فلج گشادگی دندانهای پیش در حدیث
اشنب مفلج الثنایا یا اشنب بر وزن دندان و آب و شیرینی وی در فی القاموس اشنب کجعفر که با سردی و بردی و عذوبة فی الاسنان و در حدیث علی رضی الله عنه مفلج الثنایا یا اشنب
بود و چه مبهم میشوند تابان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت گشاده لبهای چون تکلم میکرد و دیده میشد که گویا می برآید نوری از میان گشادگی دندان
و در عجله الله العیری حیث قال شعر کانما اللولو المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم و طبرانی در اوسط روایت کرده که بود و لبها و هر دو بان آن حضرت احسن
از همه آدمیان و در روایتی عظیم الاسنان نیز واقع شده و مراد تمامی و درستی آن خواهد بود و اما آب دهن شریف وی صلی الله علیه و سلم شفاهی بود و تیمن بکار و ادا کار از حدیث
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چشمان علی رضی الله عنه در خیبر و به شدن آنها در ساعت مشهور است و آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلوی از آب پس آب خورد از آن
دلو و ریخت آب دهن در وی و انداخت آب را در چاه پس فایح گشت بوی مشک از آن و خانه انس رضی الله عنه چاهی بود و انداخت آنحضرت آب دهن خود را در آن
شیرین تر از آن در یکباری طفلان شیرخواره را نزد آنحضرت آورند پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیر باشند و شیر نخورند در آن روز و ...
رضی الله عنه تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و مکید آنرا تا آنکه سیر شد و اینها از معجزات است و امثال آن بسیار است اما
حضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح البخاری از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت را در خنده چنانکه دیده شود لهوات وی و لهوات ... جمع لهاة [illegible]
گوشت پاره که در اعلای حنجره است از اقصای فم و همیشه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبسط الوجه دائم البشر و آنکه در بعضی احادیث آمده است که خندید تا که پیدا شد
تا آنکه ظاهر شد نواجد وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانها اند و آنرا اضراس عقل گویند و بعد از بلوغ و کمال عقل بر می آیند مراد از آن مبالغه است در بیان

حقیقت آن و آن محل نقل شده است در بیان شدت ضحک و بعضی گفته اند که مراد از نواجذ اینجا انیاب یا اضراس است مطلقا و آن اضراس مخصوص آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تبسم بود و تبسم از مبادی ضحک است و ضحک انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانها از سرور و اگر آواز باشد و شنیده شود از دور آن را
قهقهه گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر اصلا آواز نباشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و بیشتر بود دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه
فهمیده میشود از مجموع احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در معظم احوال و اکثر اوقات زیاده نمیکرد بر تبسم و تواند که گاهی زیاده بر آن کرده بحد ضحک
رسانیده باشد اما قهقهه هرگز نکرده است و ضحک اکثار و افراط در آنست که میبرد وقار را و میمیراند دل را و بزار و بیهقی از ابو هریره آورده که چون ضحک
میکرد آن حضرت روشن میشد دیوارها و میتافت نور دندانهای او بر آن چنانکه از آفتاب او فتد و بکار آنحضرت نیز از جنس ضحک بود و بنبود میشد آن
ولیکن میریخت اشک از چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگ میجوشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا و گریه آن
تجلی صفت جلال و از شفقت بر امت و رحمت بر میت بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در نماز شب بودی و نگاه داشت پروردگار تعالی او
از خمیازه که از کسل و گرانی است و از تاریخ بخاری و مصنف ابن ابی شیبه آورده اند که ما تثاوب النبی قط و در بعضی روایات ما تثاوب نبی قط و ما
شد هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که تثاوب از شیطان است و اگر غلبه آرد و دهن باز شود باید که بپوشد یا لب زیرین بدندان گزد
و آنکه ها ها یا آه آه گوید لیاقت نیست و آمده است که شیطان خنده میکند در روی میکند آن را اما صوت شریف وی صلی الله علیه و سلم
بود احسن اصوات و بود آن حضرت احسن الناس صوتا و املحهم نغمة و هیچکس خوش آوازتر و شیرین کلام تر از وی و اصدق الناس لهجة که در وصف
کلام شریف واقع شده است بهمین معنی است که بود زبان شریف وی راست تر و درست ترین زبانها در تکلم بمخارج حروف چنانکه باید و شاید
و تا درست شد بیان هیچ یکی و صدق لهجه یعنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله عنه که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر خوش آواز
و خوش روی تا آنکه فرستاده پیغمبر شما را صلی الله علیه و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از همه و اینجا گفته است [illegible] در دل [illegible]
روی و آواز پیغمبر معجزه است و میرسید آواز مبارک وی بی تکلف تا بجایی که نرسد آواز هیچکس خصوصا در خطبها که در وعظ و تخویف و انذار میفرمود
چنانکه میشنیدند مخدرات در پرده های خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشاد گوشهای همه مردم را و شنیدند از منازل خود و شنیدند هر چه
در منی بود از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند در منی و علی کرم الله وجهه پیش آنحضرت بود
و تعبیر میکرد و از آن مراد تبلیغ و تفسیر و توضیح کلام و شرح بیان و رفع اشتباه از آن است نه شنوانیدن صوت اما فصاحت لسان شریف و جوامع کلم
و بدایع بیان و غرائب حکم وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر آنست که محاسب فکر و اندیشه گرد حصر و احصای آن تواند گشت و ممکن نیست وصف آن
به بیان و بنان آن بلسان و نیافریده پروردگار تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین تر زبان از وی صلی الله علیه و سلم یکبار عمر بن الخطاب رضی الله عنه
پرسید یا رسول الله بیرون نیامدی تو از میان ما و نگشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود لغت اسمعیل محو و مندرس شده بود پس آورد
آن را جبرئیل پس آن را یاد گرفتم و نیز فرمود ادبنی ربی فاحسن تادیبی ادب آموخت مرا پروردگار من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق بزبان دارد
و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز فرمود ناشی شدم من در بنی سعد بن بکر که قوم مرضعه وی صلی الله علیه و سلم حلیمه سعدیه اند و ایشان افصح عرب
بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بالضاد من فصیح ترین کسی ام که نطق کرده است بضاد و اگرچه بعضی [illegible] این حدیث [illegible]
ایشان ولیکن معنی آن صحیح است و حاصل آن راجح است تا آنکه فرموده که من افصح عرب زیرا که این حرف مخصوص است بعرب در زبانهای دیگر نیست و در میان
کسیکه حق این حرف تمام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مخرج این حرف از اضراس یمنی است [illegible] یا یسری [illegible]
جانب اخراج میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکلام مبین مفصل که اگر خواهد سامع بشمرد کلمات آن را [illegible] و آمده است که اعاده میکرد آنحضرت کلمه را
سه بار تا فهم کرده شود از وی و ظاهر آنست که این در مقام التباس و احتیاط در محل الهام و اشتباه خواهد بود نه همیشه [illegible] والله اعلم [illegible]

خصیصهٔ محمدیه است صلی الله علیه وسلم که فرمود اوتیت جوامع الکلم واختصر لی الکلام ومراد بجوامع الکلم کلماتیست که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند [illegible]
از آن کلمات را حسب وسع وطاقت خود فراهم آورده اند وکتب ودفاتر خود را بدان موشح ومزین ساخته اند ومکاتیب ومناشیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که بملوک و
امرا وعظما در دعوت اسلام فرستاده وبهر قومی بلغت ایشان تکلم نموده نیز آورده شرح وتفسیر کرده اند وچون مدار این باب بر لفظ فارسی است مقتصر است بر بیان جملهٔ شریفه
ایراد آن مکاتیب ومناشیر [illegible] بعضی از آن کلمات شریفه آنکه حکم حلیهٔ کمال وزینت جمال است بقصد مراقبت بر آمدن آن از دهان ودر زبان شریف ذکر
کرده شد بیت حرفی از دهان دوست شنیدن چه خوش بود یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست یکی حدیث انما الاعمال بالنیات که اصلی عظیم است از
اصول دین وجامع‌ترین ومفیدترین احادیث وبعضی آن را ثلث علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول وعمل ونیت است وبعضی نصف علم گفته باعتبار آنکه اعمال دو قسم اند اعمال
قلب واعمال جوارح ونیت اجل وافضل اعمال قلب است پس علم متعلق بدان نصف علم باشد بلکه اعظم النصفین ونیت اصل جمیع اعمال قلبیه وقالبیه وتمام طاعات وعبادات
است وباین اعتبار اگر [illegible] تمام علم گویند نیز درست است من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه
ما یحب لنفسه الدین النصیحة البلاء موکل بالمنطق المجالس بالامانة المستشار مؤتمن ترک الشر صدقة الحیاء خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصحة والفراغ نعمتان مغبون
فیهما کثیر من الناس من غشنا فلیس منا الدال علی الخیر کفاعله حبک الشیء یعمی ویصم المرء مع من احب لا تزول قدما عبد [illegible] خیرکم خیرکم لاهله [illegible]
[illegible] الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل العسل ایاکم والظن [illegible] الدین [illegible] الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله
لیس الشدید بالصرعة انما الشدید من غلب نفسه [illegible] القناعة کنز لا یفنی الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة والتودد الی الناس نصف العقل وحسن السؤال
نصف العلم لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف ولا حسب کحسن الخلق الرضاع یغیر الطباع الایمان [illegible] لا ایمان لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له جمال الرجل فصاحة لسانه
لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل [illegible] کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل [illegible]
[illegible] کتمان المصائب [illegible] الشماتة [illegible] وهر یکی از این کلمات گنجی است مشتمل [illegible]
[illegible] واحدی [illegible] بنظر دقت در آید هیچ [illegible] اگر [illegible]
[illegible] حدیث الدین النصیحة مشتمل است بر تمام علوم اولین وآخرین اگر علمای عالم جمیع آیند وشرح آن [illegible] باید اگر گفته باشند بر اندازهٔ علم و
حوصلهٔ دانش خود گفته باشند [illegible] در رسالهٔ [illegible] اشارت کرده شده است [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] عقل [illegible] وکثرت آن که [illegible] عقل است ومراد [illegible]
اعتدال [illegible] جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده در این قاعده کلیه است [illegible] موی مبارک گفت [illegible]
الله صلی الله علیه وسلم [illegible] موی شریف [illegible] رجل [illegible] وسکون [illegible] بفتح سین وسکون [illegible]
بفتح قاف وکسر طا [illegible] که آنرا [illegible] گویند در بعضی احادیث آمده که موی مبارک آنحضرت جعد بود [illegible] جعد بفتح جیم وسکون
[illegible] روایات نفی جعد کرده اند [illegible] فی الصراح جعد [illegible]
وقطط سخت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبط بود ونه قطط بلکه بین بین بود [illegible] دراز [illegible] موی شریف و
میان گوش [illegible] روایتی تا نرمهٔ گوش ودر روایتی تا دوش ودر روایتی تا نزدیک دوش [illegible] روایات آنست که این [illegible] اختلاف احوال
[illegible] کوتاه [illegible] موی [illegible] می آمد [illegible]
[illegible] موی دراز گشت وچون [illegible] کوتاه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] گیسوی [illegible]

ولیکن باید که تفقد کنند مویها را بتیل مالیدن و شانه کردن آنحضرت بسیار میکرد و هر که ژولیده و شوریده سر موی دیدی مکروه داشتی و موی گاهی در نظر می آید یکی از شما گویا شیطان
است و هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز مکروه داشتی و توسط همه حال محمود است و هر کرا نتواند تفقد کرد تراشیدن موی او را
بهتر است و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که از سو دشمن داشتم موی سر را از ان باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در بیخ هر موی جنابت است و الا
آن سترون موی ستاره است اهل روزگار رسیده از خاص و عام خصوصا مشایخ و فقها و علما و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت تفقد است فائده و بسکن
سنت همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آن حضرت سدل میکرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را و اهل کتاب سدل میکردند و مراد سدل
موی است بر اطراف سر بی هیچ فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا فرق میگویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست میداشت موافقت
اهل کتاب را در آنچه امر کرده نشده در وی بچیزی بعد از ان فرق میکرد و پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از سدل بسوی فرق و ظاهر آنست که
امر کرده شده بوی این سدل منسوخ باشد و احتمال دارد که اتخاذ فرق باجتهاد باشد که رسید او آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت
ایشان تفقد [illegible] تالیف قلوب بود و چون بی نیاز گردید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشانرا بالجمله سدل و فرق هر دو جایز است و فرق افضل
است که آثار اقوال آخر آنست که میگذاشت مویها را بحال خود و اگر خود متفرق میشدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت والله اعلم و اختلاف کردند علما که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برآنند که نکرده و مذهب محدثین این است زیرا که نرسیده بود پیری بوی بمرتبه خضاب در تمام سر و لحیه چهارده یا هفده یا بیست
[illegible] بود و چون ادهان میکرد پوشیده میشد پیری و نمایان میشد و گفت انس بود در لحیه شریف وی چند موی سفید و اگر میخواستم میشمردم
چند موی در سر مبارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت آنچه هر دیست که بیرون آورد انس رضی الله عنه مویهای شریف را که رنگ زده بود [illegible]
بود [illegible] گفته از خصوصیات بود بلکه [illegible] مخلوط بود بطیب و چنان [illegible] که [illegible] خصوصیات است یا خضاب کرده بود و انس [illegible] کرده در [illegible]
است کلام در حدیث ام سلمه کند [illegible] در [illegible] و در صحیحین از ابن عمر آورده که دید آنحضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد زعفران است و من از حضرت
شیخ امام اجل عبد الوهاب متقی [illegible] که میگفت که این خضاب نبود زیرا که مویهای شریف ساده بود و سیاه رنگ بگیر [illegible] تنظیف بود که بدان می
و پاکیزه ساخته [illegible] آن چند موی شریف که سفید بود و ندران رنگ میگرفته باشد اگر این خضاب در وقت پیری بود [illegible] بود از نوری نقل کرده اند که
[illegible] است که رنگ کرده وقتی و ترک کرده در اکثر اوقات پس خبر داد هر کس بآنچه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل متعین است زیرا که حدیث ابن عمر در
است [illegible] ترک وی ثابت [illegible] تاویل [illegible] بعضی علما و در شیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه سن مبارک وی متحمل آن نبود چنین گفته اند که تا
مکروه [illegible] پیری [illegible] کرده [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] در روایات متعدده از انس آمده که شیب اینجا [illegible]
باشد [illegible] گفته [illegible] از انس بعضی [illegible] گفت و حال آنکه در حدیث آمده است که شیب وقار است و نور است و شیب عمر ممدوح است بر زبان نبوت و گفته اند
که چون انس رضی الله عنه [illegible] آنحضرت [illegible] چنانکه ابو قحافه والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه را دید که سر و ریش تمام سفید شده مانده است [illegible]
[illegible] شیب را از شیخ پس چون انس از این حدیث عیب بودن شیب فهمید [illegible] دیگر [illegible] کرد و گران حدیث منسوخ است یا نیز
حدیث [illegible] [illegible] المواهب اللدنیه [illegible] در مقام [illegible] نیست که شباب از حیثیت قوت بدن و جهاد [illegible]
[illegible] بود و این کمالی است از [illegible] اسلام [illegible] تمام در زمان نبوت که جهاد در سبیل الله و غزا با کفار در زمان اغلب [illegible]
[illegible] که آنحضرت را شیب [illegible] و تحیر [illegible] شیب آن حضرت [illegible] خضاب که [illegible]
[illegible] شیب و ظهور آن [illegible] چنانکه [illegible] سوره هود و الواقعه [illegible]
[illegible] الشمس [illegible] شیب [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] علیه السلام شیب [illegible] گفته [illegible] قال [illegible] وقار [illegible] و بالله التوفیق [illegible]

صلی الله علیه وسلم و در حدیث ابن ابی هاله آمده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کث اللحیة یعنی انبوه و بسیار موی و در رد ایشان و کث در لغت بمعنی کثیف است ضد لطیف گفته میشود
رجل کث اللحیة و کثیف اللحیة و لحیة کث و در شفای قاضی عیاض گفته کث اللحیة تملأ صدره و در لحیه شریف در طول قدری معین در کتب بنظر نیامده و در خلاف النبی گفته که لحیه آن حضرت
چهار انگشت بود و طبعاً یعنی همین مقدار بود و از روی خلقت دراز و کم نمیشد و سندی برین یافته نمیشود و ارسال در لحیه موجب حسن و جمال سیما خصوصاً که کث اللحیة باشد و الله اعلم
و نیز این سخن مخالف چیزی است که از شفا مذکور شد و منافی است با آنچه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت از لحیه خود از طول و عرض و می برید شارب را یعنی
راو سفر سود و لیکن غریب و سبلت را وی از نامیست و در صحیحین آمده که مخالفت کنید در گرفتن مشرکان را و در روایتی مجوس را و بسیار کنید و دراز سازید ریشها را و کم کنید سبلت
و مبالغه کنید در گرفتن سبلتها و مذهب ائمه در گرفتن سبلت مختلف است و ادنی آنست که اطراف لب ظاهر گردد و حلق کردن آن بدعت است و نزد بعضی سنت
و نزد حنفیه احفا است که از بیخ بردارند اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبلت خود را به مسواک و این ظاهر با احفا منافات دارد و کذا قیل و این یک وقتی بود و الا
در اغلب اوقات احفا خواهد بود و مشهور در مذهب ما آنست که بمقدار ابرو بگذارند و این در غیر غازی است اما در غازی مستحب طویل گذاشتن است تا در چشم دشمنان هیبت نماید
اما آنچنانکه اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیره و باکی نیست ترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی از صحابه سبالها میگذاشتند
زیرا که وی دهن را نمی پوشد و طعام در وی نمیماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف است و افضل ترک آنست اما حلق طرفین عنفقه لا بأس به آمده است در
توفیر لحیه نیز اختلاف است مشهور در مذهب حنفی چهار انگشت و ظاهر آنست که مراد آن باشد که کم ازین نباید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بران و
گفته اند که اگر علما و مشایخ زیاده بران بگذارند نیز درست است و می آرند که ابن عمر رضی الله عنهما میگرفت لحیه خود را القبضة پس آنچه زیاده می آید از قبضه میگرفت و این حدیث
در صحیح در باب کتاب اللباس مذکور است و لیکن باین لفظ است که کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه و بازار نافع از ابن عمر حدیث می آرد که قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم احفوا الشوارب و اعفوا اللحی یعنی مبالغه کنید در قطع سبلتها و بگذارید ریشها را بحال خود و تعرض نکنید بدان کذا فسره الشارحون باز اشکال کرده اند که
اعفاء لحیه مامور به است پس چون قصر میکرد ابن عمر با وجود آنکه راوی این حدیث اوست و جواب داده اند که قصر از وی مخصوص در حج و عمره بوده و بنی قصر او است چنانکه نقل
اعاجم است و عادت سلف درین باب مختلف بوده و آورده اند که لحیه امیر المؤمنین علی سینه میگرفت و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند که کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیة بوده اما
عانه مبارک و بعضی احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیثها هردو جانب ضعیف است و حدیث حلق ضعیف تر است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حمام در آمده
و ندیده آنرا و طهور حمام بعد از رحلت آنحضرت بعد از فتح بلاد عجم شده و لیکن خبر داده بود وجود آن و نهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و فصد و علاج و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قص میکرد شوارب و اظفار را روز جمعه و در بعضی روایات روز پنجشنبه و کیفیت قلم اظفار چیزی ثابت نشده و لیکن اینقدر از روایات که ابتدا میکرد بسبابه یعنی ختم میکرد بابهام
آن در نظمی که منسوب است بامیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم الاظفار بالسنة و الادب یمینها خوابس یسارها اوخسب و مفارقت نمیکرد از آنحضرت مسواک و شانه
و چون اراده میکرد شانه میکرد لحیه شریف را نظر میکرد در آئینه جمال شریف خود را و حق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان آرای او مطلع نور الهی و مظهر اسرار نامتناهی است
وی از آئینه حسن احدی نیست و تعرف تجلی حسن است خود را و ثانی نیست و صلی الله علیه از قد حسنه و جمال او و اما جید یعنی گردن شریف و عنق نیز بمعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده
کان عنقه جید دمیة فی صفاء الفضة و دمیه بفتح دال و سکون میم صورتی که از عاج تراشیده میشود و از عاج کذا فی النهایة در قاموس گفت از رخام یعنی سنگ سفید و اگرچه تشبیه کردن گردن
صنم تحاشی و قبح مینماید و لیکن چون از راستی مینماید و نسبت آن مبالغه میکنند در تحسین آن تشبیه کردند بدان کذا فی النهایة و در حاشیه شمائل نوشته الدمیة الغزال و در حاشیه دیگر آهو بره
اما در کتب لغت این معنی یافته نشده و الله اعلم و نقل اوفی الصفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث آنست که این صفت عنق است و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابو هریره کان
جید رسول الله صلی الله علیه وسلم ابیض کانما صنع من فضه معلوم میگردد که این صفت علیحده است از صفات وی صلی الله علیه وسلم و اما منکبین تثنیه منکب بفتح میم و کسر کاف مجمع
شانه و بازو و فی الصراح منکب سر بازو و شانه و در وصف آن واقع شده بعید ما بین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب است تعبیه تفسیر نموده اند و بعضی این تفسیر بعرض صدر کرده اند
و عرض صدر صفتی علیحده است که واقع شده است و بلفظ عریض الصدر بعید ما بین المنکبین و این هر دو صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و
رحب الصدر نیز آمده این کشادگی سینه محسوس است که داخل حلیه و صورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که در آیه الم نشرح لک صدرک اشارت

بانسبت مقامی نهایت که در تمام و کمال آن مخصوص ذات با برکات حضرت سید السادات است غیر او را از کمل اولیا باندازه اتباع و اقتدا بوی صلی الله علیه وسلم حاصل
است و دیگران در ابواب اخلاق بیاید انشاء الله تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده فتدبر و در بعضی روایات عظیم مشاش المنکبین و الکتد نیز آمده و کتد بفتح کاف
و کسر تا فوقانیه و بفتح آن مجمع کتفین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سرهای استخوان نیز آمده و سواء البطن و الصدر برابر شکم و سینه یعنی هموار سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث
ابی هریره مفاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند آنرا بواسع البطن که لازم عریض الصدر است و بعضی تفسیر کرده بمستوی البطن مع الصدر و وصف کرده است ابن ام هانی بطن شریف را
و گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که بر هم نهاده شده و ته کرده شده است بالای یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده دقیق المسربه بفتح میم و سکون سین مهمله و ضم را در حدیث
ابن ابی هاله دقیق المسربه و تفسیر کرده اند مسربه را بموهایی که از فوق سینه تا ناف بود و باریک بود و لهذا تعبیر از آن بخط کرده که بمعنی خط است و بقضیب که بمعنی شاخ کرده اند و در
الصراح مسربه بضم را موهای ریزه میان سینه و ناف و ظاهر اشتقاق از سرب است بمعنی راه و بر صدر و بطن شریف غیر ازین موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری
الثديين و البطن سوى ذلك برهنه از موی هر دو پستان جز این موی و شکم که این مسربه است و گفته اند که اشعر الذراعين و الساعدين و المنكبين و اعالی الصدر و بساقین
هر دو ذراع و هر دو ساعد و دو شانه و بالای سینه و ساقها و ذراع از مرفقین تا سر انگشت میانه و آنکه در صفت شریف اجرد واقع شده اند که بمعنی برهنه از موی است
در مقابل اشعر است که تمام بدن موی دار باشد و بغلهای شریف سفید بود برنگ سایر بدن طبری گفته که این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بغل از تمام مردم
متغیر اللون میباشد و سیاهی میزند جز آن حضرت و همچنین گفته است و قرطبی زیاده کرده است که موی نیز نداشت و لیکن سخن کرده اند بعضی مردم درینجا که این ثابت
نشده است و از بیاض الطين لازم نمی آید که موی نباشد بغل را و در بعضی احادیث نتف الطیبه نیز آمده یعنی میکند آن حضرت صلی الله علیه وسلم موی بغل را والله اعلم
و در بعضی احادیث عفرة الطیبه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باز زند و مرویست از بعضی صحابه
گفت شکم کردم رسول الله صلی الله علیه وسلم ببوی خوش بیهایه بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از
نقره گداخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید بود و بهموار صلی الله علیه وسلم بین کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبيين و میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود و آنکه چیزی بود در بعض
اجزای بدن شریف مشابه جسد در لون و صفا و نور نیست که آنرا خاتم النبوت میگفتند بکسر تا بمعنی فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن تا آخر یا بفتح تا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزیکه علامت است بر آنکه نبوت
بعد از وی پیغمبر نیست و تسمیه آن باین اسم آنست که آن حضرت نعت کرده شده است در کتب متقدمه باین چیزی که علامتیست که شناخته میشود بآن که وی صلی الله علیه وسلم خاتم
پیغمبر است که بشارات داده شده است بوی و صیانت کرده شده از تطرق قدح و طعن مثل چیزیکه مهر کرده شود بر آن تا ازینها بدیدن خلل و فساد و این خاتم النبوت آیتی بود از آیات الهی سبحانه
و سری عظیم مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه آورده که مبعوث نشد هیچ پیغمبری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و لمنعهما قال الشاعر [illegible] نبوت لا ترى آن [illegible] که [illegible] دارد مهر [illegible] شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکاة گفته که مکتوب بود
در وی الله وحده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری بود که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوت غائب شد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم و بهمین
شناخته شد فوت آنحضرت گویا که آن بجهت تعریف بموت آنحضرت بود که بجهت دفع اشتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل نبوت بود و الان حاجت نماند باثبات آن
بجهت امری دیگر که خدا داناست یا آنجهت که نبوت باقی میماند بعد از موت زیرا که نبوت و رسالت قائمست بعد از موت و در اکثر روایات بین الکتفین آمده و در بعضی آمده عند نغض کتفه الیسری
و نغض و همچنین استخوان هر کرا نغض و غضروف گویند و توربشتی گفته که اختلافی نیست در قولین بر آنکه بین الکتفین متصل هم آنست که میان هر دو کتف باشد اگر جانب یسری باشد میان کتفین است
[illegible]

آمده که شذرات مجتمعات در میان بود یعنی گوشت پاره که بروی موی بود و پس از آن موی میان گمان کرده و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود [illegible]
و دیگر آمده که مانند [illegible] بود و [illegible] مانند ثالیل و ثالیل جمع ثالول بوزن عصفور [illegible] آن [illegible] مانند شکل
و دست [illegible] آن سر [illegible] مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] والله اعلم آما دستهای مبارک وی صلی الله علیه وسلم در شمایل [illegible]
در وصف آن گفته طویل الزندین [illegible] زند بفتح زاء و سکون نون [illegible] فی القاموس الزند موصل الذراع والکف [illegible] ساعد [illegible] چندان [illegible]
[illegible] در دست شریف [illegible] آمده عبل الذراعین و در روایتی عبل العضدین [illegible] بازو [illegible]
[illegible] انگشت میانه و ساعد [illegible] فی القاموس در صراح گفته [illegible] رحب الراحة فراخ کف دست و در روایتی سبط الکفین
بتقدیم الباء علی السین بمعنی فراخی و گستردن [illegible] رحب الراحة وفی الصراح سبط الکف دست کشاده وفی قراءة عبد الله بل یداه بسطان
و در روایت دیگر سبط الکفین بتقدیم سین بر با [illegible] در وصف موی مبارک گذشت که سبط موی نرم فروهشته مقابل جعد
گویا سبط الکفین از انجاست و سبط الجسم یعنی [illegible] و در قاموس [illegible] سبط الیدین [illegible] گفته که یعنی فراخ دست سیاب
شثن الکفین تفسیر کرده اند و شثن بفتح شین معجمه و سکون ثاء مثلثه الغلیظ خشن یعنی سطبر درشت [illegible] خشونت [illegible] کرده اند که در احادیث
که دست شریف را [illegible] بلین [illegible] کرده اند روایت کرده است طبرانی از مستورد [illegible] گفت آمدم من آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم [illegible] دست شریف او [illegible] نرم تر از ابریشم [illegible] و بخاری از انس بن مالک آورده که گفت لمست [illegible] من حریر
و دیباج [illegible] دست رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] جمع شود [illegible]
چنانکه [illegible] بعضی گفته اند که وصف بلین و خشونت کف دست باعتبار اختلاف
احوال است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون عمل میکرد [illegible] استعمال باسلحه و جز آن [illegible] در خدمت خانه و کار [illegible] از درشت
می گشت که دست [illegible] اصل جبلیت که نرم می بود کذا قیل [illegible] آورده اند که چون اصمعی که امام لغت است
تفسیر [illegible] گفته [illegible] در وصف نبی صلی الله علیه وسلم که لین الکف بود [illegible] تفسیر کردی بخشونت [illegible] تفسیر نکند
حدیث را [illegible] احتیاط [illegible] اصمعی [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] ایمان
علی قلبی [illegible] کیفیت [illegible] جواب داد که اگر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] علام الغیوب [illegible] قاضی عیاض گفته [illegible] ابو عبیده تفسیر کرده است شثن [illegible] والقصر
یعنی [illegible] سطبری و کوتاهی [illegible] سائل الاطراف [illegible] سیلان کننده [illegible] عبارت از
انگشتان دست [illegible] طویل الاصابع و در روایتی شائل الاطراف [illegible] سائل [illegible]
[illegible] ابن الانباری [illegible]
[illegible] صفات و آثار و برکات معجزات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دست شریف [illegible]
و طبرانی [illegible] آمده است که گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دست شریف [illegible] صلی الله علیه [illegible]

علم چنانکه در بیان طیب آنحضرت بیاید اما بوقت تشریف چیزی از دنشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس اینکه درین آن سردی ست که بواسطه سردی مزاج و برودت
الطبیعت خنکی آلوده می باشد و لمس آن را طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج و عدم غلبه حرارت که لمس آن را اختی و ذوقی دست دهد چنانکه در حدیث سعد بن ابی وقاص
و احادیث دیگر بعلوم میگردد والله اعلم و بالله التوفیق اما قدم مبارک وی صلی الله علیه وسلم در وصف وی نیز واقع شده شثن القدمین چنانکه شثن الکفین آمده ولیکن تفسیر کرده است
آنرا در مواهب بغلظ اصابع قدمین و مشاش هر دو یعنی ضخیم گفته خمصان الاخمصین خمص بمعنی از باطن قدم که نمی چسپد بزمین و پای بنهادن فی الصراح باریکی کف پای
و خمصان بضم خای مردی که اخمص او اضافه با خمصین از برای مبالغه است شدید الاخمص آنکه پای وی بسیار بلند می ماند از زمین کذا نقل عن ابن الاثیر مسیح القدمین آمده و یا
یعنی املس که چیزی که پا رگی و شکست و در آن نباشد اما سیلان میکند و نیز میگریزد آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی هاله اینچنین آمده و از ابی هریره آمده
که چون آنحضرت پای میسپر میگذارد بزمین اراده میرفت و هیچ اخمص مراد و اسناد البیهقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مراد اخمص یعنی پای میسپر میگذارد بزمین ا
تمام قدم و روایت ابن عساکر و الشیان مسیح القدمین اهم مهین بمعنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند بهمین جهت گویند که اخمص نداشت والله اعلم و بینهما
مناکرات و الشیان ممسوح الید است مسیح القدمین درین حدیث منافات ظاهر ست غایت انچه گفته شود در توفیق آنست که بقدری اخمص بود و برابر نبود
اسفل قدم بسیار بلند هم نبود ولیکن چون پای میسپر میگذارد بزمین اتمام قدم میگذارد و می نشست بزمین قدم وی بود اخمص کذا نقل عن ابن الاعرابی ولیکن باین تقدیر
مبالغه در اخمص که بعضی شارحان کرده اند مناسب نیفتد و از عبید سمرة آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن البشر قدما رواه ابن سعد
منهوس العقبین در آنحضرت صلی الله علیه وسلم کم گوشت پاشنه و منهوس ضبط کرده اند آنرا اکثر بسین مهمله و صاحب البحرین و ابن الاثیر گفته روایت کرده شده
بمهمله و معجمه و منشار قی نیز بمهمله و معجمه گفته و بعضی گفته اند معجمه آمده پاشنه بارگ و در فی الصراح منهوس مرد کم گوشت گفت کاتب الحروف عفی الله عنه پاشنهای
پای سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی در صفا و لطافت حد وی لطیف و که رشیبا ره هیچ خوش شکلی انچنان نمی باشد بود و می قدس سره و اثر الخط از حلیه رسول الله صلی الله علیه
ایشان صلی الله علیه وسلم هیچ اسپیدی نشسته گزیده آمده گفت بود وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش او بنشستم و اگر نکرد و گرم از انگشت سبابه قدمین آنحضرت سبابه اصابع و اما
و وسطی قدم ایشان نمی آمده گفت بود وی ضخیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پای وی ظاهر و گفته که انگشت میانه دست بود از سبابه دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انگشت وسطی
و ما نقل ابن حجر گفته کلین غلط است و کسی گفته است آنرا این نیست مگر در اصابع رجلین در مقامی گفته است که این خطایی است که ناشی شده است از اعتماد بر روایت
مطلقه که بر این نسبت کرده است یعنی اصابع رسول خدا صلی الله علیه وسلم انجنین لیکن حدیث در مسند امام احمد مقید است برجل چنانچه گذشت همچنین است نزد بیهقی
سلام المواهب گفت بنده عبد الحق این سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده شده ام من قیامت مانند این دو انگشت و فهم کرد
سبابه و وسطی را اشارت کرد تقدیم بعثت آنحضرت قیامت باین قدر تفاوت تقدم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد بمعیت بعثت و قیامت
مبالغه الاجابت و بهمین جهت الفتنه آنست که نسبت بهم بها هر دو نگرد تفاوت تقدم و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه وسطی آنحضرت برابر بود و جمعی میگویند که در انگشتان
پا مشهور طریق تجربه است سبابه سبابه انسان در پای است اعلم و کان فی ساقیه حموشة و بود در هر دو ساق آنحضرت باریکی یعنی ضخیم و پر گوشت نبود و باریک الطبیعت بود
و در حدیث نظر کردن بساقه کانها جمارة جمار بضم و تشدید میم سپیدی و مغز درخت خرما است ایضاً اخل خوانند که بسیار صاف و لطیف و ابیض می باشد تشبیه کرد ساق بوی نظر در بیاض
استخوان کسیرد و استخوان کم بیدید باشند و بعضی گفته اند که مراد از آن سطبری و قوت اعضا است فی الصراح کرد و استخوانها مفاصل که در کاف باشد
و کنف و زانو با عدد آن بود اما قامت مبارک وی صلی الله علیه وسلم میانه بود از بالای قد و سرو بی زهوستان بلند بلی الله علیه وسلم کوتاه بود و دراز بلا وجود آن با هر که
میرفت بلندتر می نمود که گویا بیهوشی آمده که کان ربعة من القوم یعنی میانه بود و بر بوع ستوسط القامة و در حدیث دیگر لیس بالطویل البائن و لا القصیر المتردد و را رفتن
بسیار بلند و بسیار کوتاه بود و گفته که سیم بفتح قسمی است فعال بتشدید تا بمعنی بسیار مبالغه در آن که ظاهر قامت و در حدیث ابی هاله آمده که لم یکن بالطویل الممغط
نصلی بیم بفتح میم ثانی مشدده و کشیدن ممغط معانی آمده و تمغط کشیده ده و مشیده بمعنی مشابه دن المغط ان باب تفعیل نیز خوانده اند و اشارت وارد الا القصیر
کوتاه مبتردد و تنگ در آمده باشد بعضی بر آن بعضی دراز اجزای رفتن بلند بعضی ثبات قصر و بلند سیار است چنانکه لاستمر و متوسطست در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن

نفی مفرط در طول که انتهی مباید در ازنا باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده لیس بالذاهب طولا و فوق الربعة اذا جاء مع القوم غمرهم یعنی آنکه بسیار دراز رفته باشد اما فوق ربعه بود با عتبار میل

بطول چون می آید با قوم بپوشید ایشان را پست و کوتاه می نمود ایشان و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی ربعه بودی و چون میان قوم می ولی از همه بلند و سر فراز نمودی نسبت

بطول گفته اند و اگر دو مرد دو طرف وی بودی از هر دو بلند نمودی و چون جدا شدی نسبت بربعه میکردند و در مجلس نیز کتفین مبارک وی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه وسلم و نور آنحضرت

سایه نه در آفتاب نه در قمر رواه الحکیم الترمذی عن ذکوان فی نوادر الاصول عجب است ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ و نور یکی از اسمای آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد

اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و اتفاق دارند جمهور اصحاب به بیاض لون آن صلی الله علیه وسلم و وصف کردند او را بابیض و بعضی گفتند کان ابیض ملیحا و در روایتی ابیض

ملیح الوجه و این احتمال دارد که مراد وصف بیاض و ملاحت صفت آمده باشد بیان حسن و جمال و لذت بخشی و دلربائی و دیدار جان افزای وی صلی الله علیه وسلم باشد یا احمر آن

از ابیض خالص بی نمک که آن را امهق گویند و تفسیر کردند ابیض که مخالط نیست و را حمرة و نه صفرة و نه سمرة بل اشراق و روشنائی مثل بیاض وی مرتفع بسیار رنگ

حسن باشد آنچ در روایتی آمده و نه سخت سفید روی نه سخت سیاه سوی و شعر ابو طالب آمده که در مدح آنحضرت گفته و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة

للارامل و در حدیث علی رضی الله عنه آمده ابیض مشرب اشراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا یک لون نوشانیده شده است لون دیگر را مراد اینجا مشرب بحمرت است و در روا

تصریح نیز آمده ابیض مشرب بحمرة یعنی سرخ سفید و بعضی ازهر اللون که در حدیث انس آمده است بابن تفسیر کنند و ظاهر آنست که مراد بآن نیر و مشرق است و در حدیث

از ابو هریره آمده که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده از روی درگی و محبت تعجب گفت این ابن عبد المطلب کجاست کدام

ازشماست پسر عبد المطلب یعنی آنکه مشهور شده است در عالم بجمال و کمال و در گرفته است عالم را آوازه جاه و جلال و وی ساخته است صیت کمال او در گوش خلائق گفتند

صحابه هذا الامغر المتکی این مرد سرخ و سفید روی که بمرفق خود بالش تکیه زده نشسته است اللهم صلی علی محمد و آله قدر حسنه و جماله و فی القاموس شخص یعنی کسیکه در روی او

سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب مرتفق آنکه بمرفق خود تکیه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لیس بابیض امهق یعنی امهق معلوم شده و فی القاموس

الامهق الابیض الذی لا یخالطه حمرة و لیس بنیر اللون در وصف لون شریف اسمر نیز واقع شده و سمرة قسم مرتبه است میان سفیدی و سیاهی اسمر گندم گون است و گویند فی القاموس

در صراح گفته سمرة گندم گونی گفته اند که این با ابیض مشرب جمع میشود و عرب اطلاق میکند اسمر را بر آن و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض وی مائل بسمرة بود و گفته اند که مشرب

چون مجتمع باشد منافی سمرت است لیکن درین منفی است که سیاهی روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لیس بالابیض الامهق لا بالادم از قاموس و صراح معلوم

که ادمة بمعنی سمرة و ادم بمعنی اسمر است پس تقدیر قول بمعنی لا بالادم و شدید الادمة مراد باشد و آنچه گفته شد مبین گشت که مراد بسمرة آنست که مخالط بیاض و درا

بیاض که اثبات کرده اند بیاض مخالط بایین حمرة است بیاضی که نفی کرده بیاض خالص که آن را امهق اند باین تقدیر ساقط شد آنچه ابن جوزی گفته که حدیث کان

اسمر صحیح نیست مراد که مخالف احادیث است که وصف ابیض صریح واقع شده و لا بالادم واقع شده و آدم اسمر است و وی در وجه جمع میان بیاض و سمرة گفته که آنچه از بدن آنحضرت

بیرون آفتاب بود و میرسید چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه در زیر ثیاب پوشیده بود ابیض بود این سخن ضعیف است که آفتاب را در آن تاثیر نبود در بدن شریف وی تغیر

لون آن چنانکه ارباب التجربه اند و در حدیث ابن ابی هاله واقع شده اشارت بآن است یعنی آنچه برهنه بیرون بود و از ثیاب نیز روشن و تابان سفید بود و چنانکه از سائر بدن

با آنکه اینها در هر گاه و گاه و بیگاه است پس هیچ ان صفت کند او را بغیر صفت وی صلی الله علیه وسلم پس تا وصل مراد همانست که گفته شد و بعضی گفته اند در آخر عمر شریف

رنگ مبارک پخته شده بود در ترة سمرة سیر و رفته بود باستی رفتار و لوای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا

مشی تکفأ تکفیا کانما ینحط من صبب تکفو را تفسیر کرده اند بمیل کردن بجانب پیش چنانکه شاخ گل میل میکند و پای برداشتن بقوت سرعت بی تبختر و کسال و خود را انداخته

الی هریره آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم پی میرفت بر زمین اهتمام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی میکرد مجتمعا یعنی بقوت بی سرعت

و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه اقلع میکرد یعنی میرفت از زمین تمام و کشاده سیر و گام آسان و سبک سیر قدمی بی تبختر و قول و کانما ینحط من صبب

گویا فرود می آمد از بالای بجانب بالا ... از نشیب سیر ... ما نا آنکه تنقیل سست با آنی باشد

سبک متحرک اضطراب است نه و در حدیث ابو هریره آمده گفتیم ندیدم هیچکس را که ... شده گویا زمین مر اورا می پیچیدند ...

می‌آمد اما قسم [illegible] و سید [illegible] هم [illegible] که خود [illegible] نمی‌نشست بی تکلف [illegible] اضطراب [illegible] اولو العزم [illegible]
[illegible] اقوام [illegible] مشی [illegible] هست [illegible] و گاهی [illegible] گاهی پیاده [illegible] پیاده [illegible] و پیاده خویش [illegible]
[illegible] خویش [illegible] و چون با اصحاب [illegible] پیش [illegible] بیشتر [illegible] عقب [illegible] [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] خشک [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] سکون و وقار [illegible] چهار [illegible]
[illegible] آخر الف [illegible]
[illegible] افتخار [illegible] است از این جمله
اکمل و افضل [illegible] است که مشی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در قرآن مجید که [illegible] مشی [illegible] و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا اما طیب [illegible] صلی الله علیه
وسلم [illegible] طیبات [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] استعمال طیب [illegible] انس رضی الله عنه روایت [illegible]
[illegible] مشک [illegible] عنبر [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] عاصم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] طیب [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] خوشبوتر [illegible] طیب [illegible] گفتم [illegible]
در استعمال [illegible] خوشبوتر [illegible] زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شکایت کرد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] دست [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] طیب [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت که عرق [illegible]
[illegible] ام سلیم [illegible] عرق [illegible] آنحضرت [illegible] ام سلیم گفت [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] طیب [illegible] رسول الله [illegible] مشک [illegible]
[illegible] مشک عنبر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] طیب [illegible] مشک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] گل سفید [illegible] گل سرخ [illegible] گل [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] گل سرخ [illegible] قطره [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] گفت [illegible]

[illegible]
وحدیث [illegible]
گل سرخ [illegible] از عرق [illegible]

متنازع اند لیکن اکثر بر آنند که ... [illegible] ... است که تحقیق صحیح اسناد داده اند که بعثت
استبعاد و استحالت این حالت در این احادیث که مذکور شد نه اضطراب و اختلافی هست الله اعلم و چون آنحضرت متوجه است [illegible] یعنی قضای حاجت [illegible] زمین فرو می برد [illegible]
را و عایشه رضی الله عنها گفته که آنچه بیرون می آمد از وی هیچ اثری از عایشه روایت است که گفت آنحضرت را که تو می آئی [illegible] می آئی تو را [illegible] زمین
فرو می برد آنچه بیرون آید از انبیاء ... [illegible] ... گفت صحبت داشتم من آنحضرت را در سفری [illegible] است قضای حاجت در آمد در مکانی [illegible]
من [illegible] آمد آنحضرت [illegible] ... [illegible] ... قاضی عیاض رحمه الله علیه در شفا گفته که تحقیق رفته اند قومی از اهل علم به طهارت
این دو از آنحضرت [illegible] بعضی اصحاب شافعی اما بول [illegible] کرده اند بسیاری [illegible] است ام ایمن که خدمت میکرد آنحضرت را [illegible] آنحضرت [illegible] می نهاد در آن [illegible]
در آن قدح بول کرده بود و چون صبح شد [illegible] ام ایمن [illegible] ... گفت ام ایمن [illegible] آنحضرت [illegible]
شکم تو [illegible] ... [illegible] ... خدمت میکرد آنحضرت را ... [illegible] ... [illegible]
و بعضی روایات آمده است که مردی [illegible] آنحضرت را خورده بود [illegible] ... [illegible] ... روایت است که مردم [illegible] بول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احادیث [illegible] ... [illegible] ... آنحضرت [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
آنحضرت [illegible] ... ابو سعید خدری رضی الله عنه [illegible] ... آنحضرت [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ... عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما که حجامت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ... پس گفت آنحضرت [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
در امارت عبد الملک بن مروان [illegible] ... گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله بن الزبیر را [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... طهارت بول و دم آنحضرت [illegible] فضلات [illegible] صحیح بخاری
[illegible] ... شیخ ابن حجر گفته [illegible] ... فضلات آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ... خصائص [illegible] صلی الله
علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... صلی الله علیه وسلم [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ... قاضی عیاض در شفا از عایشه رضی الله عنها که گفت [illegible] یا رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ... عایشه [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

از رؤیت شمس بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این محل عبرت و اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در اکل و طعام آن بود که سیر نخوردی و بنان جو قناعت کردی و قوت و توانائی بدن به نفس شریف کمال از معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر ارباب فهم و ذکا عیان است و این است که بود حسن و جمال و صفا و نور بشریت و لون خوب و روحی که جسم چه که مذکور شد و مطعم و ملبس که بسبب خطا و ستر بود و انقیاد آنحضرت یکسان بود پس معلوم شد که این نبود مگر از عالم دیگر و بیرون از عادت و اسباب صلی الله علیه وسلم و آنحضرت از احتلام محفوظ بود و مرویست از ابن عباس که گفت محتلم نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطانست رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که در بیان آنکه آنحضرت صدا فجر در رمضان مع حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت ظاهر این عبارت تقیید بغیر احتلام مفهوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه وسلم جایز باشد و الا استثنا کردن آن را فائده نبود و جوابش آنست که بنا بر استقصا و عموم و احتیاط است یعنی غسل آنحضرت از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه ممتنع باشد لازم آید که در جنابت با احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است قرطبی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از ان معصوم بود و مراد با احتلام در حدیث صیام و سیلان انزال است بی دیدن چیزی در خواب از شیطان است و آنچه شیطانی است دیدن خواب است قاضی عیاض گفته که آن از جهت احد عهد از جمله کثرت اجتماع باشد و تکمله در حدیث طویل از طرق بسیار آمده است نبوت که منتهی است باین که امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما و علیه شمائل بیان حلیه شریف و بعضی سیر و عادات کریمه آمده است که گفت امام حسن سوال کردم از خال خود که هند بن ابی هاله است از حلیه آنحضرت و وی وصاف حلیه شریف بود از اینکه وصف کند و می من آن چیزی را که متعلق شوم من بان تمسک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حلیه شریف در من باشد و خود وی سلام الله علیه صغیر بود و حلیه شریف آنکه اگر در خواب بیند حضرت صلی الله علیه وسلم بشناسد و پرسیدند که چه صورت بود صورت آن حضرت امام حسن گفت دیدم و خبر دادم است پس گفت هند بن ابی هاله که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخما مفخما یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر الی آخر الحدیث گفت امام حسن پس کتمان کردم هند بن ابی هاله او صف کرد مرا منطق آنحضرت و سکوت و تکلم او صلی الله علیه وسلم گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم همیشه اندوهناک و دائم الفکر و نبود او را راحت و آسایش و تکلم نمیکرد بی حاجت و دراز بود خاموشی وی افتتاح میکرد سخن را و ختم میکرد آنرا بانشداق خود و شدق یک جانب دهن است یعنی سخن را تمام و کامل و درست ادا کردی نه آنکه از دهن دیگر شکسته و ناقص تکلم میکرد بجوامع الکلم یعنی بلفظ مختصر که معانی بسیار داشت چنانکه در حدیث آمده او تیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام و تکلم میکرد و بیان فاصل و فصیح نه فضول و نه تقصیر نقص و نه فصول بود آنحضرت نرم طبیعت و خلق نه درشت سخن تند خوی و تعظیم میکرد نعمت اگرچه کم بود و مذمت نمیکرد چیزی را بقول فعل چنانکه ذم میکرد و ستایش نمیکرد چنانکه اهل ترفه و تنعم کنند و غضب و ایستاد تا اینکه آنرا درک چشم او را و ادا کرده و قیام انتقام میکشید از انتقام خشم نمیکرد در انتقام نفس حق نفس نمیکرد که متعلق به دنیا بود و چون اگر اشاره میکرد بچیزی تمام کف دست میکرد و چون بانگشت تنها و چون تعجب میکرد و میگردانید کف دست را از وضعی که مخلوق است که دست از وضعی که کف دست و روقت تعجب چون سخن میگفت مقرون گشت دست را کف دست و باطن ابهام چپ بر دست راست آنحضرت محبوب الی است آنچنین افتاده بود و نه اشاره بوی جسم و همچنان بسر و نکته خواهد بود که عقل از دریافت آن قاصر است و میگردانید روی و بیکسو میرفت و چون خوشحال میشد و لذت میافت از چیزی که پوشیده چشم او بود و اکثر ضحک وی تبسم صلی الله علیه وسلم و پیدا میشد دندان هم مانند آن گهر که در صفا و لطافت گفت امام حسن رضی الله عنه که شنیدم تحدیث از ابن ابی هاله پس شنیدم از امام حسین برادر خود یافتم که وی شنیده بود از پدر خود و سوال کرده بود از مدخل و مخرج و مجلس و شکل آنحضرت و نگذاشته بود از این چیزی که گفت امام حسین رضی الله عنه سوال کردم پدرم را از دخول رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی چون بمنزل آمدی کار میکرد و گفت چون بمنزل آمدی تقسیم میکرد آن را سه قسم یکی عبادت خدا و دیگر برای اهل و عیال و یکی برای نفس خود پس بخش میکرد بخش خود را میان خود و میان مردم پس رد میکرد آنرا بر عامه بواسطه خاصه یعنی خاص اصحاب ایشان را میرسانید و از فواید ایشان بعامه و عام بواسطه ایشان و از مجلس بیرون برآمدندی فواید و اخبار مجلس شریف بسوی ایشان یعنی بواسطه خواص به عوام میرسید و نیافتی از ایشان چیزی از آنحضرت نگاه نمیداشت از مردم چیزی از فواید و نصایح یعنی آنچه مناسب حال و مستعد ایشان بود و بود از سیرت شریف عادت کریمه وی صلی الله علیه وسلم ایثار اهل فضل باذن یعنی اذن میکرد ایشان را به دخول و آمدن مجلس شریف مخصوص گردانیدن و قسمت کردن وقت

فضل و مرتبه ایشان و سدی یعنی هر که دین مخصوص و ممتاز تر می بود و فضیلت بیش می نمود عنایت زیاده تر و بیشتر می بود و تشاغل می نمود بقضای حاجات مردم و تحصیل مقاصد ایشان
و مشغول می بود ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان و سایر مردم در آن بود مثل سوال کردن از حضرت و خبر دادن بچیزی که باید و سزاوار بود و باید که برساند
آنچه می شنود آنکه حاضر است از شما بآنکس که غائب است و برسانید بمن حاجت کسی که نمی تواند رسانید و می گفت هر که برساند بسلطان حاجت کسی را که نتواند
خود رسانید ثابت دارد خدای تعالی قدم او را در روز قیامت ذکر کرده نمی شد نزد آنحضرت مگر آنچه احتیاج بود بآن در دین و دنیا و آنچه اصلاح کرده شود بآن حاجات مذکور نمی شد در مجلس
آنچه لا یعنی است و فائده نیست در آن می آمدند طالبان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب خود را از آن و بیرون می آمدند از مجلس شریف او نمایندگان خیر و برکت [illegible]
از حضرت نبی صلی الله علیه و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از مخرج آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد با صحابه خود چه کار می کرد و گفت که بود رسول
صلی الله علیه و سلم مخزون لسانه الا فیما یعنیه بود پیغمبر خدا نگاه دارنده زبان خود مگر در آنچه مهم و ضروری بود که فائده داشت [illegible] و در لفظ مخزون که از خزن است
گنجینه نهادن مال اشارت است که زبان شریف وی رنگ کلید بود خزینه دلها که بحقائق و معارف لا مال بود و آنچه سود می داشت آن را می گشاد و اگر نه در بسته می داشت
و تالیف می کرد آنحضرت قلوب ایشان را و نگاه می داشت از رمیدن و این در حقیقت فعل حق تعالی است جل شأنه چنانکه فرموده هو الذی الف بین قلوبهم الآیة و احسان و عطا بسیار می نمود
ضعیف ایمانان را که مؤلفة القلوب اند و بزرگ و گرامی می داشت بزرگان هر قوم را و والی می کرد ایشان را بر ایشان و حذر می کرد از مردم و پاس می داشت خود را از ایشان و [illegible]
نفس شریف خود را از اعدا تا زمانی که نازل ساختند این پیش از نزول کریمه والله یعصمک من الناس یا قطع نظر از این بر بنای عالم حکمت و تعلیم و ارشاد است و در حقیقت این کنایت
از نگاه داشت هیبت و عدم انبساط بخلق تا بترسند و بیباک نشوند و با وجود حذر و احتراس نمی پیچید از هیچ کس طلاقت روی و کشاده روئی و خوی نیکوی او و تفقد می نمود و باز می پرسید اصحاب را و می پرسید مردم را
از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت و تائید کند و اگر بد باشد اصلاح کند و تقبیح نماید و منع کند از آن عادت شریف چنان بود که تحسین می کرد حسن را و تقبیح می کرد
قبیح را و توهین می نمود آن را از هر که واقع شود [illegible] ظاهر این سیدن احوال مردم از یکدیگر از تحسین و تقبیح آن بود
که [illegible] مردم برسد و بقصد اشاعت تقبیح در این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت اصلاح و بود آنحضرت معتدل الامر یعنی همه افعال و اوضاع
شریف وی معتدل و هموار می بود و متمکن بر یک قرار بود و در کارهای وی پست و بالا نبود و اختلاف افراط و تفریط را نمی یافت غافل نمی شد از تعلیم و تادیب و تهذیب امت همیشه در سیاست
و تدبیر کار ایشان می بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل شوند و از کار باز مانند و التزام نکنند عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانیده شود بر ایشان و بر هر حالی هر کار را نزد وی صلی الله
علیه و سلم آمادگی [illegible] هر چه واقع شود از امور مصالح آن [illegible] تقصیر نمی کرد در حق و تجاوز نمی کرد از آن [illegible]
مقربان [illegible] گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را رضی الله عنه از مجلس آنحضرت [illegible]
[illegible] نمی نشست و بر نمی خاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر بذکر خدای تعالی [illegible] و چون بمجلس می آمد می نشست
که به رسید و قصد بالا نشینی نمی کرد [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] التفات [illegible] هم نشینان وی که هیچ یکی گمان نمی برد که گرامی تر باشد از نزد وی صلی الله علیه و سلم و با هر کس اندازه حال و قدر قابلیت وی عنایت می کرد [illegible]
[illegible] آنحضرت با حاجت [illegible] صبر می کرد تا آنکس خود باز گشت [illegible]
از آنحضرت [illegible] حاضر بود [illegible] شرح این سخن در باب اخلاق شریف [illegible]
آنحضرت خواهد آمد [illegible] مردم را خوش خلقی وی همه کس را بجای پدر گشته بود و گشته بودند همه نزد وی در حق برابر [illegible] مجلس وی مجلس علم
و حلم و حیا و صبر و امانت [illegible] آواز [illegible] حرام [illegible] ناشایسته ظاهر و شایع گردانیده نمی شد [illegible] اگر فرضا از کسی
ناشایسته [illegible] مجلس معتدل و متساوی و متوافق بودند و تفاضل ایشان [illegible] تقوی بود و هر که متقی تر [illegible]
[illegible] صغیر [illegible] محتاجان [illegible] غریبان [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] باب دوم

در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه خلق بضم خا سیرت باطن است اگر چه خلق بفتح

خاص صورت ظاهر را خوانند و فی القاموس الخلق بضمتین و بسکون السجیة والطبع و فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی بمعنی سماحت و گاهی بمعنی حسن اختلاط با خلق آید ولیکن معنی اول مناسبتر است

از اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم تصویر [illegible] رحیم و رفیق بود با مسلمانان و شدید و غلیظ بود بر کفار و معنی خلق نزد عقلا ملکه ایست که صادر میگردد بآن افعال بسهولت و آسانی [illegible]

بیانی است که در کتب معقولات مذکور است و [illegible] اختلاف است در آنکه خلق غریزیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بران یا کسبی است که بسبب اکتساب و ریاضت حاصل تواند گردد

و بعضی بر آنند که غریزیست و حجت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است رزق

شما را رواه البخاری و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کوهی جنبید از جای خود تصدیق کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که مردی آمد از خوی خود قبول نکنید و این مبالغه است از استبعاد تغیر خلق

و الا امر در امکان و قدرت الهی کاین است و تحقیق آنست که مردم متفاوت اند در آن و بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب شده نشسته است که متغیر بلکه متعذر است و آن را زائل

نمودن بمجاهدت و ریاضت [illegible] تا محمود گردد و بعضی اخلاق ضعیف است بریاضت قوی میگردد و بعضی از قوت بضعف می آید و در شرع امر بتحسین اخلاق واقع شده و انبیا صلوات الله

و سلامه علیهم برای ترتیب تهذیب اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند و اگر تغیر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی مر بعثت و فرستادن پیغمبران [illegible] بودی و در دعای ماثوره واقع است

اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف سیئها الا انت [illegible] تعلیم و تلقین شده و در حدیث

شیخ عبد القیس واقع شده ان فیک خصلتین یحبهما الله الحلم والاناة گفت یا رسول الله قدیما کانا فی او حدیثا فرمود قدیما گفت حمد خدا را که مجبول گردانید مرا بر دو خلق که دوست

میدارد آنها را [illegible] و پدید در سوال او [illegible] است که بعضی اخلاق جبلی است و بعضی کسبی و این را وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب اعتیاد و عادت حاصل میشود

تغیر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جبلی و قدیم است تغیر و تبدیل آن متعذر است با وجود آن از حیطه امکان بیرون نیست والله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محامد صفات

آنحضرت و سیرت جمیع کمالات [illegible] و محاسن حاصل است مر تمام انبیا و رسل و النبیان [illegible] فایق اند از تمام افراد بشر [illegible] ایشان [illegible]

ارفع درجات است و حد عالی و رفیع باشد تمام کسانی که اجتبا کرده و برگزیده حق سبحانه ایشان را بالفضل خود و مدح کرده ایشان را در کتاب خود صلوات الله و سلامه

علیهم و در تفاوت [illegible] شده است [illegible] شیخ امام حافظ الدین نسفی رحمة الله علیه در تفسیر مدارک [illegible] تحقیق [illegible] اقوام [illegible]

[illegible] قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض [illegible] در شفای قاضی عیاض [illegible]

[illegible] علیهم [illegible] ریاضت [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] پروردگار تعالی و تقدس [illegible]

[illegible] انوار معارف سبحانی [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] اخلاق و خصال و صفات

[illegible] کمال و جلال [illegible] ذات با برکات عالی صفات منبع البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم [illegible]

در خزانه قدرت و مرتبه امکان از کمالات متصور است همه او را حاصل است و تمام انبیا و رسل انوار آفتاب کمال او و مظاهر انوار جمال او شده و مصدر فیض اند فیما قال شعر و کل آی اتی الرسل الکرام بها
فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم و شکوه من سول الله صلی الله علیه و سلم برفاس الفهیم در شفا من [illegible] صلی الله علیه و سلم آن قدر حسنه و جمال او
کی ابراز یافته است تا بیان مکارم اخلاق و محامد صفات و کثرت و قوت و عظمت آن در ذات شریف وی ثنا کرده و مدح پروردگار تعالی در کتاب کریم و فرموده انک لعلی خلق عظیم و فرموده کان
فضل الله علیک عظیما و فرموده وی صلی الله علیه و سلم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و در روایتی لاکمل محاسن الافعال پس معلوم شد که تمام مکارم اخلاق و محاسن در ذات شریف وی جمع بود
چون بنا شد که معلم وی رب علیم موهوب و قرآن عظیم است و در صحیح حدیث آمده است که پرسیده شد عائشه رضی الله عنها از خلق رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت کان خلقه القرآن ظاهر سخن
وی این است که هر چه در قرآن عظیم از مکارم اخلاق و محامد صفات مذکور است متصف بود آنحضرت بدان و در شفا قاضی عیاض این عبارت زیاده آورده که یرضی برضاه و یسخط بسخطه یعنی خوشنودی
آنحضرت به خوشنودی قرآن و خشم وی به خشم گرفتن قرآن یعنی رضا او بامر الهی و امتثال آن و سخط او بنواهی و منع از ارتکاب آن بود و این یک طرز هم معنی است که گفته در عوارف المعارف
گفته که مراد عائشه آن است که قرآن مهذب اخلاق وی صلی الله علیه و سلم بود و بیان کرده این را حضرت شیخ بیانی طویل که حاصلش آن است که بعد از اخراج حظ شیطان از آنحضرت به غسل قلب
شریف از آن گذاشته شد نفس نفیسه به حد نفوس بشری باقی داشته شد صفات اخلاق بشری که ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی بود تا هر یک آن صفات تادیب و تهذیب نفس
نبوی گشته موجب رحمت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان بر ظلمت و کثافت ثابت و راسخ است گرد و چنانکه فرموده [illegible] فواد کی تثبیت
بعد از اضطراب می باشد از جهت حرکت نفس ظهور صفاتش در ارتباط به میان قلب و نفس است چنانکه جنبید نفس شریف نبوی [illegible] شد بدان شریف سیلان کرد خوی بر روی
مبارک وی فرموده و کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم و هو یدعوا الی ربهم پس ستاده خدا تعالی لیس لک من الامر شی لاتیه پس سر شید تا لبس می لباس اصطبار و آرام بعد از اضطراب پس ازین سوره
شده و آیات ظهور این صفات خدا آثار و اوقات مصفا و مهذب گشت اخلاق نبویه بقرآن این است معنی قول عائشه حقیقت قرآن نفی آنست کلام شیخ [illegible] حاصل و شاید که هیچ کس
این تیر گفته باشد و مقام به اندازه علم و دانش و فهم و قیاس و حقیقت نیست که هیچ فهم و هیچ قیاس تحقیق مقام آنحضرت کنه حال وی علیم صلی الله علیه و سلم چنانکه هست نیست و هیچ کس او را
چنانکه او هست غیر خدا نشناسد چنانکه خدا را هیچ کس [illegible] شناخت هر که در حقیقت آن حکم کرد گویا دعوی علم [illegible] کرد [illegible]
کس قدر تو ز انکه به کس خدا را هیچ تو نشناخته و چون مقام وی از همه بالاتر است و یافت آن فوق فهم باشد [illegible] چنانکه [illegible] کجا [illegible]
و ادراک [illegible] علیم گفته اند که علیم الست [illegible] ادراک نرسیده گر [illegible] حصه از خطوط ادراک [illegible] چنانکه جبل بزرگ [illegible]
معقول است و ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات و صفات الهی تعالی و تقدس [illegible] حق تعالی خلق آنحضرت را عظیم خوانده و فضل که او را داد عظیم گفته [illegible]
ظاهر باشد و سابقا مقرر شده که اتفاق است بر آنکه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول و مفطور اند و کسب و ریاضت در حصول اخلاق [illegible]
و در خلقت [illegible] انبیا که جمیع انواع حمیده صفات حمیده آراسته و پیراسته آمده [illegible] [illegible]
غرض وی اوست یعنی احکام و آثار جبلت بشریه ظهوری نبود [illegible] [illegible]
که در آن موضع [illegible] و تجلی [illegible] [illegible]
نور حق [illegible] کریم بحث و شفا [illegible] گفته که کاش [illegible]
سجده خواستند و دعوت کننده ایشان [illegible] و فرموده اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [illegible] که ام است پس قول شیخ رحمة الله علیه که گفته
نفس آنحضرت حرکت کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس منزل این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب قرار آمد زبان حال [illegible] گفته
از اطلاق این لفظ استیحاشی است اگرچه به قاعده علم و اساس قیاس راست و درست نماید و نیز گفته صاحب [illegible] رحمة الله علیه که [illegible] که قول عائشه
کان خلقه القرآن در آن رمزی غامض و ایمائی خفی است سوی اخلاق ربانیه باشد ولیکن احتشام کرد [illegible] عائشه رضی الله عنها که گوید که اخلاق
آنحضرت اخلاق الهی بود ولیکن احتشام کرد عائشه حضرت الهیه که گوید متخلق باخلاق الله پس تعبیر کرد از این معنی بقول خود کان خلقه القرآن
از جهت استحیا از سبحات جلال و ستر حال بلطف مقال و این از وفور عقل و کمال ادب اوست رضی الله عنها و این معنی ادخل است [illegible]

بیان (۵) اخلاق نبوی صلی الله علیه وسلم در حدیث عایشه رضی الله عنها

اخلاق و عدم تناهی آن و بعضی گفته‌اند که چنانچه معانی قرآن غیر متناهی است همچنین آثار و انوار و ساعت جمیله اخلاق آنحضرت غیر متناهی و در هر حال از احوال تجدید [illegible] مکارم اخلاق
و محاسن شیم و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف و علوم که نرسیدند آنرا هیچ [illegible] تعالی پس تعریض بعضی جزئیات اوصاف جمیله وی تعریض است مر جمیع را که نتوان انسان بر آن اکتفا
عادیه و حسن است که گفته شد و مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقرآن و آنکه متشابه آیات متشابهات که ممکن نیست درک تاویل آن همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال آنحضرت
چنانکه بیان یافت الله اعلم و بعضی بعارفان الحدیث انه لیغان علی قلبی پرسید که حقیقت این غین و اسناد این شین بآنحضرت وی چیست پس گفت آن عارف آن رسالت
آن غیر قلب سوال [illegible] معرفت گفت ای سایل اگر از قلب دیگر غین وی غیر قلب رسول الله می پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از غین هم نتوانم زد
و شرح انچه بعض در رساله مرج البحرین کشاده و بیان کرده شده است آنجا باید نگریست نعم بر آنحضرت تلاطم امواج بحار قدرت تقلبات و تجلیات طاری میگشت که از جائی بجائی میگردانید در
ناسخیت و منسوخیت احکام نیز فرع آنست و وی در هر حال بیشتر ترقی و کمال بود و نقصان تنزل بجائی عظیم وی راه ندارد و لیکن بعضی احوال فاضل و عالی‌تر چنانکه انبیا
همه کامل و معصوم‌اند و با وجود آن فضلنا بعضهم علی بعض و اعمال و طاعات [illegible] آنحضرت نه همه برای جز تعلیم و محض تشریع بود و بی آنکه در نفس شریف وی صلی الله علیه وسلم
از آن انوار و آثار پیدا گردد نعم نبوت و مقامات آن بحسب محض اصطفا و اجتبا بود و کسب و ریاضت را در آن دخلی نه ولیکن ظهور اسرار و ظهور انوار در لیل و نهار
مترتب بر ادعیه و اذکار متواتر و متوالیست و تکمیل حصول بهر کمالات و متضمن بود [illegible] از نزول قرآن و تعلیم و تادیب حسن و اوامر و نواهی الهی بود اما اثبات خاصیت
تهذیب بشریت طبع که ناظر باشد بر اختلاط و نقصان [illegible] خوب نیست اگر مراد تهذیب نوعی از آنکه [illegible] و ظهور اسرار نفس [illegible] عروض حجب استغراق مقام عالی انشا
چنانچه در استغفار آنحضرت طریان بعض سیان بروی گفته‌اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تهذیب و اصلاح که بمعنی از ساقط الاثم و نقصان و فساد در مناسبت
فی القاموس [illegible] النقاء و اصلحه و فی الصراح تهذیب پاکیزه کردن [illegible] مظهر الاخلاق با جماع جمیل بر اعلی اکمل مرتبه کمال و اعتراف [illegible] اگر حقیقت
حال را قریب بادب اجلال است الله الموفق و جمهل و چون او خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعظم الاخلاق بعث کرد خدای تعالی او را بسوی کافه ناس مقصور نگردانید رسالت او را
بر ناس بلکه عالم گردانید چون جن و انس ملک جن و انس نیز مقصور نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین الی هرکه الله تعالی پروردگار است محمد صلی الله علیه وسلم رسول اوست چنانکه
خود شامل تمام اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل است همچنین تقلید کرده است صاحب مواهب لدنیه از بعضی علما و گفته‌اند که این چیزیست [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مرسلست بسوی ملایکه نیز چنانکه جماعه بان رفته‌اند و دلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للعالمین نذیرا و عالمین شامل تمام ما سوی الله است [illegible] از
[illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث و رسالت علی الخلق کافه و بعضی گویند مرسل است ببعض ملایکه گویا مراد این بعض ملایکه ارضی باشد و تخصیص ظاهر نیست بی دلیل [illegible]
و قول حق تعالی وما ارسلناک الا کافة للناس دلالت بر تخصیص ندارد [illegible] مفهوم القلب [illegible] الا لازم آید که بسوی جن نیز نباشد و این خلاف اجماع است
بلکه ناس [illegible] تخصیص رسالت ببعض ناس چنانچه [illegible] تخصیص رسالت آنحضرت بعرب همچنین کریمه یا ایها الناس انی رسول الله الیکم
جمیعا و الله اعلم [illegible] بعضی محققین از اهل بصیرت گفته‌اند که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث بتمام اجزای عالم است شامل حیوانات
و نباتات و جمادات لیکن رسالت باهل عقل از برای تعلیم و تکلیف و تبشیر و انذار است و بغیر ایشان بر افاضه و ایصال [illegible] کمالی که لایق حال ایشان باشد و صحیح جمیع عقلا
و قول حق تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بطریق تغلیب [illegible] است و سلام جمادات بر آنحضرت بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار [illegible]
صلی الله علیه وسلم است ابیات شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پرورده تست * ای غنچه عروس باغ در پرده تست * آخر [illegible]
و اگر گویند که لازم رسالت [illegible] معنی تبشیر و انذار است [illegible]
[illegible] نزول ملایکه بر آنحضرت [illegible] تخصیص [illegible] قرآن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جبرئیل بر آنحضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] فضل فاتحة الکتاب [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

شریف چرا نمی بوده باشند **وصل** در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحقیق و التمه شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریفه نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است و اصل و منبع
منشا آن عقل است که منبعث می گردد از وی علم و معرفت و متفرع می شود قوت ادراک و جودت فطنت و اصابت فکر و نظر و حسن تدبیر در مصالح نفس و مجاهده شهوت و حسن سیاست و تدبیر و اکتساب فضائل و تجنب
رذائل و اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است قاموس گفته عقل علم بصفات اشیاء از حسن و قبح و کمال و نقصان آن و این علم انفع است و عقل علم است و عقل قوتیست که مبدا و منشا
این علم است گفته اند که متنبه و عقل هر انسان است ممدوح و انسانی ... در حرکات و سکنات ... آثار و خواص عقل است گفته اند آن روحانیست که بوی یافته می شود علوم ضروریه و نظریه
و ابتدا وجود وی در جنین ... زیاد می شود و نمو می پذیرد تا کامل ... و بلوغ و بود آنحضرت کمال عقل و علم در مرتبه که نرسید آن را هیچ بشری و هیچ ... معقول افکار و بعض ... آنچه
کرده و هیچ و ... گردانیده جاری احوال و حماید صفات محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و بدائع سیر و سیاست تام و تقریر شرائع و تفاصیل آداب جلیله و تقریر
شیم حسنه علوم وی کتب سماویه و صحف منزله و سیر امم خالیه و احوال ایام ماضیه و ضرب امثال و بیان احوال و ... که مثل و ... و صاحب طبائع متنافره متباینه
و حمیده ... سیر ... کرد و بر ... اخلاق ... اعمال ... سعادت ... و مال و چگونه
اختیار کرده ... شمائل ... عقل کامل و علم شامل وی صلی الله علیه وسلم ... تعلیم ... ممارست
و مطالعه کتاب ... و ... علما اهل کتاب و ... آموز ... و هر که مطالعه کند احوال
شریف او را ... علوم و اسرار ... حاصل شود ... نبوت او بی توقف
و شک ... تعالی و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما ... صدوق صاحب کتب
و اخبار بوده گفت ... کتاب ... جمیع آن کتب که حق سبحانه داده تمامه ناس را از آغاز دنیا تا انجام آن در عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه
وسلم ... وسیله ... ابو نعیم فی الحلیة ابن عساکر فی تاریخه ... علما که
... عقل ... الیقین ... عقل ...
... کمال ... اسرار ...
انا الفیناک ... تشفیع الامم ... حبیب خدا ... مقصود ذات ...
... تمام ... قدم ... اسری ...
من المسجد الحرام ... آن ...
عالم ... اسلام ... شریعت ... کتاب ... و القرآن از
کتاب ... معارج النبوة ... **وصل** در صبر و حلم و عفو آنحضرت صلی الله علیه وسلم این صفات اعظم صفات
نبوت است ... تعالی ... فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ... سبحانه و تعالی
... العزم من الرسل ... طاعات و عبادات ... خیرات و صبر ... آن ...
تمام ایمان باشد ... صبر ... ایمان ... طاعات ... و مراد اینجا صبر
بر ایذای خلق ... بر جفای ایشان ... صلوات الله و سلامه علیهم ... کما قال ...
در صورت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... اسلام ... ایشان ... شریعت ...
ایشان ... + از دست
ستمگران ... روایت کرده شده است که چون ... خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین نازل یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را
از تاویل آن گفت جبرئیل ... عالم ... رب العزت ... جلاله ... آمد و گفت یا محمد ... امر کند که ...

وصل در بیان عقل کامل

وصل

کسی که محروم کرد او را و عفو کنی از کسی که ستم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام نکشید رسول خدا صلی الله علیه و سلم از هیچکس بجهت نفس خود مگر در قضیه مال و منال و مانند
آن مگر آنکه حال چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی آن را پس انتقام میکشید از وی برای خدا و ابلغ صبر واشتند آن صبر آنحضرت است در غزوه احد که کافران مجانبه مقابله میکردند بسبب
و آنچنان آزار ها رسانیدند صبر کرد و عفو کرد از ایشان و اکتفا نکرد بمجرد صبر و عفو بلکه شفقت و رحم کرد بر ایشان معذور داشت ایشان را در جهل و ظلم و گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و
در روایتی اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر صحابه گفتند کاشکی دعا میکردی یا رسول الله بر ایشان که هلاک میشدند فرمود من مبعوث نشده ام لعان بلکه مبعوث شده ام داعی و رحمة للعالمین
و در اینجا کمال صبر و حلم و عفو است **فائده** و عجب است از کسی که گفت نفس نبوی در اینجا حرکت کرد و بیصبری نمود و گفت کیف یفلح قوم شجوا نبیهم این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شیء
الآیه و نیست در قول آنحضرت کیف یفلح و در قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء چیزی که دلالت کند بر خلاف آن بلکه اول تعجب است از آنچه واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آنحضرت
بر آنچه مؤید است از صبر و حلم فانهم و این هم حق خاصه نفس شریف وی بود که صبر و عفو کرد اما چون در روز احزاب کفار از نماز باز داشتند و سبب تاخیر آن شدند دعا کرد بر ایشان بعذاب
و آخرت و گفت ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا و همچنین دعا کرد بر احیاء از عرب که تعذیب صحابه میکردند و در حدیث متفق علیه آمده است که قول حق سبحانه لیس لک من الامر شیء الآیه
در اینجا نازل شده است و همچنین بیان کفار که قرار گشته بودند و این از جهت غوایت حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و در این امتثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها النبی
جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و همچنین دعا کرد آنحضرت بر آن جماعه اشقیا که انداختند شکنبه شتر بر پشت شریف وی یکی از احبار یهود که اسلام آورد و زید بن سعنه بود
فتح سین و سکون عین گفت نماند هیچ چیزی از علامات نبوت که ندیدم در وجه محمد صلی الله علیه و سلم مگر دو چیز که آزموده نشده بود یکی آنکه سبقت میکند حلم او بر جهل و دیگر آنکه زیاده نمیکند او را
شدت جهل بر وی مگر حلم پس من تلطف میکردم مرا او تا بیازمایم حلم او را [illegible]
پیش از اجل که مقرر بود آمدم و گریبان او را گرفتم و گفتم ای محمد حق مرا ادا نمیکنی شما ای پسران عبد المطلب حیله گرید و تاخیر ادای حق پس گفت عمر ای
دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنین میگوئی من پس نمیکند اگر نه آن بود که من از رسول خدا میترسیدم گردنت را به شمشیر میزدم رسول خدا آنگاه میکرد بسوی عمر با آرام و
تبسم میکرد فرمود ای عمر من و او محتاج بغیر این بودیم که امر کنی مرا بحسن قضا و او را بحسن تقاضا برو ای عمر ادا کن حق او را و زیاده دو بمقابل ترسانیدن او
گفت زید این کار کردم بجهت آنکه این دو علامت نبوت را که باقی بود بیازمایم پس گفت آنحضرت [illegible] و دیگر این خصلت که الآن امتحان کردم اکنون
شهادت میدهم که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در اینجا آمده که حدیث کرد ما را سید ما صلی الله علیه و سلم روزی پس برخاست آنحضرت و ما نیز برخاستیم
دیدیم اعرابی آمد رسید بآنحضرت و کشید ردای او را و در گردن مبارک آنحضرت اثر کرد پس نگاه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی اعرابی که چه میگوید گفت
بار کن این دو شتر مرا که آمده ام از مال خود و مال پدرت پس گفت آنحضرت بر شتر او تا بار کنند ولیکن مرا انتقام است از کشیدن که کشید مرا گفت اعرابی نی
سوگند بخدا میکنم تا بار دهی [illegible] آنحضرت بر یک شتر جو و بر دیگری خرما و در روایت کرده است بخاری
از حدیث انس رضی الله عنه گفت میرفتم همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر آنحضرت چادر نجرانی غلیظ الحاشیه بود پس رسید اعرابی کشید آنحضرت را کشیدن سخت گفت انس
نگاه کردم من بطرف گردن مبارک او که اثر کرده بود از سختی کشیدن پس گفت اعرابی یا محمد امر کن مرا از مال خدا که نزد تست پس [illegible]
آنحضرت بسوی وی و خنده کرد و امر کرد مر او را بعطا این بیان حلم آنحضرت است و صبر بر ایذای نفس وی و در گذشتن از جفا کسی که ستم کرد بر وی
آنحضرت آمده است که هیچ فحش و متفحش نبود و لیکن عفو میکرد و در میگذشت و در حدیث آمده که نبود سباب و نه فحاش و نه لعان فحش از حد در گذشتن از بدی و سخن آن و بدن و
فحش از قول و فعل صفت لیکن استعمال آن در قول بیشتر است و فحاش و متفحش کسی است که قصد فحش کند و آن را بتکلف کند و
[illegible] کسی است که آنحضرت امر کرد بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل غیر ایشان از آنها که ایذا کردند او را پس انتقام گرفت چون
[illegible] ایذای ایشان متعلق بحق الهی بود و ایذای حضرت انتقام بود و هر که قصد کفر کند چنانکه در مذهب ما [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گذشتن است از لبید بن الاعصم که

کسی که در کینه بود و ساداوا ز سبب ... کشیده بود او داد شاه و یکبار آنحضرت در قبیلهٔ بنو ... بود پس ... ارشد ... که اعرابی تیغ کشیده به سر وی ایستاده است و گوید کیست که ترا از من نگاه دارد
تا از من ... کرد پس نقلی تیغ ... گرفت آنحضرت ... فرمود کیست که منع کند ترا از من ... سیدو ... گذاشت آنحضرت ... و عفو کرد پس آن ... شخص سر خود
بقوم خود گفت آمدم از ... اند ... پس آنحضرت گفتند یا رسول الله ... شخص نخواهد که ... اگر نخواهی که ... گذاشته ...
بعضی از جملهٔ ... خلق عظیم او است صلی الله علیه وسلم ... با منافقان که ایذا ... چون ... می ... و تعلق ... چون حاضر می شدند ... آنجا است که ...
نفوس ... تا ... باشد ... آنحضرت ... ایشان بحکم یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ... و عفو و جهت استغفار ...
و دعا ... تا آنکه نازل شد استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیه پس گفت آنحضرت مخیر گردانیده است مرا پروردگار تعالی ... اختیار کردم من استغفار را و چون گفت
حق تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده کنم بر سبعین ... عفو و ... آنحضرت ... و تعذیب ایشان ... نظر کرد ... استغفار ...
... تعیین عدد ولیکن آنحضرت ... ظاهر کرد ... عفو و صفح ... صلی الله علیه وسلم ... عبدالله بن ابی ... منافقان ...
... آنحضرت ... نماز گذارد ... عمر بن الخطاب ... یا رسول الله ... منافقی که ...
منافقان ... نازل شد کریمه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره پس ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... غایت ...
شفقت ... آنحضرت ... کار ... گفته اند که این ... قلب ... صحابی صالح ... درگاه ... خواست کرد ... اعجاب
کرد آنحضرت ... گویند که ... عباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ... اسیر ... پیراهن ...
... آنحضرت ... که با منافقان ... اخلاق آنحضرت ...
... و انک لعلی خلق عظیم ... صلی الله علیه وسلم ... اشفاق ...
... استغفار کنند ... ایشان ...
... لوما تعلمون ... نظر الهی تعالی بر باطن قلوب ... اللهم ...
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ... گفت آمد ... آنحضرت ... آید ... آنحضرت ... گفت ...
... آنحضرت ... یا رسول الله ... دیدی ...
... فحاش ... بدترین مردم ... منزلت ... کسی است که ... مردم ... شر ...
... اعتذار ... گفتن ... مردم ...
... آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ... اسلام ... آنحضرت ... بشارت ...
... استغفار ... اطلاع ... است که غیبت ... گفتند ...
چون ... پروردگار تعالی ... صلی الله علیه وسلم ... حسن خلق اظهار کرد ... اسلام ...
... مداهنت ... فرق ... مداهنت ... حفظ ... مداهنت ...
... مداهنت ... اصلاح دنیا ... دین ... اصلاح ... آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... حسن خلق ...
... غیبت ... اسلام ... آنحضرت ...
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت ... انتقال ...

سبیل الله بیان آنچه دانسته شود که باین قباحت مذکور شد عیینه نام او عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر ... و احمق المطاع میگفتند احمق بجهت حماقت کبری و مطاع
بجهت آنکه ده هزار کس از قبیله خود مطیع او بودند و در صحیح البخاری از ابن عباس مروی است که گفت چون عیینه بن حصن بن حذیفه نزول کرد بر برادرزاده خود حر بن قیس بن حصن و بود حر بن قیس از آنجماعه که نزدیک میگردانید
ایشانرا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بودند اصحاب مجالس عمر و اهل مشاورت وی رضی الله عنه قراء پیران باشند یا جوانان پس گفت عیینه مر برادرزاده خود را ای پسر برادر ترا
آبروی و جاهی است نزد این امیر یعنی امیر المؤمنین عمر پس طلب اذن کن مرا نزد وی و درخواست کن که در آیم بر وی گفت نعم گفت ابن عباس پس خواست اذن حر عیینه را پس اذن داد او را امیر
عمر گفت عیینه ای پسر خطاب را چیزی نمی بخشی سوگند بخدا نمی دهی ما را بسیار و حکم نمیکنی میان ما بعدل پس بخشم آمد عمر رضی الله عنه تا آنکه قصد کرد که بزند او را پس گفت
حر بن قیس یا امیر المؤمنین خدای تعالی گفته مر پیغمبر خود را خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و گفت این مرد از جاهلان است گفت ابن عباس والله تجاوز نکرد از آیت عمر وقتیکه خواند حر آنرا
بر عمر و بود عمر ایستادگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و در فتح الباری گفته که عیینه مرتد گشت در زمن صدیق رضی الله عنه و محاربه کرد با مسلمانان پس رجوع کرد و اسلام آورد و حاضر شد بعضی
فتحها را در عهد عمر رضی الله عنه و سیر آنجا است که باید بباب مغفرت روی آورد و احوال کرد ... انشاء الله تعالی فصل در بیان تواضع و حسن
معاشرت وی صلی الله علیه وسلم با اهل خود و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن نرم کردن و فی القاموس تواضع تذلل ... گمان مر شتر را پای گردن می نهند ...
یعنی فرو نهادن است تواضع فروتنی نهند خود را از محل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود نهد نیز منافی تواضع نیست ضد وی کبر است که خود را بالاتر از مرتبه خود بیند و دانگه از مرتبه خود
کمتر نهد آنرا ضعت گویند و تواضع وسط است میان کبر و ضعت لیکن چون در نفوس آدمیان کبر جانی دارد و گاهی ضعت در مقام تواضع سید ... سید الطائفه جنید بغدادی رحمه الله
علیه پرسیدم که تواضع چیست گفت خفض الجناح ولین الجانب گفت آن تخضع للحق و تنقاد له ... گفت من رأى لنفسه قيمة فليس له في التواضع نصيب عارفان گفته اند
که حقیقت تواضع را انگیزد لمعان نور مشاهده در دل وی که نفس تاب نیارد و نرم میگردد و در گدازش نفس صفا است از غش کبر و عجب پس نرم می گردد نفس و مطیع
و منقاد می گردد حق را و محو میگردد آثار وی و می نشیند شورش و غبار دعوی ... و رتبه اعلی از آن مر حضرت سید انبیاست صلی الله علیه وسلم که در مرتبه اعلی از کمال بود
با وجود آن تواضع وی بیشتر است ... صلی الله علیه وسلم که مخیر گردانید او را پروردگار میان آنکه نبی ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد ... من تواضع لله رفعه الله ...
... گفت آنحضرت مبالغه نکنید در مدح من و نگذارید ... چنانکه کردند نصاری ابن مریم را که گفتند خداست یا پسر خداست ...
... آمده گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا ... پس برخاستیم برای وی پس فرمود نایستید چنانکه می ایستند اعاجم تعظیم میکنند بعضی ایشان بعضی را
... چنانکه می خورد بنده و می نشینم چنانکه می نشیند بنده ... و از تواضع وی بود صلی الله علیه وسلم ... گفت چرا چنین کردی چرا چنین نکردی
و ... مهربانی ... با اهل و عیال گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را هرگز بدست خود مگر در جهاد فی سبیل الله و انتقام نکشید برای نفس خود از
... گفت عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود نرم ترین مردم و بود بسام و ضحاک ...
آنحضرت ... میان اصحاب ... هیچ یکی از اصحاب ... لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه وسلم ...
... اصحاب ... همنشینان ...
... همنشین ... آنحضرت ... مصاحبت می کرد با وی ... گشت
... دست آنحضرت ... دست خود را ...
... خوشخوی ... مردم ... خلق ... هیچ جای ...
... خلق ... گفت عائشه رضی الله عنها ... خوش خلق تر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت انس خدمت کردم رسول خدا را ده سال ... هرگز نگفت ... چرا چنین کردی ... چرا چنین نکردی ...
آنحضرت ... همنشین ... اکرام می کرد ...
... خاطر ... می کرد ...

وی و چون فارغ میشد از حاجتش باز میرفت پس نماز صلی الله علیه وسلم و بعیادت بیمار میکرد و مساکین را مجالست میکرد و فقرا را اجابت میکرد دعوت عبید را و دعوت کرده میشد بنان
جو و پیه گداخته بد بوی اجابت میکرد و آمد و ... نشست میان اصحاب خود مختلط با ایشان و می نشست هر جا که منتهی میشد مجلس و سوار میشد گاهی حمار را و در ردیف میساخت و سوار میکرد
خلف خود کسی را و سوار بود در روز جنگ بنی قریظه بر حماری که مهار او از رسن بود و پالان او از پوست خرما و حج کرد بر شتری که پالان کهنه داشت و بر وی قطیفه کهنه بود که مساوی
چهار درم هم نبود و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود بروی ولایات و بلاد و هدی کرد در حج صد شتر و روزیکه فتح کرده شد مکه و در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با لشکرهای
مسلمانان پست کرده بود سر مبارک خود را تا نزدیک قادمه رحل تواضعاً لله بر خلاف ملوک جبابره که در وقت فتح کردن سرکش و سرفراز باشند روایتی است از
قیس بن سعد انصاری که وی و پدرش از اکابر انصار بود که روزی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمنزل ما تشریف آورده بود و وقت برگشتن سعد برای وی
حماری پیش آورد و آن حضرت بران سوار شد و گفت سعد ای قیس همراه رو با آنحضرت پس گفت آن حضرت بمن که ای قیس سوار شو پیش من یا اورده من از
حرمت ادب با فرمود یا سوار میشوی یا برمیگردی و در روایتی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب دابه اولیست بمقدم وی و همچنین در وقت دیگر صحابی
بود که سوار میرفت چون آن حضرت را دید فرود آمد آن حضرت سوار شد صلی الله علیه وسلم و او را پس خود سوار کرد و غریب ازین است که محب طبری در مختصر
نقل کرده است روزی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر حماری بی پالان سوار بسوی قبا میرفت و ابوهریره پیاده در رکاب بود فرمود ای ابوهریره سوار کنم ترا گفت هر چه
رضا حضرت باشد فرمود سوار شو پس جهید ابوهریره نتوانست سوار شد پس چنگ در حضرت زد پس هر دو بر زمین افتادند باز سوار شد آن حضرت و فرمود
کنم ترا ای ابوهریره گفت هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابوهریره پس جهید بحضرت باز هر دو بر زمین افتادند باز گفت سوار کنم ترا
سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق نخواهم که بیندازم ترا بار سوم و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در سفر بود و امر کرد اصحاب را با صلاح
گوسفندی پس برخاست مردی از اصحاب و گفت بر منست ذبح آن دیگری گفت بر منست سلخ و دیگری برخاست که بر منست طبخ پس گفت آن حضرت بر منست
هیمه گرد آوردن گفتند یا رسول الله کفایت میکنیم ترا ازین کار فرمود میدانم که شما کفایت میکنید اما مکروه میدارم من که ممتاز و جدا و متمیز بنشینم میان شما و خدا تعالی ناخوش
میدارد که بیند بنده را ممتاز میان یاران خود و یکبار بند نعال آن حضرت صلی الله علیه وسلم شکسته شده بود یکی از صحابه گفت بده یا رسول الله این را بمن که اصلاح کنم گفت
من نمیخواهم که ممتاز باشم بکسی خدمت فرمایم و یکباری ایلچیان نجاشی ملک حبش آمده بودند آنحضرت بایستاد تا خدمت کند ایشانرا اصحاب گفتند بگذار ما را یا رسول الله
تا ما خدمت ایشان بکنیم فرمود ایشان خدمت و تکریم اصحاب ما بسیار کرده اند و من دوست میدارم که مکافات کنم ایشانرا و آنحضرت میکرد خدمت اهل خانه خود را و پاره میدوخت جامه خود را
و پاره میزد نعل خود را و میدوشید گوسفند خود را و میجست جامه خود را و همچنین واقع شده است در حدیث که یفلی ثوبه و فلی بمعنی جستن در جامه و سر ولیکن گفته اند در بدن شریف وی شپش نبود
و مگس هم بروی نمی نشست و گویا مراد بفلی در حدیث صورت فلی است که نگاه کردن است در جامه اگر در وی غباری و خسی و خاری در وی باشد والله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد با خادم و خمیر میکرد با وی
... از حاجات و در هر باب گفته که ... حمل این امور بر اوقات بعضی میکرد ... گاهگاهی بر آنکه ثبوت پیوسته است آنحضرت را خادمان بودند و داء و غلامان داشت پس گاهی بنفس نفیس خود میکرد و گاهی بغیر خود نمود
و گاهی بشارکت ایشان ... و میبرد متاع خود را از بازار و میگذاشت تا دیگری بر دارد ابوهریره میگوید که در آمدم با بازار با آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس بخرید سراویل را بچهار درم گفت مر بازار را که وزن کن و بکش ...
پس جست آن مرد ... گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که ... پس گفت وای بر تو که نمیشناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بنهاد و بر جست تا بوسه زند دست مبارک آنحضرت را
پس آنحضرت دست کشید و فرمود که این کار اعاجم است که با ملوک خود میکنند و من ملک نیستم مردی ام یکی از شما پس گرفت سراویل را و پیش آمدم من تا بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار است بر داشتن متاع خود مگر آنکه
ناتوان باشد ... است که پوشش اعاجم است ... تنبان است ... از حدیث خریدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شد آن را و در پوشیدن آنحضرت سراویل را اختلافست و ابن قیم جوزی
گفته که ظاهر است که خریدن برای پوشیدن بوده و روایتی هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف با ذن وی پوشیده اند اما این سخن ابن قیم را تضعیف کرده اند والله اعلم و بعضی طرق با سناد ضعیف آمده که
... گفت یا رسول الله ... سراویل ... فرمود ... بپوشم در سفر و در حضر و در شب و در روز زیرا که من مامورم بستر و نیافتم ساتر ترا ازین ... ابن حبان و طبرانی و عقیلی ... آورده اند لیکن ... ضعیفه ...
... گفته اند که امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت ... قلندر ...
... پس ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم ... مساکین ... آن حضرت از ...

حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از ازار ... پوشیده و اگر مراد ... بازار ... بیکر ... آن چند ... از ... گر ... مراد ... سراویل ... صلی الله علیه وسلم ... اختلاف ... کرده اند ...

وی چیزی نقصان نبود گفت مرا بسوی تو حاجت است و میخواهم نشستن در هر کوچه مدینه که خواهی بنشین من با تو و قضا کنم حاجت ترا پس نشست آنحضرت با وی تا فارغ شد زن از حاجت خود و
آمده است که اماء مدینه می‌آمدند و دست آنحضرت را میگرفتند پس میبردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر جا که میخواستند و درینجا انواع مبالغه است در تواضع که زنان مرد و ذات نجره و ... هر جا که باشند و هر جا که میخواست
میبرد اگرچه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع نیست از کثرت مصونیت و ننگ نداشت آنحضرت که برفت با بیوه و مسکین قضا میکرد حاجت ایشانرا و عبد الله بن ابی الحمسا گفت خریدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پیش از بعثت چیزی باقی ماند مرا ورا چیزی از ثمن پس وعده کردم آنحضرت را که همین جا می‌آرم و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می‌بینم که آنحضرت همانجا نشسته است و هیچ مشقت انداختی تو مرا من همینجا
در نیت سه روز انتظار میبرم ترا روا نبود آمد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق وعده است و از اسمعیل پیغمبر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی انه کان صادق الوعد و مثل این از بعضی تابعان
نبوی نیز روی آمده چنانکه آمده است غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه سال تمام بوعده مردی منتظر نشسته ماند و آن امر خضر علیه السلام بود و عادت بود که اهل مدینه آبها می‌آوردند و ظروف
صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود در آن آب که آوردند می‌انداخت برای استشفا و بازان گاهی در بامداد آب سرد می‌آوردند برای خاطر ایشان دست می‌انداخت و در حسن عشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد
و همراه ایشان منبسط میگذاشت دختران انصار را که بازی میکنند با عائشه و چون میخورد آب از ظرفی نهاد دهن بر جای که دهن عائشه میگرفت آنحا را از دست عائشه میخورد و جای که
میخورد حالانکه عائشه میوه و سید او بوی مسواک را آنا شسته بدهد پس عائشه می‌نهاد و مسواک را از دهن خود میکرد آنحضرت میگرفت تا از دهن وی می‌نهاد در دهن خویش این غایت تواضع و نهایت محبت
لطافت و درین دلیل است به تبرک با آثار بزرگان و تکیه میکرد در کنار عائشه و بوس میکرد او را حالانکه صائم بود و نیز بود در العب حبشه و تنها و عائشه تماشا میکرد تماشای ایشان صلی الله علیه وسلم و وی رضی الله عنها
در آن ایام صغیره بود و یکباره آنحضرت با عائشه مسابقت کرد یعنی بلاعت کردند تا کیدیگر پیش گذشت عائشه از آنحضرت پس وقتی دیگر باز دویدند پیش گذشت آنحضرت از عائشه این تو به آن
گرفته بود عائشه و تنداشده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در بدل آن پیشی تو بود از من و یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستاد عائشه دستی بکاسه طعام زد کاسه
بشکست طعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه جمع کرد و طعام برداشت و در آن نهاد و قصه همه حاضران گفت غیرت کرد مادر شما بیائید بخورید پس کاسه درست از خانه عائشه گرفت و برای طعامی که از خانه
از خانه وی بر آنحضرت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد گفت کاسه بدل کاسه و طعام بدل طعام و درین حدیث دلیلست بر عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل محجوب است از جهت شدت غضب که انشا
کرده است آنرا غیرت و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی‌شناسد اسفل وادی را از اعلاش و یکباری سوده رضی الله عنها شوربای آنحضرت فرستاد گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام گفت نخورم
و گرنه می‌مالم بروی تو ابا کرد از خوردن پس مالید عائشه بروی سوده الطعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بمال بروی وی پس مالید سوده بروی عائشه از خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
همچنین بود حال آنحضرت با ازواج مطهره که مواخذه نمیکرد ایشانرا از غیرت و مزاح میکرد و میداشت و چون اقامت میکرد در ایشان میزان عدل و شمول رعیت برفق و نرمی میکرد یکیک تا مل کند مر آنحضرت با
با اهل و عیال و اصحاب و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و اضیاف و زوار و مداراه که رسید بود آن حضرت در رقت قلب و لینی جانب جانبی که تصور نیست آن هیچ مخلوقی را با وجود آن شدید بود در حدود خدا و حقوق
دین تا پیدا کرد ممکن نیست رسیدن بدان اخلاق و اعمال آنحضرت همه معجزات علامات بود در نبوت وی که مثل آن از هیچکس نبود در دنیا صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت صلی الله علیه واله وصحبه وسلم صاحب ملاطفت و مخالطت و محادثت و با اصحاب مزاح میکرد و با ایشان مقصود از آن خوشی و خوشحالی بود و اگر مزاح میکرد مضمون کلام حق بود و مداعبت میکرد با صبیان و می‌نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد
دعوت حر و عبد و امه و مسکین را و عیادت میکرد بیمار را در اقصی مدینه و نهی از مداعبت و مزاح که در بعضی احادیث واقع شده محمول بر کثرت و افراط در آن است که شاغل از ذکر خدا و تفکر در مهمات دین گردد و مستلزم
باشد از آن مباح است و اگر مقصود از آن تطییب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود مستحب و ابد بود و تحقیقت اگر نیکو شود تواضع و سنت آنحضرت با خلق و مباسطت وی با ایشان که با این قدر
آن بسیاری که مجالست و تکلم کردی با وی و ادب بادی در حضرت وی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه وسلم و گفته اند از حکمت در آنکه آنحضرت بعد از ... ایت
صحبت میکرد با عائشه اگر بیدار بود و الا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت بعد از آن بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت از ابتدای قیام شب و تلاوت قرآن
رحمن با شوق حال مشاهده حضرت او را از انوار و اسرار در قرب و تدانی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از صفات و احوال کامل است زبان قال از وصف حال ایشان قاصر است
نمیداشت طاقت نفی آن و هیچ بشر بطاقت نمی‌رسید با مباشرت تمام بود و او حدیث میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل شود او را موانست با عائشه و مباشرت با اهل
خلقت که ارض است و سفلی است از سماء فرود آرد از جلوات مقام قرب و بعد از آن بیرون می‌آمد بسوی ایشان و بود این همه از جهت رفق و مهربانی با ایشان که کان بالمومنین رحیما این نکته است
که گفته اند [illegible] الله از ابن الحاج در مدخل گفته است سید مسکین ثبت الله علی طریق الحق و لقاء من کمال تخصیص بانتقال از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میشد به اهل علیین مقام مکمل
بود و در باطن با هیچ یکی از خلق آن تعلق و اتصال نداشت بحکم الهی تعالی که بدعوت و اتمام احکام مامور بود بحکم رحمت و شفقت که بر خلق داشت از اوج مقام ...

مشغول می‌بوده و با ایشان [illegible] مصداق الم نشرح لک صدرک [illegible] گشادی سینه مبارک وی ابداع فرموده‌اند که حضور حق را با دعوت خلق [illegible] جمع [illegible]

[illegible] وقتی مخصوص است از اوقات شریفه [illegible] به وجه کمال و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام [illegible] از اولیا [illegible] آن حضرت [illegible]

و ملازمت آن حضرت را برکات و آثار خارج از حد و عد و احصا [illegible] زینب بنت ام سلمه که ربیبه آنحضرت بود در آن حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آب را در روی زینب بطریق [illegible] آن حسن و جمال در روی او که هرگز متغیر نشد [illegible] رونق آن تا آنکه عجوز کبیره [illegible]

در [illegible] آن حضرت با خانه ایشان آمد [illegible] حضرت [illegible] آب [illegible] بطریق [illegible] آب [illegible] از برکت آن [illegible] حافظه حاصل شد

[illegible] بهمین طور از اصحاب شمرده‌اند [illegible] در بخاری یکی از حکایات [illegible] صلی الله علیه وسلم آنست که مردی بود از اهل بادیه [illegible] که گاهی [illegible] می‌آورد

[illegible] آن حضرت [illegible] وقت [illegible] از [illegible] شهر [illegible] و ما شهری [illegible] آنحضرت

روزی [illegible] آن حضرت از جانب پشت وی آمده و دست مبارک بر چشمانش نهاده [illegible] گرفت [illegible] سینه مبارک

[illegible] آنحضرت [illegible] که آن حضرت است [illegible] گرفت پشت خود را [illegible] آن حضرت [illegible] گفت آنحضرت [illegible]

غلام [illegible] یا رسول الله و اکنون [illegible] و لیکن تو نزد خدا کاسد نیستی و گران بهائی از جمله تواضع آن حضرت است که هرگز طعامی را عیب نمیکرد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] طعام [illegible] غلیظ است و رقیق است [illegible] معلوم میشود که عیب کردن طعام [illegible]

و بعضی گفته‌اند که اگر این از روی [illegible] خاطر [illegible] تواضع و حسن خلق آنحضرت [illegible]

بود که [illegible] آن حضرت [illegible] **فائده** [illegible]

در حدیث قدسی آمده که [illegible] آن حضرت را صلی الله علیه وسلم [illegible] آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] لا تفضلونی علی یونس بن متی [illegible]

[illegible] بیان [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] سلام [illegible]

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] **وصل** [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] رحمه الله علیه [illegible]

[illegible] فی القاموس [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع جمیع کمالات جسمی و روحی و حاوی همه خوبی صورت و سیرت بود و اکرم و اسخی و اجود الناس گفته اند که بهترین شیوه که وی را [illegible] است از عنایات باقیات صالحات [illegible]
و کیفیت سخاوت وی صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیحه آمده است که سؤال کرده نشد [illegible] چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لا یعنی هر کس هر چه از وی [illegible] حاجت [illegible]
و قال الفرزدق فی نعته صلی الله علیه وسلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاءه نعم ترجمه این بیت آنست که شاعری [illegible] در مدح طائی گفته که [illegible] صفت [illegible]
[illegible] زبان مبارکش حرکت نکرد مگر با شهد ان لا اله الا الله و اگر فی الحال چیزی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف و جواب جمیل سائل را [illegible] اما صریح نگفتی [illegible] گفته اند که [illegible]
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] منع از عطا نبودی [illegible] آید که [illegible] اعتذار [illegible] آنجا که آنحضرت [illegible] طلب [illegible]
گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و اگرچه [illegible] سؤال [illegible] لا احملکم [illegible] در بعضی روایات [illegible]
آن کرده باشد [illegible] ایشان [illegible] و مخصوص [illegible] چنانکه قال فی المواهب اللدنیة گفت
بنده مسکین [illegible] فی مقام الصدق و الیقین [illegible] کلمه لا بر زبان شریف نفی بخل و ثبوت است از ساحت عزت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه [illegible]
[illegible] این کلمه بر لسان شریف [illegible] هر چیزی [illegible] اثبات و وجود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مسلمانان [illegible] صلاح حال [illegible] منع کردی [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوذر رضی الله عنه طلب [illegible]
[illegible] صحابه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب رضی الله عنه [illegible] یا رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عمر رضی الله عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] رضی الله عنها یا رسول الله [illegible]
آنحضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] صحیح بخاری [illegible] آنحضرت
[illegible] عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه
و گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] عقیل [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] عباس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] صفوان بن امیه [illegible]
[illegible] ابو سفیان بن حرب [illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible]

تو کریمی بهم رزم لطف چنگ سهم ورزان آنچه حق تعالی بر اجرای خیر داده این اخبار در فتح هوازن و حنین که بعد از فتح مکه شنیده باید اگرچه مکرر ماید [illegible] سبب اینکه تفصیل وقوع در دیگر ذکر آن حضرت بر هوازن

سبایا ایشان که شش هزار کس بود و مجموع غنایم ایشان بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره زن جمله رحیم بیست و شش هزار

گفته که بحساب کرده شد آنچه داد آن حضرت در آن حنین پس برسید به یکصد هزار گفت سکینه ای ام ابی اسد علی طریق الحق و الیقین که بدو داد آن حضرت غیر از خمس اندازه بود و خمس هست و درین آنچه وعده داده

این بود و اگر صد هزار و صد هزار داشتی بدادی بیر به همین حکم وقت شعر فمن جود ک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح و القلم و در تحقیق صفت سخاوت و کرم و جود و عطا فضل شرط است و آن

ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن تمام در کرم است و بالجمله هر چه بهیت آمدی بدادی و چنان بدادی که از فقر و تهیدستی ترسیده و نه اندیشیده بیت هر چه آمدی بدادی [illegible] این دم آن کس که شاد از

فقر عار نیست و چون محتاج آید طعام و شراب خود و باقی و جوی اینها به وی ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی به فرمودی و از حقی دینی که بر کسی آمدی ادا و وعده کردی و گاهی

صدقه دادی و گاهی هدیه کردی و گاهی کالا خریدی و ثمن را ادا کردی باز کالا را به صاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی کالایی خریدی و زیاده از ثمن بهای آن

و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی از نیکی طبع و ارتیاب به هیچ یار بر حسب دار که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دوست داشت آثار آن وسیلت طلاقی از سحر پای مده بود دوست که

و بیان زن پا در هر نوع که ممکن است از انواع و اقسام خیرات و عطیات کردی و عیش خود در زندگانی فقیرانه کردی و یکماه و دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف نیفروختندی بسا که بر بطن مبارک سنگ بستی از گرسنگی

و فقر آن حضرت نه جهت تنگی و ضطرار بوده بلکه سبب زهد و جود و سخاوت بوده و گاهی نان نفقه یکساله مهیا ساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بوده آن حضرت اجود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه

بود افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف اخلاق بوده و بوده داد به جمیع انواع از بذل علم و مال و نفس و از انها دین است و عبادت صلی الله علیه و سلم و جزاه عنا افضل ما جزی نبیا عن امته

وصل در شجاعت و قوت

و شدت بدانکه بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شجاعت فی الصراح شجاعت یا دلی و دلیری بود و در مخاوف فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب القیا داد عقل ابو فی القاموس الشجاع بفتح و بضم

با المشدید القلب عند الناس کمال این صفت در آن حضرت نیز بکمال صفت سخاوت بود و در بسا که در مواقف صعبه و مواضع شدیده دلاوران و دلیران همه بگریختند و آن حضرت ثابت قائم می‌بود و از جای خود

بلکه پیش می‌رفت و پس نمی‌آمد در روز حنین صحابه به جهت تیرباران کفار یک نوع جولانی و فرار و تزلزل و ترجحی راه یافته بود و آن حضرت که از جا نجنبید و بر بغله سوار بود و ابوسفیان بن الحارث بن

عبدالمطلب لجام استر او گرفته ایستاده بود و آن حضرت میخواست که بتازد پیش فرود آمد از استر و نصرت خواست از خدا و مشتی از خاک برگرفت و بطرف دشمنان انداخت و هیچکس نماند از کفار که چشم او از آن

پر نشد گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب بدین شد و رانده و هیچکس شد بدتر از آن حضرت آمده است که چون افتاد در مسلمانان کافران یکدیگر و مسلمانان شکست دادند آن حضرت بتاخت و ابوسفیان

بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک او را و انس بن مالک گرفته بود در انصار گرد آمدند مسلمانان و نصرت یافتند و تمام قصه در محل خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم هیچکس را دلیرتر

و دلیر و سخی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بودیم ما چون گرم شدی آتش جنگ و سرخ شدی دیدها کنایه است از سختی جنگ و شدت بأس پناه می‌جستیم ما به رسول

خدا صلی الله علیه و سلم و نمی‌بود هیچ یکی نزدیکتر به دشمنان از آن حضرت و می‌بود آن حضرت سخت ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می‌شمردند که نزدیک با آن حضرت می‌بود از جهت قرب عدو و بود و

عمران بن حصین گفت نیامد آن حضرت هیچ لشکری بزرگ را مگر آنکه بودی صلی الله علیه و سلم اول کسی که زند بر آن لشکر

حکایت

یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغایی شد و ترسی یافت

که فزع در آن شب در آمده بود و اصحاب آن حضرت پیشتر از همه برخاست و شمشیری در گردن حمایل کرده و اسپ ابوطلحه را که بطی السیر و تنگ گام بود سوار شده و سبقت از آنکه آمده بود و پیشتر رفته

مردم ازو باز گردید آمده اند و پیش رفته و فرمود نمی‌گردید هیچ قصه نیست و آن اسپ ابی طلحه که بغایت کند گام بود و در زیر آن حضرت چنان تیز گام شد که هیچ اسپی بوی نمی‌رسید برابری با وی نمی‌توانست کرد و این از معجزات

صلی الله علیه و سلم و حقیقت هر کراوی عملی الله علیه و سلم قوت بخشید و مدد فرماید هر چند بیست و ضعیف باشد مرد و ناتوان بود آنچنان قوی و توانا شود که اگر کسی هیچکس بعضی رسید برابری تواند کرد بیت ای مرا

دل [illegible] پیشش پیش آن شیر بن باشد شعر و من یکن برسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی آجامها تجم بود آن حضرت در قوت و زور بازو و سختی چنان بود که کشتی گیران عالم با وی نمی‌توانستند

و بعضی ابن اسحاق در کتاب خود آورده که در مکه مردی بود رکانه نام شدید القوه که در صنعت کشتی گیری همتا و یگانه بود و مردم از بلاد برای مصارعت وی می‌آمدند و همه را بر زمین می‌افکند ناگاه روزی در شعبی از شعاب

که با آن حضرت پیش آمد آن حضرت صلی الله علیه و سلم با وی گفت ای رکانه از خدا نمی‌ترسی چرا دعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی بر صدق تو گوید گفت اگر کشتی گیرم ترا بیندازم ایمان می‌آری

گفت نعم فرمود اما ده شو برای کشتی آمد و کشتی گرفت رکانه به سختی و آن حضرت در جاهای خود و بود و آن از ری در برداشت و بر زمین انداخت نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوی گرفت بر زمین [illegible]

رکانه دوبار از آن حضرت که رها کند او را و او باز کشتی گیرد بار دوم و سوم نیز بینداخت و متعجب شد رکانه و گفت که شان تو عجب است هیچ ای آورده اند که در حدیث و بیان کرده یا آنکه اسلام آورد و زیاده اعلم دوستی

گویند که آن حضرت مجادله دیگر با غیر رکانه و پسر رکانه غالب بود ابوالاسد جمحی مردی دیگر بود به جهت زور و قوت مثلی که پوست گاو می‌آوردی که کسی از اطراف پوست گاو را بکشیدند تا کشته شد [illegible] ازو پای وی [illegible]

یاد شده بودی از حیای نبی جنبید روزی آنحضرت ... اگر گفت اگر ... ایمان ... آنحضرت ... ایمان ... [illegible]

فصل در حیای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حیا بمعنی شرم و شرمگین شدن و ماده او حیات است و از اینجاست که حیا بمعنی مطر آمده که سبب حیات است و لیکن ... [illegible]

و بر اندازه آنست هر کرا دل زنده تر خلق و حیا در وی قویتر و بیشتر حیا داشت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از خوف وقوع چیزی که سبب ... [illegible]

کرده میشود و بیچاره ترک چیزی بسببی از اسباب این چیز که از لوازم حیاست و در شرع خلقی است که باعث میگردد بر اجتناب از قبیح و باز میدارد از تقصیر در حق ذی الحق حیا از ایمان ... [illegible]

الحیاء من الایمان اگرچه غریزیست زیرا که استعمال او بر قانون شرع محتاج است بقصد و علم ... بعضی گفته اند که مراد بیان حیا ... که شارع ... [illegible]

تکلیف ... [illegible] ... و بعضی گفته اند ... [illegible]

واقع شده است ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

و اجتناب ... از مکروهات شرع ... در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها

آنحضرت سخت تر از روی حیا از زن دوشیزه در خدر ... [illegible] ... زن پرده نشین ... [illegible]

قید اتفاقی است و بعضی شراح گفته اند ... [illegible] ... در خلوت ... [illegible]

که چون کسی ... [illegible] ... الا در خلوت ... [illegible]

رضی الله عنه ... [illegible] ... مشایخ طریقت ... [illegible]

و در آن ... [illegible] ... پروردگار ... [illegible]

آنکه ... [illegible] ... حیا ... آنحضرت ... زینب رضی الله عنها ... [illegible]

نزد وی ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حیا ... [illegible]

حیات زیرا که ... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحیاء لا یأتی الا بخیر ... [illegible]

با او ... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

مردم ... [illegible] ... آنحضرت ... انس رضی الله عنه ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... چنین ... [illegible]

... [illegible] ... عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاحش و متفحش ... [illegible]

ولیکن ... [illegible] ... عبد الله بن عمرو بن العاص ... **فصل** در بیان شفقت و رأفت و رحمت نبی صلی الله علیه وسلم گفت پروردگار تعالی ... [illegible]

ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم شفقت مهربانی ... [illegible]

... [illegible] ... رأفت ... رحمت ... [illegible]

شفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... حق تعالی ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

ایذا میکردند پس جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال که بهمه جهت در دست تصرف سلطان است که هر چه محمد فرماید آن کن پس گفت ملک جبال ای محمد مرا

هر چه می‌خواهی بفرما اگر خواهی بر سر همه دشمنان ایشان فرو آرم دو کوه که در میان آن آبادانی است گفت آنحضرت نمی‌خواهم که هلاک شوند امید میدارم که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب

ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی را و این قصه را قصه دراز است که مذکور است در سال دهم از بعثت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت پیغمبر را

صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمائی آن کنند و هلاک کنند دشمنان ترا فرمود دوست میدارم که [illegible]

از جهت عذر و عذاب ایشان تا که بخشد حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان گفت عائشه رضی الله عنها مخیر گردانیده نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم میان دو امر الا آنکه

اختیار کرد آسانتر آن دو و مراد این قول با معانی و تاویلات است بسیار و اظهر و اقرب آنست که مراد آسانتر برای امت است گفت ابن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد ما را

به تذکیر و موعظه یعنی گاه گاه میکرد [illegible] از جهت خوف ملالت و سقوط آمدن از آن. **فصل** در خلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وفا و حسن عهد و صله رحم و تعهد

داشتن و تازه کردن عهد دوستی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون آورده میشد نزد وی چیزی میفرمود این را ببرید نزد فلان زن که وی دوست خدیجه بود رضی الله

عنها و در روایتی است از عائشه که گفت رشک نبردم بر هیچ زنی چنانکه رشک بردم بر خدیجه از جهت بسیار یاد کردن آنحضرت مر او را و اگر شاتی ذبح کرده میشد میفرستاد [illegible]

که دوست خدیجه بودند در آمد بر آنحضرت زنی پس شاد شد [illegible] آنحضرت [illegible] و پرسشهای خوب کرد از وی چون رفت آن زن فرمود این زن [illegible] که می آمد ما را

در زمان خدیجه و حسن العهد من الایمان و صله میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ذوی الارحام را بی آنکه ایثار و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسیکه فاضلتر باشد

از ایشان فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که آل ابو فلان نیستند مرا دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست دوستان من مگر خدا و صالحان از مومنان جز آنکه مرا با ایشان

رحم است که تر میکنم آنرا [illegible] یعنی بقدر [illegible] احسان میکنم با ایشان چنانکه آبی [illegible] گفته اند مراد با آل ابو فلان بنی ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است

و دیگر آنحضرت امامه بنت زینب را برمیداشت بر دوش مبارک خود در نماز و چون سجده میکرد می نهاد بر زمین و چون باز می ایستاد برمیداشت از جهت شفقت و

مهربانی با اولاد و این برداشتن امامه و نهادن وی بر زمین بفعل آنحضرت نبود بلکه خود می آمد [illegible] و چون بسجده میرفت می افتاد بر زمین تا نگویند که این فعل کثیر بود در

نماز و ظاهر آنست که این نماز نفل بود والله اعلم و در روایت است از قتاده که چون آمدند [illegible] نجاشی ایستاد آن حضرت و خدمت میکرد مر ایشان را گفتند صحابه یا رسول الله بنشین

بگذار تا خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اکرام میکردند اصحاب مرا و من دوست میدارم که مکافات کنم مر ایشان را و این حکایت در باب تواضع نیز گذشته است

وقتی دیگر اخت آنحضرت از رضاعت که نام وی شیما بود [illegible] و خدمت میکرد آنحضرت را و با دوش [illegible] اسلام آورد و ذکر کرده است [illegible]

نزد آنحضرت در سبایای هوازن [illegible] خود را آنحضرت [illegible] رداء مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اقامت کن نزد من مکرم و محبوب یا برخوردار

[illegible] باز گرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی قوم خود را [illegible] گفت ابو الطفیل دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و من کودک بودم ناگاه پیش آمد

زنی [illegible] نزد آنحضرت [illegible] آنحضرت مر آن زن را رداء خود را بنشست آن زن بر آن پس گفتم کیست این گفتند که مادر اوست که شیر داده او را و ظاهر آنست که حلیمه [illegible]

[illegible] گفته اند که آنحضرت را [illegible] شیر داده [illegible] والله اعلم و از عمر بن السائب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود روزی پس پیش آمد

پدر آنحضرت از رضاعت [illegible] پس نهاد [illegible] گوشه جامه را [illegible] پس بنشست [illegible] پس آمد برادر وی از رضاعت [illegible]

[illegible] آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسوی ثوبیه مولاة ابولهب که مرضعه وی بود [illegible]

[illegible] گفت [illegible] آنحضرت [illegible] الحمد

لله الذی [illegible] **فصل** در بیان عدل و امانت و عفت و صدق لهجه آنحضرت بود

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم امین ترین مردم و اعدل [illegible] و اصدق ناس [illegible] دشمنان و بیگانگان پیش از نبوت او را محمد الامین نام

میکردند [illegible]

[illegible]

فصل در خلق [illegible]

فصل در عدل و عفت و صدق

در نهادن حجر بجای آن که کدام قبیله بنهد اتفاق کردند که هر که نخست در آید هر چه حکم کند همه بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه وسلم گفتند این محمد امین است هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای خود بگسترد و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه ردا را بدست این چهار کس داد و خود حجر را بدست مبارک گرفته بجای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهره رضی الله عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و میخواندند آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله انی لامین فی السماء امین فی الارض و روایت است از علی رضی الله عنه گفت ابوجهل لعنه الله علیه بآنحضرت صلی الله علیه وسلم ما تکذیب نمیکنیم ترا و دروغ گو نمی دانیم ترا و نسبت نمیکنیم ترا بکذب ولیکن تکذیب میکنیم خبری را که آورده تو و از دین این سخن باید ما معقول است ناقص است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را هر چه گوید تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس حق سبحانه تعالی این آیه را فرستاد فانهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران ترا تکذیب نمیکنند ولیکن این ظالمان آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور که ایشان را با من اختصام است من ایشان را سزا میدهم چنانکه جماعه غلام خواجه را ایذا میدهند و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگوید که ایشان آزار تو نمیکنند بلکه ایذا بمن میکنند من انتقام ایشان می ستانم و آورده اند که اخنس بن شریق ملاقات کرد ابوجهل را و نزد او رفت و گفت یا ابا الحکم نیست اینجا غیر من و تو که بشنود سخن ما را خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که وی صادق است یا کاذب پس گفت آن ملعون والله بدرستی و راستی محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد هرقل از ابوسفیان در آن حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم آیا بودید شما که متهم میداشتید بکذب او مر او را یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بگوید این سخن را دعوی نبوت کند گفت ابوسفیان والله هرگز دروغ نگفته است وی گفت هرقل پس چون باشد که با خلق دروغ نگوید بر خدا دروغ بندد و این حدیث هرقل سودمند ترین خبر است در معرفت امارات نبوت و در اول صحیح البخاری مذکور است و در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب ارسال رسل مذکور گردد ان شاء الله تعالی و در شرح مشکات ترجمه و بیان آن کرده است و گفت نضر بن الحارث مر قریش را تحقیق بود محمد در میان شما جوان خورد سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال و عظیم ترین شما در امانت تا آن زمان که دیدید شما در بناگوش وی پیری را و آورد وی بشما آنچه آورد و بعض از دین و ملت گفتید شما که ساحر است لا والله وی ساحر نیست و این نضر بن الحارث کافر بود و دیده بر ملل او گذشته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از اسرار بود غلیظ بود که گاهی آن سخنی انصاف و یار [illegible] و ولید بن المغیره که از رؤسا کفار قریش است بارها قرآن شنیدی و بگریستی و گفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیان است این کلام را شیرینی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر را نیست ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح والضم خوبی و پذیرائی دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که تکذیب میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش مردم و چون خلوت میکرد با اهل بیت خود میگفت والله محمد از اهل کذب نیست و آمد ابوجهل روزی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مصافحه کرد گفتند آیا مصافحه میکنی تو با محمد گفت والله بتحقیق من میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مر بنی عبد مناف را و مشرکان چون میدیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم میگفتند والله وی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری خود اعلم بودند برسالت وی و بیقین میدانستند آنحضرت را یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و پشت به پشت منتظر پیغمبر آخر الزمان بودند و در وقت موت وصیت نامه می نوشتند به پسران که چون بیابید پیغمبر آخر الزمان اسلام ما برسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان دادیم سلام ما برسانید و از خلال خود [illegible] آورده اند که چون [illegible] فتح شد [illegible] که از ملوک یمن بود و مسلمان بود [illegible] که از آنحضرت [illegible] میدانم که [illegible] این [illegible] و یافت همه [illegible] الا ان العصمت یعنی پارسائی [illegible] فی القاموس عفت کف عما لا یحل و لا یجمل و وجود کمال آن در آن حضرت [illegible] بیان [illegible] در جائی [illegible] آمده است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هیچ زنی را که مالک نبود [illegible] عفت و پارسائی اهل عرف [illegible] عفت آنحضرت [illegible] اخلاق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت [illegible] اند [illegible]

دنیا لیس است و بیامه ایشان را در خود لها بود و لیکن پیغمبر صلی الله علیه وسلم تجزیه کرد روز خود را سه جزو جزوی برای عبادت خدا و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خود باز این جزو را
قسمت کرد میان خود و میان مردم و در شرح ایشان بیان این در آخر باب حلیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد کردم من به چیزی
از آنچه اهل جاهلیت عمل میکنند جز دو بار هر بار حایل شد خدا تعالی میان من و میان آنچه قصد کردم من بعد از آن قصد نکردم به بدی تا آنکه اکرام کرد مرا خدا تعالی به رسالت خود یکبار آن بود که گفتم من شبی
غلامی را که گوسفند میچرانید با من که بنگری گوسفند مرا تا من بروم به مکه و سمر کنم و بشنوم چنانکه جوانان میگویند و میشنوند پس بیرون آمدم و در آمدم نخست سرای از مکه بشنیدم که نشانه بازی میکنند
و نغمه ها و مزامیر پرسیدم گفتند عروسی کرده است کسی در خانه ایشان پس نشستم من تا بشنوم آن را پس خواب انداخت مرا خدا تعالی [illegible] و بیدار نکرد مرا مگر گرمی آفتاب پس گشتم و نکردم چیزی از آن بعد از آن عارض شد بار دیگر مانند
این حال بعد از آن قصد نکردم به بدی هرگز صلی الله علیه وسلم **وصل** در بیان وقار و مروت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صمت و مروت و هدی حسن بر هر حال وقار بفتح واو رزانت است و آهستگی و تؤدت بضم تا
و فتح همزه و دال مهمله نیز همین معنی است و صمت بفتح صاد خاموش شدن و مروت بضم میم مردی و انسانیت و هدی بفتح و سکون یعنی سیرت و راه و روش و حلم و وقار و رزانت نیز به بار و آهستگی در حرکات
سکنات آنچه در ذات شریف وی بود صلی الله علیه وسلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وقارترین مردم در مجلس نبود که بیرون آرد چیزی از اطراف و اعضا را
چنانکه دست جنبانیدن و پای دراز کردن و اکثر نشستن آنحضرت بر وضع احتبا بود و احتبا آنکه خود به سرین نشستن و زانوها بر داشتن میان ظهر و ساقین ضم کردن و این گاهی بجامه بود مثل فوطه
و دو آگاهی بدست و گاهی به ربع نیز نشسته و بعد از نماز بامداد بر این وضع نشسته در می نشستند و گاهی بوضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و صاد و مد و قصر نیز نشست و تفسیر کرده اند آن را بآنکه نشیند
بر سرین یعنی مافوق ران ها و بچسپاند رانها را شکم و احتبا کند به هر دو دست و بنهد آن را بر ساق ها یا زانو ها و بعضی گفته اند که احتبا کند بر کفتین و الصاق کند بطن را بفخذین و در آرد کفها را دست را در بغلها
و این نوع خاص از احتبا است و گفته اند که این جلسه اعراب و فقراست و در حدیث قیله بفتح قاف و سکون تحتانیه بنت مخرمه بفتح میم و سکون خا آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نشسته بود بر وضع قرفصا متخشع و در روایتی پس لرزانیده شدم از خوف یعنی خوفی و هیبتی از دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا یافت که خودم لرزیدم و بیتاب شدم و خشوع فروتنی کردن و چشم خوابانیدن
و خضوع نیز قریب باین معنی است و بعضی گفته اند خشوع در بدن است و خضوع در صوت و بصر و در بعضی احادیث خشوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو شریک اند در معنی سکون و تذلل و بود
آن حضرت صلی الله علیه وسلم کثیر السکوت و تکلم نمیکرد بی حاجت و روی میگردانید از کسی که تکلم میکرد بغیر جمیل و بود کلام وی فصیل که در وی فصل بود و تقصیر و فصیل رشته مروارید را گویند که میان
هر دو لولو کشیده باشد و گفت عایشه رضی الله عنها که در حدیث میکرد آن حضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت
ترتیل و ترسیل فی الصحاح ترتیل هموار و آهسته و پیدا خواندن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا ورتل تفقیق بمعنی هموار و ترسیل نیز نزدیک باین معنی است و در رساله تجوید تحقیق آن اجمالی کرده شده است
و در حدیث ابن ابی هاله آمده که بود سکوت آن حضرت بر چهار چیز حلم و حذر و تقدیر و تفکر و ضحک وی صلی الله علیه وسلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود از جهت توقیر و تعظیم
و اقتدا و اتباع وی بود مجلس شریف وی مجلس حلم و حیا و خیر و امانت بلند کرده نمی شد در وی آوازها و ذکر کرده نمی شد در وی [illegible] و ذکر کرده نمیشد در وی قبیح و چون تکلم میکرد
سر در پیش افگندند اهل مجلس گویا که بر سرهای ایشان پرندگان اند نشسته که اگر سر بردارند بپرند میشوند و صاحب شفا این حال صحابه را بخصوص مقید بحال تکلم آنحضرت
ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آن حضرت سنگریزه در دهن گرفته می نشست تا دم
تواند زد و سخن کرد و نظر بجمال آن حضرت [illegible] و کیفیت مشی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حلیه شریف معلوم شد که بود [illegible]
و کمال [illegible] ادب و مروت آن حضرت بود نهی از نفخ در طعام و شراب و امر باکل از آنچه پیش آکل است و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن براجم که بکسر
مفاصل اصابع است که میان اصابع [illegible] که متصل انامل است بعد از آن براجم بعد از آن اصابع و سیرت آن حضرت بهترین سیرتها بود و در حدیث
ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طیب را و بوی خوش را و استعمال میکرد آن را و ترغیب میکرد دیگران را
بر آن و می گفت حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة دوست گردانیده شده است بسوی من بوی خوش
و زنان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است زنان را بی اختیار و کسب آن را دوست میدارم و گردانیده شده است قرار و آرام جای
چشم من یا سردی و خنکی چشم من در نماز و گفته اند که شادی و مسرت چشم روشنی و خوشدلی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] یافتی در نماز و شهود که در این وقت یافتی در هیچ [illegible] است هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت است از سرور [illegible]

دریافت مقصود و فوز بغیه است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجهت حبیب نگرد و در حالت حرکت
و جوشش خالی باشد کن بهر جانب خود بود و بنظر به غیر محبوب پریشان و هر جانب نگران و در حال حزن و خوف که آن ولازم آن باشد نیز ونیز چنانکه الذی یغشی علیه من الموت
و لیل آنست یا مشتق است از قر بضم قاف بمعنی سردی که سرد کند چشم را ولذت و فرح در مشاهده محبوب بود و گرمی سوزش در دیدن اغیار لهذا دادند قرة العین را نقیض سخنة العین و گفت
فی الصلوة و نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام به مشاهده حق است که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام
و التفات بغیر نبود و نماز بغیر حق است اگرچه نعمت او است و فضل او و بیچ بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیست چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا او درین مقام مشاهده
منعم و فرح و سرور باوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلی و ارفعست و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب بآنحضرت باشد تنبیه بدانکه این کلمه که
مذکور شد جزو این حدیث است که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی گفته و اسناده
حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر مرفوعا آورده همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و ترمذی نیز آورده اند بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است بر شرط مسلم به
ترد و نسائی از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده بسیاری از محدثین باین وجه روایت کرده اند تا گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد و زیادتی لطیف و آن
اینست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلث و قوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیا
و در تفسیر آل عمران از کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تفحص و تفتیش و تصریح کرده بآن بعضی از کسی که گفته و وارد نشده است در حدیث لفظ
ثلث و زیادة آن مخلت معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگرچه توجیه کرده اند آن را شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که مشهور شده بر زبانها زیادت لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را
در هیچ از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که الفاظ
ایمه بران است باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و این بی اشکال است و در بعضی طرق من الدنیا آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده
و اگر یکی ازین دو نباشد نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد اشکال است و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن از دنیا بودن در دنیاست و آن در حیات این عالم است
پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمد و دو از آن از جمله امور طبیعیه دنیاویست و سیوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیاویست بسبب ملالت و محنت ذکر کرده
حمل کرده اند این بامر دینی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه و میل لذت و محبت سبب معاشرت نساء منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و فوائد والله اعلم که امر ثالث که درین حدیث
ذکر آن نکرده طیب باشد چنان که در حدیث دیگر از انس آمده است کان لم یکن احب الیه صلی الله علیه و سلم بعد النساء من الخیل سواه الغنا و احتمال دارد
که طعام بود چنانکه در حدیث عایشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام نساء و طیب پس یافت از آن دو چیز را و نیافت یکی را
یافت نساء و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد والله اعلم وصل در بیان زهد آن حضرت صلی الله علیه و سلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات
... بسیار است و بس است در تقلیل عیش از دنیا و اعراض از زهرت آن آنکه روی آورده بود بآنحضرت دنیا بسیار فتوح آن تا وقت رحلت زره وی گرو بود نزد یهودی در نفقه عیال وی صلی الله علیه و سلم
و سال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه و سلم اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا و با وجود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح جنگ کرد تا وقت وفات سجال انکار آن نشد باین سبب نه دو کار
و تنها بود از عایشه آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه روز متوالی از نان گندم تا گذشت از عالم و در روایتی دیگر آمده که نان جو دو روز متوالی و اگر میخواست میداد او را خدا تعالی آنچه که
در خیال نیاید در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نان گندم تا آنکه ملاقات کرد خدا را و گفت عایشه نگذاشت رسول خدا درهمی و دیناری و نه شاتی و نه بعیری و در
حدیث عمرو بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بغله سفید را که گردانیده بود آن را صدقه گفت عایشه رضی الله عنها وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نبود در خانه من چیزی
که بخورد او را جگرداری مگر نصفی کیل از جو در طاق خانه افتاده گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا به رب من عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحای مکه طلا پس گفتم
نه الا یا رب که گردان و همچنین گرسنه می شوم روزی و سیری شوم روزی پس هر گاه که گرسنه میباشم تضرع میکنم بسوی تو و یاد میکنم ترا و وقتی که سیر میشوم حمد میگویم و ثنا میگویم بر تو و در حدیث دیگر
آمده که جبرئیل فرود آمد بر وی صلی الله علیه و سلم و گفت مرا پروردگار تعالی میخواند سلام ترا و میگوید آیا دوست میداری که گردانم برای تو این کوهها را طلا ... با تو هر جا که باشی ... فرود آمد
... گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مر او را خانه و مال کسی است که نیست مر او را مال جمع میکند آن را کسیکه نیست او را عقل گفت مر آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدای تعالی

وصل در بیان زهد

نقول [illegible] و از عایشه آمده که گفت بتحقیق بود که ما آل محمد [illegible] که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خرما و آب و از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت بیرون رفت از دنیا
آورده و پس [illegible] گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سیر نشد از نان جو و گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذرانید شبهای
و اهل او شبهای متوالی گرسنه نمی یافتند طعام شبانگاه را و از انس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر خوان و نه در سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک و ندید گوسفند بریان [illegible] و گفت
عایشه رضی الله عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی و بود فاقه نزد وی دوست تر [illegible] تر از غنی و بود که روز میکرد آنحضرت گرسنه و صبح میکرد [illegible] تمام شب از گرسنگی [illegible]
از شدت جوع و منع نمیکرد او را از روزه آن روز و اگر میخواست میخواست از پروردگار خود تمامه گنجهای زمین را و میوه های آنرا و فراخ میکرد زندگانی او را و بتحقیق میگریستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت
از آنچه میدیدم حالت او را و میمالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بود از جوع و میگفتم جانم فدای تو یا رسول الله کاش که کفایت میکردی تو از دنیا بچیزی که قوت میشد ترا [illegible] پس میگفت
آنحضرت ای عایشه چه کار است مرا با دنیا برادران من که اولو العزم از رسل اند صبر کردند بر آنچه سخت تر از این است پس گذشتند بحال خود و قدوم آوردند بر پروردگار خود پس [illegible]
خدا بازگشت ایشان را و بسیار کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که آسانی کنم در زندگانی خود [illegible] از ایشان و نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از
پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عایشه رضی الله عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد از این حکایت مگر یک ماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از عایشه آمده که بود زیر
آنکه [illegible] آنحضرت که خواب میکرد بر آن چیزی [illegible] از پوست [illegible] و روایت است از حفصه که گفت بود فراش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه [illegible] پلاسی که دو ته میکردیم [illegible]
میکرد پس [illegible] کردیم [illegible] پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بودید شما برای من امشب گفتیم همان پلاس هر شب [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] شب بود که خواب [illegible] آنحضرت [illegible] تا آنکه تاثیر نقش میکرد و نقش می بست
پهلوی شریف وی صلی الله علیه و سلم و فصل در بیان خوف و خشیت و سختی طاعت و شدت عبادات آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بقدر
علم و معرفت او بوده به پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر کدام داناتر و شناساتر بخدا عز و جل است خائف تر [illegible] فرموده سبحانه و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء [illegible]
بخاری آورده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من هر آینه بخندید اندک و بسیار گریه میکنید و در روایت ترمذی این زیادت آمده که فرمود میبینم من آنچه نمی بینید
شما و میشنوم من آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطت السماء و حق لها ان تئط [illegible] آواز میکند آسمان [illegible] آواز کند و اطیط آواز [illegible] شتر [illegible] آسمان
کثرت آنچه بر وی است از ملائکه [illegible] کنایت است [illegible] در بیان کثرت [illegible] نیست جای چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است فرشته جبهه خود را
[illegible]
[illegible] ابوذر رضی الله عنه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] عایشه رضی الله عنها [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابن ابی الاسود که بود آن حضرت که میان مردم آمد بر دیگری شمار می توبه میرسید بر وی اندوه بسیار بود مرا و را آسایش بگفت که من استغفار میکنم خدا را در روز بیش از هفتاد بار یا زیاده از آن صد بار
و ابن هیثم گفت در اینجاست که اندوه و استغفار بجهت نسبت بود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در رساله مرج البحرین ذکر کرده شده است و از علی رضی الله عنه روایت است که گفت پرسیدم ازوی
صلی الله علیه وسلم از طریقه و خصال خود فرمود المعرفة رأس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی و ذکر الله انیسی والثقة کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر
ردائی والرضا غنیمتی والفقر فخری والزهد حرفتی والیقین قوتی والصدق شفیعی والطاعة حسبی والجهاد خلقی وقرة عینی فی الصلوة وثمرة فؤادی فی ذکره و غمی لاجل امتی و شوقی
الی ربی و حاصل در صحیح البخاری از عطا حدیثی آورده جامع مر اکثر اخلاق آن حضرت صلی الله علیه وسلم را که وصف کرده شده است آن حضرت به بعضی صفات او که در قرآن کریم
هست که یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للامیین آگاه باش ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه بر آن کتابی که فرستاده ایم تا بر ایشان بتصدیق و تکذیب
ایشان و بنجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مر مطیعان را و ترساننده عاصیان را و پناه مر امیان که مراد بدان عرب اند آن حضرت از قوم ایشان بود فی الصلاح حرز جای نیک
استوار انت عبدی و رسولی تو بنده خاص منی که حقیقت این مقام و کمال این مرتبه جز ترا نفرستاده منی سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کار با خود را بمن
سپرده و مطلق از حول و قوت خود برآمده و همه کار را من متولی امر تو شدم لیس بفظ ولا غلیظ اینچنین بنده که نیست درشت خو و سخت گو ولا سخاب فی الاسواق نه آواز بلند
کننده در بازارها قید بازار اتفاقی است که بیشتر در اینجا آواز بلند میشود و در معنی مراد اجتناب است در آمدن بازار است که جایگاه بنا و کار بسیار آن است و بضرورت رفتن در وی
لائق حال اهل آخرت نیست ولا یدفع السیئة بالسیئة و دور نمیکند بدی را ببدی یعنی جزای بدی ببدی نمیدهد اگرچه درست است در شرع اگر از اندازه بیرون نرود ولکن یعفو و یغفر
لیکن در میگذارد و می پوشد و می آمرزد بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است بقول خود ادفع بالتی هی احسن السیئة ولا یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و نمی میراند او را
خدای تعالی تا آن که راست میکند بسبب وی امت کج را بان یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله باین است شدن ایشان بگفتن این کلمه است و یفتح به اعینا عمیا و میگشاید و بینا میگرداند بوی چشمهای
کور را و آذانا صما و قلوبا غلفا و گوشهای کر را و دلهای پوشیده در پرده جهل را و در بعضی طرق این حدیث زیاده آمده که گفت تیسیر اسمه کل جمیل درست میگردانم آن پیغمبر را بهر خوبی فی الصلاح
سداده در گفتار است اگر وی راست و اهب له کل خلق کریم و می بخشم او را هر خوی نیک و جعل السکینة لباسه و البر شعاره و میگردانم آرام و آهستگی را پوشش وی و نیکویی وی و میگردانم نیکی را
علامت و مانند جامه زیرین که بتن می چسپد والتقوی ضمیره و میگردانم پرهیزگاری را اسناد دل وی و چون اصل تقوی در دل میباشد و لهذا فرمود التقوی هیهنا اشارت بسینه کرد تعبیر کرد
از وی بضمیر که اضمار در دل پنهان داشتن سخن است والحکمة معقوله و میگردانم حکمت را معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه در نفس الامر است و معنی راست کردار و راستی گفتار نیز آمده
والصدق والوفا طبیعته و میگردانم راستی را و بسر بردن عهد را طبیعت وی والعفو والمعروف خلقه و میگردانم عفو و نیکویی را خوی وی والعدل سیرته والحق شریعته والهدی امامه والاسلام
و میگردانم عدل را سیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوای وی و اسلام را دین وی و احمد اسمه و احمد نام اوست و آنحضرت را در امم سابقه محمد احمد بود نام وی اهدی به بعد الضلالة
و در احمد است بینا میکنم بعد از گمراهی و اعلم به بعد الجهالة و دانا میگردانم بوی بعد از نادانی و ارفع به بعد الخمالة و بلند میگردانم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان اسمی به بعد النکرة و بالا میرم
شناسا میگردانم بوی جماعه را بعد از جهل و ناشناسائی و اکثر به بعد القلة و بسیار میگردانم اشیا را بعد از کمی و اغنی به بعد العیلة و غنی و بی نیاز میگردانم بوی مردم را بعد فقر و احتیاج و اجمع به بین قلوب مختلفة
و اهواء متشتتة و امم متفرقة و تالیف میکنم بوی میان دلهای مختلف و هواهای پراگنده و امتهای متفرقه و اجعل امته خیر امة اخرجت للناس و میگردانم امت او را بهترین امتی
که بیرون آورده شده است برای مردم صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین باب سوم در بیان فضل و شرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به آیات قرآنی ثابت
شده و باخبار صحیحه بثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلای شأن و تنویه قدر و مدح و ثنای آن نبی کریم بتصریح و اشارت واقع شده اول دلیل و شاهد صدق است بر رفعت محل و علو قدر
و عظم شأن و خطر او صلی الله علیه وسلم و دلالت دارد بر آنکه هیچ مخلوقی را برابر وی هیچ قدری و مساوی قدر وی نیست و چه تعظیم بود که پروردگار عالم و رب عرش عظیم کریم
او کند و ثنای او گوید و تحقیق تفاصیل صفات و مراتب درجات وی صلی الله علیه وسلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و شمار بیرون است از اول آیات که خبر میدهد
بشارت میبخشد بوجود و رسالت و شفقت و رحمت وی بر امت آن کریمه است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
بتحقیق آمد شما را پیغمبری از ذات های شما و از جنس شما که میشناسید مکان و محل صدق و امانت او را که هرگز متهم نشد بکذب در میان شما و میشناسید پدران
و مادران او را که همه اشرف و افضل و ارفع عرب و طاهر و مطهر بودند که در ایشان سفاح و اخبات جاهلیت نبود چنان که خبر داد آنحضرت من الاصلاب

الطاهرين الی الارحام الطاهرات وهی مشتمل بر شرافت ذات و محاسن صفات و مطالع اخلاق و محاسن اعمال او را بعد از ان بعضی صفات کريمه او را بيان ميکند و ميگويد بعثت رسول از

جنس شما [illegible] آمده شما را [illegible] غايت حرص بر نهايت رحمت [illegible] بر هدايت شما و کمال رافت و رحمت و شفقت و مهربانی [illegible]

و جای ديگر فرموده لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم و فرموده هو الذی بعث فی الاميين رسولا منهم و قول حق سبحانه كما ارسلنا فيكم رسولا منكم الايات و

فرستادن رسول از جنس ايشان ادخل و اقرب است در تانيس و تصديق و ايمان و اتباع و امتنان گفت امام جعفر صادق سلام الله عليه و على آبائه الكرام دانست خدا تعالى

عجز خلق را از معرفت و طاعت خود و نحو است که تعريف و تعليم کند پس پيدا کرد ميان ايشان مخلوقی را از جنس ايشان و پوشانيد او را از صفت خود رحمت و رافت را و ساخت

او را پيغمبر صادق و رسول حق ناطق و گردانيد طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود و فرمود من يطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين انتهى كلام الامام

پس گشت وجود ذات او شامل صفات او رحمت بر خلق پس هر که رسيد او را از آفتاب رحمت او نصيبی نجات يافت در دنيا و آخرت از هر مکروه و واصل گشت و فائز شد بهر محبوب

کذا فی الشفا و از اين تقرير مفهوم ميگردد که مراد بودن آن حضرت صلی الله عليه و سلم رحمت [illegible] آنست که آن حضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بعلت انکار و عناد

گرفتار بند شقاوت و ضلالت و حرمان و خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او بر او رحمت زيان ندارد چنانکه آفتاب و ماهتاب برای روشنی عالم پيدا کرده اند

اگر کسی بر ديده ظلمت بر روی کشد و بدان نور مستنير نگردد در پيدا کردن آفتاب برای نور خلل و قصور نبود و اين تقرير بر طبق آن حکمی است که در قول وی سبحانه و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون

گفته اند که پيدا کرد ايشان را بر جبلتی که متوجه است بسوی عبادت و صالح و مستعد است مر او را جهت ترکيب عقول که مانع است از غلبه شهوت و غضب و ايجاد اسباب و آلات و اعلام

منقاده و ساير اسباب عبادت پس آن حضرت صلی الله عليه و سلم رحمت است مر مومنان را بالفعل و ساير ناس را بالقوة و بعضی عام دارند و بالفعل رحمت شمارند چنانکه گويند

مومن را رحمت است بهدايت و منافق را رحمت است بامان از قتل و کافر را رحمت است بتاخير از عذاب و تعجيل آن در دنيا و قتل بسبب آن حضرت ايشان را و اهلاک مفسد آن

نيز رحمت است که سبب نظام عالم و ترتيب مصالح است چنانکه بريدن شاخهای مفسد که سبب صلاح شاخهای بار و راست ابن عباس گفت رضی الله عنهما رحمت است مومنان را

و کافران را نيز زيرا که سلامت داشته اند از آنچه رسيد غير ايشان را از امم مکذبه و در اخبار آمده است که آن حضرت صلی الله عليه و سلم فرمود جبرئيل را عليه السلام آيا رسيد از اين رحمت

چيزی بتو گفت آری بودم من که می ترسيدم عاقبت را پس ايمن شدم از جهت ثنای حق عز و جل بر من بقول خود ذی قوة عند ذی العرش مکين مطاع ثم امين انتهى و اين خوف

جبرئيل [illegible] درگاه لا ابالیست که هرگز از مقربان درگاه ميرود و بعضی عرفا گفته اند که از آن روز که ابليس که معلم ملکوت بود و در عبادت سر آمد القوم شده بود رانده شد امن از اهل

عالم ملکوت رخت بربست اگرچه بموجب وعده صادق واثق و ايمن اند چنانکه از حال بشيران از صحابه معلوم ميشود که يکی ميگفت کاشکی [illegible] بودمی که [illegible] و ديگر ميگفت کاشکی فائده

گوسفندی بودی که [illegible] و قول بعضی انبيا صلوات الله عليهم لا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء الله ما كان لنا ان نعود فيها الا ان يشاء الله از اين قبيل است و اين تحقيق است که از کلام بعضی محققين

در رساله تسليم المصائب نقل کرده شده و [illegible] ضعيف است تمسک صاحب کشاف باين آيه در تفضيل جبرئيل بر حضرت محمد صلی الله عليه و سلم و دانست که اين صفات در افضل [illegible] آنحضرت حاصل

شده بود [illegible] که آن حضرت [illegible] کمال است که اين صفت [illegible] آن [illegible] است زياده بر آنست که احصا کرده شود و نيز افراد [illegible] باوصاف و ولايت نميکند

[illegible] انکه [illegible] مقام که بيان فضل قرآن مجيد [illegible] نسبت داده [illegible] آنحضرت رحمة للعالمين است و ملائکه از جمله عالمين اند ثابت

و واجب شد که افضل باشد از ايشان [illegible] مفسران رحمة الله عليهم اين صفات را بر حضرت حمل کرده اند و مراد رسول کريم او را داشته اند صلی الله عليه و سلم و بعضی علما

[illegible] بوجود حضرت سيد العالمين است صلی الله عليه و سلم در اخبار [illegible] گفته که خاک را رحمت بآن رسيد که [illegible] شد و آب از طوفان ممنوع شد و هوا از طرق شياطين سلامت ماند

از [illegible] ماند و آتش از احراق [illegible] باز ماند و آسمان [illegible] شياطين [illegible] استراق سمع [illegible] گشت [illegible] رسيد که ابليس [illegible] رحمت [illegible]

آنحضرت صلی الله عليه و سلم [illegible] بحکم جاء الحق و زهق الباطل و قول حق سبحانه تعالی فيدمغه فاذا هو زاهق [illegible] نااميد و نابود گرديد و حکم انظار [illegible] وصل

گرديد [illegible] رحمت بود که باقی ماند چنانکه در تاخير عذاب از کافران گفته اند [illegible] حق سبحانه او را انور نام و سراج منير [illegible] خوانده که روشن شد [illegible] روشن شد بجمال

کمال [illegible] چنانکه فرموده قد جاءكم من الله نور و کتاب مبين و فرموده يا ايها النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا و داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا و گفته اند که تشبيه بسراج [illegible]

[illegible]

که او تشبیه بشمس بسیار است و در بنا شد چراکه حق سبحانه آفتاب را سراج خوانده است و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا و از وجه سراجا منیرا چنانکه شمس در عالم اجسام [illegible] مستفیض است
از تغییر و همچنین نفس قدسیه آن حضرت زیاده نور اعتقادیه میکند بر سایر نفوس بشریه و استفاده میکند از کسبی که از ذات مقدس الهی جل و علی و با این اعتبار اگر تشبیه بقمر [illegible] است
آید و در تسمیه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنور تلمیح هست بقول وی جل و علا الله نور السموات والارض پس نیست در آسمان و زمین مگر نور الهی ساری است در آن و اوست سر وجود
حیات و جمال و کمال و آن حضرت صلی الله علیه و سلم مظهر اتم آن نور و وسیله ظهور اوست و در تفسیر مثل نوره الآیة گفته اند مثل ایمان در قلب محمد صلی الله علیه و سلم مانند مشکات است که در وی
مصباح است و مشکوة مثال صدر شریف اوست و زجاجه مثل قلب و مصباح نور معرفت و ایمان که در قلب شریف اوست و فرمود الم نشرح لک صدرک از برای امتنان نعمت شرح صدر
نعمتی عظیم است و مراد بدان توسیع و تفسیح صدر شریف اوست صلی الله علیه و سلم برای جمع میان مناجات حق و دعوة خلق با ابراز انوار معارف و علوم و توحید [illegible]
و ازاله ضیق و حرج و تکریت و اعراض از حق و تعلق دل بغیر او و تیسیر تلقی وحی و تحمل اعبای رسالت و ابلاغ چنانکه فرمود و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک [illegible] اعظم اسباب انشراح
صدر او نیست که در دل شد و حقیقتا مانند چنانکه فرمود از اوصاف [illegible] القلب الفسیح والشرح و عمده آن پاک بودن دل است از صفات ذمیمه و اکمل [illegible] حضرت [illegible]
است صلی الله علیه و سلم و متابعان وی را [illegible] متابعت و محبت نیز از آن نصیبی هست و این سخن را بیانی است که در کتاب سفر السعادة و در بعضی رسائل فارسیه آن را شرح و بیان کرده
شده است قال الله تعالی و رفعنا لک ذکرک و بلند گردانیدیم نام و آوازه ترا در دنیا و آخرت بنبوت و شفاعت مقرون گردانیدیم ترا با نام خود در کلمه اسلام [illegible]
[illegible] هیچ صلوة نباشد که نگویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که آمد جبرئیل و گفت
میگوید پروردگار تعالی میدانی که چگونه بلند کردم ذکر ترا گفتم خدا و رسول او داناترست گفت بلکه اذا ذکرت ذکرت معی [illegible] تمام ایمان [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله و گفت
گردانیدیم ذکر ترا [illegible] طاعت ترا طاعت خود [illegible] من یطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدیم متابعت ترا مستلزم محبت خود
فاتبعونی یحببکم الله [illegible] اعز و اکرم الهی جل و علا مر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم آنست که در قرآن ندا نکرد او را [illegible] بصفت نبوت و رسالت چنانکه یا ایها النبی یا ایها الرسول
و انبیا دیگر را ندا کرده بنام چنانکه یا آدم یا نوح یا موسی یا عیسی [illegible] یا ایها المزمل یا ایها المدثر آثار محبت و ملاطفه و مهربانی چیزیست که ارباب ذوق و اهل محبت ظاهر است
صلی الله علیه و سلم و ابونعیم در حلیه از ابوهریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض هند متوحش شد پس فرود آمد جبرئیل پس ندا کرد باذان گفت
الله اکبر دو بار اشهد ان لا اله الا الله دو بار و اشهد ان محمدا رسول الله دو بار الحدیث و نوشته شده است اسم شریف وی بر عرش و بر آسمان و بر بهشتها و برگردن حوران [illegible]
در بهشت هیچ درختی نیست مگر آنکه نوشته شده است بر برگهای وی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت شنیدم از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که گفت چون برده شدم بسوی آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را نوشته محمد رسول الله و اشتقاق کرد حق تعالی اسم کریم او را از نام خود چنانکه حسان بن ثابت
گفته است شعر فذو العرش محمود و هذا محمد و تسمیه کرده است حق تعالی او را از اسماء حسنی خود بهفتاد اسم چنانکه در باب اسماء شریف بیاید انشاء الله تعالی و [illegible]
مناقب جلیله وی صلی الله علیه و سلم سوگند خوردن پروردگار تعالی است بتعظیم قدر او که گفت لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون جمهور اهل تفسیر برانند این قسم است از پروردگار
عالم عز و جل بمدت حیات محمد [illegible] صلی الله علیه و سلم و این غایت تعظیم و نهایت بر و تشریف است چنانکه محب بمحبوب سوگند میخورد و میگوید بسر تو و حیات تو و گفت ابن
عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد پروردگار تعالی هیچ ذاتی را گرامی تر نزد وی از محمد رسول الله که سوگند خورد بحیات وی نه غیر وی و گفت ابوالجوزا [illegible]
سوگند خدا تعالی بحیات هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و سلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی تر و بزرگ ترین خلق است نزد وی جل و علا و قرطبی گفته قسم یاد کردن حق تعالی بحیات
وی صلی الله علیه و سلم بیان صحیحت ما را که جائز است که حلف بحیات [illegible] صلی الله علیه و سلم فائده و امام احمد رحمة الله علیه گفته کسی که قسم خورد بحیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
منعقد میشود یمین [illegible] کفارت [illegible] بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بعضی از علما که یمین بآنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده است الی یومنا هذا و اهل [illegible]
سوگند ایشان بآنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] پوشیده نیست [illegible] والقمر یعنی النبی [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] جل و علا بصفت ربوبیت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم و در یس والقرآن الحکیم [illegible] انک لمن المرسلین [illegible] از امام جعفر صادق سلام الله علیه [illegible]
[illegible] نقل است [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

مراد او این بیان است که مشرف ... تم است و تنویه است بشان او و بشم لقرآن عظیم برای تحقیق رسالت وی صلی الله علیه وسلم و شهادت است بر هدایت وی در بودن او که بر صراط مستقیم که نیست احتیاج بدلیل
از حق ورودی و گفته اند که سوگند خورده است حق سبحانه صریح یکی از انبیا برسالت در کتاب خود مگر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم و در سوره لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد بیان
تشریف و تکریم است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که مقصود گردانیده است قسم را بلد که بلد حرام و بلد امین نام اوست و معزز و مکرم است نزد حق تعالی بجهت حلول و نزول وی در آن
و اینجا گفته است شرف المکان بالمکین و بعضی ... است تحمل و ناحق شناسی مشرکان که بخواستند اخراج کنند ذات شریف او را از آن ... اگر چه او را ...
آدم است و ما ولد ذریت است آن حضرت و اهل بیت و عموم ذریت اگر ابراهیم است علیه الصلوة والسلام مراد ذریت آن حضرت خواهد بود صلی الله علیه وسلم پس درین سوره ...
از پروردگار عز و جل حبیب خود صلی الله علیه وسلم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بابی انت و امی یا
رسول الله تحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا بمرتبه که سوگند خورد خدا تعالی بحیات تو نه بحیات سائر انبیا علیهم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدای تعالی بجائی که سوگند خورد
بخاک پای تو و گفت لا اقسم بهذا البلد یعنی سوگند خوردن ببلد که عبارت است از زمین که پای میکنید آن را سوگند بخاک کف پای خورده است و این لفظ در ظاهر نظر سخت می در آید
نسبت بجناب عزت چون گویند که سوگند می خورد بخاک پای حضرت رسالت و نظر بحقیقت معنی صاف و پاک است که غباری بر آن و تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن حضرت
رب العزت جل جلاله بچیزی غیر ذات و صفات خود برای اظهار شرف و فضیلت و تمیز آن چیز است نزد مردم و نسبت بایشان تا بدانند که آن امری عظیم و شریف است نه آنکه تعظیم است
بوی تعالی و تفصیل کلام آنست که حضرت رب العزت جل و علا قسم خورده است بالای چند امری چند گاهی قسم یاد کرده است بذات و صفات و گاهی ببعضی مخلوقات که از جمله آیات ...
و دلائل عظمت ذات و صفات اویند چنانکه سما و ارض و لیل و نهار که از آیات عظیمه و دلائل قدرت باهره اویند ... و نجوم و کواکب و شمس و قمر که مطالع انوار و مظاهر اسرار و سبب اضافات عالم
و ضبط مصالح بنی آدم و باعث انتظام خلق و رجم شیاطین است و جز آن چیزها که در آن اسرار قدرت الهی و آثار رحمت غیر متناهی او تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کرامات ظاهر
چنانکه طور سینین و بلد امین و غیر ذلک و در بعضی اشیا که نظر کوتاه بینان از درک اسرار آن قاصر است موجب تعجب و تحیر میگردد و پروردگار عالم جل جلاله بدان قسم یاد کند مثل تین و زیتون
و امثال آن که مبدا ... چه حکمتها در آن ابداع نموده و چه اسرار خلق فرموده است و اقسم برای اظهار فضیلت و تمیز این اشیا است نسبت با اشیاء دیگر که نسبت ...
بذات و صفات خود روا داشته است چنانکه بر قسم آدمیان که بذات و صفات حق می خورند فافهم و بالله التوفیق و قال الله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر اختلاف کرده اند در تفسیر عصر ...
قول بعضی گفته اند مراد بعصر دهر است فی الصراح عصر روزگار و عصران شب و روز و دهر نیز بهمین معنی است و دهر مشتمل بر عجایب حوادث و وقایع که زبان بیان از حصر و احصار آن ...
و شرف تشریف لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر واقع شده ... صحت و سقم و آفات و حاصل میکرد و برکات و کمالات در آن و تضیع عمر و تکاسل در کسب کمال و اصلاح حال بتصدیق
و ایمان برسول ... موجب خسران و خذلان است لهذا فرمود ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات پس قسم یاد کرد حق تعالی درینجا بزمان رسول چنانکه قسم خورد
بمکان وی صلی الله علیه وسلم در لا اقسم بهذا البلد و بعمر وی در قول خود لعمرک و در الم نیز بقول مراد که بالف اشارت بالله است و لام بجبریل و میم بمحمد و بقول حق تعالی ق والقرآن
بقول کسی که مراد بوی قوت قلب محمد است صلی الله علیه وسلم بجهت تحمل ... و مشاهده و مکالمه او و در والنجم اذا هوی گفته اند مراد بالنجم قلب محمد است و اذا هوی الم نشرح بالانوار و انقطع عن
غیر الله سوی بمعنی سقط است و در سوره والضحی گفته اند الضحی محمد است صلی الله علیه وسلم که بیرون آمده است ازوی نور و در قول حق سبحانه و ما ادریک ما الطارق النجم الثاقب نیز ذات
شریف او مراد داشته اند و در همه جا قسم است بوی صلی الله علیه وسلم و در سوره نون والقلم و ما یسطرون قسم خورده است حق سبحانه بر نفی جنون از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ثبوت
اجر غیر ممنون یعنی غیر مقطوع مراد اثبات و استقرار وی صلی الله علیه وسلم بر خلق عظیم و نون از اسماء حروف است چنانکه الم و مانند آن که اسماء سور اند یا اسماء الله چنانکه ...
تاویل مقطعات کنند و بعضی گفته نون اسم حوت است و مراد جنس حوت است یا آن حوت که زمین بر بالای اوست که آن را بهموت نام است و از ابن عباس مرویست
که مراد بنون دوات است پس قسم خورده بدوات و قلم و آنچه تسطیر می نماید که منفعت آن عظیم است و تفاهم گاهی به کتابت است
و گاهی بنطق و بعضی گفته اند که نون لوح است از نور که می نویسند بدان قلم و روی ملائکه آنچه املا میکند ایشان را
پروردگار تعالی و تقدس و در حدیث آمده است که قسم خورد خدای تعالی بکتاب و آلات آن و قلم یکی از آیات الهی است
و اول مخلوقات و تعالی که نوشته بوی تقدیر ... فالقلم ... این قلم که درین عالم است نمونه از آن قلم اعلی است نیز

اینی بهست از آیات الهی منفعت دنیوی بسی عظیم است که نوشته می‌شود یعنی شرح الهی و وحی الهی را ... آورده میشود ... و هر گاه که ... علوم ...
مصالح عباد و تدوین کرده میشود یعنی علوم و تقیید کرده میشود یعنی حکم و قضایا کرده میشود یعنی اخبار اولین و مقالات ایشان نوشته میشود یعنی کتب ...
قلم استقامت کلی تدبیر امور دنیا و دین در معاش و معاد ... کشاف در تفسیر سوره اقرأ در بیان علم بالقلم ... حکمت الله لطیف ...
کفایت ... خاصه قلمی که بوی حمد خدای و نعت مصطفی نویسند و تفسیر کتاب الله و شرح احادیث رسول الله کنند و مقالات اولیا ... این ... که موجب ...
باعث تقویت و تکمیل ایمان و ترویج و تجدید امر دین گردد از فضول کلام و عبارات ... اوهام ... ائمه و شعری ... اسلام باشد اجتناب نمایند اگرچه
بر عشم ... فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و یقولون هو من
عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون اعاذنا الله من ذلک و بالجمله قسم خورد حق تعالی ... بنی ... که ... کفار ... جماعت
... چگونه نسبت کرده شود بچنین ذاتی که ... عقلا ... از جناب حق چیزی را ... عالم ... آن کتابی آورده که از معارضه وی
فصحا و بلغا عاجز آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نهادند ... از کمال حالت او در دنیا و آخرت و گفت ان لک لاجرا غیر ممنون ای اجر عظیما غیر منقطع الا ابد الابدین ...
که افضل است از جمیع عطایا و فرمود و انک لعلی خلق عظیم و این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عایشه رضی الله عنها در تفسیر خلق عظیم گفت کان خلقه القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند
خلق عظیم آن که ... در اول باب ... گذشت ... تعظیم الهی ...
... سوره و الضحی ... که قسم خورد ... سبحانه ... آیات ... حضرت پروردگار ... از احوال ...
در دنیا و آخرت و فرمود ... ترک نداده است ترا پروردگار تو ... تفسیر ... عالم آرای ... دلیل ...
نای ... صلی الله علیه و سلم ... نقل کرده است امام فخر الدین رازی سبب نزول این سوره چنان که در تفسیر بیان کرده‌اند ... سببی از اسباب ...
مصالح که خدا ... پس ... گفتند ... پروردگار ... و للآخرة خیر لک من الاولی ... که
... خدا تعالی در آخرت از شفاعت و مقام محمود ... در دنیا ... آن ...
... از جهت ... ساعت در ترقی ... کمال فیضان عطا ... کرامت انواع
سعادت در دنیا و آخرت این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی ... پروردگار ... که چندان عطا کنم ترا که راضی شوی ... این
... شفا گفته که روایت کرده شده است از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که فرمودند این است ... امید ... از این
آیه زیرا که آن حضرت راضی نمی‌شود با آنکه در آتش ... که گفت ... فی مقام الصدق و الیقین ... لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا نیز موجب رجا ... امید ... فائده ... مغفرت ذنوب ... امید ... رفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آن حضرت
راضی نخواهد بود ... ولیکن ... مقام ... اسلام ... ان الناس ...
گفته اما ... که آنحضرت هرگز راضی نشود ... آتش ... شیطان است ... صلی الله علیه و سلم
... راضی ... خدای عز و جل ... رسول خدا ... راضی نیستم ... از امت من ... آتش ...
... پروردگار تعالی اذن میکند ... شفاعت ... اذن ... راضی ... شفاعت نمیکند ... آن کسی را که ...
... در حدیث شفاعت آمده است که آن حضرت شفاعت میکند ... ایمان ...
... باقی ... ایمان ... پروردگار تعالی ... من ...
من ... شفاعت می‌کنم ... آتش ... شفاعت آن حضرت صلی الله علیه
و سلم فائده معلوم است که شفاعت بی اذن حق تعالی ... باشد ... اذن ... شفاعت ... که ...

خوبی ... بعد از ان مقام و ... درآتش بطریق نا ... است و مشهور است که عاصیان از امت ... نخواهند ماند و درآن اخبار است و در حدیث آمده یکی آنکه آن حضرت راضی نمی شود که در آتش هیچ کس از امت او
در آتش بماند ... و دیگر آنکه ... راضی نمیشود که بماند هیچ کس را از امت او در آتش ... عبارت اولی ... مراد است فافهم و بالله التوفیق بعد از ان بیان کرده در بقیه سوره تمنعوا ... وجود مبادی کمال
... معلوم کرده که ... تصحیح خود ... لقد ... فیها تعنی کذلک ... تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از یتیمی
و بیکسی جای داد و بعضی گفته که مراد یتیم یگانه است یعنی یافت ذات نفیس ... ضلالت که اهل جاهلیت بران بودند ... در فضا علم و مقام
... بعد از ان و باعطا اموال ... و بگنج قناعت ... ساختن و چون در حالت صغر و عیلت ... محروم نگذاشت بعد از اختصاص
به نبوت و رسالت چنان ... گذاشت و اما نعمت ... تحدث ... زیرا که اظهار نعمت و تحدث بان موجب شکرگذاری و قبول منت است و ابلاغ شرایع و احکام
و تفهیم ... تحدیث نعمت است و اما سوره والنجم پس ... تحقیق متضمن آیات ... فضل و شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم ... ممکن نیست مگر
... او ... وصول بکنه حقیقت آن اول قسم ... مراد بدان جنس نجوم است ... غالب ... نباتات ... قرآن که نجما نجما نازل شده یا محمد صلی الله
علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج یا قلب محمد که مشرق است بانوار و منقطع از اغیار و فرود آمده است از آسمان ... بر زمین ... آنحضرت و طریقه هدایت ... وی از
... صدق ... بر وی ... ارادت ... محل صدق ... است ... منابعت ... علیه ... و مراد بقول و ما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی قرآن است ... اگر همه کلام حدیث آن حضرت را مراد دارند که وحی خفی است جز در سه موضع ... قصه اسارای بدر و قصه ماریه ... و تابیر نخل ... است و براین ...
واقع شده است ... و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ... نیست ... او مگر وحی که فرستاده میشود ... در مواهب لدنیه میگوید
که این ... است از اعاده ضمیر بقرآن زیرا که نطق بقرآن و سنت هر دو وحی است قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب و الحکمة کتاب قرآن و حکمت سنت ... از حسان بن عطیه
آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... چنانکه نزول میکرد ... قرآن که تعلیم میکرد ... معلوم شد که نطق مخصوص بقرآن نیست بلکه
اجتهاد آن حضرت را نیز وحی حق گفته اند بعد از ان خبر داد از فضیلت ... قصه اسری ... سدرة المنتهی که نهایت وصول علوم خلق تا آنجاست ... تصدیق ... شریف ...
... آنچه کشف کرده شد بروی صلی الله علیه وسلم از جبروت لاهوت مشاهده کرد ... ملکوت که ... نتواند شد بان عبارت ... مفهوم عقول
و لهذا اشارت ... ایما و کنایت دال بر تعظیم بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی ... رب العزت ... نوع است ... لغت عرب ... فهم خلق
دیگر ... مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را ... ابهام که کسی تصور ... آن ... فاوحی الی عبده ما اوحی و در روایتی ... اثبات آن کرده شده
... اختلاف دارند که رویت جبرئیل است یا رویت حق ... تحقیق ... کعب ... حق تعالی رویت و کلام را میان محمد و موسی ... کلام کرد موسی را
دو بار و ... دو بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه است ولیکن عایشه درین مسئله مخالف ... والله اعلم قایده ... و کمال وی صلی الله
علیه وسلم که جزوی ... حاصل نشد و در سوره اذا الشمس کورت انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین ... بذات شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم
است که جامع این صفات و تمام فضایل و کرامات چنانکه در سوره الحاقه مراد انه لقول رسول کریم ذات شریف اوست صلی الله علیه وسلم و گفت وی سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی
... این سوره ... یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم ... یا انسان ... چنانکه ... طه را
... طاهر یا هادی ... گفته اند ... حساب ابجد ... پنج و مجموع چهارده ... یا ایها البدر چنانکه گفته است ... چو ماه چارده ...
و لیکن مفسران ... تفاسیر ... طه اسم الهی ... مفید مدح و ثنای حبیب الله صلی الله علیه و آله وسلم ... گفته است ...
لیس ... ثنائی تو طه ... شهادت است بر بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صراط مستقیم و دین قویم ... شفقت ... آن حضرت
در طاعت و عبادت ... خصوصا در تهجد و قیام لیل چندان می ایستاد که پایهای مبارک ... بر یک پای می ایستاد ... فرود آمد طه ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی بطریق ندا اگر اسم اوست صلی الله علیه وسلم ... از اسمای الهی جل و علا باشد ... اسم آن حضرت ... بر قسم
حمل کنند ... است ... سوطا ... شفقتی ... محبت ... می فرماید

نفرستادیم [illegible] قرآن را بر تو برای آنکه در مشقت افتی و تعب کشی الا تذکرة لمن یخشی نیست قرآن مگر برای یاد دادن حق مر کسی را که می ترسد از خدا که مراد از آن شریف اوست و در روایتی
آمده که چون آن حضرت قیام لیل میکرد و پای مبارک [illegible] خود را رنج [illegible] تمام شب [illegible] این آیت نازل شد [illegible]
با آیت کریمه آنست که در مشقت میدار از نفس خود برای خدا [illegible] که ما نفرستادیم بر تو قرآن را برای آنکه تذکیر کنی و ابلاغ نمائی هر که ایمان می آرد و صلاح
می ورزد برای خود و هر که کفر میورزد [illegible] برای خود نیست [illegible] رسانیدن امر [illegible] چنانکه جای دیگر [illegible] شفقت و مهربانی لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا
بهذا الحدیث اسفا باشد که تو هلاک کنی خود را در پی ایشان اگر ایمان نیاورند [illegible] که قرآن [illegible] و فرموده ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون [illegible] تحقیق میدانیم که تنگ گردد
سینه تو بسبب آنچه میگویند [illegible] بر خدا و بر تو [illegible] شرک میکنند [illegible] نهایت اظهار محبت [illegible] صبر کن که معامله
کافران با انبیا همچنین بوده است [illegible] نفرستادیم قرآن را بر تو برای آنکه [illegible] چنانکه [illegible] باید که [illegible]
[illegible] ضیق صدر [illegible] الم نشرح لک صدرک عطا شد [illegible] از جانب حق [illegible] در اقتضای
اجمال [illegible] و بعضی از ارباب ذوق [illegible] گفته اند که [illegible] آن حضرت در عبادت و تکالیف شرعیه [illegible] با وجود نهایت محبت [illegible] از آن قبیل است که محبوب
قوی و توانا [illegible] ناتوان را در کنار گیرد [illegible] ناتوان [illegible] در ضمن آن چه ذوق و لذت است فهم من فهم و عرف من عرف
[illegible] عشق [illegible] بشنو این حکایت ❁ وصل [illegible] از مناشیر تعظیم و تکریم الهی و اعلان شان و اظهار فضل و کرامت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم [illegible]
رفع قدر آن حضرت این آیه است ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما [illegible] که خدا و تمامه فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ای آنکسان که ایمان آورده اید درود فرستید و سلام بگوئید و اطاعت کنید پروردگار خود را [illegible] کنید فرشتگان او را و فرستادن درود بر پیغمبر [illegible] فرشتگان [illegible]
که دعا کنید [illegible] از پروردگار تعالی که درود فرستد و رحمت کند [illegible] و شما را کجا قدرت و قوت است که [illegible] درود فرستادن توانید [illegible] قدر و مرتبه او را تا بر اندازه آن [illegible] درود فرستید
چنانکه پروردگار تعالی و تقدس [illegible] اللهم صلی علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه [illegible] اللهم صلی علی محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل و بارک و سلم [illegible] حقتعالی
عالم علوی و سفلی [illegible] صلی الله علیه وسلم و اعلان کرد [illegible] در اولین و آخرین [illegible] مناقب [illegible] در آفاق [illegible] و آسمانها [illegible] اعلام
[illegible] و اهل [illegible] مومنین چنانکه راحت می یابند [illegible] ارواح ایشان [illegible] بسماع ذکر [illegible] اشباح ایشان [illegible] دلها و خوش میگردد [illegible] زبانها گویا
گشت پروردگار تعالی [illegible] با اتباع تو که [illegible] میکنند [illegible] میکنند طریقه ترا [illegible] فرض نیست [illegible] نماز مگر آنکه
سنتی است پس ایشان متمسک اند در فریضه با امر من و در سنت با امر تو در حقیقت هر دو با امر من [illegible] اطاعت [illegible] اطاعت خود [illegible] الفاظ
ترا و مفسران تفسیر میکنند معانی فرقان [illegible] و سلاطین [illegible] سلام [illegible] میفرستند از بیرون [illegible] روی خود [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] باقی است تا ابد الآبدین والحمد لله رب العالمین و بعضی [illegible] تاویل کرده اند قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة [illegible]
خدا [illegible] حق تعالی [illegible] و تحقیق آنست که مراد بآن نماز است چنانکه در بیان [illegible] آنحضرت گذشت صلی الله علیه وسلم وصل [illegible]
کمال از جاه و جلال و کرامات و برکات که از درگاه عزت [illegible] آنحضرت [illegible] آخر سوره فتح که پروردگار تعالی و تقدس [illegible] رسول خود خوانده
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا [illegible] صوری و معنوی و کرامات و برکات ظاهره
باطنه [illegible] آن حضرت [illegible] و یکی از آن فتح بلاد و تسخیر عباد [illegible] دین [illegible] احکام
اسلام است [illegible] فتح مکه است که بعد از حصول آن تمامه قبائل عرب و طوائف [illegible] فوج فوج در دین خدا در آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم
متوجه عالم قدس شد [illegible] سوره [illegible] حصول آن فتح که از جهت تحقیق وقوع آن تعبیر بماضی کرده شد [illegible] ظاهر
[illegible] عزت و شوکت [illegible] حصول [illegible] آمده است یعنی ظاهر کننده عزت و شوکت و غلبه دین اسلام لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
[illegible] گفته اند [illegible] که واقع شده [illegible] گفته این قول [illegible] زیرا که [illegible] صلی الله

علیه وسلم چنانچه ثابت است پیغمبر صلی الله علیه وسلم معصوم است پیش از نبوت و بعد از [illegible] بیجا گفته ما تقدم [illegible] امر و [illegible] گفت [illegible] این قول باطل است زیرا که [illegible] تقدم

و امر وی از ترک [illegible] مصالح و هر که اعتقاد کند [illegible] زمخشری در کشاف گفته و بیضاوی نیز [illegible] آنچه گذشته از ترک طاعات [illegible] که اصل عتاب کرده [illegible] سبکی رحمة الله علیه

گفته که این قول نیز مردود است بجهت ثبوت عصمت انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بتحقیق اجماع کرده اند امت در عصمت ایشان و در آنچه متعلق است به تبلیغ و در آن از غیر صغائر

کبائر زیرا که خطا [illegible] مرتبه ایشان [illegible] صغائر این [illegible] قسم صحیح علیه اختلاف کرده اند در صغائری که حط نکند مرتبه ایشان را [illegible] از غیر [illegible] از آن [illegible] مختار بعضی

منع است [illegible] ایشان [illegible] از ایشان از قول و فعل [illegible] ایشان چیزی که ناشایسته [illegible] با اقتدا در آن [illegible] تجویز [illegible] است

بر حضرات انبیا در تجویز آن [illegible] ایشان مطلقا [illegible] این قول با ایشان [illegible] صحیح [illegible] اجماع و آنهایی که تجویز صغائر کرده اند نصی و دلیلی ندارند بر آن [illegible]

امثال آن گرفته اند و تحقیق ظاهر شد [illegible] ابن عطیه گفته که اختلاف کرده اند آیا واقع شده از آن حضرت چیزی از آن یا واقع نشده صحیح

آن است که واقع نشده و سبکی رحمة الله علیه گفته هیچ شک و شبهه ندارم من در آن که واقع نشده و چگونه تخیل کرده شود خلاف این در قول و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صفت

اوست و اما فعل اجماع صحابه است که معلوم است از ایشان قطعا اتباع وی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بوی در هر چه بکند از قلیل و کثیر یا صغیر یا کبیر نبود صحابه رضوان الله علیهم توقف و بحث تا آنکه حتی

دانسته اند بعلم با آنچه میکرد آن حضرت در سر و خلوت و بر اتباع آن حریص بوده اند و کسیکه تأمل کند احوال صحابه رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه می شناختند و مشاهده میکردند از آن

وی در جمیع احوال وی از اول تا آخر شرم دارد از خدای عز و جل که تکلم کند بمثل این کلام یا خطور کند مثل این اوهام در دل وی گفت سبکی رحمة الله علیه و اگر نبودی که گفته شده است این قول

و صادر شده است از بعضی مردم حکایت نمیکردم آن را و تعرض نمیکردم بر آن و ما بیزاریم [illegible] بسوی خدا از زمخشری که گفته است این قول را در تفسیر آیه و اگر تسلیم کنیم این قول را

[illegible] نیست مگر [illegible] مناسب نیست ذکر آن در آیه که مشیر است بتعظیم و امتنان و [illegible] آن عاقبت فتح مبین و متضمن تعظیم [illegible]

بلاغت این کلام اما سبکی [illegible] مقال زمخشری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود که ذکر کرده اقوال دیگر تا رسیده است بیازده و زیاده بر آن و گفته است سبکی در

تفسیر خود که بتحقیق تأمل کردم در معنی کلام یعنی آیت لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر با ما قبل و ما بعد وی پس یافتم او را که احتمال ندارد مگر یک وجه را و آن تشریف و تکریم پیغمبر است

صلی الله علیه وسلم بی آنکه در اینجا گناهی باشد و گفت سبکی و بعد از آن که در افتادم من بر این معنی یافتم ابن عطیه را نیز که افتاده است بر این و گفته است که معنی آیت تشریف است با آنحکم

و نیست در اینجا گناهی و تحقیق توفیق یافته است ابن عطیه در آنچه گفت انتهی و این کلام [illegible] آن است که خواجگان گاهی تشریف [illegible] بعضی خواص از بندگان

خود را و بنوازند ایشان را و میگویند که بخشیدیم ترا و در گذشتیم از هر گناهی که پیش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و خواجه هم میداند که هیچ گناه از وی صادر نشده

نه پیش و نه پس و لیکن این کلام مفید تشریف و تکریم است مر بندگان را فافهم و بالله التوفیق و بعضی محققین گفته اند که مغفرت اینجا کنایت است از عصمت پس معنی لیغفر لک الله ما تقدم

من ذنبک و ما تأخر لیعصمک الله فیما تقدم من عمرک و فیما تأخر منه و این قول در غایت حسن و قبول است و تحقیق عد کرده اند بلغا از اسالیب بلاغت در قرآن که کنایت کرده شده است از تحقیقا

بلفظ مغفرت و عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام لیل فرمود علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز در نسخ تقدیم صدقه نزد نجوی رسول فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم

و نیز در نسخ تحریم جماع لیلة الصیام فتاب علیکم و عفا عنکم فالان باشروهن و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرموده ذکر زلتی و خطایی که از ایشان صادر

نیز نموده مگر در قصه آدم گفته و عصی آدم ربه و در شان نوح انی اعظک ان تکون من الجاهلین و در قصه یونس گفته فظن ان لن نقدر علیه و با داود گفته فلا تتبع الهوی

و در قصه موسی گفته فوکزه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فتح را مقدم داشت و بعد از آن ذکر غفران ذنوب گذشته و آینده کرد و ذنب را مستور داشت و شیخ عز الدین

عبد السلام در کتاب وی که مسمی است بنهایة السول فیما یستح من تفضیل الرسول گفته که تفضیل داده است خدای عز و جل پیغمبر ما را صلی الله

علیه وسلم بر سایر انبیا علیهم السلام بوجوه کثیره و ذکر کرده است آن را تا آنکه گفت یکی از آن وجوه این است که خبر داده است که آمرزیده او را

صلی الله علیه وسلم ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و نقل کرده نشده است که وی تعالی خبر داده از هیچ یکی از انبیا

علیهم السلام بمثل آن بلکه ظاهر آن است که خبر نداده و لهذا در موقف که طلب کرده می شود از ایشان شفاعت ذکر می کنند

خطایای خود را و از هیبت آن مقام اقدام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب می کنند خلائق از آن حضرت صلی الله

علیه وسلم درین مقام سیفر باید این کار منسبت و بیانش آنست که حق سبحانه اثبات کرد برای او نخست فتح مبین را بعد از آن ذکر کرده مغفرت ذنوب را ذکر کرده بعد
از وی اتمام نعمت و اثبات هدایت صراط مستقیم و نصر عزیز را پس یقین شد که مقصود اثبات ذنوب نیست بلکه نفی آنست فافهم و بالله التوفیق و ذکر هذا الکلام السیوطی و
یتم نعمته علیک به تمام و کمال گردانیده نعمتهای خود را بر تو پوشیده نماند که تمامه فضائل و کمالات و برکات داخل است درین کلمه هر چه ذکر کرده شود و تصور نموده آید از خصوصیات
نعم و عمومات آن از آنچه مناسب اندیشه و خیال از عد و احصار آن حاضر و قاصر و زبان قال و حال از ذکر و بیان آن لال با شاید همه در حیطه آن اجمال مندرج است و تفصیل از حیطه
امکان بیرون است شعر فان فضل رسول الله لیس له حد فیعرب عنه ناطق بفم و قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام
والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله مراد باین کلمات نزد اهل تحقیق فضائل و کمالات و حقایق و معارف است که حضرت ذو الجلال والاکرام بر خاصگان درگاه خود از
انبیا و اصفیا خصوصا بر سید انبیا و سند اصفیا افاده نموده الا آنچه صفت حق و شئون ذات مطلق است منزه و مقدس است که باین تمثیل و تنظیر نمایند و بعد از تعمیم نعمت و شمول آن تمامه
نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده بذکر دو نعمت یکی هدایت صراط مستقیم است که اصل اصول نعم و تمم فوز و فلاح و هدایت انام که غایت بعثت و ارسال است دوم دنیوی که مقصود
بدان نیز دین است چنانکه اول نیز منتج صلاح عالم و انتظام کارخانه موجودات است و فرموده یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا گفت ابن عطا رحمة الله علیه جمع کرده شد برای آنحضرت
را درین سوره نعمتهای متعدد و عظیم از فتح مبین از نشانهای اجابت است و مغفرت که از نشانهای محبت است و اتمام نعمت که از نشانهای اختصاص است و هدایت که از نشانهای
ولایت است پس مغفرت تبریه و تنزیه اوست از جمیع نقایص و عیوب و اتمام نعمت ابلاغ اوست بدرجه کامله و هدایت دعوت است بمشاهده و اعلا کرده شان او را بچیزی که
فوق آن مرتبه در قرب متصور نیست و فرموده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم چنانکه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله اگرچه این باصطلاح اهل
عربیت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رمز است و الله اعلم بعد از آن منت نهاده بانزال سکینه و طمانیت و آرام یقین که خلاصه نعمتهاست بر مومنان که تصدیق
کردند او را و مدح کرده در آخر سوره بمدح و ثنای اصحاب کامل الفضائل و بفضیلت معیت وی صلی الله علیه وسلم که نتیجه محبت است وصف کرده و بشارت بخلاف کفار و رحمت و ائتلاف بیکدیگر
که انتظام کارخانه دین و ملت بدانست و گشتند باین صفت مصداق یحبهم و یحبونه چنان که فرموده در سوره مائده اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین الآیة و وعده کرده ایشان را بمغفرت
و اجر عظیم در دنیا و آخرت و اینهمه موجب امتنان و فضل و شرف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و فصل تمامه فضائل و کمالات و برکات که فایض شده بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
از درگاه عزت درین کلمه که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و این کلمه باین اختصار و ایجاز متضمن اظهار
و ابراز این راز است و اگر تمامه علما و عرفای عالم شرح این کلمه کنند استیفای آن نتوانند کرد والله اعلم باری بالفعل آنچه در نظر است می‌نویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر یعنی داده‌ایم
ترا مناقب متکاثره که هر یکی از آن اعظم است از تمام ملک دنیا و چون دادیم چرا به نعمتها مشغول شد بطاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عیبجویان بدانی مبالغه و عالی اشارت کرد باول القول خود
فصل لربک و ثانی القول و انحر و ذکر انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید نعطیک دلالت دارد بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم چنانکه گفت کنت
نبیا و آدم بین الروح و الجسد گویا گفت یا محمد چه بیا ساختیم اسباب سعادت ترا برای تو پیش از وجود تو در دایره وجود پس چگونه مهمل بگذاریم ترا بعد از وجود تو و اشتغال تو بعبادت و زید اولم ترا این فضل عظیم نه
بجهت طاعت و عبادت تو بلکه بمحض فضل و احسان از غیر موجبی و سببی که حاصل معنی اجتبا است اگر گویند که همه انبیا را بلکه همه مردم را هر چه داده‌اند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب
کرده اند پس فضل بآن شود که ایشان را بیشتر داده‌اند از دیگران نه بیشتر جواب آنست که میگویند که نبوت آن حضرت و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در عالم ارواح ظاهر کرده بود و دیده ارواح انبیا از ان
استفاضه نموده چنانکه فرموده کنت نبیا الحدیث و نبوت انبیای دیگر در علم الهی بوده در خارج و آنچه آمده است که مراد بکوثر نهریست در جنت چنانکه صفت آن بتفصیل در احادیث آمده است از جهت کثرت آب در آن است روایت کرده
انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه سیر میکردیم در بهشت ناگاه نهری دیدیم که بر دو طرف وی گنبدها است از مروارید مجوف و طینت او مشک اذفر است گفتم چیست این یا جبرئیل گفت این کوثر است
که داده است ترا پروردگار تو تعالی رواه البخاری و این مشهور و مستفیض در میان علما است این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر بآن واقع شده و بعضی گفته که مراد بکوثر اولاد طیبه او است زیرا که این سوره نازل شده در رد کسیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را طعن کرده بعدم اولاد و ابتر گفت و دادیم ترا اولاد که باقی میمانند تا روز قیامت فائده بعضی گفته اند که مراد بکوثر خیر کثیر است کوثر در لغت صیغه مبالغه است از کثرت و مراد از آنکه آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم طعنه زد ابتر خواند در مجمع المعانی میگوید کوثر فوعل است از کثرت چنانکه نوفل از نفل و جوهر از جهر ... آنکه ترا عیب کند و نسل ... میگوید آخر ابتر نیست و ابتر آن که
از اسل نباشد در کتاب ... میگوید که کوثر فوعل است از کثرت و مبالغه است و در آن ... اعرابی ... باز آمده بود گفتند چه حال باز آمد پسر تو گفت ...

بالا گفتی باید اینچنین کثیر و از ابن عباس آمده است که وی کوثر را تفسیر بخیر کثیر کرد پس گفت او را سعید بن جبیر مردم چنین گویند که کوثر جویست در بهشت ابن عباس گفت وی از جمله خیر کثیر است یعنی الست
که داده ایم ترا ای محمد بزرگی هر وجود مراتب آنچه او را از بسیاری نهایتی نبوده و داده نشده است مر هیچ یکی از غیر تو و دهنده آن منم که پروردگار جهانیانم پس مر تراست شریف‌ترین و وافرترین عطا با کرم
ترین دهندگان معظم‌ترین انعام کنندگان فصل لربک پس نماز کن پروردگار خود را که عزیز گردانید ترا به اعطای خود و نواخت ترا و نگاه داشت ترا از منت خلق برغم قوم تو که خوار ترا
محاربت کنند و انحر و چون قربانی کنی برای وی و بنام وی کن برخلاف این قوم که ذبح بنام بتان کنند ان شانئک هو الابتر بدرستی که هر که ترا دشمن دارد و خلاف ورزد با تو از قوم خود
هو الابتر او ابتر و بی نسل و بی برکت نه تو چه هر که تا روز قیامت از مومنان بزاید همه اولاد معنوی و اعقاب تو باشند و ذکر تو باشد بر منابر بلند باز عالم ذاکر تا آخر و ابتدا که نام
خدا کنند مثنی بنام تو سازند و ترا در آخرت خیری دهند که از حیطه وصف و بیان بیرون است نجوز قول را ابتر خواند که ابتر کسی بود که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر برد بلعنت برد
ابوبکر بن عباس گفت مراد بکوثر کثرت امت است و حسن بصری گفت قرآن و عکرمه گفت نبوت و مغیره اسلام و حسین بن الفضل تیسیر قرآن و تخفیف شرایع مراد داشته و بعضی شفاعت و اکثر
امت داشته و بعضی معجزات نبوت اراده نموده و بعضی نبوت و قرآن و ذکر و تعظیم و قدرت برا بعداد و بعضی گفته علما امت اند العلماء ورثة الانبیاء رواه احمد ابوداود و ترمذی و بعضی گفته اند
مراد بکوثر علم است التفسیر و ذکر فصل لربک در عقب آن و آنچه مقدم است مر عبادت نتیجه علم است هیچ خیری در کثرت و سلطنت بصفت علم نرسد و بعضی گفته اند که کوثر خلق حسن و صواب آنست
که کوثر مخصوص بچیزی ندارند بلکه شامل تمام صفات و کمالات است که خیر کثیر شامل همه معنی ست و در فصل الخطاب بعد از ذکر این معانی مذکور از بعض قوم نیز اقوال نقل کرده و گفت ابن عطا گفته داویم
ترا معرفت بربوبیت خود و انفراد بوحدانیت خود و بقدرت و مشیت خود و سهل تستری گفته انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا معرفت کثرت با وحدت علم توحید تفصیلی مشهود و وحدت در عین
کثرت به تجلی آن که یکی ست در این تجلی بمنزله جمعیت در بهشت هر که از وی آب خورد دیگر هرگز تشنه نشود فصل لربک یعنی چون مشاهده وا اخذ کردی وحدت در عین کثرت پس بگذار بر استقامت
نماز تام را بشهود روح و حضور قلب و القیاد نفس و طاعت بدن بتقلب در سایر عبادات زیرا که همین ست نماز کامل وانحر یعنی تحقیق جمع و تفصیل و انحر یعنی ذبح کن شترگاو انانیت را تا ظاهر
نشود این انانیت در شهود و تلوین و سلب نکنند از تو مقام تمکین را و باش باحق تعالی صرف باقی به بقای او تا باید تا ابد فنشوی در وصول مخمود حال محو و القبال ان شانئک هو الابتر
ذریت الاولاد بستی دشمن دارنده تو که بخلاف انبساط الحقیقه است منقطع است از حق ابتر است نه تو و در حقایق الحدایق مولانا تاج الملة والدین المصدر البخاری آورده که انا اعطیناک الکوثر
بر اینه داده ایم ترا انکی بسیار و انواع فضایل بشمار بیرون از حد و بالجمله اقاویل و تاویل ائمه رحمة الله علیهم در کوثر بسیار است هر کسی غور باطن خیری دیده اما علم خلق بکنه کوثر نرسد
و جمیع اقاویل و تفاصیل در جنب این اجمال حرفیست از دفتری و قطره ایست از بحری انتهی کلام فصل الخطاب والله اعلم وصل و از آنچه دلالت میکند بر نهایت فضل و کرامت
آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر بودن وی نبی الانبیاء و بودن سر انبیاء سلام الله علیهم اجمعین و حکم انشان وی این آیه کریمه است واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من
کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم وأخذتم على ذلکم إصری قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فأولئک
هم الفاسقون تفسیر باید کرد ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران را که هر آینه چیزی که دادم من شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی
که تصدیق کننده است هر چیز را که با شما است و این صفت تمام انبیا است که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آینه ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت
میدهید او را خبر داده است و تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبر که فرستاده است او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم جمهور مفسران برآنند که مراد باین رسول محمد است صلی الله
علیه و سلم و نفرستاده خدا تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه ذکر کرده باوی محمد را و گفت بار اوصاف او را و گرفت بروی میثاق که اگر دریابد او را ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق
گرفت از امتان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده
خدا تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه گرفت بروی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه و سلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدا تعالی میثاق را که انبیا از امم خود گرفتند
که چون محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان کنید این را بکسانی که بعد از شما باشند و بعضی گفته اند مراد اهل کتاب که معاصر آن حضرت بودند چون آن حضرت بمدینه قدوم آورده
تکذیب کردند او را و حسد بردند او را حضرت این میثاق را بایشان نازل شد این آیه احتجاج کرده است بر بعض با آنکه انکسانی که اخذ کرد خدا تعالی میثاق را از ایشان باید که اخذ شده باشد از ایشان ایمان بر آن
حضرت نزد بعثت او و انبیا وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق ماخوذ بر امم باشد و مؤید است این قول را
که حق تعالی گفته فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و این صفت لایق نیست بانبیا بلکه لایق است بامت و جواب داده شده است که مراد از آیت هر طریق

طریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم نه آنکه اخبار است بوقوع آن در وجود و لیکن احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک
و لو تقول علینا بعض الاقاویل و من یقل منهم انی اله الایات و این مقدار کافی نیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر
است قول تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات واجب است بر ایشان ایمان بر اتباع آن
واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد
در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیت شهادت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان که مرسل باشد بسوی ایشان پس
نبوت و رسالت وی عام شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی صلی الله علیه وسلم که فرستاده شده ام
من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس مخصوص نباشند بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه متناول است آن کسان را نیز که پیش از وی بوده
و اخذ میثاق برای وی بر انبیا برای آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وسلم مقدم و معظم است بر ایشان و وی نبی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب صادق
بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی کریم را از پروردگار وی و چون شناختی این را دانستی که نبی محمد است و وی نبی انبیاست صلی الله علیه وسلم و از اینجا ظاهر شود که در آخرت آدم
و غیر او تحت لوای او باشند چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام در زمان وی می بودند یا وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان همه ایمان
می آوردند بوی و نصرت میدادند او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی از جهت تابع بودن وی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بر شریعت وی بیاید و حال آنکه وی
نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی چیزی و همچنین تمام انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت و رسالت خود
با امم خود و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اعم و اشمل و اعظم است تامل کن و معنی تا کمال نبری که درینجا یعنی نبوت و رسالت آن
از انبیا همچنین گفته است صاحب مواهب لدنیه و تحقیق و تفصیل کرده است این را زیاده از آنچه کرده شد و گفته است بنده مسکین حفظه الله بمزید الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر
آیه اخذ میثاق است از انبیا بقرینه ظاهر قول وی لما آتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیر المومنین علی و ابن عباس بر ظاهر آن گذشت که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان
بآنحضرت و نصرت هم که مراد بان هم موافقت و توثیق عهد باشد یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بسا کس که آن حضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان
آورده مثل حبیب نجار و غیره تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وی صلی الله علیه وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند باین قدر کافیست در بودن نبی ایشان
و حکم است وی صلی الله علیه وسلم و بودن وی رسول النسبة با ایشان و انبیا علیهم السلام خود در شب اسری پس وی اقتدا کردند باماما کردن و همه اقتدا نموده بوی پس مر از وقت ایمان آوردند و خود
اتفاق است است بحیات انبیا و بقای ایشان بحیات حقیقی بناء وی و اگرچه در میثاق گرفتن انبیا امم خود را بایمان و نصرت وی صلی الله علیه وسلم نیز فضل و شرف آنحضرت است که دیگر انبیا را نبود
و لیکن در میثاق گرفتن حق سبحانه از انبیا این عز و عظیم است فافهم و بالله التوفیق وصل قال الله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و قال و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و این دو
آیه نص اند در آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی افضل اند از بعضی و درینجا رد است بر معتزله که قائل اند بآنکه تفضیل نیست بعضی انبیا را بر بعضی و همه متساوی اند پس قومی گویند که آدم افضل است
از جهت حق ابوت و این قول باطل است زیرا که سخن در تفضیل حیثیت نبوت است نه ابوت و بسا که پسر افضل تر از پدر باشد در کمالات اگرچه در حق ابوت دارد و قومی گویند بسکوت و توقف
اولیست بعد از نص قرآن که ناطق است بتفضیل بعضی بر بعضی چه جای سکوت است و گفت تعالی منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد باین موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحانه با وی بی واسطه و این
آیت نص نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام حالانکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در شب معراج بی واسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص بود که در تخصیص وی را
باین نعت و غلبه اسم کلیم بر وی شاید چنانکه گویند کلام الهی شنید از جمیع جهات ... شنیده هرگاه آنحضرت فوق العرش رفت و بجایی رسید که منتهای علوم خلائق است و ... آنجا رسید آنچه رسید
... از کلام ... درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل ... ایما کرده باین معنی قول وی جل و علا و رفع بعضهم درجات که باتفاق مفسران مراد باین بعض محمد است صلی الله علیه
بسیار گفته اند ... ابهام از تعظیم فضل ... انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم
...
...

کہ مقصود آنست کہ تمام جمیع فضائل و کمالات کہ متفرق در ذوات انبیاست در ذات او اکمل و اظهر و خصوصیات و کمالات و کرامات او اعظم و اشهر و اظهر و درجه او ارفع از درجات جمیع مرسلین و از کی و اطهر و افضل از سائر

مخلوقین صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعین و در حدیث شفاعت باید نگریست که در محشر تمامه خلائق بطلب تشفیع بر آیند و نزد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام اجمعین

بیایند و التماس شفاعت نمایند و هر یک بعجز و ناتوانی خود از ایستادن درین مقام اعتراف نمایند و گویند که این کار ما نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که این کار منصب تست پس در بارگاه عزت

روند الحدیث و نیز فرمود انا سید ولد آدم و نیز آمده انا اکرم ولد آدم و اولاد آدم و من بهترین اولاد آدمم نزد پروردگار خود و افتخار نیست لیکن این احادیث دلالت کنند بر تفضیل آنحضرت از اولاد آدم بعضی گویند که ولد

آدم و بنی آدم مراد بآن در حدیث جمیع انسانست که آدم نیز درو اندراج داخل است و لهذا در روایتی انا سید الناس یوم القیمة آمده و اولی استدلال بحدیث آدم و من دونه تحت لوائی است

و بعضی استدلال کرده اند بآیه کنتم خیر امة اخرجت للناس چه شک نیست که خیریت امت بحسب کمال ایشان است در دین و این تابع کمال پیغمبر ایشان است که تابع اویند

و امام فخر رازی رحمة الله علیه استدلال کرده بآن که حق تعالی وصف کرده انبیا را باوصاف حمیده پس از ان گفت مر محمد را صلی الله علیه وسلم اولئک الذین هدی الله

فبهدیهم اقتده پس امر کرد آن حضرت را باقتدا بتمامه ایشان و لابد امتثال امر بجای آوردن ان واجب باشد و چون بجای آورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمیع آنچه داده شده اند

انبیا از خصال و کمال پس بتحقیق جمع شد در وی هر چه متفرق بود در ایشان پس افضل شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگر چه در بادی النظر و هم چنان در آید که آن حضرت

امر کرده شد باقتدا و اتباع انبیا پس مفضول باشد و لیکن مراد باقتدا انبیا موافقت است و چون انبیا پیش از ان حضرت بودند اطلاق کرده شد لفظ اقتدا و همچنین است سخن در امر کردن

آن حضرت باتباع ملت ابراهیم و نیز دعوت آن حضرت رسیده است باکثر اهل عالم بیشتر از آنچه از سائر انبیا رسیده پس انتفاع اهل دنیا بدعوت وی صلی الله علیه وسلم اکثر و اکمل باشد از انتفاع

سائر امم بدعوت سائر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سائر انبیا و خیر الناس من ینفع الناس روایت کرده شده در فضائل صحابه که پیدا شد علی بن ابی طالب روزی پس گفت آن حضرت

هذا سید العرب گفتند آیا نیستی تو سید العرب یا رسول الله فرمود انا سید العالمین و علی سید العرب حاکم روایت کرده و حاکم گفته که این حدیث صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و ذهبی حکم بوضع

آن کرده والله اعلم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده لا نفرق بین احد منهم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تفضلوا بین الانبیاء و در روایتی لا تفضلوا بین الانبیاء و از ابی سعید خدری

لا تخیروا بین الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نمی شاید بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن متی و در حدیث ابی هریره نزد شیخین آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متی پس

تحقیق دروغ گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عز و جل لا نفرق بین احد منهم تفریق در ایمان است که بعضی انبیا ایمان آرند و بعضی نیارند چنانکه فرموده ان الذین یکفرون بالله

و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الآیة و حقیقت تکذیب یک رسول تکذیب تمامه رسل است از جهت اتحاد کلمه اسلام و بعضی

حمل کرده اند بعضی علما قول حق تعالی را بر آن که [illegible] و تسویه درمیان ایشان در ایمان منافات ندارد با آنکه بعضی افضل باشند و جواب داده اند

از احادیث بوجوه متعدده بعضی گفته اند که نهی از تفضیل و تخییر پیش از آن بود که وحی آمد بآنحضرت که وی سید انبیا و افضل بشر و سید ولد آدم است و لیکن واجب است بر این حامل

که اثبات کند تقدیم را بر تاخیر اگر چه جواب بطریق منع تمام است والله اعلم و بعضی گفته اند که تفضیل نکنید بر وجهی که تنقیص و اهانت مفضول لازم آید و تعصب شود و بعضی گفته اند

که تفضیل در اصل نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اصل نبوت بر حد واحد اند و تفاضل نیست میان ایشان و تفاضل بامور دیگر است بر آن چنانکه بعضی رسل اند

بعضی نبی اولو العزم و این سخن خالی از خطا نیست و تفصیلش آنست که بعضی گفته اند تفضیل می کنیم کسی را که بلند گردانیده است رب العزت جل جلاله درجه او [illegible]

قرب و تعرض نه کنیم در تفضیل بر بعضی در سیاست امت و انذار ایشان و صبر بر دین و قیام باداء رسالت و حرص بر هدایت گمراهان زیرا که هر یکی بذل کرده جهد و وسع

خود را تکلیف نکرده است خدا تعالی باکثر از ان فافهم و بعضی گفته اند که ما اعتقاد کنیم که خدا تعالی تفضیل داده است بعضی انبیا را بر بعضی علی الاجمال و باز داریم خود را از تفضیل

بآراء خود و این سخن ضعیف است زیرا که ما تفضیل بآراء خود نمیکنیم بلکه بحکم کتاب الله و احادیث رسول الله میکنیم چنانکه مذکور شد از دلائل ابن ابی جمرة بفتح جیم و سکون میم که از اعاظم

علمای مالکیه است در حدیث یونس گفته است که مراد آنحضرت نفی جهت و تحدید و تکییف است از حق سبحانه چنانکه ابن خطیب گفته است یعنی امام فخر رازی [illegible] نیست بر یونس از جهت [illegible]

یونس در قعر دریا فرود آورده شد [illegible] از اثبات فضیلت من بر یونس لازم آید که حق سبحانه را جهت و مکان اثبات میکنید پس اگر چه مرا بر سبع طباق [illegible] و حجت خرق گویند یونس را

در قعر بحر [illegible] امام الحرمین نیز

[illegible]

و شرف آن عالم است منتظم میکند پس تفضیل آنحضرت بر وی از امکانات ممکن نه بمکان پس نفی از تفضیل مقید بمکانست که مفهوم میگردد از وی ترتیب معانی فلیتامل و
مسئله تفضیل بشر بر ملک که جمهور اهل سنت و جماعت برانند مشهورست باین تفضیل که خود خواص بشر که انبیا اند صلوات الله وسلامه علیهم افضل اند از خواص ملایکه که جبریل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و مقربان و کروبیان و روحانیین اند بعضی تفسیر کرده است در مواهب لدنیه و عبارت عقاید اینست و رسل البشر افضل من رسل الملائکة ظاهر آنچه
اند که رسل ملایکه اند که هر که ایشان با طوایف ملایکه تبلیغ احکام الهی میکنند و تعلیم مینمایند و عوام البشر که مراد بدان اولیا و صلحا و اتقیا اند [illegible] و عصات تفسیر کرده است
[illegible] الایمان و عبارت او چنانکه نقل کرده است اینست که سخن کرده اند [illegible] در ملایکه و بشر [illegible] اند روندگان [illegible] این که رسل بشر افضل اند از رسل
ملایکه و اولیا [illegible] بشر افضل اند از اولیا ملایکه انتهی و جمهور اهل سنت و جماعت بر آن گفته اند که بعضی از اشاعره بتفضیل ملایکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر باقلانی که عمده اهل این مذهب
[illegible] ابو الحسن اشعری است [illegible] و عبدالله حلیمی نیز بآنجانب [illegible] امام غزالی و بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی [illegible] ملایکه افضل اند از جهت
کثرت ثواب بشر افضل [illegible] اهل سنت باعتبار کثرت ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم گفته اند و از شیخ تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه
[illegible] گفته است [illegible] مسئله تفضیل [illegible] قیامت [illegible] مسئله تفضیل ملک [illegible]
[illegible] ملایکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی و افضل ایشان جبریل است که او روح الامین [illegible] و رسول [illegible] است [illegible] افضل اند از
سایر ملایکه و [illegible] نیز فاضل و مفضول [illegible] افضل اند از سایر انبیا و رسل نیز افضل اند بعضی از بعضی محمد صلی الله علیه وسلم افضل است از جمیع انبیا و رسل و سید المرسلین
و خاتم النبیین و افضل الخلایق اجمعین صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی علی احد من الانبیاء والمرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین هداة طریق الحق و [illegible] علوم الدین [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] گفتم یا رسول الله چند اند انبیا [illegible] گفتم یا رسول الله چند اند رسل [illegible]
[illegible] آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و الیسع
و ذکریا و یحیی و عیسی [illegible] و ذو الکفل [illegible] مفسرین در قرآن مجید [illegible] انبیا [illegible] آنحضرت صلوات الله
و سلامه علیه [illegible] این آیه نازل شد [illegible] احوال ایشان [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] حق سبحانه اظهار کرده است [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] سوره سبحان الذی [illegible]
[illegible] آنحضرت صلوات الله علیه والسلام [illegible] اصحاب رضی الله عنهم [illegible]
[illegible] این آیه نازل شد [illegible] ایام [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم در این قصه [illegible] صلی الله علیه وسلم
[illegible] ایشان [illegible] آیات [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]
[illegible] گفته اند که [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] القرآن العظیم [illegible]
[illegible] ام القرآن [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]

الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا و این مضمون از نص آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قال الله تعالی و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم پس تحقیق تخصیص کردن
رسالت ایشان [illegible] فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود و الاحمر مراد باسود عرب اند که رنگ ایشان سبزی است و باحمر عجم که سرخ و سفید [illegible] و قال الله تعالی النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم پیغمبر نزدیکتر است بمومنان از ذوات ایشان یعنی امر او نافذ و ماضی است چنانکه نافذ نیست حکم خواجه بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او اولی است
از اتباع رای نفس و بعضی [illegible] بر ایشان واجب اتباع و محبت آنحضرت بتفصیل [illegible] گردید و ازواج آنحضرت صلعم مادران مومنان اند در حرمت نکاح و بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت
آن حضرت [illegible] از جهت آنکه ایشان ازواج اویند و [illegible] و در قراءة شاذه آمده است که هو اب لهم و قال الله تعالی و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله
علیک عظیما فضل عظیم که ادراک کسی بکنه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است باحتمال طاقت رویت که موسی تاب طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار
[illegible] قرآن [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] فضیلت آنحضرت صلعم آنست که [illegible] با آنحضرت صلعم و
تفتیش کرده [illegible] سبحانه [illegible] آن [illegible] چون [illegible] کسی [illegible] و طعن [illegible] جواب [illegible]
و نصرت میکند و در [illegible] آن [illegible] و چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون فرمود حق تعالی و تقدس ما انت بنعمة ربک بمجنون و ان لک
لاجرا غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد مجنون نباشد و چون عاص بن وایل سهمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دید که از مسجد بیرون می آمد [illegible]
کردند نزد باب بنی سهم و محادثه کردند و [illegible] قریش نشسته بودند در مسجد چون عاص در مسجد درآمد گفتند با که سخن میکردی گفت با همین ابتر یعنی آنحضرت صلعم که پسری که او را از خدیجه شده بود
مرده بود پس جواب او حق تعالی او را ان شانئک هو الابتر [illegible] تو همون ابتر است [illegible] و چون گفتند لست مرسلا جواب او خدای تعالی یس
و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین و چون گفتند انا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون گفت حق تعالی بل جاء بالحق و صدق المرسلین و فرمود و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له و چون گفتند لو نشاء لقلنا
مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین فرمود قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و چون گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق فرمود و ما ارسلنا
قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق [illegible] که [illegible] و رسول از جنس بشر فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء
ملکا رسولا [illegible] تجانس [illegible] است و تخالف موجب تباین [illegible] با اهل ارض [illegible] از نفوس [illegible] چنانکه قول نوح علیه السلام
لیس بی ضلالة [illegible] قول هود [illegible] و امثال این [illegible] قرآن مجید کثیر است [illegible] متشابهات از بعضی آیات [illegible] قرآنی [illegible] الخطاب در حق آن حبیب
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] حقیقت از قبیل متشابهات اند و علما [illegible] و قال حق سبحانه و تعالی و وجدک ضالا فهدی [illegible]
بوی صلی الله علیه و سلم [illegible] آن هدایت میکند [illegible] اتفاق علما است که آن حضرت صلعم هرگز [illegible] متصف و موسوم بضلالت [illegible] توحید ایمان [illegible] عصمت و [illegible] تمامه
انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و نقل [illegible] اهل [illegible] نبوت [illegible] موصوف [illegible]
[illegible] که [illegible] جایز است [illegible] که گروه اهل سنت و جماعت [illegible] جایز است که حق تعالی یکی را
[illegible] نبوت [illegible] لیکن [illegible] که این جایز [illegible] انبیا معصوم اند [illegible] نبوت [illegible]
[illegible] موجب نقص و نفرت [illegible] از ایشان پیش از نبوت [illegible] و غفلت [illegible] و غضب [illegible]
[illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible] اکمل [illegible] ارفع است [illegible]
[illegible] و [illegible] اول پاک [illegible] عزت و جلال و جمال [illegible] حاجت [illegible]
خود [illegible] و لیکن [illegible] تعلیم و تایید قرآن [illegible] کمال [illegible]
چنانکه [illegible] کمال [illegible] تمامه [illegible] ایشان [illegible]
ظهور [illegible] موجود [illegible]
و لیکن ظهور آن [illegible] قرآن [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] نه که از نقص

بکمال و تمام موجود و حاصل گردد و بعضی از این قوم اقرار بصفات بشریت و احکام حسب نتیجه بشریات احکام نفس در جوهر قدسی وی اثبات کنند و آن را سبب ازدیاد مقامات و صعود بعضی احوال از بعضی دیگر دانند و بحکم
تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند و قول قرآن را بتهذیب ازاله آن گویند ایشان اند که مقتضای علم و فهم خود تحقیق میگویند و دعوی درک حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه وسلم
میکنند بعرفان الله اعتقاد این مسکین این سخنان فرق میکنی بتشبیه و قیاس حال وی با احوال دیگران است نمی آید مصر حکم که وی بر ادای الست که آید سخنان ... و این کلام در باب اخلاق شریف
گذشته است حاجت تکرار ندارد و مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل بدع و ضلال او را که سخت و شبهه می اندازند و زبان قلم این مسکین از ذکر آن اگرچه بطریق دفع ازاله آن شبهه باشد متحاشی است لیکن
چون علما متعرض بآن شده اند و مصلحت دیده اند ما نیز متابعت ایشان کردیم امید که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح دین و ایمان گردد بدانکه اینجا او قاعده است که منتهی از اقتضا
و اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن در جامع آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که از جناب ربوبیت حق تعالی خطابی و عطایی و سطوتی سلطنتی و استغنائی
استعلائی واقع شود مثل انک لا تهدی من احببت و لیس لک من الامر شیء و تریدون زینة الحیوة الدنیا و امثال آن و از جانب نبوت عبودیتی و انکساری و افتقاری و تضرعی و مسکنتی بوجود
آید مثل انما انا بشر مثلکم و اغضب کما یغضب البشر و لا اعلم ما وراء هذا الجدار و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و مانند آن بوجود آید ما را باید که در آن دخل نکنیم و اشتراک نجوئیم و انبساط ننمائیم بلکه بحد
ادب و سکوت و تحاشی توقف نمائیم خواجه را میرسد که با بنده خود هر چه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استیلا نماید و بنده نیز با خواجه بندگی و فروتنی کند دیگری را چه مجال که پای در این مقام در آید
و دخل کند و از حد ادب بیرون رود و این مقام پای لغز بسیاری از ضعفا و جهلا و قصر ایشان است و من الله العصمة و العون و التوفیق بدانکه اختلاف کرده اند در تفسیر و تاویل این آیت
یعنی قول وی تعالی و وجدک ضالا فهدی بوجوه کثیره اول آنکه یافت ضال یعنی نادان از معالم نبوت و احکام شریعت و این مروی است از ابن عباس و حسن و ضحاک و شهر بن حوشب و مؤید است
بقول حق سبحانه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی پیش از وحی قرآن را و چگونه دعوت کنی خلق را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان شرایع و احکام
است که آنحضرت مؤمن بود پیش از وحی و موحد حق پیش از آن نازل شده فرایض که وی نمی یافت آنرا پس مراد ایمان تفصیلی است ... پس مراد بایمان صلوة است چنانکه در قول وی تعالی و ما کان الله
لیضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بسوی بیت المقدس است و گفته اند در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد خدا را و دشمن میداشت اوثان را و حج و عمره میکرد و در زمان جاهلیت و در
روایات آمده است که آنحضرت گفت تشریف ... ... کتاب ... تفصیل ایمان از آن است که قریش نیز بر لقای
دین اسمعیل بودند مثل حج و ختان و غسل جنابت و امثال آن ثانی آنکه ... کرده شده است مرفوعا که ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم گم شدم من از جد خود عبد المطلب در حالت صغر ... بود که
نزدیک بود که از گرسنگی ... پس ... الامام فخر الدین کذا فی المواهب و مشهور است که حلیمه مرضعه آنحضرت از جای خود بمکه می آورد تا بسپارد بجد وی در راه گم شد و ظاهر او از ...
[illegible] ... و آب ... مغلوب در ... قوت ... غالب گردی دین ... ... که
راکه تنها در بیابان باشد ضاله میخوانند گویا میگوید وی سبحانه که تو ای محمد یگانه و بی همتا بودی در آن بلاد مثل آن درخت که فرید و وحید است در بیابان و بار بر ... میوه ایمان و توحید پدید
کرد و راه نمود حق تعالی بسبب تو خلق را ... ... آنکه گاهی مخاطب ساخته میشود سید قوم و مراد گرفته میشود ایشان و مراد بدان قوم او است یعنی یافت قوم ترا گمراه ... ایشان را
... و مراد ... ... که میگردد از خود و از اختیار ... معقول ... چنانکه انا
ضلال مبین ... ضلال ... ... انکه یافت ترا ... ... لیلة المعراج حمل میکنند که از دهشت و هیبت ... انتقام
... که چگونه ... ... سبحانه ... ... تا ... لا احصی ثناء علیک ... ... در بعضی اوقات دیگر
... آنحضرت بعضی گفته اند که ... ... تعالی و تقدس ... ... این کریمه
... نازل شده و الله اعلم ... ... اهل ضلال ... ... ایمان ... ... گفته شود که
آنحضرت ... ... اشارت میکند بآن قول وی سبحانه
... ... ضلال قوم ... ...
... ...
... گفته ... ... حاصل شد عصمت

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر رسالت [illegible] والله اعلم [illegible] فصل در آنکه قول حق تعالی [illegible]

[illegible] الذی انقض ظهرک [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] احتجاج کرده اند [illegible]

بر انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین [illegible] قرآن و حدیث [illegible] اجماع [illegible]

السنت که هر چه احتجاج کرده اند [illegible] متقابل و متعارض اند [illegible] اقاویل سلف [illegible]

این جماعه [illegible] اجماع [illegible] بر خلاف قول ایشان [illegible] باتفاق سلف ظواهر [illegible]

ترک مقبول [illegible] اقوال سلف [illegible] در تفسیر این آیه [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

[illegible] شرح صدر [illegible] کمال [illegible] حضرت سید السادات

علیه افضل الصلوات واکمل التحیات [illegible]

جمع ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] رسالت [illegible]

شریعت [illegible] احکام الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شریعت رسول [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس رضی الله عنهما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آیات قرآنی گذشته است [illegible] یا ایها النبی اتق الله

ولا تطع الکافرین والمنافقین [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

پس [illegible] و اوراد در هر ساعت علم و مرتبه ترقی به تقوی متجدد و بعضی گفته اند که خطاب ظاهر با نبی است و مراد خطاب امت است و لهذا گفته [illegible] حضرت [illegible] بالتفصیل [illegible] در قول [illegible]
سبحانه [illegible] المکذبین و حقیقت [illegible] تقویت [illegible] حضرت و تشدید [illegible] قرار و ثبات [illegible] الشان [illegible] و عجب [illegible] این آیه [illegible]
[illegible] فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرءون الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین و لا
تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین [illegible] مفسران اختلاف کرده اند که مخاطب این کلام کیست آنحضرت صلی الله علیه و سلم است یا غیر وی [illegible] مخاطب آنحضرت
است صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند [illegible] اول آنکه خطاب [illegible] و لکن مراد [illegible] غیر اوست [illegible] قول [illegible] قول و تعالی [illegible]
[illegible] علیهما السلام [illegible] للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله [illegible] سلطان [illegible]
توجه خطاب [illegible] بلکه [illegible] چنین کن [illegible] چنین [illegible] و لیکن مراد [illegible]
بایشان میکند [illegible] قرار گرفته است [illegible] رسول [illegible] باشد [illegible] و لیکن [illegible]
اگر تو [illegible] مقصود [illegible] یقین [illegible] و لیکن [illegible]
برای [illegible] و تشدید [illegible] حقتعالی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حق [illegible] گویا که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این قرآن [illegible] رسول [illegible] امکان
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا اشک و لا اسال [illegible] ابن عباس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاعلی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله [illegible]
[illegible] فلا تکونن من الممترین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چنانکه گذشت والله تعالی امر وحی میکند او را بهر چه میخواهد و حالا آنکه از تو توقع ندارد و چنانکه گفت ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیه و حالانکه آن حضرت هرگز طرد نکرد ایشان را نه اندیشید نبود از ظالمان ... و تو
وحی سبحانه وان کنت من قبله لمن الغافلین مراد نه غفلت است از آیات حق است بلکه مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطور نکرده بود هرگز در دل او نزد یک پیش قریب
صلی الله علیه وسلم ونداشت مگر بوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ظاهر این موهم است نزغ و وسوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده و لیکن
مراد قصد شیطان است برای ... و صرف نمودن تعالی از وی و معنی آنست که اگر سبب سازد ترا غضب مثلا که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان یا بر اقبال بر ایشان پناه جوی ... نزغ
ادنی حرکت است چنانکه گفته است زجاج پس امر کرد خدا تعالی که چون فرود آید بر تو غضبی بر دشمن مثلا یا قصد کنند شیطان باغوای تو و انداختن خواطر و وساوس استعاذه کند بحق تعالی تا کفایت
کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد اندک بر وی صلی الله علیه وسلم و قدرت نداد بر وی که در اول آن عبادی لیس لک علیهم سلطان است و قول وی تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بغیر آنحضرت خواهد بود و قول وی تعالی و اما ینسینک الشیطان بنسیان غیر لازم است و صحیح نیست که متمثل و متصور گردد شیطان
بر آن حضرت در صورت ملک و تلبیس کند بر وی نه در اول رسالت و نه بعد از آن بسبب الهی که بر اظهار صدق رسول رفته است تقاضای این میکند بلکه معلوم میگرداند نبی را علیه السلام که آنکه می آید او ملک است
رسول خدا است یا بعلم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ببرهانی که ظاهر میگرداند نزد وی و تحقیق این بیان در بدو وحی بباید و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته وصل و اما قول وی سبحانه
و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته بهترین آنچه گفته شده است در وی و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد تمنی اینجا تلاوت است و القاء شیطان در وی مشغول
گردانیدن بخواطر و افکار از امور دنیا مر تالی را تا در آورد وهم و نسیان از تلاوت وی یا در آورد بر فهم سامعان از تحریف و تاویل فاسد چیزی که ازاله میکند و نسخ میگرداند الله تعالی و کشف میگرداند
التباس و اشتباه او را و محکم و ثابت میسازد آیات او را کذا فی المواهب اللدنیه و کلام قوم در این مقام بسیار است و در شفا تعرض بآن آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه نوم کرد در غاری لیلة التعریس
که این وادیست که در وی شیطان است پس معلوم نمیگردد از آن تسلط شیطان و وسوسه بر آنحضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت نگاه داشتن فجر و تو
نگردد نازل آن شیطان بلال او را خواب است چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلة التعریس مذکور است و این نیز بر تقدیریکه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنبیه باشد بر سبب نوم از صلوة و اداء و تنبیه باشد
بر سبب اندن رحیل از وادی و بیان علت ترک صلوة در وی پس نیست اعتراض و اشکال و صاحب شفا دفع آن والله اعلم بحقیقة الحال و اما قول وی تعالی عبس و تولی ان جاءه الاعمی الآیه که میگویند که ظاهرش
موهم است باثبات ذنب مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ترش روی نمود و اعراض کرد از ابن ام مکتوم که اعمی بود و طالب حق آمده حمل کرد بر حقیقت بود و بکفار که مستغنی از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و التفات
کرد پس تقاضای شکایت کرد و عتاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما اثبات ذنب در اینجا توهم محض است بلکه صورت عتاب بترک اولی و الیق ظاهر میشود بانکه
اگر حقیقت حال این در معلوم و مکشوف آنحضرت میشد اختیار میکرد اقبال بر اعمی را و لیکن آنچه آنحضرت کرد از التصدی و تلقی بکفار همین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و تالیف قلب و اظهار
عرض بر ایمان آن کرد که مبعوث و مرغب بر آنست نه معصیت و مخالفت امر دین آنچه قصه خوانده و خبر داده قصه ایشانه و عتاب نه گوید و حسب جود و مقصود از آن تذکره و تعلیم است و اشارت است بانکه اشتغال
بدعوت و جمع اسلام با مقدار و تاخیر تعلیم برسد که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید ابلاغ و احکام نیست و ما علی الرسول الا البلاغ و تشفیقات ابن ام مکتوم مستحق تادیب و زجر او زیرا که وی اگر ندید
و لیکن خطاب آنحضرت بکفار می شنید و شدت اهتمام حضرت نبوت بایشان بدعوت می شناخت پس اقدام و قطع کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ازدحام در مجلس بسبب ایذای آنحضرت بود و این معصیت عظیم
است پس معلوم شد که فعل ابن ام مکتوم ذنب و معصیت بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه وسلم طاعت بود او را در حسب حال آن بود که در زجر و تادیب ابن ام مکتوم بالغه میشد قرآن چنانکه در حجر بقول لا ترفعوا
و بلند آواز در حجرات نازل شد لیکن بسبب ... صدق نیت و معذوریش و اشتند رفق نمودند والله اعلم اما قول وی سبحانه عفا الله عنک لم اذنت لهم گرچه ظاهرا موهم است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة
والسلام زیرا که عفو مستدعی سبق تقصیر است و نیز در سلام او نیست لهم استفهام برای انکار است پس اذن منافقین منکر و غیر مرضی باشد اگرچه برای اظهار رعایت ادب و تسکین عفو را تقدیم نمود بر انکار اذن لنا
و تقدیم عفو پیش از عتاب بسی عزیز و نادر و مشعر بغایت محبت و اکرام است و میگویند ... که کرد رسول خدا دو چیز که امر کرده نشده بانها اخذ فدا از اسرای بدر و اذن در ... منافقان پس عتاب
کرد او را خدای تعالی بر آن و جوابش آن است که عفا الله اینجا بمعنی آنست که نه بعد از وقوع ذنب پیدا شده این عبارت نیست و ال بر مبالغه در توقیر و تعظیم چنانکه مردی بسیار خود
میگوید پیش که عظیم میباشد نزد وی عفو کند ترا خدای تعالی چکار کردی تو در حق من راضی باد حق تعالی از تو چه جواب میگوئی از کلام من عافیت ده ترا خدای تعالی بشناس
حق مرا و نیست غرض از این کلام مگر زیادت تبجیل و توقیر نه اثبات ذنب و تقدیر عفا اینجا بمعنی عفو نیست و تقدیم آن بر اظهار عتاب مشعر باین معنی و ال بر تبیین مراد است بلکه خطا
که در حدیث واقع شده است عفا الله لکم عن صدقة الخیل والرقیق عفو کرد ... مرشد را زکوة اسب و برده ... زکوة در وی از نخست واجب نشده پس مراد آنست که لازم نیم

لازم نیست و شما از امام قشیری گفته که هر که میگوید که عفو نباشد مگر از ذنب نمی شناسد مواد کلام عرب و گفته که معنی عفا الله عنک [illegible] الولی بسبب الاذن [illegible] ثانی که [illegible]
برای انکار است ان گفته اند که انکار و عتاب بر ترک اولی و افضل است که بعضی گفته اند که حقیقتا رخصت کرده است [illegible] اگر بخواهد [illegible] بعض [illegible]
کرده است امر او صلی الله علیه وسلم مخیر کرده بود است [illegible] گفته است [illegible] آنحضرت [illegible]
علیه وسلم مخیر بود در چون اذن کردن [illegible] سبحانه که اگر اذن میکرد [illegible] نفاق ایشان [illegible] در اذن کردن [illegible] سبحانه و لولا ان
ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] عذاب [illegible]
نگاه شدید اور ازان این مجوز وقوع ذنب است از حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] زیرا که معنی [illegible] الهی و عصمت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عصمت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ایشان [illegible]
اجابت [illegible] معصیت است [illegible] حضرات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین [illegible] عصمت الهی [illegible] عصمت [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] حفظ الهی [illegible] ثابت شد [illegible] ایشان معصوم اند [illegible] آنحضرت ثابت [illegible] سبحانه [illegible] تطهیر
[illegible] آنحضرت و حفظ و عصمت و محبت الهی [illegible] ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله
یرید الاخرة [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسیران [illegible] اختیار کرده [illegible] ابوبکر رضی الله عنه [illegible] عمر رضی الله عنه [illegible] اجتهاد بود [illegible]
[illegible] جانب حق سبحانه [illegible] اجتهاد [illegible] تفصیل کلام [illegible]
عمر بن الخطاب [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] ایشان [illegible] اموال [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] ابوبکر [illegible] فلان را
[illegible] حق تعالی [illegible] آنحضرت [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] حق تعالی ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض [illegible]
[illegible] تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة [illegible]
[illegible] لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] آنحضرت [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] انبیا علیهم الصلوة والسلام
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] انبیا [illegible] علیهم الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] حق تعالی تریدون عرض الدنیا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] عمر رضی الله عنه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الاخرة [illegible] لولا کتاب من الله سبق [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]

[illegible] عتاب کرده [illegible] که اگر نمیکند [illegible] حلال است [illegible] نفی ذنب [illegible] معصیت [illegible] که حلال است معصیت نمی باشد [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله عنهم [illegible] تحقیق روایت کرده شده است از علی رضی الله عنه که گفت آمد
جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] اصحاب خود را در اساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند فدا گیرند بر این شرط که کشته شوند از ایشان در سال آینده بمقدار کسی چنانکه [illegible]
[illegible] کرده شدند بدان پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگرچه [illegible]
[illegible] شد بران و بیان کرده شد [illegible] اختیار و فدا و تصویب [illegible] و لیکن [illegible] والله اعلم و انا اقول و بالله [illegible]
[illegible] لا عتاب [illegible] اگر [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] غضب [illegible] مبالغه است [illegible] عبارت اظهار [illegible]
[illegible] از کمال محبت و [illegible] تعریض است [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] و تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند [illegible] احکام ایمان [illegible] چنانکه در قرآن [illegible]
[illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان [illegible]
[illegible] اهل الایمان [illegible] که ایمان [illegible]
اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب چهارم

در ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه و تعظیم و تبجیل وی و اخبار برسالت وی که در توریت و انجیل [illegible] اهل کتاب
[illegible] قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر الآیة و ذکر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] کتب سابقه
[illegible] ایشان [illegible] حضرت خاتم الانبیاء [illegible] سبحانه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] توریت و انجیل [illegible]
[illegible] علیه وسلم [illegible] پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم [illegible] آنحضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] توریت [illegible]
[illegible] صفت [illegible] کتاب خدا [illegible] یا ایها النبی
[illegible]
[illegible]

از وی حاصل شده و با صحبت علوم و انوار اکمل تقویم و تحصیل فضایل شده و بعد از مقام علم و هدایت و عزم بر موضع حصین آگه میشد که آنگاه از اوراد اغاثات از حفظ و تحصین ... از ... شیطان

چنانکه فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین میتواند که مراد حفظ و نگاه ... ایشان باشد ...

در ایشان بود و قوله تعالی ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم تسمیه کلام ... و نعت محمد و رسولی تو بنده خاص منی که ... بانواع ... کان خلقه القرآن

کرده ام ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذاشته و از حول و قوت خود برآمده که حقیقت معنی بندگی همینست لیس بفظ ولا غلیظ یعنی تو درشت خوی و سخت دل نیستی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو کنت

فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و آنکه جای دیگر فرموده واغلظ علیهم جوابش آنست که وی صلی الله علیه وسلم مجبول است بر طبع کریم خود و امر بغلظت مخصوص است ... الخلق و اوجه آنست که گفته شود که نفی

... آنست در نسبت بکافران و منافقانست ... صفت ... الحب لله والبغض لله ... الضحوک القتال ... اخلاق ... ولا سخاب فی الاسواق و نه فریاد برآرنده

در بازارها که عادت نادانان ... است یعنی نرمخو است ... آواز را ... ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویغفر ... بلکه عفو میکند ...

میکند ... ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله ... لا اله الا الله و اثبات توحید ... شرک ...

به اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا ... چشمهای کور را ... حق را ... پوشیده ... حقیقت حال ... این ...

... در بازار ... جمال جمیل ... خلق کریم ... سکینه ... لباس ... تقوی

... ضمیر ... حکمت معقول ... صدق ... طبیعت ... عفو و معروف خلق ... عدل سیرت ... حق شریعت ... هدایت امام ... اسلام ... نام ...

... گمراهی ... بعد از گمنامی ... بسیار گردانم بعد از قلت ... جمع سازم بعد از فرقت ... الفت دهم ... دلهای مختلف ...

... و امتهای متفرقه ... امت ... روایت ... ابن عباس از کعب ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

توریت گفت ... نوشته است محمد بن عبدالله عبدی المختار ... مولده بمکه و مهاجره بالمدینه و ملکه بالشام ... ولا سخاب بالاسواق ... ولکن یعفو ویغفر ... روایت ...

مرحومه ... صلی الله علیه وسلم ... شکرگذاران ... در رنج و شادی ... تکبیر ... رعایت میکنند ... نماز ... اگرچه

در خاک ... باشد ... وضو ... اطراف ... آسمان ... صفهای ایشان در قتال ... یکسان باشند

ایشان را در شب ... روایتی از ابی هریره آمده که ... رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ... توریت ... خواند ...

در ذکر این ... گفت خداوند ... امت ... الواح ... ایشان ... شفاعت کرده ... ایشان ...

ایشان ... خوانند ... صدقات ... آسان کرده ... کار بر ایشان ... حلال ... صدقات ... خلاف ...

و چون قصد ... ایشان ... نوشته ... چون ... اول و آخر ... ایشان

... روایات آمده که موسی علیه السلام از الواح توریت ... خداوند ... یا موسی آن امت ...

... گردانم ... است احمد ... گفت موسی یا رب ... محمد ... انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک

و کن من الشاکرین ... گفت موسی علیه السلام خداوند راضی شدم ... ابو نعیم از سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب روایت کرده ... کعب ... در منام ... جمع کرده شده ...

... خوانده شدند انبیا ... نبی امت ... محمد صلی الله علیه وسلم ... موسی ...

... گفت کعب ... از منام ... حدیث گفت ... خداوند ...

... دیده ام ... کعب که سوگند ... قدرت ... صفت انبیا و امتهای ایشان است در کتاب خدا ... در

توریت خوانده ... اخبار در سبق علم ... سید ابرار صلی الله علیه وسلم ... انکار ... کسانی که توفیق هدایت

... حال ایشان ... توریت ... حلیه شریف ... ایشان ...

... خروج ... هجرت ... گفتند ... صفات ... تحریف ... با وجود

متحریست تغیر دلایل و شهود ایان در توریت لایح و فایح بود ابو عامر را بسبب شیطنتی مود از اوس بحکس انبار اوس و خزرج و صحابه تازه وم آنحضرت ابو عامر الفری مصاحب کتب یا هود بوده و کتب انبیا را بین

خبر میداد و نعت آنحضرت را دانسته اوصاف آنحضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه وسلم و می گفتند که این دار هجرت نبی آخر الزمان است پس از ان نزد یهود و نصاری رفت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از ان بشام رفت

و سوال کرد نصارا را ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بر ملت حنیفیه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر آخر زمانم و این ابو عامر

منعزل از رهبان نیز معاش میکرد و صفات آنحضرت را شنیده بود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور کرد بر حال خود ماند و بغض و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد من بر ملت حنیفیه ام گفت آن نیست منوع شد

شده ام سلیت ده گفت نه بلکه خلط کرده از ان افتران نمود آنحضرت بلکه آورده ام او را خیرا نقی و صافی و پاک چه شده ای ابو عامر ان اخبار که خبر داده اند ترا اخبار یهود از صفات من گفت نیست آن نعت

و صفت میکردند او را یهود فرمود آنحضرت دروغ میگوئی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگوئی فرمود آنحضرت بمیراناد خدا تعالی دروغگو را وحید و غریب پس از ان خروج کرد ابو عامر

بمکه و بعد از آن بشام رفت و در آنجا مرد و این قریش را در ترک کردند بدین عامر را که پیش از این بود و از ایجا معلوم میشود که علم و دانش بکار نمی آید تا توفیق

و هدایت نباشد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر ابن ابی عامر حنظله که او را غسیل الملایکه گویند بملازمت آنحضرت امد و ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه شهید او غسیل مشهور است

ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط شیخین آورده اند که دم تو کرد غدا و بلکه همان روز تزوج کرده با زن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شنیدن حرب کفار در روز احد شنید بیطاقت شد فرصت غسل

جنابت نیافته بیرون آمد و برفت و شهید شد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشف شد که ملایکه او را غسل میدهند و فرمود تحقیق حال او از زن او کنید پس سبب او را از میان شهدا بغسل مخصوص ساخته

و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بود پس دید از زن و پسر سید او را از ان تحقیقت حال باعرض کردند ازینجاست که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی صاحبیه بادی خلاف دارند میگویند

غسلی که جنابت موجب ان بود بجهت خروج از دنیا که آن غسل ساقط شد و غسلی که بسبب موت بود و شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نشود امام ابوحنیفه حنظله را دلیل می آرد و قول آنحضرت

صلی الله علیه وسلم که در بعضی روایات آمده که جنب بود اول دلیلست بران الکنون اخبار که از توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیر آنها در صفت آنحضرت آمده است نقل کنیم و فصل فی تبشیر

کتب الله اخبار قران مجید که ناطق است بوجود صفات و احوال شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران کتب در اثبات اینمدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن ایراد آن برای الزام و افحام این کافران

معاند در کار است و موجب زیادت اطمینان مومنان است و یقین میگردد در توریت بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشقیا در ادای این امانت کرده مانده است که تجلی

کرد حق سبحانه از سینا و بتافت از ساعیر و آشکارا شد از جبال فاران سینا نام کوهی است که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد حق تعالی بر وی و کلام کرد بموسی علیه السلام و ظاهر شد در وی نبوت او و نازل

شد بروی انجیل و فاران نام جبالی است و نام جبال بنی هاشم است در مکه که دیکر از ان انا الله آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعبد میکرد در وی در غار حرا از ان سه کوه است کوه ابو قبیس است که در مکه زیر ان آبادان است

و در مقابل ان قعیقعان است تا بطن و وادی و در شرقی آن که متصل قعیقعان است شعب بنی هاشم در وی مولد آنحضرت است اینقول مشهور و این تنبیه که از تبدیل آثار است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام

سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که درینجا هیچ غموضی و خفای نیست بر کسیکه تدبر و تامل کند دران زیرا که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا انزال توریت است بر موسی علیه السلام و

سینا محل اشراق و تجلی از ساعیر انزال انجیل بر عیسی روح الله علیه السلام سکونت میکرد در ساعیر بارض خلیل القریه که او را ناصره گویند و بآنجهت انتسابه کرده شد تابعان او را نصاری و چنانکه ثابت شد که مراد

باشراق حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد بر عیسی همچنین ثابت است که استعلان او از جبال فاران بانزال قران باشد بر محمد صلی الله علیه وسلم و آن جبال مکه است و نیست خلافی میان مسلمین و

اهل کتاب در آنکه فاران مکه است و اگر دعوی کنند فاران غیر مکه است دور نیست آن از دروغ و افترا ایشان گوئیم آیا نیست در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و

گوئیم بما نشان دهید که دیگر جائی که ابر موضع دیگر که آشکارا شد خدا تعالی از وی و نام او فاران است و پیغمبری که فرستاد او را خدا تعالی کتابی را بعد از مسیح و بنمائید دینی که ظاهر و منکشف شد و آشکارا گشت

مثل ظهور و انکشاف و دین اسلام آیا میبینید که آشکارا و فاش شد و نیز در مشارق و مغارب مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد پروردگار تعالی در توریت بموسی

علیه السلام در سفر خامس که پروردگار تو پیدا میکند و بر پای میدارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو بدرستی از برادران ایشان میگردانم کلام خود را در دهان وی پس میگوید بر

ایشان هر چیز را امر کنم او را و هر که اطاعت نکند چیزی را که تکلم میکند وی انتقام میکشم ازوی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل

اند همه ابنای اسحق اند و برادران ایشان ابنای اسمعیل و اگر این نبی موعود از ابنای اسحق و بنی اسرائیل باشد از ایشان ملی شوند از برادران ایشان

و اگر گویند بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند بمعنی اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که این تقدیر دروغ میگردانند مثل توریت

را زیرا که مذکور است در توریت که قایم نشد در بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی

قایم نمی شود [illegible] بنی اسرائیل [illegible] با طلق [illegible] منصب یهود که مراد با این نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع [illegible] موسی بود مثل موسی [illegible] خادم او بود در حیات او [illegible] و بعد از وفات
او پس متعین شد که مراد با این نبی موعود محمد است صلی الله علیه وسلم که مثل موسی بود در مسائل بود و در نصب عزت و تحدی با معجزه و تشریع احکام [illegible] نسخ شریعت [illegible] و خود [illegible] لازما
باهر است که نبی موعود که پیغمبر آخر الزمان است محمد است صلی الله علیه وسلم که در آن [illegible] شبهه را مجال نیست و گفته اند که قول او که [illegible] کلام خود را [illegible] در دهان او [illegible] صحت که مقصود بالذات است
صلی الله علیه وسلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او و بکلام خود نطق میکند یعنی چنانکه شنیده و [illegible] بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمیخواند مکتوب را و اصل [illegible] در انجیل [illegible]
ذکر کرده است این [illegible] که گفته است یوحنا که [illegible] در انجیل خود از مسیح که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر زیرا که تا هست ماند با شما تا ابد روح حق
[illegible]
شما [illegible] و بر [illegible] تاویل [illegible] است که [illegible] تاویلات و معانی بسیار است بخلاف لقب دیگر و فارقلیط طاقت [illegible] عالم که [illegible]
[illegible] که بدهد شما را فارقلیط [illegible] با شما تا [illegible] پس [illegible] بسوی ایشان کسی را که قایم [illegible]
در تبلیغ رسالت پروردگار و [illegible] خلق [illegible] و باقی [illegible] کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند [illegible] تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند
معنی [illegible] و بعضی گفته اند بمعنی مخلص [illegible] مخلص پس مخلص رسول است که می آید برای خلاص عالم و [illegible] موافقت [illegible] زیرا که هر نبی خلاص [illegible]
[illegible] این معنی را قول مسیح در انجیل [illegible] که [illegible] عالم را [illegible] ثابت شد که [illegible] خلاص عالم است و [illegible] رسول [illegible] که [illegible]
فارقلیط دیگر پس [illegible] لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول [illegible] فارقلیط [illegible] فارقلیط دیگر می آید و اگر [illegible] کند که فارقلیط بمعنی حامد [illegible] پس کدام لفظ قریب تر است با احمد [illegible] گفت این
[illegible] انجیل [illegible] ترجمه کرده اند [illegible] که دلالت [illegible] زیرا که فارقلیط رسول است زیرا که گفته است که [illegible] کلامی که می شنوید [illegible] از من [illegible] کلام
برای [illegible] فارقلیط روح القدس که [illegible] و او [illegible] شما [illegible] که گفته ام من [illegible] شما [illegible] این فارقلیط
[illegible]
[illegible] و پروردگار [illegible] زیرا که این [illegible] که [illegible] او [illegible] خود را با بار [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] ایشان [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] انجیل [illegible] که گفت مسیح [illegible] فارقلیط [illegible] فارقلیط [illegible] عالم را [illegible]
[illegible] نفس خود [illegible] ایشان [illegible] نفس خود [illegible]
می شود [illegible] فرستاده است [illegible] صلی الله علیه وسلم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی [illegible] تمجید [illegible] واقع تمجید کرده است
مسیح را [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] رسالت [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم که مسیح [illegible] علیه السلام
[illegible] علمای بنی اسرائیل [illegible] کتمان حق [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم و در انجیل [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] امت [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] اسلام [illegible] فرستاده
[illegible] بشارت [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] محمد رسول الله صلی الله

تحریف نمودند و دلایل و شواهد ایمان در توریت لایح و واضح بود و ابو عامر راهب ... یهود از ... پس ابو عامر ... مصاحبت ... ابوبکر ... آنحضرت ...

خبر میدادند آنحضرت را و از صفات رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم و می گفتند که این دار هجرت نبی آخر الزمان است پس از آن نزد یهود و تجارت ایشان نیز خبر دادند بمثل آن پس از آن ...

سوال کرد انصار از ایشان نیز خبر دادند بصفت آنحضرت پس بیرون آمد ابو عامر و ترهب نمود و پلاس پوشید و میگفت من بر ملت حنیفیه و دین ابراهیم ام ... پیغمبر آخر الزمانم و این ابو عامر

منتظر بود از همان نیز صفات و نشانهای آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردید بر حال خود باز ماند و بغی و حسد نمود و نفاق ورزید و گفت یا محمد ... مبعوث شده ...

شدم ... گفت ... خلط کرده ... فرمود آنحضرت ... بلکه آورده ام ... و صاف و پاک ... اخبار که خبر دادند ترا احبار یهود از صفات من ...

و صفت ... فرمود آنحضرت دروغ میگویی ... ابو عامر گفت من دروغ نمیگویم تو دروغ میگویی فرمود آنحضرت ... خدا تعالی دروغگو را ... پس ... کرد ابو عامر

... دین قریش را ترک کرد و تدین ... شام ... آنحضرت ... علم و دانش بکار نمی آید ...

... نباشد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و پسر ابن ابی عامر حنظله که او را غسیل الملایکه گویند بملازمت آنحضرت آمد و ایمان آورد و از سادات صحابه شد ... فضل مشهور است

... در صحبت ... روز ... کرده بازن خود صحبت داشته بود ناگاه آوازه شدت حرب کفار در روز احد شنید ... فرصت غسل

جنابت نیافته بیرون آمد و برفت و شهید شد ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... که ملایکه او را غسل میدهند ... الغسیل ...

و در بعضی روایات آمده که ... حنفیه ... امام ابو حنیفه ... امام شافعی ... خلاف دارند و میگویند

... که جنابت ... شهادت ... حنظله را دلیل می آورد و قول آنحضرت

صلی الله علیه و سلم که در بعضی روایات آمده ... توریت و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیر ... در صفت آنحضرت آمده نقل کنم و ...

... قرآن مجید ... صفات و احوال ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن کتب ... اثبات ... و لیکن ... الزام ...

... در توریت ... تحریف و تغییر و تبدیل ... اداء این امانت ...

... سینا ... که او را طور سینا و طور سینین گویند که تجلی کرد حق تعالی بر وی و کلام کرد بموسی علیه السلام ... نبوت ...

... جبال ... بنی هاشم ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... در زیر ان ...

... بنی هاشم ... مولد آنحضرت ... کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده و در اعلام

... اعلام النبوة میگوید که ... تجلی ... انزال توریت است بر موسی علیه السلام ...

... انزال انجیل بر عیسی علیه السلام ... ناصره ... انصاری ... که مراد

... انزال انجیل باشد بر عیسی ... انزال قرآن باشد بر محمد صلی الله علیه و سلم و آن جبال ... خلافی میان ...

اهل کتاب ... فاران ... در توریت که ابراهیم ساکن گردانید هاجر و اسمعیل را در فاران و

... خدا تعالی ... کتابی ... پیغمبری که ... ظاهر و منکشف شد و اشکار گشت

... اسلام ... اشکار ... دین اسلام ... پروردگار تعالی در توریت بموسی

علیه السلام ... پروردگار ... بنی اسرائیل پیغمبری از برادران ایشان ... کلام خود را در دهان وی ...

... اطاعت ... علیه و سلم ... موسی ...

... و اگر این نبی ... اسرائیل باشد ... برادران ...

و اگر گویند ... اسرائیل برادران ... اسرائیل ... توریت

... در توریت ... مثل موسی ... در ترجمه دیگر توریت آمده که مثل موسی

قایم مقام او شود و اگر نبی را مرسل گویند پس باطل قول بعضی که موعود که مراد از این نبی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود که مثل موسی باشد زیرا که خادم او بود در حیات او و مروج شریعت او بعد از وفات
او پس متعین شد که مراد از این نبی موعود محمد است صلی الله علیه و سلم که مثل موسی است در مسائل بود در نصب دعوت و تحدی با معجزه و تشریع احکام و اجرای تسخیر شریعت سابقه و خود حکم [illegible]
با هیبت که [illegible] دعوی که پیغمبر [illegible] آنست محمد است صلی الله علیه و سلم که در آن شک و شبهه را مجال نیست و گفته اند که قول او که فرمود [illegible] کلام [illegible] در دهان او [illegible] صحت که مقصود با نبی است
صلی الله علیه و سلم زیرا که معنی این آنست که وحی میکنم بسوی او بکلام خود و نطق میکند بوحی چنانکه شنیده [illegible] بسوی او صحف و الواح زیرا که امی است نمیخواند مکتوب را و صل [illegible] در انجیل [illegible]
ذکر کرده است این طور مثل که گفته [illegible] از حواریین است در انجیل خود از مسیح می آرد که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدهد شما را فارقلیط دیگر برای که ثابت ماند با شما تا ابد روح حق است
[illegible] فارقلیط [illegible] برای شما [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] آرد تاویل [illegible] محتمل تاویلات و مقال [illegible] سیاست [illegible] فارقلیط [illegible] طاقت ندارند اهل عالم [illegible]
[illegible] مراد من [illegible] فارقلیط دیگر که باشد با شما تا نهایت دهر [illegible] بسوی انبیای کسی را که قایم [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] خلق [illegible] همچنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند
[illegible] گفته اند معنی [illegible] خلاص [illegible] بعضی خلاص [illegible] این عالم [illegible] خلاص [illegible]
[illegible] این معنی [illegible] قول مسیح در انجیل [illegible] عالم را [illegible] ثابت [illegible] عالم است و [illegible]
[illegible] لفظ آنست که دلالت کند بر این که [illegible] فارقلیط [illegible] فارقلیط دیگر می آید [illegible] فارقلیط بمعنی حامد [illegible] لفظ [illegible]
[illegible] انجیل [illegible] ترجمه کرده اند [illegible] فارقلیط [illegible] رسول [illegible] زیرا که گفته است [illegible] کلام
[illegible] که روح القدس [illegible] فارقلیط
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] انجیل [illegible] فارقلیط [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] علیه السلام
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] انجیل [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] صلی الله [illegible]

علیه وسلم پس گفت کسیکه کریم و بزرگ است بر جمیع خلق و بهشت گفت آیا این او است گفتیم نعم او است این که تو دیدی گویا او را دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت بیشتر گفت والذین آخر نبوت است اکنون بشناسی که کریم
تا آدم الخ خود شما است از علم و درین صندوق صورتهای پیغمبران است ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و غیرهم گفتیم از کجا حاصل شده است این صورتها گفت آدم علیه السلام خواست از خدا که تمام
انبیا از اولاد خود ببیند پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بود در خزینه آدم در مغرب شمس پس بیرون آورد ذو القرنین از مغرب شمس و سپرد به دانیال [illegible] حاصل از چهارم آمده که حق تعالی خطاب به پیغمبر آخر الزمان
کرده میفرماید یا محمد [illegible] فایض شد نعمت دنیا و آخرت از دولت تو من اجل [illegible] بارک الله لک الی الابد برای این برکت داد خدا تعالی [illegible] الصراح فیض فایض شدن خیر بسیار شدن
آب و [illegible] در تحقیق این حدیث مستفیض [illegible] جوانمرد و بسیار بخشش تقلد سیفا الجبار السیف [illegible] بزرگ شایسته [illegible] کار [illegible] بلند کوست تو
[illegible] فان [illegible] مقرونة [illegible] حکمتهای تو [illegible] بزرگی [illegible] مسنونة و تیرهای تو تیز کرده شده و جمیع امتها تمام بر روی می افتد
زیر تو مراد ازین مزمور محمد است صلی الله علیه وسلم [illegible] کلامی است که میگوید [illegible] کرده شده است [illegible] سنتی که نموده [illegible] در کلام قول [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] حمایل [illegible] سیف [illegible] شریعت و سنت است [illegible] بر پای می شود [illegible]
خود و جبر میکند خلق را [illegible] و میگویند ایشان را از کفر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] آمده است که داود علیه السلام [illegible] پروردگار تعالی و تقدس [illegible] پیدا کننده سنت [illegible] که تسبیح
[illegible] اخبار و حال [illegible] و محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] از وجود ایشان است مراد آنست که خداوند [illegible] تمام [illegible] که مسیح [illegible] داود علیه السلام که مردم [illegible]
خواهند کرد [illegible] آمده است [illegible] مراد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که خدا تعالی برگزیده است [illegible] درستی در کردار و گفتار برگزیده است مراد او است [illegible] اوراق است [illegible]
تسبیح میکنند او را در خوابگاه خود و تکبیر میگویند با آوازهای بلند و در دست ایشان شمشیرها است تیز تا انتقام کشند [illegible] را از امتها که عبادت نمیکنند او را [illegible] ملوک آن [illegible] ایشان [illegible]
مزمور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر گردانیده است از صهیون که مراد [illegible] مکه است تاج مرصع محمود مراد [illegible] ریاست و امامت [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم و در مزمور دیگر آمده است که وی
مالک میشود [illegible] از دریا تا دریا و از انهار تا انقطاع الارض و [illegible] اهل جزایر پیش او [illegible] و دشمنان او خاک [illegible] ملوک [illegible] خود [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] میکنند او را است [illegible] گردن نهادن [illegible] مسکین [illegible] بیچاره را از کسی که قویتر است [illegible] ضعیفان [illegible] و مساکین [illegible]
فرستاده میشود [illegible] و دعا کرده [illegible] همچنانکه در کتب ثلاثه توریة و انجیل و زبور [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور شد [illegible] در صحف [illegible]
دیگر نیز مسطور است و مذکور است [illegible] در صحیفه آدم ابو الانبیا علیهم السلام نقل کرده اند که پروردگار تعالی وحی فرستاد بوی که منم خدا [illegible] مکه و اهل آن همسایهای من اند و زایران خانه کعبه
[illegible] مهمانان من اند و در کنف عنایت و حمایت و سایه و حفظ و رعایت من اند [illegible] آن خانه را با اهل آسمان و زمین [illegible] گروه گروه [illegible] غبار آلوده آواز [illegible] تکبیر
لبیک گویان و اشک از چشم ریزان و هر کس که بزیارت آن خانه آید و مقصود جز زیارت [illegible] رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان که [illegible] بزیارت کرده مهمان
من گشته [illegible] لایق کرم من آن است که او را اکرام کنم [illegible] آن خانه را [illegible] از فرزندان تو که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه را او بلند گرداند [illegible]
عمارت کند [illegible] آب [illegible] آن را [illegible] از مردم آن [illegible]
نکنند تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه وسلم و او خاتم پیغمبران باشد [illegible] را از ساکنان و والیان و حاجیان و ساقیان این بیت
گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من با آن جماعه [illegible] غبار آلوده [illegible] روی آرنده پروردگارم در صحف ابراهیم
آمده که ای ابراهیم دعای تو در شان اسمعیل فرزند تو مستجاب کردم بر وی [illegible] برکات [illegible] گردانیدم [illegible] بوجود وی آرم معظم و مکرم که نام
وی محمد باشد [illegible] برگزیده من باشد [illegible] بهترین [illegible] باشد و از کتاب حیقوق که پیغمبری بود معاصر دانیال پیغمبر
علیهما السلام منقول است که گفت جاء الله من التیمن و القدوس من جبال فاران و امتلأت الارض من تحمید احمد و تقدیسه و ملک الارض و رقاب الامم و نیز آمده
که لقد انکشف السماء من [illegible] و امتلأت الارض من حمده و آمده [illegible] الارض [illegible] خیلک فی البحر و نیز در کلام حیقوق آمده که سنزع فی قسیک اغراقا و ترتوی السهام بامرک یا محمد ارتواء [illegible]
کنایت است [illegible] و نهایت رسیدن کار [illegible] اشارت است بکمال و اتمام کار دین و ملت [illegible] اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی [illegible] وهب بن منبه که گفت خوانده ام
در کتب [illegible] که گفت خداوند تبارک و تعالی [illegible] جبال [illegible] مشرق و مغرب [illegible] آرم از اولاد [illegible] پیغمبری [illegible] شمار ستارهای آسمان

فصل

[illegible] ایمان [illegible] رسالت وی [illegible] حضرت موسی علیه السلام پاکی [illegible] تحقیق گرامی [illegible]
پروردگار تعالی من انتقام میکشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر [illegible] خواهم گردانم [illegible] و خواهم گردانم [illegible]
[illegible] برهان [illegible] ابراهیم ختم کرده ام [illegible] **فصل** در بشارت شعیا پیغمبر علیه السلام
ذکر آن حضرت [illegible] که حق تعالی میگوید که بنده [illegible] و پسندیده [illegible] برگزیده من است که شاد است به وی نفس من [illegible] وحی
[illegible] ظاهر میشود [illegible] عدل [illegible] و شنیده نمی شود آواز او در بازارها [illegible] کورها را [illegible] گوشهای کر را [illegible] مرده [illegible] احمد میگوید
[illegible] تازه [illegible] نفس [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] تورات [illegible] اینجا [illegible] تورات [illegible]
در [illegible] شعیا پیغمبر آمده که گفت خدای تعالی یا محمد من خدا ام [illegible] اسیران [illegible] نفس [illegible]
[illegible] در کتاب شعیا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] بابل [illegible] عیسی بن مریم است باتفاق [illegible]
[illegible] محمد [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] مسیح [illegible] بابل [illegible]
[illegible] ابراهیم علیه السلام و آن حضرت [illegible] در کتاب شعیا آمده است [illegible]
[illegible] حق سبحانه [illegible] ارض [illegible]
[illegible] برای محبت [illegible] ایشان برای آن [illegible] اسماعیل علیه السلام [illegible]
[illegible] در کتاب شعیا ذکر مکه [illegible] شعیا گفت [illegible] پروردگار [illegible] که نام مکه است [illegible]
[illegible] پروردگار تعالی مکه را [illegible] اهل [illegible]
[illegible] اسماعیل علیه السلام [illegible] کتاب [illegible] بیت المقدس که انبیا در آن [illegible]
[illegible] در کتاب شعیا آمده که حق تعالی [illegible] ایام نوح [illegible] طوفان [illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] صفات آنحضرت و احوال [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] الکافرون صلی الله علی سید المرسلین و الآخرین خاتم الانبیاء
والمرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین **فصل** [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] و تغییر و تبدیل [illegible] حکایات و روایات [illegible] مناسب است اگرچه
ذکر آن نزد اهل [illegible] اما چون ذکر آن موجب [illegible] سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
و علی آله و اصحابه اجمعین [illegible] است [illegible] ابو سعید خدری [illegible] مالک بن سنان که از شهدای
احد است [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق

طلوع کرده است ستاره سرخ که طلوع نمیکند مگر بخروج پیغمبر و ظهور وی و گفت باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد این بلده مهاجر اوست ابو سعید خدری میگوید که چون قدوم آورد رسول خدا صلی الله
علیه [illegible] خبر دادیم آنحضرت را باین حکایت فرمود اگر اسلام می آورد زبیر و یاران او از روسای یهود اسلام می آوردند یهود همه که تابعان او بودند و از قتاده آمده که بودند یهود که استفتاح میکردند
بر کفار عرب و میگفتند خداوندا برانگیز نبی امی را که می یابیم ذکر او در توریت تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان از بنی اسرائیل و چون مبعوث شد از جنس
غیر ایشان حسد کردند و کفر ورزیدند و از مغیرة بن شعبه آمده که وی در آمد بر مقوقس و وی گفت مرا [illegible] محمد نبی مرسل و اگر میرسید قبط و روم را متابعت میکردند او را گفت مغیره پس از آن اقامت کردم
باسکندریه [illegible] هیچ کنیسه [illegible] اسقفه [illegible] از قبط و روم از آنچه می یابند ایشان از وصف محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] بزرگترین ایشان بود [illegible]
[illegible] گفت نعم وی آخر انبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ نبی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] نبی عربی امی است نام او احمد [illegible] دراز است [illegible] نیست [illegible] موی [illegible] میکند [illegible]
[illegible] از طعام [illegible] آید [illegible] میکند قتال [illegible] خود و یاری اصحاب [illegible] خود را [illegible] دوست میدارد [illegible] و [illegible]
[illegible] بیرون می آید [illegible] هجرت [illegible] بسط ساق [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] انبیا مبعوث شده بر قوم خود و مبعوث میشود [illegible] بعالم و گردانیده میشود [illegible] مسجد [illegible] وقت نماز در آید تیمم میکند و نماز میگذارد [illegible] اسلام
آورد [illegible] آنحضرت را و اصحاب او را [illegible] روایت است از سعید بن زید که [illegible] زید بن عمرو [illegible] در طلب دین [illegible] گفت [illegible] ابراهیم گفت
[illegible] گفت دین [illegible] گفت بر گرد [illegible] که ظاهر گردید [illegible] زید بن عمرو [illegible] حضرت گویند [illegible]
صحیح بخاری [illegible] ذکر او [illegible] و از ابن مسعود آمده که خدای تعالی برانگیخت پیغمبر خود را [illegible] آنحضرت [illegible] یهود [illegible] توریت
[illegible] صفت نبی آخر الزمان خاموش شدند [illegible] گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بذکر
نبی آخر الزمان [illegible] آمد [illegible] توریت [illegible] صفت آن حضرت [illegible] این صفت تست اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
[illegible] گفت آن حضرت اصحاب خود را [illegible] برادر خود را [illegible] ابن عباس [illegible] گفت چون قدوم آورد [illegible] بلده را و گویند که اهل مدینه
[illegible] بعد [illegible] گفت [illegible] یهود [illegible] این بلده است [illegible] پیغمبری از بنی اسمعیل مولد او مکه است و اسم او
احمد [illegible] هجرت [illegible] و محمد بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد [illegible] توریت بوده اند
[illegible] سعادت صحبت نبی آخر الزمان [illegible] تبع برای هر یک خانه بنا کرده [illegible] اموال [illegible] داده و کتابی نوشته [illegible]
[illegible] اسلام خود [illegible] این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له و ابن عم [illegible] این کتاب را مختوم ساخته [illegible]
[illegible] وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان [illegible] این کتاب [illegible] برای خاتم الانبیا [illegible]
[illegible] که آن [illegible] مدینه [illegible] نزول فرمود [illegible] آورده اند که [illegible] اعظم یهود بود گفت من کتابی دارم [illegible] ذکر احمد
[illegible] صفت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون شنید که بر آمده است آنحضرت بمکه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] صفت آن حضرت [illegible] مبعوث شود [illegible] هجرت او [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفتند که زائیده شد احمد امشب و طلوع کرد کوکب ولادت او و چون مبعوث شد کافر شدند و منع کرد ایشان را از ایمان [illegible] حسد و عناد [illegible]
[illegible] از عایشه روایت است که گفت ساکن شده یهودی بمکه که [illegible] تجارت نمود [illegible] چون شب ولادت آن حضرت بود [illegible]
در مجلسی از مجالس قریش گفت ایا در شما امشب مولودی بوجود آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نمائید
آنچه من میگویم [illegible] شده است امشب پیغمبر این امت [illegible] علامتی است [illegible] متفرق شدند قوم از مجالس خود [illegible]
[illegible] یهودی [illegible] که زائیده شده است مر عبد الله بن عبد المطلب را امشب پسری که

۱۲۰

که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند پدید آمده شده در میان ما مولودی گفت خبر دادن کنید [illegible] پیش از آن گفتند پیش از آن گفت ببرید مرا بسوی او پس بردند او را نزد آمنه بیرون آورد محمد را
پس دید یهودی علامت را در پشت مبارک او و بیهوش افتاد پس با فاقت آمد گفتند چه شد ترا وای تو گفت رفت نبوت از بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است
که میکشد ایشان را و هلاک میکند احبار ایشان را یافتند عرب به نبوت او شاد باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند غلبه و سطوتی شود مر شما را که برآید از مشرق بسوی مغرب امر آن
مرا این حکایت را تتمه ایست که باید در ذکر ولادت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از ابوهریره روایت است که آمد آنحضرت بیت المدارس [illegible] بیرون آرید بسوی من اعلم [illegible]
میان شما پس آوردند عبدالله بن صوریا را پس خلوت کرد با وی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین قوم و بنعمتی که داده است بنی اسرائیل را و خورانیده است ایشان را من و سلوی
و سایه کرده ایشان را بغمام که میدانی که ام گفت اللهم نعم من و قوم من همه میشناسند آنچه من میشناسم صفت تو و نعت تو مبین و مسطور است در توریت و لیکن اینقوم حسد میکنند ترا فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس چه چیز باز میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمیشوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را و امیدوارم که متابعت کنند ترا و اسلام آرند و من نیز مسلمان شوم و از
طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که گفت حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را در صومعه اش میگوید بپرسید اهل موسم را آیا هست در میان شما احدی از
اهل حرم گفتم طلحه من از ایشانم گفت آیا ظاهر شده است احمد گفتم کیست احمد گفت ابن عبدالمطلب این ماه است که بیرون آید در آن و آخر انبیاست مخرج او از حرم است و مهاجر وی تا
سنگستان و شوره زمین [illegible] گفت طلحه پس افتاد در دل من قول راهب پس برآمدم و قدوم آوردم بمکه و پرسیدم آیا هیچ حادثه سانح شده گفتند نعم محمد بن عبدالله امین دعوی نبوت کرده است و متابعت کرده او را
ابن ابی قحافه پس آمدم بر ابوبکر و خبر دادم او را از قول راهب [illegible] آیا متابعت کرده تو او را گفت نعم پس برد ابوبکر طلحه را نزد آنحضرت و متابعت کرد و از جبیر بن مطعم آمده که گفت که بمکه بودم فرستاد حق تعالی
پیغمبر خود را و هویدا شد مر او را بمکه بیرون آمدم من بجانب شام چون بشهر بصری رسیدم جماعه از نصاری آمدند بنزد من گفتند مرا از حرمی تو گفتم نعم گفتند میشناسی این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است
در میان شما گفتم می شناسم پس [illegible] دست مرا پس درآوردند مرا در دیری که ایشان را بود در او صورتها گفتند مرا بنگر آیا می بینی در این صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما
پس نگاه کردم ندیدم صورت او را در این صورتها پس درآوردند مرا در دیری بزرگتر از آن دیر و در وی نیز صورتها [illegible] بیشتر از آن دیر نخست پس گفتند نگاه کن آیا می بینی صورت
مبارک او را درمیان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صورت و صفت ابوبکر رضی الله عنه دیدم که گرفته است زانوی آنحضرت را گفتند شناختی
صفت او را گفتم نعم پس گفتم خبر میکنم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گواهی میدهم که او است گفتند میشناسی آنکس را که زانوی مبارک او را گرفته است
گفتم نعم گفتم گواهی میدهم که این یار او ست و خلیفه او ست بعد از وی [illegible] غالب میگرداند او را خدا تعالی بر همه
صلی الله علیه وسلم و از صفیه بنت حیی بن اخطب یهودی که از امهات المومنین است آمده که گفت چون تشریف آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه [illegible] پدرم حیی بن اخطب و عمم ابویاسر بن اخطب نزد
آنحضرت [illegible] در تاریکی شب و باز نیامدند تا در آمد وقت شام شب چون باز آمدند دیدم ایشان را که [illegible] و کسل [illegible] بالاتر از آن متصور نباشد [illegible] محبوب‌ترین اولاد
بودم نزد ایشان پس بعادت مألوف پیش ایشان [illegible] چندان در زیر بار غم و اندوه شکسته شده و محزون بودند که ایشان را از صحت و طاقت آن نشد که التفات بجانب من توانند کرد [illegible]
عم من [illegible] پرسید [illegible] آیا اینمرد همان پیغمبر آخرالزمان است که صفت وی در توریت خوانده ایم پس پدرم گفت آری والله هموست [illegible] گفت یقین میدانم که او ست [illegible]
میدانم که او ست گفت در نفس خود نسبت بوی چه مییابی محبت یا عداوت گفت عداوت والله تا زنده ام عداوت او میکنم پس هر دو [illegible] بعداوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
بنکال ابدی گرفتار شدند نعوذ بالله من ذالک و بعضی ازین اشقیا حیله و نفاق را وسیله [illegible] حیات فانی ساختند [illegible] و بعضی دیگر از علما و احبار یهود
که سابقه رحمت ازلی بر ناصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بود بدین اسلام مبادرت نموده [illegible] دولت و سعادت [illegible] چنانکه عبدالله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم
[illegible] که حبر عالم کثیر المال [illegible] بسیار داشت صفت آنحضرت را می شناخت [illegible] و چون [illegible] احد شد گفت ای معشر یهود بخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است [illegible]
این سعادت [illegible] امروز روز شنبه است گفت هیچ [illegible] نیست پس گرفت سلاح خود را و برآمد و ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز همه
اموال من برای محمد است بکند هرچه خواهد [illegible] پس کشته شد وی رضی الله عنه [illegible] آن حضرت اموال او را [illegible] آن حضرت
از آن اموال صلی الله علیه وسلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آن حضرت [illegible] بعثت تا سیصد سال [illegible] مشهور است
و اخبار دیگر بسیار است [illegible] در ذکر فضائل [illegible] صلی الله علیه وسلم که مشترک است میان وی و [illegible] انبیا [illegible] صلوات الله و سلامه

والسلام علیهم و فضایل و کمالات دیگر که تخصیص نموده است پروردگار تعالی و تقدس و مشارک وی ساختم نیست در دنیا و آخرت با وی صلی الله علیه و سلم هیچ یکی از ایشان بدانکه حق جل و علا جواهر نفوس
انسانیه را مختلف آفرید بعضی در نهایت مرتبه صفا غایت جودت و طهارت و بعضی متوسط و بعضی در غایت کدورت و نهایت رداءت و در هر قسم مراتب و درجات است متفاوت و نفوس انبیا علیهم الصلوة
و علیهم السلام از قسم اولند و ایشان نیز با کثرت تفاوت و تفاضل است و سلم نیز از عصمت نسبت بسایر نفوس بشری و با وجود آنکه همه در دایره کمال و اعلی و از غیر خود فاضل و کامل در میان ایشان نیز تفاوت و تفاضل است و
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از همه اصح و اعدل مزاجا و اسلم و اتم بدنا و اصفا و ازکی روحا و اکمل و اتم خلقا و الطف و اشرف نورا و هیچ خلافی نیست که وی افضل البشر و سید ولد آدم و افضل الانبیاء
منزلة و اعلی درجة است و هر چه انبیا را از کمالات و کرامات حاصل بود آنحضرت را نیز مثل آن یا فاضلتر از آن حاصل با خصایص و مزایا که او را حاصل است نه ایشان را اما آدم علیه السلام داده شد
این فضیلت را که حق تعالی پیدا کرد او را بدست خود و نفخ کرد در وی روح را و داده شد پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم این کمال را که متولی شد وی سبحانه شرح صدر او را و پیدا کرد و نهاد در وی ایمان و حکمت را
پس متولی شد از آدم علیه السلام خلق وجود و اینجا از سید ما محمد صلی الله علیه و سلم خلق معنوی را اما سجود ملائکه آدم را که در حقیقت بجهت ابداع نور محمدی بود در صلب وی که علماء از آن تعبیر کرده اند
تشریف وی صلی الله علیه و سلم شرف ان الله و ملائکته یصلون علی النبی اتم و اعم است از تشریف آدم بامر ملایکه بسجود زیرا که در اینجا حق تعالی با ملایکه نموده و حق ... ابدی وی سبحانه در اینجا
الاعلی اقدس سلام بر محمد صلی الله علیه و سلم وی سبحانه با ملایکه است و ابدین افضلست اشرف و اتم و اکمل و اعلا باشد و نیز در سجود ملایکه تشریف و تعظیم بیش نیست که یکبار واقع شد اما در صلوة و سلام
و اعلام فوائد رحمت او و اسرار قدس دایم و مستمر و متجدد است و در جمیع ازمنه ما مور اند مومنان باشتراک در آن اما تعلیم اسمار آدم را دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو رافع آورده که گفت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متمثل گردانیده شد برای من امت من در ماء و طین و تعلیم کرده شدم اسماء را کلها چنانکه آدم تعلیم اسماء شد آنحضرت را نیز شد و زیادتی علم بذوات و مسمیات
شک نیست که رتبه مسمیات اعلا است از اسماء زیرا که اسماء برای تبیین مسمیات است و مسمیات مقصود بالذات و اسماء مقصود بالغیر و فضل علم الفضل معلوم است و اما ادریس علیه السلام
فرموده حق تعالی در حق او و رفعناه مکانا علیا داده شد سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم معراج او رفع کرد او را به مکانی که رفع کرده نشده هیچ یکی جز وی و اما نوح علیه السلام نجات داد او را حق سبحانه
که ایمان آورد بوی از غرق و داده شد سید ما محمد صلی الله علیه و سلم این فضل را که هلاک گردانیده نشد امت او بعذابی نازل از آسمان قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الایة
و فرا گرفت در تفسیر خود می آرد که اکرام کرد حق جل و علا نوح را بآنکه نگاه داشت سفینه او را بر آب و در آورد محمد را عظیم تر از آن چنانکه روایت کرده شده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی
بر کناره آبی نشسته بود عکرمه بن ابی جهل پس گفت عکرمه اگر صادقی بخوان این سنگ را که در جانب دیگر از آب است تا شنا کند و غرق نشود و در اینجانب بیاید پس اشارت کرد آنحضرت صلی الله
علیه و سلم منقلع شد حجر از مکان خود و شنا کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و بایستاد و شهادت داد برسالت وی پس گفت آنحضرت آیا پسند کی بسا نیز ترا ای عکرمه اینقدر گفت بگو تا رجوع کند
بمکان خود پس شنا کرد سنگ رفت بجای خود که بود و شنا کردن سنگ و غرق ناشدن او در آب عظیم تر و عجیب تر است از شنا کردن کشتی در آب و غرق نشدن او که خاصیت چوب است و اما ابراهیم خلیل الله
علیه السلام گشت بر وی نار نمرود برد او سلام و داده شد سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن اطفاء نار حرب و سرد گردانیدن آتش جنگ کافران از وی و حجه آتشی است جنگ که همیشه سوخته
دلها او شعله افروزنده وی جسد و مال و ملح و حجت قال الله تعالی کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله هرگاه فروزانیدند کفار آتش برای حرب سرد گردانید او را پروردگار جل و علا و
میان اینها و سرد کنند نور دین اما انبار کفر پس ابا او و جبار قهار مگر آنکه تمام گرداند نور خود را و فرو میراند آتش شرور ایشان را و نیز ابدا محمد سرور ظهور او در آیه ابا الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون
و ... که گذشت وی صلی الله علیه و سلم شب معراج بر دریای آتش که حکما آن را کره نار میگویند و بسلامت ماند از آن و روایت کرده است نسائی که محمد بن حاطب گفت
طفل بودم من پس ریخت دیگ جوشان بر من و سوخته شد تمام پوست من و بردند پدر من بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس ریخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی از آب دهن
مبارک خود بر پوست من که سوخته شده بود و گفت اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی تا گویا هیچ آفتی بمن نرسیده بود و اما آنکه داده شد ابراهیم علیه السلام را مقام خلت داده شد محمد
صلی الله علیه و سلم مقام محبت را مقام محبت عالیتر است از مقام خلت و حبیب مجیب را گویند که بمقام محبوبیت رسیده باشد و اختصاص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشفاعت عامه و تکلم در آن مقام اثر محبوبیت
اوست لیکن گویند که آن حضرت جامع است مقام خلت و محبت را و خلت او اکمل و افضلست از خلت ابراهیم و کلام در آخر باب ششم در بیان تخصیص آنحضرت باید فایل آن بیاید و آنچه داده شده است
ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه کسر اصنام از تبر شکست سید ما صلی الله علیه و سلم اصنام را که منصوب بود در دیوارها کعبه باشارت چوبی و این نیست مگر قدرت ربانیه و قدرت آلهیه که گفت جاء الحق و زهق الباطل داده شد
ابراهیم علیه السلام را بنای بیت الحرام و داده شد آنحضرت وضع حجر اسود را در مقام چنانکه در قضیه بنای قریش مذکور است و حجر الاسود نسبت به بیت نسبت قلب دارد و نسبت بدنا بلکه سویدا تا بنا است داده است
الحجر الاسود یمین الله که استلام کرده میشود چنانکه استلام کرده میشود ایمان نزد عهد و روز قیامت دارد چشم و زبان خواهد بود که ایمان خود را خواهد شد خند و شفاعت خواهد کرد پس

[illegible]

پس عمل آنحضرت فرمایشیست الله نوری تر و کاملتر از فعل برایشان است و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام را از گردانیدن عصا مار عظیم بالحق داده شده است سیدنا محمد صلی الله
علیه و سلم را ... ناله ستون حنانه که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه ... در باب معجزات بیاید و امام فخر رازی در تفسیر خود آورده است که ... ابو جهل ... سنگ
سنگی بر آنحضرت بینداز و خسته گرداند پس ... دو مار ... آنحضرت دو اژدها ... داده شده است موسی علیه السلام را ید بیضا روشنائی آن که ...
تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده حیرت در جمال با کمال وی خیره میشد مثل ماه و آفتاب تابان روشن بود و اگر نقاب بشریت پوشیده نبودی هیچ کس در جمال او نظر نتوانستی کرد ...
جوهر نوری ... که انتقال کرد از اصلاب آباء و ارحام امهات از زمن آدم تا انتقال بصلب عبد الله رحمة الله و سلام الله علیهم اجمعین فائده و قتاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه
آنحضرت گذارد در شب بر و باران بود و تاریک بود پس آنحضرت شاخ خرمائی بدست وی داد و فرمود که این روشن میگرداند از پیش و پس تو ده گز و چون در آئی در خانه می بینی در روی سیاهی پس بزن آنرا
و بیرون کن ... ابو نعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر و اسید بن حضیر که در شب تاریک از ملازمت برآمدند و در دست هر یک عصائی بود پس روشن گشت عصای که
در دست یکی از ایشان بود ... در روشنائی آن راه میرفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصائی که در دست دیگری بود روشن گشت ... و آنحضرت صلی الله علیه و سلم عین نور بود ... بخاری
در تاریخ ... ابو نعیم از حمزه اسلمی آورده اند که گفت بودیم با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تار یک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند ...
انگشتان من روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکی از صحابه را بدعوت کردن قوم خویش میفرستاد وی نشانی درخواست کرد ...
در چشم وی ... پس نقل کرد ...
صلی الله علیه و سلم ... و این حادیث اول دلیل ... است آنحضرت ...
سوره ... و اما شکافته شدن دریا بر موسی علیه السلام پس کافی است آنحضرت را ... است که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما و الفرق بینهما
واضح ... آمده است که در میان زمین و آسمان دریائیست ...
صلی الله علیه و سلم که گذشت ... از این عظیم است انفلاق بحر برای موسی علیه السلام اما اجابت ... دعوات آنحضرت ...
است موسی علیه السلام را ... چشمها ... داده شده است آنحضرت را ... آب از انگشتان وی ... ارض است که ...
... بخلاف ... گوشت و پوست ... کلم الله موسی تکلیما داده شده است سیدنا را مثل آن در شب اسرا ... در مقام مناجات ...
فوق سموات علی سدرة المنتهی ... علوم خلق تا آنجاست ... مقام مناجات موسی ... داده شده است هارون علیه السلام از
فصاحت لسان چنانکه آمده است ... هارون هو افصح منی لسانا داده شده است سیدنا از فصاحت ... بلاغت ... فصاحت هارون ...
و در عبرانی ... زبان عربی افصح است ... موسی ... عیسی علیه السلام ... داده شده است یوسف علیه السلام از
... داده شده است سیدنا را تمام حسن ... صلی الله علیه و سلم ... حسن و جمال ...
... یوسف علیه السلام ... حسن و جمال ... صلی الله علیه و سلم ...
داده شده یوسف علیه السلام از تعبیر رؤیا ... داده شده است ...
آنحضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم ... احبار ...
داده شده است داود علیه السلام ... آهن نرم ...
نرم گشت ...
... روایت کرده است که چون ... آنحضرت ...
سخت بود نرم شد برای وی ... بیت المقدس ...
گردید ... نبی صلی الله علیه و سلم ... داده شده سلیمان علیه السلام ...

داده شد سلیمان علیه السلام را کلام طیر و تسخیر شیاطین و ریح و ملکی که داده نشد بعد وی هیچ احدی را و داده شد سیدنا و سلطان ما صلی الله علیه وسلم را مانند آن و زیاده بر آن
اما کلام طیر که فهم داده شد سلیمان را منطق الطیر سخن کردن آنحضرت با سنگ و تسبیح کردن در دست وی حصی که جماد است ابلغ و اعلی و انسب است از کلام طیر و کلام کردن با وی نیز واقع شده
سموسمه کلام کردن آهو و شکایت کردن با وی شتر چنانکه در باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طایری آمد و گرد سر مبارک گردید و [illegible] گفت فرمود که دردمند
ساخته است کسی از شما این طایر را بجهت بچه های او بدهید باز گردانید بسوی وی بچه های او را و قصه کلام ذئب با آنحضرت مشهور است اما ریح پس واقع شده است نصرت یافتم بصبا
و هلاک شد عاد بدبور و اگر ریح بر تخت سلیمان را میبرد چنانکه منقول است [illegible] آنحضرت را براق داده شد که سریعتر بود از ریح و بلکه سریعتر از برق خاطف برد او را از فرش بسوی عرش در یک ساعت
و مسخر گردانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا بردارد او را بنواحی ارض و پیچیده شد برای آنحضرت زمین تا دید مشارق ارض و مغارب آن و فرق است میان
کسیکه سعی کند بسوی ارض و کسیکه سعی کند ارض بسوی وی اما تسخیر شیاطین پس در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بروی
و خواست که بربندد او را با ستونی از ستونهای مسجد تا بازی کنند بوی طفلان کوچه و نیز جن مسخر گردانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلیمان
استخدام کرد جن را و آنحضرت اسلام کرد ایشان را و اما شمار کردن جن و انس و طیر از جنود سلیمان چنانکه فرمود و حشر لسلیمان جنوده من الجن پس آنحضرت را ملائکه با جبرئیل و میکائیل جنود شدند و عدد
از جنود سلیمان عجیب تر است قضیه کبوتر غار که در ساعت آمد و آشیانه ساخت و بیضه نهاد و عنکبوت [illegible] از جند جماعت [illegible] است تحقیق حاصل شد
با سمان [illegible] اما عطای سلیمان ملکی را که نسزد بعد وی کسی را پس مخیر گردانیده شد میان آنکه پادشاه بود یا بنده و اختیار کرد بندگی را که ملکی عظیم است که زوال نیست آن را
نیست کسی را بعد آنحضرت [illegible] ملکی صلی الله علیه وسلم و اما آنچه داده شد عیسی علیه السلام از ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم که رد کرد
چشم ابو قتاده که بیرون افتاده بود پس گشت بهتر از آنکه پیشتر بود و روایت کرده شده است که امرأه معاذ بن عفرا ابرص داشت پس شکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت
مسح کرد بر آن بچوبی که در دست داشت [illegible] برص را از وی نقل کرده [illegible] مواهب [illegible] بیهقی در دلائل النبوة قصه مردی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
ایمان نمی آرم اگر زنده گردانی برای من دختر مرا که مرده است پس آمد آنحضرت بقبر او [illegible] یا فلانة [illegible] لبیک و سعدیک یا رسول الله الحدیث و احیای موتی از آنحضرت
متعدد واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و نیز تسبیح حجر [illegible] سلام کردن حجر [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible]

وچنانکه تحریم کرده شده بروی صلی الله علیه وسلم همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول وی صلی الله علیه وسلم انا لا ناکل الصدقة رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت
باشد و بعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید پس توان که امتناع اکل از جهت تنزیه باشد از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص است تحریماً او تنزیهاً و چنانکه تحریم کرده بر آل و موالی
آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است **فائده** از امام ابوحنیفه اباحت آن مروی است در زمان وی چنانکه اکل خیر که رایحه کریهه داده شد سیر و پیاز چنانکه در احادیث آمده است و چنانکه تحریم کتابت
و شعر و قول تحریم کرده بر تقدیر بیچه است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست که در خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی آید بحکم طبع و جبلت و تحقیق این در تعریف صلح حدیبیه بیاید انشاء الله تعالی
و چنانکه برکشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که ازواج وی امهات المومنین اند در درجات و زنند در بهشت و وی صلی الله علیه وسلم ازو شرف است از آنکه بنهد نطفه
پاک خود را در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلمه و اما تسری بجا بوده است باتفاق و قسم ثالث آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه وسلم از مباحات چنانکه عدم انتقاض وضو بنوم و بعضی گفته اند که این حکم
عام است انبیاء را علیهم السلام همانا که اختصاص نسبت با امت است و چنانکه اباحت صلوٰة بعد العصر و چنانکه جواز ترک صلوٰة با وجود وجوب و چنانکه صلوٰة جنازه بر جانب غائب نزد ابو حنیفه و نزد شافعی عام است
مر امت را و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با اجنبیات و جواز خلوت با اجنبیه و در اینجا کلام است که بیاید در محلش و چنانکه نکاح بلفظ هبه از جانب زن
همچنین و بگذارد در زیادت تا به نه پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ هبه از جانب امراه که بخشد زنی نفس خود را طلب کند مهر را و ولی و شهود اما از جانب آنحضرت لابد است از لفظ نکاح
و تزویج آنحضرت جایز بود که تزویج کند زنی را مر مردی بی اذن وی و اذن وی و چنانکه نکاح بی رضای زن و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نکاح زنی که شوهر بدارد لازم می شد بر وی عاری هجر
و حرام میشد بر دیگران خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق وی و در اینجا امتحان ایمان وی میبود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه
من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین و لهذا واجب بود بر مردی که طعام و شراب دارد و محتاج است بآن صرف آن به آنحضرت چه احتیاج وی و فدا کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی النبی
اولی بالمومنین من انفسهم و مصداق این است قصه زید و زینب و حاصل این قصه آنست که حقتعالی تزویج کرد زینب را بنفس خود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس از آنکه حقتعالی کراهت انداخت در
دل زید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میترسید از اظهار آن تا ضعفاء الایمان در ورطه هلاک نیفتند پس وحی آمد تو از خدا بترس نه خلائق امر را و اکنون مرحمت بیشتر تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را و آورد در خانه و بعضی مفسران و ارباب سیر در این مقام کلامی است که لائق نیست بمنصب نبوت و اهل تحقیق آن از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام و ازین قصه
و قصه داود علیه السلام نیز در باره مقام انبیاء علیهم السلام که اسلم است آن گردانیدن عشق بجای مهر چنانکه صفیه را کرد رضی الله عنها و در وجوب نفقه و وجات آنحضرت اختلاف است و نزد
گفت اصح وجوب است و واجب بود بروی نیز عایت قسم میان زنان خود و اکثر علماء حنفیه نیز برین اند و آنچه میکرد از طریق تفضیل بود نه وجوب در حل جمع میان مرأة و عمه و خاله وی جهت و در اینجا
و نیت گفته اند که جمع بین الخمس و بالنص است که نکاح در حق وی صلی الله علیه وسلم حکم تسری داشت و زنان مردان با همه در حکم دادن غلام می بود و انواع مباح بود بر آنحضرت اگر مکه داخل شود
بی احرام قسمت چه الذرجاریه و نیت و میانند آن مباح شد بر او از قتال بمکه و دخول بی احرام تحقیق و تفصیل آن در باب فتح بیاید انشاء الله تعالی از خصائص آنحضرت ست که حکم کند بعلم خود و
خود و از خود و گواهی بر برای نفس خود و ولد خود بود و متهم نبود و بعض فقها گفته اند که مباح بود مر او را که اقسمت کند اراضی ایشان نفس خود را که زیرا که مالک گردانیده بود مر او را مالک ملک تمامه رضی مالک را
گفت غزالی رحمة الله علیه که بوی صلی الله علیه وسلم قسمت میکند قسمت را او خود ازین بالطریق اولی صلی الله علیه وسلم و اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از قبیل احکام نیست از قبیل صفات
و احوال است لا تعد و لا تحصی است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم هیچکس بکنه آن نرسد و آنچه از بعضی صفات ظاهر است کی امکان عدد احصای آن شود و ذکر کرده اند معجزات آنچه ذکر
قبیل است که از هیچ یکی از انبیا ظاهر نشده لیکن آثار ابی حد نهاده شده از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه وسلم نیست اکبر پروردگار تعالی روح او را پیش از ارواح
خلائق پیدا کرده ارواح سایر کونات را از روح وی نشعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و وی صلی الله علیه وسلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود و کلام و اللمس در عن ابو هریرة رضی الله عنه
در عالم ارواح نیز فیض بارواح انبیاء از روح او رسیده شعر و کل آی اتی الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم و هنا آفتاب و انبیاء دیگر بوده
کواکب نواقب حضرات انبیاء کشف نور او را ظهور نمودند و چون آفتاب نبوت وی ظهور کرد و محو و مختفی شدند چنانکه در روشنی ماه کواکب در شب چنان که ظلمات الیشان تمام طلوع آفتاب چنانکه المها مر ولایت وی
کند مسعود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرا پای انبیا خاتم النبیین است جمله و فضائل عظیمه جهت آنست که او را داده شده است جوامع الکلم که دلالت کلمات او بر معانی کثیره دارد و
خواص کلام تو محمد است چنانکه در بیان مثالیه شریفه ایشان کرده آن گذشت و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم ادراک همه نمیکرده ... زیاده از سر اول کسی ... ... در مفاهمای او است
و از انجمله آنست که آدم و عالم ... بیا کرده ... ... اسم نبی ... ...

بودی بحضرت صلعم هند بود و ذلک قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین چنانکه سابقا گذشت و از انجمله آنست که آن حضرت آخر انبیا مبعوث شد و بر همه سابق بود چنانکه گذشت و از انجمله آنست که
واقع نشده است در نسبت شریف آن حضرت از آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهلیت عادت بود و ذکر آن در باب ولادت شریف باید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که گزیده شد از بهترین قرون بنی آدم
قرنا فقرنا و بهترین آن مردا و از بهترین بهتران قبائل چنانکه در حدیث آمده است که خدا تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم
پس وی گزیده ترین گزیدگان و بهترین بهتران و مهتران باشد صلی الله علیه وسلم و در وقت ولادت شریف بتان همه سرنگون افتادند و جن اشعار خواندند و بر آمدن آن حضرت ... طیب و وقت تا
بریده و مختون ولادت یافت و سر بجانب آسمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید مادر او که نوری برآمده که روشن شد بآن کوشکهای شام و جنبید مهد وی بجنبانیدن ملائکه و تکلم کرد در مهد و نوشته اند
و اول سخن میگفت و ماه میل میکرد بهر جانب که اشارت میکرد و از انجمله سایه نبودن است آن حضرت را در گرمی آفتاب و این حقیقه بود بلکه در اوقات متعدده واقع شد در زمان صغر که همراه عم
خود ابو طالب بسفر رفته و بحیرای راهب او را بشناخت لهذا سایه داشتن از خصائص جای ذکر کرده اند و از انجمله شق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود
در میان بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب معراج و از انجمله فشار دادن جبرئیل است ابتدای وحی و تصرف کردن در وجود شریف وی این هم از خصائص شمرده اند و گفته اند هیچ یکی از انبیا را
نبود و تفاصیل این معانی در مواضع بیاید و از انجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است بعضی اعضای آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در قرآن قلب او را در قول خود نزل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول
خود فانما یسرناه بلسانک و بصر او را ما زاغ البصر و ما طغی و وجه او را قد نری تقلب وجهک فی السماء و عنق او را در ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک
و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او را این مسکین گاهی در وقت گفتن اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد
و بر یک یک عضو شریف او جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد و الحمد لله که این عمل موافق آیات قرآنی افتاد و از انجمله آنست که حق تعالی اشتقاق داد اسم او را از اسم خود که محمود است احمد و محمد نام کرده است بنابر آن وی
با این اسم هیچ احدی ... حسان بن ثابت در مدح آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفته شعر وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابو طالب است کذا ذکره البخاری فی
تاریخ الصغیر و از انجمله آنست که پروردگار تعالی میخورانید و مینوشانید و را از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید انشاء الله تعالی و هر چه آن حضرت صلی الله علیه وسلم از پس چنانکه میدید از پیش میدید
در شب تاریکی آن چنانکه میدید در روز روشنائی و خیانکه ... شریف وی صلی الله علیه وسلم گذشت و از انجمله آنست که اجابت میکرد سنگ ... در پای وی ... چنانکه در مقام ابراهیم ... است
... منگ ... مسجد ... آن حضرت که شیرین میکرد آب ... و کفایت میکرد طفل شیر خواره
را ... در باب ... گذشت و لعاب آن حضرت صلی الله علیه وسلم ... و بوی ... چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص شمرده اند و در حدیث استنجا
آمده است که بر داشت وی صلی الله علیه وسلم ... در ادعا ... بیان بطن البطین و بعضی گفته اند ... لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کندن موی
مکان آن سفید میباشد اگرچه آثار موی باقی بماند و بتحقیق آمده است که آن حضرت نتف میکرد شعر ابط را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن اقرم خزاعی گفت که نماز گذاردم را
با آن حضرت نظر کردم بسوی عفره ابطین وی صلی الله علیه وسلم وقتیکه سجده میکرد و گفته اند که عفره بیاض است که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار شعر را ... بوده ... مکان را
... اگر عالی سفید مطلق ... آثار شعر ... در مواضع ... اینچنین گفته در ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنست که بود مر ابطین ... مرا را ... بود طیب
... چنانکه ... آمده است ... آواز ... بود و ... تا آنجا که ... و خواب میکرد چشم آن حضرت خواب میکرد و دل وی صلی الله علیه وسلم
... هرچند ... شنید و این ... آن حضرت بخواب و بعضی گفته اند که حکم عدم ... است تمام انبیا علیهم السلام
... آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ... قضا شد ... چون چشم در خواب بود
... آن حضرت ... واقع شد آن حضرت ... روایت ... و در تاریخ خود در
روایت ... خصائص ... روایت بخاری ... بسیار
... مسجد ... آن حضرت صلی الله علیه وسلم ... آمده است که آن ... علمای ... گفته
... شده باشد ... تحقیق این کرده ... باب ... باب نقل کرده
شده است ... آن حضرت ... محل کثافت و نجاست است ... است عبارت ... عجب

عجب از این عزیزان که ذکر معراج نکرده اند و در حدیث طویل عایشه خوانده اند آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ بیان [illegible] [illegible] آنحضرت
خدا که جمیع اعضا و جهات نعم بخشید و در آن گفته و جمیلی [illegible] و چون آنحضرت [illegible] باشد [illegible] و چون [illegible] از [illegible]
صلی الله علیه و سلم فکره الفخر [illegible] این انام بطریق اولی نمی نشسته باشد [illegible] و الله [illegible] [illegible] است [illegible]
واقع شده که کان [illegible] [illegible] تحقیق نسبت [illegible] [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] [illegible]
رمی شهب گفت ابن عباس رضی الله عنهما محجوب ساخته شده شیاطین از آسمانها و می در آمدند در آسمانها و خبرها می آوردند [illegible] کاهنان [illegible]
با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و بدین علاقه کسب می کردند علوم را از ایشان و می افزودند دروغها بر آن [illegible] حضرات انبیا [illegible]
با ارواح طیبه [illegible] بود و بدان مناسبت مورد وحی و اخبار صادقه می گشتند و چون متولد شد حضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
عروج و لوح [illegible] و گفته اند که تولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بعد تولد آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آسمانها و هر که قصد کند که به آسمان آید و استراق سمع کند [illegible] شهاب که
شعله از نار است و هرگز خطا نمی کند بعضی را می کشد و بعضی را [illegible] و بعضی [illegible] [illegible] عقل [illegible] پس [illegible] گمراه [illegible]
ظاهر شود [illegible] از زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر کرده است [illegible] ظاهر نشد [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] بعثت [illegible]
[illegible] تا زمان [illegible] گفت [illegible] بعثت محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بعضی گفته اند که ستاره می افتاد [illegible] شیاطین [illegible] بجای خود ذکره البغوی [illegible]
براق [illegible] [illegible] گفته اند انبیا [illegible] براق [illegible] روایات [illegible] صلی الله علیه و سلم
آورده [illegible] [illegible] براق [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
ناظر در قول [illegible] است و الله اعلم و شب [illegible] از مسجد حرام به مسجد اقصی [illegible] آیات کبری [illegible] ما زاغ البصر و ما طغی [illegible]
[illegible] انبیا و امامت کرد [illegible] ملائکه [illegible] بهشت و دوزخ [illegible] که علم [illegible] پروردگار تعالی [illegible] ان شاء الله تعالی
[illegible] کلام و رویت [illegible] جمال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] [illegible] چنانکه در غزوه [illegible] قرآن عظیم [illegible] از جمله
کرده شد [illegible] [illegible] [illegible] معلوم [illegible] صلی الله علیه و سلم
خاص حضرت او [illegible] [illegible] کتاب [illegible] تبدیل و تحریف [illegible] [illegible]
راه [illegible] [illegible] کلمات [illegible] یهود و نصاری [illegible] قال الله تعالی

لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و این کتاب عزیز مشتمل است بر آن [illegible] کتب [illegible] احوال امم ماضیه [illegible]
احکام را که نقصان آنها پیدا نیست [illegible] اخبار اهل کتاب [illegible] تعلیم و تعلم آن [illegible] کلام [illegible]
این کتاب عزیز [illegible] ان شاء الله تعالی و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد [illegible] دیگر [illegible] [illegible]
مرد و زن [illegible] قرآن [illegible] آسان است [illegible] اطفال [illegible] [illegible] [illegible]
حروف [illegible] کرده شده است قرآن معجزه و آیتی است باقی که [illegible] قیامت [illegible] [illegible]
فی الحدیث [illegible] [illegible] پروردگار تعالی [illegible] [illegible]
و تبدیل و زیادت و نقصان چنانکه [illegible] نزلنا الذکر و انا له لحافظون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

احتیاج بجمع آن در مصاحف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته‌اند که درینجا دلیل قویست بر بودن بسمله جزو هر سورت که جهت اثبات آن در قرآن و لازم آید زیاده پس گمان نقصان
نیز شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره باجماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل بیان سور چنانکه بعضی متأخرین کتابت اسماء سور و عدد آیات نیز تجویز کرده‌اند و این
داخل تغییر نیست که موجب شبهه گردد و گردانیدن قرآن معجز بیان باین کلام ناس نیز برای حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان کنند متغیر گردد نظم او و همه کس دانند که این کلام این کلمه از
قرآن نیست و بر گماشتن مردم بر یاد گرفتن آن بیدار است تا همیشه جماعه ایران دانسته که یاد میگیرند و میخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شخصی چیزی بسبب عظیم [illegible] تغییر دهد
اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند این همه از اسباب حفظ الهی است مر قرآن او حقتعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفاتحه و آیة الکرسی آمن الرسول از کنجهای تحت
عرش است ندادند هیچ یکی از پیغمبران مثل آن و از آنجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مفاتیح خزاین پس وی شد بعضی ظاهرش آنست که خزاین ملوک فارس و روم همه بدست صحابه افتاد و
باطنش آنکه مراد خزاین اجناس عالم است که رزق همه [illegible] افتاد از وی [illegible] بیت ظاهر و باطن همه بوی داد چنانکه مفاتیح غیب در دست علم الهی [illegible] آنرا کرسی [illegible] خزاین قسمت و
آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله علیه وسلم انما انا قاسم والمعطی هو الله و از آنجمله آنست که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس وی رسول الثقلین است [illegible] الجن والانس درینجا
هیچ خلافی نیست و بعضی ملائکه نیز گفته‌اند و بعضی تمامه اشیا را عالم گفته و لهذا شهادت میدهند برسالت وی صلی الله علیه وسلم و سلام میدهند بروی اشجار و احجار [illegible] العقلا [illegible] وجود وی
و کمال آن [illegible] قدم الکلام فیه [illegible] و در اختصاص بعثت بکافه ناس با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشکال آورده‌اند بنوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی
جز ایشان کسی در زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشند جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت نوح علیه السلام در بعثت نبود بالکلیه اتفاقا [illegible]
منحصر شدند خلق درین جماعه [illegible] صلی الله علیه وسلم عموم رسالت در اصل بعثت [illegible] آن [illegible] علی طریق الحق [illegible] عموم بعثت آنحضرت [illegible]
خلق شمول اوست مر اهل عالم را از [illegible] عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر مبعوث میشد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده‌ام
الی الحمر والاسود [illegible] اسود عرب [illegible] ایشان [illegible] است قرآن مجید [illegible] ارسلناک [illegible] کافة للناس [illegible] ایشان باقی
نمانده باشند گویا مرجع دنبال کلام شیخ همین است اگر گفته شود که نوح علیه السلام دعا کرد بر همه اهل زمین بهلاک [illegible] اگر مبعوث نمی‌بود بر ایشان علیه السلام بسوی
ایشان چون هلاک کرده میشدند قال الله تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا [illegible] کردی [illegible] جواب گفته‌اند ازین اشکال بعضی آنکه توانا بود که دعوت نوح
بتوحید رسیده باشد بتمامه مردم [illegible] عالم [illegible] گفته [illegible] علیه [illegible] بعضی انبیا [illegible] فروع شریعت عام
نباشد [illegible] چنانکه سلیمان علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible]
ایمان نیارد [illegible] جواب حسن است اگر ثابت شود [illegible] کافی نیست بعضی گفته‌اند که [illegible]
شریعت اوست تا روز قیامت مبعوث است بکافه ناس تا روز قیامت [illegible] بعد از ایشان [illegible]
[illegible] خاتم انبیاست صلی الله علیه وسلم [illegible] عموم رسالت [illegible]
[illegible] مبعوث است [illegible] قبول کردند رسالت او را [illegible] صادق [illegible] رسول [illegible]
است بکافه ناس پس باید که صادق باشد [illegible] اسلام [illegible] خبر واحد [illegible] مقبول نیست [illegible] آنحضرت [illegible]
و تخصیص [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] مسافت [illegible] خصوصیت [illegible] الاطلاق حتی [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] خصوصیت [illegible] انبیاست علیهم السلام اگر بعضی از ملوک و سلاطین [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] ملوک و سلاطین [illegible] بالله [illegible] از آنجمله آنست [illegible]
[illegible] معلوم گردد از آنجمله آنست که حلال گردانیده شد غنایم [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] حلال گردانیده نشده بود برای هیچ یکی پیش از
وی [illegible] حلال نباشد و بعضی را [illegible] در جهاد بود حلال [illegible] آن [illegible]
[illegible] حلال گردانیده شد [illegible] است [illegible]

کرداده شد آنحضرت را آنچه موافق شهوت و طبیعت است است چه نفوس بالطبع مائل و متلذذ بدان و گرفتن آن بقهر و غلبه و تعب و مشقت و مقاسات است است پس نفع اهند
که فوت شود ایشان را تنعم و تمتع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد مراو را و مر امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز دران مخصوص نیست سجود بموضعی از ان و
از انجمله آنست که گردانیده شد زمین طهور که مراد بدان تیمم است و در شرایع انبیای دیگر طهارت جز بآب درست نبود و همچنین جائز نبود ایشان را گزاردن نماز جز در اماکن مخصوصه که کنشت و کلیساهای
ایشان باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفر که ایشان در صحراها و بیابانها میگشتند و از کنشت و کلیساهای خود دور می افتادند چکار میکردند و نماز میگزاردند یا چیزی دیگر بنای
کرده می ساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا فائده تصنیفی از علما در نیافتم بابم خبر آنکه در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد در زمین و میگزارد
نماز هر جا که وقت آن می در آمد و نقل کرده آنرا از داودی لبن التین و در فتح الباری از ابن عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز نمی گزارد هیچ یکی از انبیا تا نمیرسید بمحراب خود
و درین روز نقل ذکر است نیست و بالجمله کلام درینجا خالی از اشکال و اختلال نیست والله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص مجموع جعل ارض مسجد و طهور است و دیگران را این هر دو نبود
مسجد بود نه طهور و این سخن خلاف مشهور است میان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشان را نماز جز در جائی که بیقین میدانستند طهارت آنرا و این امت را جائز است
در انجا که بیقین ندانند نجاست آنرا خلاف الظاهر حال والله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و اوفر است از معجزات سائر انبیا علیهم السلام و همین قرآن عظیم که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان
اعجاز کوته ترین سورتیست از وی که انا اعطیناک الکوثر آیتی که بمقدار آن باشد پس بمذکر نیست بچه مقدار کثرت میرسد و این بیانی شافی است که در آخر باب معجزات ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله
علیه وسلم خاتم الانبیاء والمرسلین است و لهذا روی بعد وی هیچ پیغمبری نخواهد بود و قرآن مجید بدان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من و داستان انبیا همچو داستان مردیست که بنا کرد
خانه و تمام کرد آنرا مگر یکجای خشت در کنجی از کنجهای آن خالی ماند پس طواف میکردند مردم آنخانه را و تعجب میکردند و می گفتند که چرا نهاده نشده است این خشت پس من آن
خشتم و من خاتم انبیام و چون عمارت تمام شد احتیاج نماند و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بهمین است ابدا است شرع او و ابدی است تا روز قیامت فانی نیست
شرایع انبیا و مرسلین را و اسنت و او خیر امم است و بشارت است از امم تمام انبیا و اکثر انبیا فقد و انبیا اتباع میکردند تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عز و جل و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم
و از انجمله آنست که شریعت وی ناسخ جمیع شرایع است و وی صلی الله علیه وسلم مستلزم ختم نبوت نیست الا این خصیصه است و از انجمله آنست که فرستاده شد بسوی همه و وی صلی الله
علیه وسلم رحمة للعالمین مر رحمت کافه است دائر بر مقصود و از زمان سال که فانی است اگرچه همه ایشان باشند در ظلمت شک و ارتیاب بوده و اگر عالم بود در وجود او شمول فیض موجود نیست تمام کائنات
را الواسطه وجود شریف او می بیان اینها اول باب سوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیا را باسماء ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا زکریا یا عیسی یا یحیی و خطاب کرد
آنحضرت را مگر به یا ایها النبی یا ایها الرسول یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و اکرام او این اسم تکریم و تعظیم است که مخفی نیست اهل زبان و محبت این سخن را و از انجمله آنست که حرام کردانیده شد امت را که ندا کنند
آنحضرت را باسم چنانکه در قرآن یا محمد چنانکه در شان او فرموده قال الله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مخوانید رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام
خواندن و آواز بلند کردن بلکه بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع و خفض صوت و در تفسیر آیه آمده است که ثابت بن قیس در گوش وی گرانی بود و جهیر الصوت بود و چون نازل شد این آیت خانه
نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آید پیش ما کسی نیامد پیش او او از اشتقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد
این آیت و من جهیر الصوتم میترسم که اعمالم حبط کرده شود و گفت حسن وجود آنحضرت علیه السلام او را بشارت داد که تو از اهل جنتی و زندگانی میکنی بخیر و میمیری بخیر پس شهید شد در جنگ
کشته شد در زمانه صدیق اکبر رضی الله عنه و در آخر کتاب در ذکر خطبا بیاید ان شاء الله تعالی و همچنین حرام بود آواز کردن آنحضرت علیه السلام از پس دیوار حجرات و در همان سبب دانسته که بیاید در
نشستن با آنحضرت جمع بلند و عتیب سازند و در جای خود کلام در عادت او زیاده برین بیاید و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلد وی چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام
کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجمیع اقسام وحی و تحقیق این در باب بعثت بیاید ان شاء الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام و پیش از وی بهیچ پیغمبری نیامد طبرانی
از روایت ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فرمود فرود آمد برمن اسرافیل و فرود نیامد بر هیچ پیغمبری نه پیش از من و نه بعد از من پس گفت من فرستاده پروردگار توام امر کرده است
که مخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر پادشاه شوی و اگر میخواهی پیغمبر بنده باشی پس نگاه کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که چه میگوئی و چه میکنی پس اشارت کرد جبرئیل علیه السلام بسوی
من که تواضع کن و بنده باش فرمود که اگر من میگفتم پیغمبر و پادشاه باشم سیرکرده بامن کوه ها از زر کذا فی المواهب اللدنیه که اسرافیل علیه السلام یکبار دو بار آمده باشد بروی بلکه وی از آغاز رسالت تا گاه
نبوت بوده [illegible] که چون سه سال بار کرد علی الله علیه وسلم بعد از جبرئیل آمد [illegible] کما قال است و تربیت می [illegible]

حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که ملازمت وی نماید پس حضرت اسرافیل ده سال ملازم بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که ملازمت وی نماید
صلی الله علیه وسلم و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است چنانچه روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و چون روز قیامت
از همه بهتر باشد در دنیا بالطریق اولی باشد چه از سیادت و غیره که در آنجا ظاهر می شود آنکه کسی را از انتفاع آن محروم نباشد الا او صلی الله علیه وسلم چنانکه در کتب ادام الدین مثل ابن
ماجه گفته اند و ترمذی از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آورده انا سید ولد آدم یوم القیامة ولا فخر و بیدی لواء الحمد ولا فخر یعنی حمدی کرده صلی الله علیه وسلم حضرت عزت را که جل جلاله [illegible]
چه معرفتی که حق داده کسی را از نعمتهای که بوی داده حاصل است که نیست هیچ فخری و لاکن حمد یعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت محمود باشد کسی نبود در فردا و است نشان انسان
نقول نحن و لا فخر انبیا نیکو باشد که این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا دنیا فته ام نه از پیش خود و سبب آن نبوت خود که فخر کنم بآن کذا قالوا و توانند که مراد باشد که مرا این سیادت
که نسبت با ولاد آدم حاصل است فخری نیست فخر من بنسبتی است که بحضرت عزت دارم چنانکه بعضی از قوم در تفضیل ولایت بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگویند و بعضی از ارباب معانی
گفته اند که فخر من در حقیقت بفنای هستی در احدیت حق است با نچه از آثار وجود و تحت جبلت بشریت است چنانکه مشهور است الفقر فخری والله اعلم چنانکه سید اولاد آدم است
فاالحق است که اکرم الثقلان است نزد خدا از تمامی انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین از اهل سموات و ارضین و از آنجمله آنست که آمرزیده شد آنحضرت علیه السلام را ما تقدم من ذنبه و ما تاخر شیخ
عز الدین بن عبد السلام گفته رحمة الله علیه از خصائص آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا بمغفرت و نقل کرده نشد که خبر داده باشد هیچ یکی را از انبیاء بمثل این تا آنکه گویند در قیامت نفسی نفسی
انتهی یعنی اگرچه همه انبیا را مغفور اند و تعذیب انبیا جائز نیست و لیکن خبر داده نشد هیچ یکی را باین و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
که از غم و اندیشه خود فارغ شده بخاطر جمع بحال امت می پردازد و بشفاعت و مغفرت ذنوب و ترفیع درجات ایشان میکوشد صلی الله علیه وسلم و کلام در بیان آیت سابقا گذشت
و از آنجمله آنست که قرین وی اسلام آورده بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه آورده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از شما هیچ یکی مگر
آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین وی از جن و قرین وی از ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم تو هم اینچنین حال است گفت نعم و لیکن اعانت کرد و یاری
داد مرا حق تعالی بروی پس اسلام آورد پس امر نمیکند مرا مگر بخیر بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن انقیاد و طاعت است و مراد فلا یامرنی الا بخیر است کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت
اسلام است و این از غرائب است از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از آنجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است ابن الماوردی و حجازی در مختصر و قصه
قومی گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است ابن حجر را و وی از شرح مسلم بهمچنین ذکر کرده است صاحب مواهب مالایه فی تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند
بر عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار که متعلق بتبلیغ و شرائع و وحی است و در جمیع اخبار حتی در مزاح خلاف کرده اند و قول صحیح است که جائز نیست خلاف واقع که لیست کذب و منقصت که
واجب است تنزیه ساحت نبوت وی صلی الله علیه وسلم از آن و معلوم است بالیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بمبادرت بتصدیق اقوال و ثقه بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وسلم
در هر باب که باشد در هر چیز که بود مذهب جمهور علما آنست اما نسیان در افعال جائز است و ترجیح آن در بلاغت رسیده پس جائز نیست از زوال شدن مراد آن تضمن
وی حکمت تشریع و ادراک امت سعادت اقتدار و اقتفای حضرت بشریت و احکام جبلت بود وی صلی الله علیه وسلم با احتمال حصول شهود خاص و استغراق در آن که موجب نسیان
این عالم و ماسوی حق می شده باشند و افعال اخذ ما و حرکات جوارح از بین عالم است والله عالم بحقیقة الحال و اما خطا اگر مراد بآن خطا در اجتهاد است در بعضی
مواضع وقوع شده باشد چنانکه در افتدا از اساری بدر کذا قالوا اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقریر میکرد ندیم خدا را باکتنبیه میکرد ندیم ان و همچنین در نسیان نیز اما تنکیر آنحضرت
هرگز از آن نشد چنانکه دیگر در گذر کرده و گفت گذارده شد باشد و مبود ننگ آنست که سیان است از آنجمله آنست که نیست سوال کرده میشود از آن حضرت در قبر و گفته میشود که چه گفتی
تو در حق این مرد که مبعوث شد در میان شما الحدیث کذا قالوا و ازین کلام معلوم میشود که اتباع انبیا دیگر مسئول نمی شدند از اتیان در قبر و این متناسب واقع می شود
با این کلام و ما آن قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصائص این امت است صلی الله علیه وسلم که در عالم برزخ ایشان را تخصیص و تطهیر از ذنوب کرده در عالم آخرت
می برند کذا قالوا و الله اعلم و از آنجمله آنست که حرام است سوال خورده شود بر خدای عز و جل بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نفیر و از ملائکه و انبیا و غیر ایشان شیخ عز الدین بن عبد
السلام گفته است که این مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] نیست صلی الله علیه و آله و سلم لولا ذکره فی المواهب ... و از آنجمله آنست که حرام
فروا ... [illegible] ... صلی الله علیه وسلم ... قال الله تعالی و ازواجه امهاتهم یعنی در حرمت حکم امهات دارند و جهت تکریم و تعظیم آن حضرت

آنحضرت و ازینجهت آنکه ایشان ازواج او نیند در بهشت و فرموده ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا و در روضة الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا برود من عائشه رضی الله عنها را بخواهم پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که بر زبان شقی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خواند بر وی این
آیت و ممنوع شدند از آن و این در زنانی است که ایشان را مخیر گردانید در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست جدا افتاد از آنحضرت در حل او خلاف است
و امام الحرمین و غزالی جزم کرده اند بحل او آنها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند بغیر وی و در جواز نظر دو وجه است و اشهر منع است و حکم امومت در احترام و اطاعت و تحریم نکاح است
نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعدیه نمیکنند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت اخوات مومنین است بر قول اصح کذا فی المواهب و در حقیقت حرمت ازواج آنست که
آنحضرت حی اند در قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت ازالی تخیر کرد چنانکه آن زنی که استعاذه کرد از آنحضرت یا زنی که دید آنحضرت
در تهیگاه او بیاض پس جدا کرد او را اقوال است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تنصیص کرده بر آن و قول دیگر حرام نیست و امام الحرمین گفته که حرام است اگر مدخول بها است
روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعیذه را در زمان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد از رجم او و در روایتی که
مفارقت کرد بعد از وطی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت کرد بموت چنانکه ماریه قبطیه رضی الله عنها که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه وسلم حرام
نیست اگر فروخت او را در حیات انتهی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الان فائده نیست جز علم باحوال شریف چنانکه در خصائص که از قبیل احکام اند گفته اند کلام مسابقا
و از انجمله آنست که حرام بود رویت اشخاص ازواج آنحضرت اگرچه مستور باشند در ثیاب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف روی و کف دست برای حاجت
مانند شهادت و جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را قاله القاضی و گفته که فرض کرده شد بر امهات المومنین ستر بلا خلاف در وجه و کفین و جائز نیست
مر ایشان را کشف آن در شهادت و جز آن و نه اظهار شخوص مگر در انچه ضروری باشد مثل براز و استدلال کرده است بانچه در موطا است که چون وفات یافت عمر رضی الله عنه پوشیدند
زنان حفصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص وی و زینب بنت جحش را ساختند قبه بر نعش وی تا پوشیده گردد شخص وی صاحب مواهب لدنیه از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده
که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن بر ایشان و تحقیق بودند ازواج مطهره که بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه
و تابعین سماع میکردند احادیث را از ایشان و ایشان مستورات الابدان بودند نه اشخاص انتهی و پوشیده نماند که حجاب امهات المومنین یعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگرچه مستور باشند
در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر ازین کلام چیست یا نفی فرضیت آنست چنانچه ظاهر کلام او است یا آنکه ایشان را داخل ضرورت سازد و حصه ظهور اشخاص
امهات المومنین در حج و طواف ثابت است و در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم یعنی گروه نساء کشادیم روی و چون میدیدیم که مردان
میرسند می انداختیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیه در حج طواف نمیتوانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم سواره تقدیر ظاهر آنست
که شخص ظاهر بود و ارتکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بعید است و اما در استماع حدیث توانند که در پرده میکرده باشند و از عبد الواحد بن ایمن از
پدرش آمده که گفت در آمدیم بر عائشه و بر وی درع بود و سطر و ظاهر این در رویت شخص نیست و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جائز است بر زنان کشف
وجه و کفین بر ایشان حرام بود نه ستر شخص اشکال نمی ماند والله اعلم فقیر گوید و از انجمله آنست که اولاد بنات نسبت کرده می شوند بسوی وی [illegible] فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبر را اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی کرم الله وجهه برآمد و در حدیث در شان حسن و حسین رضی الله
عنهما آمده که هذان ابنای اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و در حدیث دیگر آمده ان ابنی هذین ریحانتای من الدنیا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بفاطمه زهره رضی الله عنها میفرمود بخوان نزد من هر دو ابن مرا پس بوی میکرد هر دو را و در آغوش میگرفت و در امام حسن فرموده ان ابنی هذا سید و در حدیث
دیگر آمده که حضرت امام حسن یا حسین یکی ازین دو در سجده آمد بر پشت مبارک آنحضرت سوار شد پس آنحضرت سر بر نداشت از سجده و دراز کرد پس پرسیدند صحابه از درازی
سجده و گفتند مگر وحی آمده بسوی تو یا رسول الله فرمود پسر من سوار شده مرا پس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و دلالت میکند
مباهله نیز بر ابنا [illegible] است و از انجمله آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است در قیامت یعنی سود ندارد در قیامت مگر نسب من و سبب من و نسب اولاد و سبب ازواج و
لهذا تزوج کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه فاطمه را [illegible] آنحضرت [illegible] قصه در جای دیگر بتفصیل تر ازین مذکور است و از انجمله آنست که تزوج کرده نشود بر بنات او

بر بنات وی صلی الله علیه وسلم یعنی اگر دختری از دختران آنحضرت در نکاح مردی باشد وی باید که بالای وی زنی دیگر نخواهد و اصل درین باب قصهٔ فاطمه زهرا است رضی الله عنها
که علی مرتضی دختر ابی جهل را که مسلمان شده در مدینه آمده بود خواستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وسلم و فرمود قوم تو
میگویند که خشم نمیگیری بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر ابی جهل را و شما هیچ نمیفرمایید پس آنحضرت برخاست و بر منبر برآمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابو العاص را تا م
داماد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت در خانه وی بود پس راستی ورزید با و نگاهداشت رضای ما را و حضرت بی بی فاطمه جگر گوشه است
و من ناخوش دارم که آزار کنند و فتنه نمایند او را و ایذا کنند فاطمه را و من شنیده ام که علی خواستگاری می کند دختر ابی جهل را و بخدا سوگند جمع نمی شود دختر رسول خدا
و دختر دشمن خدا در حبالهٔ یک مرد اول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند او را پس حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه آمد و عذر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جهل را
پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر فاطمه تا مدت حیات وی و فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و می ترسم که آزار کنی فاطمه را که لازم می آید از آن آزار من و منطوق این
حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت ایذا است جاری گردانیده شد در جمیع بنات فقند برو از انجمله آنست که اجتهاد و
تحری کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که در مدینه است حتی ورا است و فتوی داد شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که اتباع آورد در گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و گفت که من اجتهاد میکنم قبله را می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراف بآنکه این محراب در زمان آنحضرت بود مرتد گشت نعوذ بالله منها و اگر تاویل میکند که این
محراب که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بلکه تغیر داده شده است از انکه بود کافر نمیگردد و در روایات آمده است که دور کرده شد حجابها
که در میان بود پس دید آنحضرت کعبه را و بنا کرد محراب بمشاهدت عین کعبه و از انجمله آنست که هر که دید آنحضرت را در خواب دید او را حقا و بی شک و شبهه زیرا که شیطان
تمثیل نمی کند بوی یعنی بصورت شریف وی نمی تواند بر آمد و نمود و او را قدرت نداده اند که بران حضرت درین باب افترا تواند کرد و در روایتی آمده که فرمود من رأنی فقد
رأی الحق مراد همین دیدن در خواب است و در روایت جابر رضی الله عنه آمده من رأنی فی المنام فقد رأنی یعنی اگرچه حقتعالی شیطان را قدرت بخشیده است که بهر صورت که خواهد
برآید و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآید زیرا که آنحضرت مظهر هدایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت ضد انند حتی که بصورت
پروردگار تعالی و تقدس تواند برآید و افترا کرد و تنازی داد زیرا که وی سبحانه خالق هدایت و ضلالت است و درینجا محل اشتباه نیست کذا قالوا و بعضی گفته اند که این فضیلت
عام است مر تمام انبیا را و شیطان متمثل نمیتواند شد بصورت هیچ پیغمبری اما صاحب مواهب لدنیه این را در خصائص آنحضرت آورده صلی الله علیه وسلم و شرط نیست که بصورت خاص ببیند
بهر صورت که کسی دید الیتا او دیده و بعضی تمسک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران صورت بوده در مدت عمر خود و بعضی
تنگتر ازین گرفته که بصورتی ببیند که آنحضرت مقبوض بران شده حتی اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیهٔ شریف بوده به بیست نرسیده و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین
که صاحب تعبیر رؤیا بود می آمد و می گفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که بچه صورت دیده اگر بصورتی وصف کرد که نبود آنحضرت بران صورت می گفت
ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که بسند این حدیث صحیح است و الله اعلم و کسی گفت با ابن عباس که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص و صفت معلوم وی ادراک حقیقت او است و
بی آن ادراک مثال و صواب آنست که جمهور محدثان برانند که بهر صورت که ببیند آنحضرت را دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص اتم و اکمل است و تفاوت در حال
آئینه است هر که آئینهٔ خیال صافتر و نور اسلام منورتر رؤیت او درست تر و کاملتر کلام در تحقیق این مقام بسیار است و در شرح مشکات جمله از آن آورده شده است آنجا باید دید
و در حدیث مسلم آمده که من رأنی فی المنام فسیرانی فی الیقظه که بیند مرا در نوم سرانجام است که بیند مرا در یقظه این را بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت
تمام است خواهند دید و امید وار حصول این دولت اند وجه تخصیص وی به منام چیست مگر گویند این رای را رؤیتی خاص و قربی مخصوص باشد و تواند که بعضی گناهکاران
بشومی گناه خود محروم باشند از رؤیت جمال جهانگاه و بعضی مواطن بخلاف این رای که حرمان و خذلان مخذولان باشد و وجه دیگر آنکه مراد از رؤیت در یقظه رؤیت
تاویل رؤیا و صحت او ست یا این مخصوص است باهل عصر وی صلی الله علیه وسلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر رؤیت در منام مشرف شد اسلام
که بشرف صحبت نیز مشرف خواهد شد و این معنی ظاهر است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت بدرستی که اسلام

بلا ریب شریف نمیتواند رسید ولیکن در خواب مشرف شده است فرمود من رآنی فی المنام فیرانی فی الیقظة و تواند که این بشارت باشد بعضی مستعدان و متعدیان که گاه و بیگاه را
راه را که گاه و بیگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجایی رسد که در یقظه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما راد بر رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه بعد از موت صلوات صاحب
مواهب لدنیه از شیخ خود نقل کرده است که گفت رسیده است بما این از هیچ یکی از صحابه و من بعدهم و بتحقیق سخت شد اندوه فاطمه بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مردوی
رضی الله عنها ماندو نهانی بعد از آنحضرت به شش ماه بر قول صحیح و خانه وی همسایه قبر شریف بود و نقل کرده نشده از وی رویت آنحضرت در مدت فراق لیکن از بعضی صالحین
حکایات از نفس خود چنانکه در توثیق عری الایمان بارزی و بهجة النفوس بن ابی جمره و روض الریاحین عفیف یافعی و دیگر تصنیفات وی و شیخ صفی الدین بن المنصور در رسالهٔ خود و ثم
در مواهب عبارت ابن حمیره نقل کرده است که گفت بتحقیق ذکر کرده است از سلف و خلف از جماعه که تصدیق بانحدیث یعنی من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة کردند آنحضرت را در
منام پس از ان دیدند در یقظه و پرسیدند از حضرت وی از اشیاء که مشوش بودند پس خبر داد آنحضرت ایشان را بکشاد کار ایشان و خبر داد طرقها که از ان کشاد حاصل شد و همچنین آمد بی زیاده و
نقصان و گفت که منکر را تصدیق وارد بکرامات اولیای پاینه اگر بدارد باوی بحث نتواند کرد بهرچه اثبات کنند وی تکذیب خواهد کرد و اگر تصدیق دارد باید گفت این از ان جمله است
زیرا که کشف کرده میشود مر اولیا را بخرق عادت از اشیاء عدید غریب بر عالم علوی و سفلی که سائر ناس را آن راه نیست و هم صاحب مواهب گفته که شیخ ابو محمد [illegible] در رساله خود
گفته که شنیدم که شیخ ابوالعباس قسطلانی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مرا اخذ الله بیدک یا احمد دستگیری کند ترا خدا تعالی یا احمد و از شیخ ابی السعود
آورده که گفت زیارت میکردم شیخ ترا که شیخ ابوالعباس است و مشایخ دیگر را از صلحای عصر پس مشغول شدم و منقطع شدم از همه و فتح کرده شد بر من پس نخوردم از شیخ مگر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و مصافحه میکردم آنحضرت را بعد از هر کار و گفت شیخ ابوالعباس قرآن کرد آدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکباری دیدم آنحضرت را که [illegible] اولیا را بولایت و نوشت
آنحضرت برای برادر من که محمد نام دارد و البنهان منشوری گفتم یا رسول الله نمی نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت علیه السلام که او را بداهتی است و امام
حجة الاسلام در کتاب خود المنقذ من الضلال میگوید که ارباب قلوب مشاهده می کنند در بیداری ملائکه را و ارواح انبیا را و می شنوند از ایشان آوازها و اقتباس میکنند از ایشان انوار و استفاده
میکنند فواید و حکایت کرده شده است از سید نور الدین الحی والد سید صفی و سید عفیف الدین که شنیده در بعضی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیک السلام
یا ولدی و در مواهب لدنیه ازین قبیل حکایات می آرد که احتمال یقظه و منام هر دو دارد وی آرد که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف از
شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آرد که فرمود تزوج نکردم تا آنکه فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تزوج کن گفت ساطر این حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین
منیته المقتدی مقام الصدق والیقین در بهجة الاسرار تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی اللخمی که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی
رضی الله عنه دو واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن الشیخ عبدالله الازهری الحسینی رضی الله عنهما می آرد که گفت حاضر شدم در مجلس سیدنا الشیخ
محی الدین عبدالقادر جیلانی را رضی الله عنه و بودند در مجلس مانند ده هزار مرد نشسته بود شیخ علی بن هیتی در مواجه شیخ زیر که مقری بود پس گرفت او را سبکی خواب پس گفت
شیخ مردم را خاموش شوید پس خاموش شدند تا آنکه شنیده نمیشد از ایشان مگر نفسهای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد در پیش
روی شیخ علی هیتی با ادب و تیز میکرد نظر را در وی پس از ان بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم [illegible]
پس از ین جهت تادب فرمودم و فرمود وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت تو صحبت کن ملازمت تو گفت شیخ علی آنچه دیدم من
در خواب دید آنرا شیخ در بیداری و روایت کرده شده است که مردند دران روز هفت مرد از اهل مجلس و چونکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال
مشایخ در رویت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یقظه بر قاعده علم و اقوال علما رفته از شیخ بدر الدین حسن بن الاهدل نقل کرده که وقوع رویت
شریف در یقظه مراد و استوار شده بدان اخبار و حاصل بان علم قوی است که منتفی است از ان شک و شبهه و لیکن در وقوع شده مر ایشان را غایبت حس [illegible]
از جهت وجود حالی که ضبط نمیتوانند کرد آنرا عبارت مراتب ایشان دران رویت متفاوت است [illegible] گاهی [illegible] خیال میکنند و گاهی خیال می بینند و آنرا [illegible]
کمال محمود ملکه و بدان آن بین النوم والیقظه است نعم ارباب قلوب [illegible]
ایشان [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که متمثل شده صورت شریف آنحضرت در دیده شهود وی [illegible]

هرکه کلام میکند در حالت ذوق والسلاخ ازعوائق جسمانیه وحکایت میکنند از شیخ ابی العباس مرسی که گفت اگر پوشیده شود جمال آنحضرت یک چشم زدن من خود را از
مسلمانان نمی شمارم واین نیز محمول بر دوام مشاهده وحضور است در رعایت سنن وآداب وسلوک مناهج اوست صلی الله علیه وسلم بر طریقه قول وی صلی الله علیه وسلم
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وگفته است بدر اعرل درعقب حکایت شیخ ابوالعباس مرسی که این تجویزی است که واقع میشود مانند در کلام مشایخ ومراد ایشانست
که محجوب نیست بحجاب غفلت ونسیان بجهت دوام مراقبه وحضور واستحضار در اعمال واقوال واراده نکرده که محجوب نیست از روح شخص آنحضرت مدینه هر که آن مستحیل است والله
اعلم این خلاصه واختصار عبارت مواهب است که نقل کرده است ودر انکار رویت در یقظه بچشم سر گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الصدق والیقین وخاصه من کدورات الظن
والتخمین که دوام مراقبه وحضور واستیلای شوق وغلبه محبت در دیدن بچشم خیال وتصور ومثال مرتبه ایست که ارباب طلب سلوک بدان متمتع ومحظوظ اند سخن در رویت میرود واز
صورت ومثال وهمچنانکه جائز است که در منام جوهر شریف آنحضرت متصور ومتمثل گردد بی شوب تمثل شیطان در یقظه نیز حاصل گردد وانچه نائم در نوم می بیند مستیقظ در یقظه
به بیند چنانکه از حکایت بهجة الاسرار ظاهر میشود وچنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل عبا پوشیده حج می آیند وتلبیه میکنند حمل اینحال نیز
بر منام ومبالغه در یقین خلاف ظاهر است وتمثل ملکوتی بصورت ناسوتی امری مقرر است واین مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد ولازم نمی آید
که ایشانرا در اصطلاح صحابه گویند ولیکن در بعضی وجوه حکم صحابی داشته باشند واگر کسی از عالم حس باستیلای ذکر اثبات کنند بی ثبوت نوم مانعی نیست ونوم تعطیل حواس است
بغلبه رطوبت مزاجی بر دماغ واینجا غیبت حواس باستیلای ذکر ومشهود است ودر یقظه است نه در نوم فالحاصل دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم
مرئی میشود ودر یقظه نیز می نماید وآن شخص شریف که در مدینه در قبر آسوده وحی است همان متمثل میگردد ویک آن متعدد بصور متعدده عوام را در منام می نماید وخواص را در یقظه و
صاحب مواهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات اولیا دارد وقابل است بانکه منکشف میگردد بایشان اشیا در عالم علوی وسفلی متشکل ومتشبه میگردد بروی چیزی ازین باب و
امام غزالی گفته که هرچه عامه در خواب می بینند خواص در بیداری یابند هرچند آنها را که سبب حاصل شود وانها را او وهب الله لقول الحق وهو یهدی السبیل متهم اگرچه رویت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در منام حق وثابت است بی شک وشبهه ولیکن گفته اند که انچه رای شنود از احکام عمل بآن نکنند نه از برای شک در رویت بلکه از برای آنکه از رای ضبط سقه ودانست
در حالت نوم که تذکر قالوا ومراد احکام شرعیه که مخالف قرار داد دین است والا بعضی علوم که ازین قبیل باشند در قبول آن وعمل بدان خلافی نخواهد بود وبسیاری از محدثین تصحیح
احادیث کرده که مردی از بعضی روای نموده وعرض کرده که یا رسول فلان این حدیث از حضرت تو روایت کرده است [illegible] والقرائت بعضی نیز چنین استفاده علوم کرده اند والله اعلم
واز جمله خصائص آنحضرت است که نام نهادن بنام شریف وی میمون ومبارک ونافعست در دنیا وآخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک رضی الله عنهما
که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ایستاده کرده شوند دو بنده در درگاه حق پس امر میکند حقتعالی ایشان را به بهشت ومیگویند این دو بنده خداوندا بچه چیز مستاهل
ومستحق شده ایم با بهشت را وحال آنکه عمل نکرده ایم که جزا دهی ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آیید به بهشت را زیرا که سوگند خورده ام بر نفس خود که در نیاید
آتش هر کسیکه نام او احمد ومحمد است ودر روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی بآنحضرت سوگند میخورم بعزت وجلال خود عذاب نکنم هیچ یکی را که نامیده شود بنام
تو واز علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مائده نیست که نهاده شود وحاضر شود بروی کسیکه نام او احمد ومحمد است مگر آنکه پاک کند خدا تعالی آن
منزل را که نهاده شده است آن مائده در وی هر روز دو بار روا ابو منصور الدیلمی ونیز آمده که هیچ خانه ودر وی نام محمد بود دیگر آنکه برکت دهد حق تعالی
در ان وآمده که مجتمع شوند قومی برای مشورت ودر ایشان کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در ان مشورت وآمده که هر که را نام محمد بود آنحضرت وی را شفاعت
کند وبه بهشت درآرد وقال البوصیری شعر فان لی ذمة منه بتسمیتی محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم وکاتب حروف بکباری حضرت غوث الثقلین را در خواب دید در بیتی
ایشان بالستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد عبد الحق سلام میکند وآنحضرت قیام نمودند ومعانقه کردند وفرمودند آتش دوزخ بر شما حرام است ظاهر این
بشارت نتیجه این تسمیه است کرده وعلما را اتفاق است در تسمیه باسم شریف ودر تکنیه بکنیت آنحضرت که ابو القاسم است اختلاف است خواه محمد اسم باشد یا نه وبعضی از جمع
میان تسمیه وکنیت منع کرده اند وبرخی افراد را تجویز نموده واین قول اصح است نووی گفته که درین مسئله مذهبست در مذهب امام شافعی رحمة الله علیه [illegible] امام مالک رحمة الله علیه تجویز
کرده است مطلقا و به هیچ حالت جائز است هر کسی را که نامش محمد باشد یا نه وکسیکه تجویز کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوء الادب انتهی و از انجمله است که مستحب است غسل و تطیب برای قرائت حدیث آنحضرت اما باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آواز بلند کرده شود
چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی زیرا که کلام وی صلی الله علیه وسلم که مروی و ماثور است بعد از وی در عزت و
رفعت مثل کلام اوست که مسموع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود در مکان عالی مرتفع روایت است از مطرف که چون می آمدند مردم بمالک رحمة الله علیه بیرون می آمد
جاریه او میگفت میگوید شیخ چه میخواهید شما حدیث یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهیم زود بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد ایشان را مسائل و در غیر این روایت آمده است که
گفته میفرستاد از درون خواب مسائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد مغتسل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و عمامه بر سر می نهاد و طیلسان می پوشید
و تطیب میکرد و نهاده میشد کرسی پس بیرون می آمد و می نشست بر آن و تخشع میکرد و بعود تبخیر میکرد و تحدیث تمام میکرد و فارغ می شد و بر آن کرسی نمی نشست مگر در وقت تحدیث میگویند
که امام مالک این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقیق کرده داشته اند قتاده و مالک و جماعه دیگر تحدیث را بر غیر طهارت بود و اعمش که چون بر غیر طهارت بود تیمم میکرد
و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد ذکر وی و سماع حدیث شریف وی و سماع اسم مبارک و سیرت وی لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که
در وقت قرائت حدیث قیام نکنند کسی را که در آید زیرا که درین قیام اولیست با آنحضرت قلب را احترام است مراد او قطع حدیث است از جهت عوام خصوصا امرا و اعیان سیما
را و بود از سلف که قطع نمیکردند حدیث را و تحرک نمیکردند و اگرچه ضرری و آفتی میرسید در وجود ایشان و صبر میکردند بر آن از جهت احترام حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند
که یکبار حضرت امام مالک را عقرب شانزده بار گزید و وی متغیر شد و صبر و تحمل کرد و قطع نکرد حدیث را از جهت تعظیم و توقیر جناب حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم اگرچه معذور
بود در آن حرکت و قیام بضرورت خود چه گنجایش دارد در حضور چنانکه تعقیب کردند با آن ما لا ینبغی الکلام ذکره ابن الحاج فی المدخل و از انجمله آنست که ثابت میشود صحبت هر
کسی را که مجتمع میشود و ملاقی میگشت با آنحضرت بالمومن و سید جمال مبارک او را میدید و بلحاظ این را در خصائص آنحضرت شمرده اند گویا مراد آنست که صحبت در عرف عادت با امتداد اجتماع
و طول مصاحبت حاصل میگردد و اینجا بیک نظری و بلحاظ حصول می پیوست این چنین کسی را صحابی میگویند بقول صحیح مختار پس از خصائص داشتن آن صفت نسبت امم
دیگر است نه نسبت با انبیاء علیهم السلام چنانکه گفته اند که در باسی نسبت با صحابی آن چنین نیست بلکه اینجا الطریق اجتماع حاصل میکرد و بقول اصح نزد اهل اصول جنید ...
خصائص شریف که ذکر کرده اند مشترک است میان آنحضرت و سائر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض وضو بنوم و عدم تمثل شیطان بصورت وی و عدم تثاوب و مانند آن کما صرح بعض العلما
و نوشته اند که مراد آن باشد که از صحبت وی وجود نور است و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشد چنانکه گفته اند که هیچ اگر نظر شریف انداخت آنحضرت بر اعرابی محض فی الحال نطق میکرد بحکمت و
در وقت القلوب میگوید که بیک نظر کیمیا اثر جمال جهان آرای مصطفوی افتد چیزی بدید کاری کشاید که دیگران را بالتهابات حاصل نگردد و این از معجزات و خصائص سید انبیا باشد که در انبیا دیگر علیهم
السلام نبود این از خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند از جهت آنکه کتاب و سنت که در مدح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن
کرده نمیشود از عدالت هیچ یکی از ایشان چنانکه در سائر رواة حدیث بانفراد صحابی و غرابت میخوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعدهم اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر تعدیل ایشان
اگرچه بعضی از ایشان مبتلا بفتن شده اند و بحسن ظن میگویند که ملابست فتنه و وقوع ایشان در آن بنابر اجتهاد و تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و ماثر ایشان
در امتثال و انتهای اوامر و نواهی آنحضرت و حضور ایشان در غزوه و جهاد آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و
انواع قربات و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق حمیده که نبود در هیچ امتی از امم سالفه و پس مشهور علما آنست که صحابه رضی الله عنهم اجمعین
بهترین است و افاضل ملت اند و هر که بعد از ایشان است به مرتبه ایشان نمیرسد و بعضی از علما مثل ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است مخالفت دارد درین مسئله کرده اند
و گفته که باشد در جماعه که بعد از صحابه آمده کسیکه افضل باشد در کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبائر بوده و کسانیکه زده شده بر ایشان حدود و تمسک کرده
بحدیث که در فضل آخر امت وارد یافته و بعضی از محدثین گفته اند که حیثیت افضلیت مخصوص با صحابه ایست که ملازم بوده صحبت ایشان را لیس بابوداستفاضه و استفاده ایشان از آن
حضرت و مختار قول اول است و حق آنست که فضل صحبت آنحضرت حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است بصحابه که هیچکس دیگر ندارد و احادیث که در فضل آخر امت وارد شده
از حیثیت دیگر است که ایمان بغیب است چنانکه یومنون بالغیب بآن وجه تعبیر کرده اند والله اعلم و از جمله خصائص آنست که ذکر کرده که مصلی خطاب میکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بقول
السلام علیک ایها النبی و خطاب نمیکند غیر او را اگر بود این اختصاص آن داشته اند که سلام بر تحیر آنحضرت مخصوص و واقع نشده است اما این معنی موافق است به تحدیثی که از ابن مسعود

رضی الله عنه آمده است که گفت بودیم ما چون همگذاردیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتیم السلام علی الله السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان چون فراغت
یافت آنحضرت از نماز روی در آورد بجانب ما فرمود مگوئید السلام علی الله زیرا که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و حوادث و سلام بخش بندگان است از آن سلام هر وقتی که
مومن خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون بنشیند یکی از شما در نماز باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین که چون این را گفت رسید هر عبد صالح را که در آسمان و زمین است الحدیث پس درینجا تخصیص از تعمیم شد اسلام بر آنحضرت و دیگر اثر العموم گذاشته اگر مراد این
دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است این توجیهی دارد و جواب این میگویند که چون در لیل شب معراج در رو تحیت خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بعد از ان همین صیغه گذاشته شد و در کرمانی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت السلام علی النبی میگفتند به صیغه خطاب و الله
اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفا واقع شده که خطاب به مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت سریان وی در ذرات موجودات خصوصا در ارواح مصلین است و بالجمله درین التفات از
شهود و حضور است آنحضرت … و اهل نماز … از روح مقدس صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنست که واجبست بر کسی که … آنحضرت جواب دادن اگرچه کسی
در نماز باشد و شما این بحدیث سعید بن المعلی است که گفت نماز میکردم من پس خواند مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخدمت آمدم و گفتم یا
رسول الله من در نماز بودم از ان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا نگفته است خدای تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرض است
عاصی نشود تارک آن و آیا نماز باطل میشود یا نه صاحب مواهب میگوید که تصریح کرده اند جماعه از شافعیه بر آن که باطل نمیشود و بعضی برانند که باطل میگردد و درین حدیث … معلوم
نمیشود والله اعلم و از انجمله آنست که دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل دروغ گفتن بر غیر او نیست و هر که دروغ بربندد بر آنحضرت قبول کرده نمیشود روایت وی ابدا اگرچه توبه
کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه از محدثین و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی دروغ گفت بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود برو اگر در یابید بکشید
و شیخ محی الدین … امام الحرمین … که تعمد کذب بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر است لیکن موافقت نکرده اند ائمه او را درین قول و الحق آنست که دروغ بستن بر آنحضرت … کبیره
و موبقه کبیره است لیکن کافر نمیشود صاحب آن تا استحلال نکند و توبه اگر … و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرقی نیست میان شهادت و روایت والله اعلم و از انجمله
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عمدا و سهوا و مذهب مختار اینست و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این … تفصیل … این
اجمال است و از انجمله آنست که جایز نیست بر آنحضرت جنون زیرا که این نقص است … اغماء طویل و همچنین انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تنبیه کرده است سبکی که
اغماء ایشان مخالف اغماء دیگران است و غلبه او جاری است بر حواس ظاهره نه بر قلب زیرا که وارد شده است که خواب می کنند چشمهای ایشان و دلهای
ایشان و چون نگاه داشته شده است دلهای ایشان از نوم که سبکتر از اغماست پس از اغماء بطریق اولی محفوظ باشند و هم سبکی گفته است که جایز
نیست انبیا را عمی زیرا که این نقص است و هیچ پیغمبری نابینا نشده است و هیچ پیغمبری هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشده و اما یعقوب حاصل شده بود بروی پرده و برطرف شده
امام فخر رازی در تفسیر قول حق سبحانه و ابیضت عیناه من الحزن گفته است که غالب شد بر وی بکا و نزد غلبه بکا بسیار میشود آب در چشم گویا سفید شده است پس سفیدی آن
آب بود دلیل بر صحت این قول آنکه تاثیر حزن در غلبه بکاست نه در حصول عمی بعد از ان گفته است اختلاف کرده اند که وی علیه السلام اعمی شده بود بالکلیه پس گردانید او را … بر قمیص
القای قمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود بصر وی از کثرت بکا و ادراک میکرد او را ادراک ضعیف و چون آن پیراهن یوسف بر روی … بصر وی در وقت
نقصان انتهی … تعلیل سبکی عدم جواز عمی را بانکه وی نقص است … است بانکه طریان مرض نیز نقص است خصوصا ابتلا ایوب علیه السلام … و قصه عمی شعیب علیه السلام
مشهور است و حکم بعدم ثبوت آن تحکم است و صحیح در حق یعقوب عمی است لهذا فرمود فارتد بصیرا و مقاتل گفته است که یعقوب شش سال نابینا … یوسف و قول امام فخر که تاثیر حزن
در غلبه بکاست نه در حصول عمی جوابش آنست که تاثیر حزن در غلبه بکاست … تاثیر حزن در عمی نیز باشد … پیغمبری … بعضی انبیا …
بوده اند والله اعلم و از انجمله آنست که هر که دشنام کند آنحضرت را و تنقیص کند بوجهی از وجوه تصریحا یا کنایه واجب است قتل وی و درینجا اتفاق است
اختلاف درآنست که این قتل بطریق حد است یا بالفعل باید کشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت ردت که توبه باید جست و اگر توبه آورد بخشند و نکشند … قول
اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد درگذرند و این مبحث در آخر کتاب بتفصیل می آید ان شاء الله تعالی از …

که آنحضرت تخصیص میکرد هر کرا بهر چه میخواست از احکام اینجا دو قول است یکی آنکه احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم بهر چه خواهد حکم کند دوم آنکه بهر حکمی وحی جدا میشد چنانکه
تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم دو شهادت دارد و قصه اینست که آنحضرت خرید بود از اعرابی اسپی را پس آن اعرابی منکر شد از بیع حضرت را و گفت گواه
بیار که گواهی دهد بر من که فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت وای بر تو پیغمبر خدا نمیگوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا آنکه آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروختهٔ بوی
آنحضرت با خزیمه گفت چگونه گواهی میدهی و گواه نگشته با ما ابن آن گفت یا رسول الله ما تصدیق میکنیم ترا در خبر آسمان آیا تصدیق نمیکنیم در بیع اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید او را باین فضیلت خطابی گفت حمل کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر محل آن و توسل کرده اند قومی از اهل بدعت
بسوی استحلال شهادت مر مردی را که معروف است نزد ایشان بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث اینست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر اعرابی بعلم خود و جاری
ساخت شهادت خزیمه را مجری تاکید بر قول خود و استظهار بر خصم پس و معنی در حکم شهادتین باشد انتهی و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را که از فضلاء صحابیات است بنیاحت بعد از
نزول آیت مبایعت نسا که در آنجا واقع شده است و لا یعصینک فی معروف عرض کرد یا رسول الله آل فلان یاری میدادند مرا بر نیاحت در جاهلیت و چاره نیست مرا که من
نیز موافقت کنم با ایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام عطیه را در نیاحت گفت امام نووی این رخصت ام عطیه را تخصیص است مر او را در نیاحت آل فلان خاصة و شارع راست
که تخصیص کند هر کرا خواهد بهر چه خواهد و چنانکه رخصت کرد اسماء بنت عمیس را بترک سوگواری کردن بر جعفر ابن ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه ماتم بپوش و سوک دار
بعد از آن هر چه خواهی کن و چنانکه رخصت کرد ابو برده نیار را بتجویز اضحیه بز ماده جذعه و قصه اش اینست که آنحضرت فرموده بود که هر که ذبح کند پیش از نماز قربانی محسوب نیست
ابو برده گفت یا رسول الله من شاتی داشتم که شتابی کردم در ذبح آن و گفتم که امروز روز اکل و شرب است پس خورانیدم اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من
مگر جذعه که بهتر از گوسفند گوشت دار است آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمیکند بعد از تو از غیر تو و چنانچه تزویج کرد زنی خود را برای وی و این جایز بود چنانکه
در قرآن مجید فرموده است ان امراة وهبت نفسها للنبی الآیه آنحضرت را قبول نیفتاد و مردی فقیر ایستاده بود گفت این را تزویج کن یا رسول الله این را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی
داری که مهر وی میکنی گفت هیچ ندارم مگر همین ازاری که در تن دارم فرمود بجو چیزی اگرچه انگشتری از آهن باشد گفت ندارم چیزی و قرآن مجید یاد دارم گفت تزویج کن او را بچیزی که یاد است
از قرآن و تعلیم کن او را و مهر کن آن را و نمیباشد قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خصائص آنحضرت اینست که تب کرده میشد چنانکه دو کس از شما تب کرده میشوند از جهت مضاعفت اجر و از جمله اینست که فرستاد
شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پرسش احوال شریف وی و از جمله اینست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت فوج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد
بعد از سه روز از وفات شریف گسترانیده شد برای وی در لحد شریف وی قطیفه که میگسترانیدند بر روی آن و در مرحله جائز نیست غیر از آنحضرت و بعضی گفته اند گسترانیدن قطیفه از شقران
آن بود مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگیرد و از جمله اینست که زمین تاریک نماند بعد از موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه
در مجلسش بیاید و از جمله اینست که زمین نمیخورد جسد شریف او را صلی الله علیه وسلم و همچنین نمیخورد اجساد انبیا را و این را از جمله خصائص شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل
میکنند چنانکه قبر شیخ علی متقی را بعد از چهار ده سال بتقریبی کشاده همچنان درست کفن باقی بود تقریب آن بود که میخواستند که پسر برادر زاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان
دفن کنند و در مکه معظمه عادت است که اموات را تبرکا در قبر بزرگان دفن میکنند و ظاهر اینست که ناخوردن زمین جسد شریف را کنایت است از حیات و این مخصوص
بآنحضرت و حضرات انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و از جمله اینست که ارث یافته نشد از وی صلی الله علیه وسلم از جهت آنکه وی ملک وی نبی بعضی میگویند که صدقه
میکرد چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه صدقة و صرف کرده میشود بر مصارف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن صرف میکرد از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و مساکین و مصالح
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباح است مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که وصیت کند بجمیع مال خود و از غیر وی جائز نیست الا بثلث و همچنین حکم
تمامه انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد از قول حقتعالی و ورث سلیمان داود و قول وی سبحانه فهب لی من لدنک ولیا یرثنی وراثت نبوت و علم است و از جمله اینست که وی پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند در قبر شریف باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زباله و ابن النجار که ترک کرده شد اذان در ایام حره
سه روز و بیرون رفتند مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود و میگوید که مستوحش شدم چون وقت ظهر رسید نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان شنیدم و نماز ظهر گذاردم بعد شنیدم اذان و اقامت عصر
برای نماز تا گذشت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدم اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اختلاف کرده اند که زنده در قبر

قت یا در جای معین یا هر جا که خدا خواهد در بهشت یا در آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبود بعضی گویند که ما جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل بر خروج آن ۱
نیست ظاهر آنست که بعد دفن در بقعه باشد و اگر گویند این بقعه تنگ است مناسب نیست حبس جسد شریف در آن جواب آنکه در حدیث آمده است که فسحت کرده شود
مومن در قبر هفتاد در هفتاد و چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که فسحت آن از دائره قیاس بیرون است و اگر گویند که فردوس اعلی انسب و اولی است برای
استقرار آنحضرت از بقعه قبر جواب آنکه کدام بهشت بهتر و شریف‌تر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در آنجا بود امام تقی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را
اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی بر کعبه معظمه و عرش عظیم نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن و ظاهر این حدیث سعید
بن المسیب که از آن شنیده از قبر و حدیث شب معراج که آنحضرت فرمود دیدم موسی علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تائید میکند این قول را و حدیث بدن انبیا در شب
معراج در آسمان و حدیث دیگر دیدم موسی را که با هفتاد بنی اسرائیل حج می آمد و تلبیه میگویند ناظر در اطراف مکان است اگر گویند که قرآن مجید ناطق است بموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
الله تعالی انک میت و انهم میتون و فرمود آنحضرت الی الرفیق الاعلی بقبوض صدیق اکبر فرمود فان محمدا قد مات و اجماع دلیل است بران جواب آنکه اگر آنحضرت چنین در موت مرد بعد از آن زنده گردانید
الی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اکرم [illegible] آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده است
ت جسمانی دنیاوی بعد از آنکه حیات داشت این کل است حیات شهدا که روحانی اخروی است و این ثابت است که روح را حقتعالی قادر است که بیک آن کند برای ارواح ایشان
در مثالیه در آن عالم یا به بدن ابدالی که عالم طیور و غیر آن نسبت بایشان چنانکه آمده است که ارواح مومنین در جوف طیور خضر است که می‌چرند در زیر قنادیل عرش یا بهشت اما ارواح انبیا اعاده کرده شود
ان ابدان که در دنیا بود و پوسیده نشد و خاک نگشت حقتعالی قادر است که نگاه دارد ارواح را بی ابدان لیکن نقل وارد شده است بوجود آن در ابدان چنانکه بودن موسی نماز گذارنده در قبر
از گزاردن تقاضای جسد حی میکند و صفات مذکوره در انبیا در شب معراج همه صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشند بصفتی در دنیا بوده و از احتیاج
طعام و شراب نیز و لکن صفات اجسام چنانکه مشاهده میکنیم در دنیا بلکه آنها در برزخ احکام دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حال در آنجا بخلاف
ت باشد و تواند که برزخ و لسنا نعلم و امثال آن از ارزاق روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است یرزقون فرحین و اگر از طعام بهشت بهم بود عجب نیست
نکه در حدیث یطعمنی ربی و یسقینی و اما علم و سماع شک نیست در ثبوت آن مر ایشانرا بلکه سائر اموات را صرح به العلماء و در احادیث آمده است نماز میگزارند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند
بدانند که آن دار عمل نیست و در آنجا تکلیف نیست این اعمال برای چه میکنند جواب آنکه عالم برزخ مستحب و جاری است بر وی احکام دنیا از استکثار اعمال و زیادت
درجاتی حاصل میشود عمل بی تکلیف بر سبیل تلذذ و ذوق چنانکه حال نوافل و تطوعات است و لهذا در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند و در شان حاملان قرآن
نیز شده و رتل وارتق و از این قبیل است سجود حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم وقت فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته که مال آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقیست
بملک وی قائم است بر نفقه وی صرف کرده این را از خصائص نقل کرده است امام الحرمین که آنچه گذاشت آنحضرت باقی بود بر ملک وی صلی الله علیه وسلم و اتفاق میکرد
ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت در خلافت وی بر اهل و خدم و سائر مصارف وی و ابوبکر میدانست که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه وسلم و این قول تقاضا میکند
ثبات حیات در احکام دنیا نیز و این زائد است بر حیات شهید و بعضی گویند بزوال ملک و قول او ما ترکناه صدقه صادق است بهر دو تقدیر و الله اعلم و این مبحث
حیات انبیا جاری شد و انجرار یافت بسبب ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر کتاب در باب وفات النبی و هر دو ثابت داشتم اگرچه موجب تکرار است و لابد
این مسئله موکد و مقرر گردد و از انجمله آنست که گماشته شده است بر قبر شریف وی فرشته که میرساند او را صلوات و سلام را بر وی روایت کرده است این حدیث را
احمد و نسائی و حاکم و تصحیح کرده است او را حاکم باین لفظ ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی عن امتی السلام مر خدا را فرشتگان است که میگردند در زمین میرسانند
مرا از امت من سلام و نزد ابو الشیخ آمده که خدا تعالی را فرشته ایست که داده است قوت سمع از همه بندگان نیست پس هیچ یکی از بندگان که درود فرستد بر من
مگر آنکه میرساند آن فرشته مرا درود او را و از انجمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعمال امت و استغفار میکند برای ایشان روایت
کرده است ابن المبارک از سعید بن المسیب که هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت اعمال امت صبح و شام پس میشناسد آنحضرت ایشانرا بسیماهای ایشان و اعمال
ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال شما آنچه بد است می پوشم و آنچه نیک است عرض میکنم بدرگاه حق تعالی شنیدن عرض نکردن خواهد بود

گویا سنت الهی جاریست بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت نمایند و آنچه عرض کرده می شود محو و حذف کرده می شود دارد رجوع اعتبار فافهم و بالله التوفیق و در حدیث کعب احبار
آمده است که هر گاه و بیگاه هفتاد هزار فرشته بر قبر شریف فرود می آیند و گرد می گیرند آن را و می زنند بازوهای خود را و چون صبح می گردد آنحضرت از قبر شریف بیرون می آید با
این فرشتگان و زفاف میکنند او را و زفاف در اصل بمعنی بردن عروس است بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که بردن محبوب باشد پیش محب یعنی بردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بدرگاه عزت از اینجا است که منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایتی منبر
من بر ترعه ایست از ترع جنت و ترعه را تفسیر کرده اند بباب و بعضی بدرجه و بعضی بروضه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر شریف
ایستاده بود فرمود قدمی من الآن بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض من است و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر
موضعی که آب از حوض از آنجا در آید و در تاویل آن بعضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایه است از آنکه قصد آن و تبرک بدان بلازمت اعمال صالحه جهت ورود شریف می
سببی در حوض نبوی می شود (?) بزلال حیات فزای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر که سرور انبیا مشرف داشت فردا قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده دریابند بکنار
حوض کوثر که ترعه جنت عبارت از است بر پا دارند برای تعظیم و تنویه شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گروهی بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت
بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجرة من و منبر من روضه ایست از ریاض جنت و منبر من
حوض (?) ظاهر و متبادر از این کلام همان منبر است که از برای تحدید روضه مقدسه مذکور است کذا ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مواهب گفته که اختلاف کرده اند یکی از این
علما در آنکه این بر ظاهر محمول است یا این حق است محسوس و موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هر چه خبر داده نبی مخبر صادق از امور غیب ایمان بآن
واجب است قدر بروار (?) انجمله آنست که میان منبر و قبر شریف وی روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین بیتی و منبری در اینجا نیز تکلم کرده اند
بعضی گفته اند که مراد تشبیه این بقعه شریف بروضه جنت در نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت حلق ذکر و مجالست آن حاصلست چنانکه از تسمیه مجالس ذکر بریاض جنت
در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا تعبیر نموده است … ثمرات علوم و انوار اذکار مجلس جنت را اقتطاف و اقتباس
نموده … و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت درین مقام موصل بجنت است چنانکه در حدیث آمده الجنة تحت ظلال السیوف و الجنة تحت اقدام الامهات و این هر دو قول ضعیف است
چه تشبیه بریاض جنت در نزول رحمت و ایصال بروضه بهشت و ترتب ثواب بر آن شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص بمسجد شریف نیست و اگر
عمل بر رحمت خاص و روضه مخصوص سازند کنند نیز خالی از بعدی و تکلیفی نیست و حق آنست که کلام محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و این حجره آنحضرت و منبر شریف
روضه ایست از ریاض جنت یعنی که فردای قیامت آنرا بهشت نقل کنند در رنگ سائر بقاع ارض فانی و مستهلک نگردانند چنانکه ابن فرحون و ابن جوزی
از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علما و بادی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی جمره که از کبار علماء مالکیه است گفته
که احتمال دارد که عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشند چنانکه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع است بعد از قیام قیامت هم بمقام اصلی
خود … نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مرتبه فضل و علو و تربیت این مقام است چنانکه رتبه خلیل الرحمن … از احجار … یافت حضرت حبیب محمد مصطفی از آن اختصاص
… باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزاء ارضی بنا در آید چندان عجب نباشد زیرا که انسان … محجوب … کثیفه طبیعت محجوب بحجاب عادت تو نیز بصیرت انکشاف حقائق اشیاء
ادراک امور آخرت از وی نباید و توهم نکنی که چون این بقعه شریفه از وی حقیقه روضه از ریاض جنت باشد باید که تشنگی و گرسنگی و امثال آن که منافی آن از خواص و لوازم
جنت است مر وی را نباشد کما قال سبحانه ان لک ان لا تجوع فیها و لا تعری لا چه تواند که لوازم جنت بعد از خروج از وی صورت انتقال … که بدر رفته باشند پس حجر الاسود
و مقام ابراهیم علیه السلام چه میگوئی در اینجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که امثال این امور از سماع و خبر ثابت می شود و چون در شان رکن و مقام دلائل ثبوت
و وقوع یافته تو تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان واجب افتاده در غیر آن چنین نیست گوئیم دلیل و شاهد خبر رسول صلی الله علیه وسلم نیست و همچنانکه
حقیقت رکن و مقام باخبار آن صادق و مصدوق معلوم شده کذلک حال روضه شریفه نیز … ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل آیند در هر دو جا ممکن است و اگر
بحقیقت روند در هر دو ثابت … والله اعلم و منه التوفیق و بیده ازمة التحقیق و هو باضافة العلوم علی من یشاء من عباده جدیر و حقیق و از انجمله آنست که آنحضرت

علیه السلام نخستین کسی است که چون شکافته شود قبر او بیرون می آید و مبعوث میگردد یعنی حاضر شود در موقف قیامت و نخستین کسی است که بگذرد و نخستین کسیکه میکوبد در
بهشت را در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آتی باب الجنة یوم القیامة فاستفتح پس میگوید خازن جنت بک امرت لا افتح لاحد قبلک
امر کرده شده ام که نگشایم در بهشت هیچ کس را پیش از تو و جایز است که با در بک برای قسم باشد [illegible] احسن الله است [illegible] نخستین کسیکه در آید در بهشت و نخستین
کسیکه بگشاید در شفاعت را و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حشر کرده شود سواره بر براق و کسوت جماعت داده شود از اعظم و انفس حلل جنت و در حدیث آمده است
که حشر کرده میشوند مردم روز قیامت پس میباشم من و امت من بر تل یعنی مقام بلند و می پوشاند مرا پروردگار من حله سبز پس می ایستد آنحضرت بر راست عرش که نمی ایستد در آنجا
هیچکس در مقامی که رشک میبرند بروی اولین و آخرین و از انجمله آنست که داده شود او را مقام محمود و جماعه از ائمه تفسیر گفته مراد باین جلوس آنحضرت است بر عرش و از عبد الله بن
سلام آمده جلوس بر کرسی و در تفسیر بیضاوی گفته مقامی که ستایش کند او را هر که ایستاده است [illegible] وی و هر که می شناسد او را و این مطلق است در هر مقام که متضمن کرامتی باشد او را
مشهور آنست که این مقام شفاعت است و کلام در این مقام در فضائل آنحضرت بیاید که در آخرت ظهور یابد انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که داده شود او را صلی الله علیه وسلم شفاعت عظمی
عام میان اهل موقف و فتح کردن آن بر روی بعد از انبیاء و رسل در ادخال قومی در بهشت بی حساب و رفع درجات قومی دیگر را و بیاید تفصیل این در محلش و از انجمله آنست که
داده شود او را صلی الله علیه وسلم لواء حمد است روز قیامت و آدم و هر که جز او ست در تحت لواء او باشند و وسیله که اعلی درجه ایست در بهشت آن نیز مخصوص به آنحضرت است
و بالجمله آنحضرت افضل و اکرم خلائق است نزد خداوند تعالی و پیشوای ایشان است در روز قیامت چنانکه فرمود انا سید ولد آدم یوم القیامة و انا اکرم الاولین والآخرین
و بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی و از انجمله آنست که چون میرسد آنحضرت در بهشت برای استفتاح ایستاده می شود برای
وی خازن جنت و استقبال میکند برای [illegible] و میگشاید در بهشت و میگوید [illegible] نمی ایستم برای کسی بعد از تو و در بین اظهار حرمت و مزیت آنحضرت است بر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible] سوال از رانی [illegible] ابراهیم خلیل گفت [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] الم نشرح لک صدرک و از انجمله آنست که
حقتعالی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] خلت [illegible]
کلام [illegible] میان خلیل و حبیب [illegible] خلیل [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] خلیل و حبیب [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از انجمله آنست که [illegible]

آنحضرت نشسته گذاردی ثواب آن برابر بودی با ایستاده گذاردن بخلاف دیگری فرموده من صلی قاعدا فله نصف اجر القائم اگرچه ظاهر این حدیث عام است لیکن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مخصوص است از این حدیث چنانچه در صحیح مسلم از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت رفتم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم که نشسته نماز میگذارد گفتم یا رسول الله شنیده ام
که تو فرموده صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة قائما و حالا تو نماز نشسته میگذاری فرمود آری چنین گفته ام ولیکن نیست کاحد منکم و از انجمله آنست که همچنانکه از پیش رو
میدید از قفای خود نیز میدید و در تاریکی چنان میدید که در روشنائی و کلام درین باب اول در ذکر بصر شریف رفته است و از انجمله آنست که هرچه در دنیاست از زمان آدم
تا اوان نفخه اولی بروی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم گردد و یاران خود را نیز از بعضی از ان احوال خبر داد و از بعضی صلحاء اهل فضل شنیده شده است که بعضی از علما کتابی
نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمام علوم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالف بسیاری از ادله است تا قائل آن چه قصد کرده باشد والله اعلم وصل فضائل و خصائص امت
مرحومه محمدیه هم بنهایت است و این راجع بفضائل آنحضرت است که این چنین امت و چنین یاران دارد چنانکه فضائل آنحضرت داخل فضائل امت است که این چنین پیغمبری دارند و متبع
و منتمی باین چنین ذات کامل الصفات اند بدانکه چون پروردگار تعالی و تقدس برای ظهور [illegible] کرد ظهور شریف نبوی را صلی الله علیه وسلم در عالم عیان [illegible] احکام اتفاق ظاهر [illegible]
غایت [illegible] انسانیه [illegible] و [illegible] لیکن بجهت خصوصیت و قابلیتی که ایشان راست آنچه در ایشان ظهور کرد در جائی دیگر نکرد و فرموده کنتم خیر امة
اخرجت للناس و این خطاب [illegible] اول این امت است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اند [illegible] مهربان [illegible] و درین صفات که فرموده تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
کرد و حقیقت [illegible] است [illegible] بفضل صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مشاهده جمال جهان آرای او و اقتباس و استفاضه انوار و آثار وی بی واسطه حضرت الله
و از اینجا معلوم شد که اول این امت افضل است از ما بعد خود و ترتیب [illegible] در غیباب واقع شده است که فرموده خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
این [illegible] مرتبه است صحابه و تابعین و تبع تابعین [illegible] صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود که ایشان اتباع تبع خوانند ثم یفشو الکذب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آن [illegible] و صدق و تقوی و یقین که در اوائل بود [illegible] اصحاب اند که بخدمت [illegible] مصطفی صلی الله علیه وسلم مشرف شدند ایمان آوردند [illegible]
[illegible] مشغول شدند [illegible] طول خدمت استفاده و استفاضه [illegible] صحابه رضوان الله علیهم اجمعین [illegible] میگویند ایشان نیز کالی
[illegible] است [illegible] افضلیت است [illegible] معلوم میشود [illegible] رویت و مشاهده آنحضرت تمام کمالات حاصل میشود [illegible]
[illegible] محل [illegible] است [illegible] تفاضل و تفاوت میان صحابه است [illegible] رویت و مشاهده آنحضرت فضیلتی است که اتم و اکمل [illegible]
فضائل [illegible] فضیلتی [illegible] بالجمله صحابه [illegible] صحبت شریف اگرچه مدت آن قلیل بود افضل از من [illegible] خود [illegible] اطلاق اسم صحبت هم مخصوص
[illegible] خلافت [illegible] محدثین است که در صحبت [illegible] اگرچه [illegible] کنند [illegible] از این باب [illegible] شده است و شاید که بعد از این نیز
[illegible] و فضائل [illegible] الاطلاق [illegible] است اخبار و آثار بسیار در ان [illegible] و اکمل فضائل ایشان آنست که امت محمد اند و ختم انبیا [illegible] صلی الله علیه
وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمامه انبیا است سلام الله علیهم اجمعین مکارم اخلاق و محامد صفات [illegible] تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند بکمال دین و اتمام
نعمت چنانکه منطوق قول الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است چنانکه ذکر [illegible] صلی الله
علیه وسلم و [illegible] ایشان در باب چهارم در ذکر آنحضرت در کتب سابقه گذشت و از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه وسلم گفت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] در امم گرامی تر نزد تو از امت من که سایه کردی بر ایشان غمام فرود فرستادی برای ایشان من و سلوی پس فرمود حق تعالی [illegible]
[illegible] فضل امت محمد علیهم السلام بر سائر امم چون فضل من است بر جمیع خلق گفت موسی یا رب [illegible] آن است فرمود حق سبحانه [illegible] تو ایشان را ولیکن
بشنوانم ترا کلام ایشان [illegible] ایشان را باری تعالی پس جواب دادند همه یک آواز لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصلاب آباء و ارحام امهات
بودند پس فرمود [illegible] صلواتی علیکم و رحمتی سبقت غضبی و عفوی سبق عذابی استجابت کردم برای شما پیش از آنکه دعا کنید [illegible]
مرا در حالتی که گواهی میدهد [illegible] که لا اله الا الله محمد رسول الله در آرم مر او را [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] سبحانه [illegible] بجانب الطور [illegible] و [illegible] محمد [illegible] کرد [illegible] علام

کلام ایشان روایت کرد این حدیث را قتاده و زیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست آواز امت محمد پروردگار بشنوان مرا بار دیگر و ابونعیم در حلیه
از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد حق تعالی بموسی پیغمبر بنی اسرائیل که هر کسی دریابد مرا در حالیکه منکر است احمد را درآرم او را در آتش دوزخ گفت
موسی علیه السلام کیست احمد فرمود خدای تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام هیچ آفریده را گرامی تر بر من از وی نوشته ام نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت
حرام است بر همه خلق تا آنکه درآید در وی او و امت او و از جمله احادیث معلوم میشود که امت وی بهترین امت است از امت انبیاء دیگر و بهشت آرزو و عجب چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود
آنکه مراد از خلق غیر انبیا باشند اگرچه گفته است جمیع خلق اما آنکه این امت افضل از انبیا باشند یا برابر باشند با ایشان حاشا و کلا زیرا که هیچ ولی به مرتبه نبی نرسد و فرمود موسی چه چیز است امت محمد
چیست صفات ایشان پس ذکر کرد حق تعالی صفات ایشان را پس موسی گفت بگردان مرا از ایشان آن امت فرمود خدای تعالی نبی آن امت از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگردان مرا
امت آن نبی و از وهب بن منبه آمده که گفت وحی فرستاد خدای تعالی بسوی شعیا پیغمبر علیه السلام که من مبعوث کنم نبی امی را که بگشایم به وی گوشهای کر را و چشمهای کور را و دلهای
پوشیده در حجاب را مولد وی در مکه شریفه و مهاجر وی در مدینه طیبه و ملک وی در شام است و ذکر کرده صفات آنحضرت را آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردانم امت او را بهترین
امتی که بیرون آورده شده است برای مردم امر کنند به معروف و نهی کنند از منکر و یگانه دانند مرا و ایمان آرند به من و اخلاص ورزند به من و تصدیق کنند به چیزی که آورده اند پیغمبران من الهام کنم
بافواه ایشان ... برای محافظت اوقات عبادت ... آن قلوب و وجوه و ارواح که اخلاص ورزند به من الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در مجالس و مضاجع و حرکات و
سکنات و سفر و حضر ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است گرد عرش ایشان دوستان و مددگاران و یاری دهندگان من کینه کشم من با ایشان از
دشمنان که بت پرستان اند نماز میکنند برای من ایستاده و نشسته و در رکوع و سجود و بیرون می آیند از خانه خود و اموال خود در طلب رضای من و قتال میکنند در راه من ختم میکنم
بکتاب ایشان کتابها را و بشریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دینها را و کسیکه دریابد ایشان را و ایمان نیارد بکتاب ایشان و در نیاید در دین و شریعت
ایشان نیست وی از من و من بیزارم از وی و میگردانم ایشان را افضل امم و امت وسط که شهدا اند بر مردم چون در غضب درآیند تهلیل میکنند مرا و چون نزاع
کنند تسبیح کنند مرا پاک میکنند رویهای خود را و اندامها را و می بندند ازارها بر انصاف ساقها و تهلیل میکنند بر تلها و بلندیها و قربانی میکنند بریختن خون خود انجیلهای ایشان در سینههای ایشان است
راهبان اند در شب شیران اند در روز خوشا کسیکه با ایشان است و بر کیش ایشان است و بر راه و روش ایشان است این فضل منست میدهم هر کرا میخواهم و من خداوند فضل
عظیم ام روایت کرد ابونعیم این فضل را این است مرحومه امت در کتب سالفه پس امت را باید که برین صفات باشد که علامت خیریت ایشان است و شک نیست که اتم و
اکمل درین صفات اهل ایشان اند که صحابه اند و من تبعهم رضی الله عنهم اجمعین و از خصائص این امت است حلال گردانیدن غنائم و حلال نبود مر کسی امتی را پیش
از ایشان و گردانیدن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت گذشت یعنی امت نیز با وی شریک اند درین صفات و احکام و بعضی
گفته اند که وضو نیز از خصائص ایشان است نسبت با امم سالفه اگرچه پیغمبر ایشان بود و استدلال کرده اند بدین حدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین
من آثار الوضوء و لیکن قوی آنکه این جزء وضو مخصوص است بایشان و در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گرفت او را گفته است که چون خواست آن کافر
که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز گذارد و در قصه جریج راهب نیز آمده که وضو کرد و نماز گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است
باین امت غره و تحجیل است نه اصل وضو و در روایتی مر مسلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این سیمای است که نیست مر غیر شما را و از ظاهر حدیث احمد که در
مشکات در کتاب طهارت آورده نیز تخصیص فهم میگردد و جمع صلوات خمس نیز از خصائص این امت است و در امم سابق چهار نماز بود جز عشاء و اول کسیکه نماز عشا گذارد
پیغمبر ما بود صلی الله علیه وسلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تفضیل داده شده اید بدین نماز بر سائر امم و نگذارده است
آنرا هیچ امتی پیش از شما و اذان و اقامت نیز از خصائص این امت است و بسم الله نیز مخصوص است هیچ امم نازل نشده است مگر بر سلیمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص
امت است نسبت با امتهای دیگر و آمین نیز از خصائص این امت است و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود آنحضرت که یهود حسد نمی برند بر ما بر چیزی
چنانکه حسد میبرند بر جمعه که هدایت شدیم ما بدان از خدای تعالی و گفتن ما در پس امام آمین و در روایتی آمده چنانکه حسد میبرند بر سلام و آمین از خصائص این امت است
رکوع در نماز و آمده است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم در وی نماز عصر بود پس گفتیم یا رسول الله چیست این گفت بدین امر کرده شدم ...

علیه وسلم باین امر کرده شد مراد از سجده نیز معلوم میگردد که ادای کل سجده نیز با هم رکوع بود چنانکه در نماز سهو دو تسلیم میشود لیکن از آن ادراک سجده در واقع انتقال از قیام بر کمال
و از رکوع بسجود و تدریج در آن افضل است در صورت حضور وجود خشوع ولیکن در اینجا اشکال آورده اند که قول حق تعالی یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین دلالت
دارد بر سجود در رکوع در امم سالفه و میگویند که مراد بقنوت اینجا طاعت است از جهت قول حق سبحانه امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و قنوت بمعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است بقول وی سبحانه وادبار السجود و برکوع خشوع و جواب تقدیم سجود بر رکوع نوعی از قرینه است بر این معنی والاظهر آنست که رکوع مقدم بود و این
بر تقدیری که ثابت شود بعض حدیث عدم رکوع در نماز امم سابقه و علما استدلال کرده اند بحدیث علی رضی الله عنه بر آن تمام نیست این استدلال فافهم مگر آنکه نظر بوقوع گویند
که رکوع نیست در نماز آن قوم والله اعلم واز خصائص این امت آنست که صفوف ایشان در نماز و قتال مانند صفوف ملائکه است در قدر و منزلت و قرب درگاه و از بعضی احادیث معلوم
میشود که تشبیه در اتمام صف اول است که آنرا تمام کرده صف دیگر میبندند و تا آنکه این تمام نباشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند که جماعت نیز از خصائص این است والله اعلم
واز جمله خصائص تحیه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها گذشت که یهود نمی شنیدند کلام ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تحیه سلام آنست
که در وقت ملاقات سلام میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی است و سلام نیز فرد آنست که بر ملائکه و قوم میگویند قدر مراد از خصائص این است جمعه است که دیگر انرا نیست
چنانکه در حدیث آمده است که هذا یومهم الذی فرض الله علیهم فهدانا الله له فالناس فیه لنا تبع الیهود غدا والنصاری بعد غد رواه البخاری و در حدیث بیانی است که در جای دیگر ذکر
شده است و از خصائص این امت ساعت جمعه است که هر چه درین ساعت از خدا تعالی طلب نمایند بدهد درینجا اقوال است قریب بچهل قول و در شرح سفر السعادة آنرا با تطبیق
در آن نقل کرده ام صحیح ترین آن دو قول است اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است بخطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر آخر ساعت از روز جمعه و فاطمه زهرا رضی الله
عنها برین جانب است میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بر می گماشت که خبر کند از آن والله اعلم واز آنجمله آنست که در اول شبی که بیاشد از رمضان نظر میکند حق سبحانه
بسوی ایشان نظر عنایت و هر که نظر کند خدا بسوی وی نظر عنایت عذاب نکند وی را ابدا و فرزند امید بوی آنکه بوی است در دهن روزه دار نزد خدا خوشبوتر از
بوی مشک و استغفار میکنند ملائکه برای ایشان هر شب تا آنکه افطار کنند و چون آخر شب از رمضان بیاشد آمرزیده شوند ایشان همه داده شده است این امت را در شهر رمضان پنج خصلت که داده
نشده است پیغمبر را پیش ازین است که استغفار میکنند برای ایشان ملائکه تا افطار میکنند و در بند کرده میشوند مرده شیاطین و از آنجمله استحباب سحور و تعجیل فطر و اباحت
اکل و شرب و جماع در شب تا فجر حرام بود بر کسانی که پیش از ما بوده اند بعد خواب یعنی در صدر اسلام بر ایشان بعد از خواب حرام بود منسوخ گشت و از آنجمله شب قدر است چنانکه گفته است
نووی در شرح مهذب و روایت آمده است که در بنی اسرائیل مردی بود که هزار ماه در راه خدا جنگ کرده و سلاح از تن برنکشید صحابه گفتند که ما را طاقت آن نیست یکی را از ما که چنین
تواند کرد پس نازل شد سوره قدر که شب قدر بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضل‌تر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام درین مقام در محل خود بیاید
و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این امت است یا امم سابقه نیز بود و آیه کریمه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام
رمضان است ظاهر در آن است که بر امم سابقه نیز مکتوب بود و ابن ابی حاتم از ابن عمر مرفوعا آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر امم سابقه چنانکه بر ما و در اسناد وی
مردی مجهول است و اگر گوییم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع در مطلق صیام است و قول جمهور همین است از خصائص این است و برای ایشان
نزد مصیبت که حیث استحباب صلوات و رحمت است از پروردگار تعالی و سبب اهتدا است چنانکه از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده شده است این امت نزد مصیبت چیزی که داده نشده
است انبیا را مانند آن قول انا لله وانا الیه راجعون نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین تنبیه الله علی طریق الحق
والیقین این قول مستحب است و هم قریب است که انبیا بتحقیق مسود یعقوب علیه السلام فصبر جمیل والله المستعان و این معنی سیما است و قول یا اسفی علی یوسف منافی آن است و اگر گویند داده شد این آیه
امت را چیزی که داده نشده اند امتهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص است بامت نه بانبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
واز آنجمله آنست که خدا تعالی برداشت از این امت اصر و اغلال که بود بر امم سابق مراد تخفیف و رفع تکلیفهای شاق است که بود بر ایشان مثل قطع موضع نجاست و قتل
عمد و خطا و قطع اعضا خاطیه و قطع موضع نجاست و قتل نفس در توبه و بیمود و مرد از نبی اسرائیل که بیکدیگر گناه در شب میکرد و صبح بر در خانه وی کفارت این گناه است که بر وی بود و حکم
خود در الهی ... آمد و از انجمله ... گردانیدن ... اسرائیل ...

گردانید افطار و قصر در سفر و گشاد بر ایشان در توبه را و مشروع گردانید بر ایشان را کفارات در حقوق الله و ارش و دیت در حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما
که گفت حرج آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدائد و مکاره که نهاد حق تعالی از این امت از آنجمله آنست که خدا تعالی رفع کرده است از ایشان مواخذه بخطا و نسیان و بانچه اکراه کرده شوند
بران و حدیث نفس که آنرا خاطر و وسوسه خوانند بتحقیق بودند بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از آنچه امر کرده شده بودند بدان یا خطا کردند متعجل میشد بر ایشان عقوبت حرام کرده
میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب باندازه آن گناه و بتحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ان الله تعالی رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه رواه احمد و ابن
حبان والحاکم و ابن ماجه و فرق میان خطا و نسیان آنست که در نسیان بالکل فراموش شده است چنانکه روزه دار روزه را فراموش کرده بخورد و در خطا یاد دارد ولیکن غلط کرد چنانکه روزه
یاد دارد و مضمضه کرد و آب بحلق در رفت و اکراه بزور کسی برکاری داشتن چنانکه زور طالبی کرد و گفت تکلم کن بکلمه کفر و اگر نمیکنی میکشم ترا اینجا اگر تکلم بکفر کرد و در دل برقرار خود است باک
ندارد و بران مواخذه نیست اما در حدیث نفس بدانکه درینجا چند چیز است یکی آنکه چیزی یکایک بی اختیار در دل افتاد و این را هاجس خوانند درینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد ازانکه
در دل افتاد و جولان کرد و گردید در دل آنرا خاطر خوانند بعد ازان هم است که خواست بکند و نکند و این مرفوع است ازین امت بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسند بعد ازان عزم
که مجرد است که بکند ولیکن از خارج مانعی پیدا شد که نمی تواند کرد اگر مانع نباشد البته میکند درین صورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول حق سبحانه و تعالی و
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یا عزم ناساز نیست و مواخذه بروی مواخذه زبانه بلکه گناهی است سرخود و مواخذه کرده میشود آدمی بران و از خصائص کامله این
خیر الامم آنست که شریعت ایشان اکمل است از جمیع شرایع متقدمه و این عیان است که محتاج نیست به بیان و افصح است که خفا نیست دران و چون آنحضرت مبعوث
است برای تتمیم مکارم اخلاق و محاسن افعال لاجرم دین و شریعت او اتم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت جامع است میان جلال و جمال و قهر و لطف در غایت
مرتبه توسط و اعتدال زیرا که شریعت موسی علیه السلام باید که در حد تکالیف شاقه در شدت از قتل نفوس و تحریم طیبات و تقلیل عقوبات و تحمیل اصار و اغلال و اظهار آثار قهر
و جلال بود موسی علیه السلام از اعظم و اشد خلق الله در حیث غضب و بطش و اخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود و رده اند که از انرو که موسی علیه السلام بشرف تکلم و تجلی
مخصوص شد برقع بر روی مبارک میکشید تا از ابهت قهر و جلال وی مردم بیتاب نشوند و بود نفوس امت وی نیز شدید و غلیظ و محتاج که جز بتکالیف غلیظه و احکام شدیده صلاح
و استقامت نمی پذیرفت قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و بود شریعت عیسی علیه السلام شریعت فضل و احسان و لطف و امتنان که مقاتله و مجاهده
در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر بکشند عاصی شوند و بود نفوس امت وی علیه السلام لین و نرم و نبود بر ایشان اصار و اغلال احکام شدیده و وارد شد در انجیل
آمده است که هر که طپانچه بر رخسار راست تو زند بگردان تو رخسار چپ را بسوی وی و هر که نزاع کند ترا در جامه که بر بدن تست بده آن جامه ردای خود را و هر که تسخیر کند ترا یک میل برو تو
با وی دو میل و این مبالغت که نصاری پیدا کردند بدعتی است که از پیش خود پیدا کرده اند بی آنکه حق تعالی نوشته و واجب گردانیده باشد بر ایشان چنانکه منطوق قرآن است و
رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و بود عیسی علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان اما پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و صفت عدل شد و لین و رافت و رحمت و شریعت او اکمل شرائع و امت او اکمل امم و احوال و مقامات ایشان اکمل احوال و مقامات و لهذا آمده در شریعت
وی غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی وارد شد بالزام و ایجاب و گاهی بندب و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین و جاهای شدید نبود و در جای عطا میکرد
گاهی عدل میفرماید و گاهی فضل و مجاهد فی جزاء سیئة سیئة مثلها پس گوید فمن عفی و اصلح فاجره علی الله و این فضل است انه لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتم
فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ایجاب عدل و تمام تحکم ظلم است و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین امت خبائث را و مباح گردانید برایشان طیبات را و تحریم
رحمت است برامم سابقه عقوبت بود و تحلیل برایشان هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج دگر گردانید ایشان را شهداء بر ناس و ادا است کرده مقام رسول که شهید
بر امم خود و گردانید ایشان را خیر امت [illegible] گردانید ایشان را افضل [illegible] گراست [illegible] درجات [illegible] افضل [illegible] است
[illegible] سوال کردم از پروردگار خود [illegible]
[illegible] اختلاف ایشان [illegible] اختلاف امم سابقه [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]

وتسهیل امور دنیا و انتظام کارخانهٔ معیشت است چنانکه اختلاف علما در مسائل فقه سبب مزید تخفیف و توسعهٔ امر دین است و از خصائص این امت مرحومه آنست که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را و برامم دیگر عذاب است چنانکه وارد شده است که الطاعون رجز انزل علی بنی اسرائیل او علی من قبلکم و در حدیث صحیح آمده که الطاعون شهادة لکل مسلم و در روایتی الطاعون شهادة لامتی و رحمة لهم و رجز علی الکافرین و فرار از آن در حکم فرار از زحف است چنانکه در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام مشبع تر ازین آورده ایم و از خصائص این امت است که نزد شهادت دو کس از ایشان مر عبدی را بخیر واجب میگردد برای وی جنت و در امم سابقه وقتیکه شهادت میدادند چهل کس و در حدیث آمده است من اثنیتم علیه بخیر وجبت له الجنة و من اثنیتم علیه بشر وجبت له النار و گفته اند که مراد شهادت اهل عدالت و صدق است که بی شائبهٔ غرض و کذب باشند و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصیر و اعمال ایشان قلیل نسبت با امم سابقه و اجر ایشان اکثر و اوفر چنانکه در حدیث صحیح آمده است که فرمود که داستان شما و داستان آنها که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل داستان شخصی است که سه اجیر گرفت یکی از بامداد تا پیشین و دیگر از پیشین تا دیگر و دیگری از دیگر تا شام و هر یکی را یک دینار اجرت ساخت چون قسمت اجرت شد اجیران ایستادند که چون ما کم عمل باشند و اضعاف اجرت بر ایشان آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شما را دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم بدهم اول مثال یهود و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال این امت مرحومه از جملهٔ خصائص این امت آنست که ایشان را داده شده اسناد که آن سلسلهٔ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم باقی است تا روز قیامت همچنین خواهد بود و این خصیصهٔ فاضله و سنت سنیه است که اکرام کرده است حقتعالی بدان این امت را و تشریف و تفضیل داده ایشان را بدان که هیچ یکی از امم را نداده بود صحف انبیاء ایشان در دست ایشان خلط کرده بودند بدان اخبار خود را که گرفته آنرا از غیر ثقات و نیست میان ایشان تمیز و تفرقه میان تورات و انجیل و میان آنچه لاحق کرده اند از اخبار و این امت فاضله شرفها الله تعالی و فضلا و تکریما اگر فقط احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود بصدق و امانت ایشان از دیگران تا منتهی بحضرت نبوت و بحث و تفتیش کردند تا شناختند احفظ و اضبط در مرتبه تمیز کردند میان آنکه اطول بود در مصاحبت و مجالست تا آنچه خود از کسیکه قصیر بود در آن و نوشتند احادیث را از طرق متعدده و ضبط کردند حروف و کلمات آنرا از غلط و خطا و زلل و خلل و تهذیب و تنقیح نمودند خصوصا اصحاب صحاح که عمدهٔ ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و صداقت اند جزاهم الله عن المسلمین خیرا و این فضل خاص خدا است عز و جل برین امت فنشکر الله علی هذه النعمة و سائر نعمه و نسأله التوفیق بفضله و کرمه ابوحاتم رازی گفته که نبوده در هیچ امتی از امم سابقه از هنگام پیدائش آدم علیه السلام علما و امنا که نگاه دارند آثار رسل خود را مگر درین امت مرحومه معرفت تواریخ و انساب هم از خصائص این امت است میگویند که عارف ترین صحابه بعلم انساب ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما اکثر صرف در علم اشعار و تواریخ و انساب و ایام عرب بود و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که وصیت میکرد بالتزام و حفظ دواوین شعر و لغات عرب برای معرفت وجوه تفسیر قرآن و اعراب آن رضی الله عنهم و جزاهم خیرا و از جملهٔ خصائص آنست که این امت مخصوص و موفق شد به تصنیف کتب ایشان درین کار مصداق حدیث لا یزال طائفة منهم ظاهرین علی الحق حتی یأتی امر الله مجاهدین فی سبیل الله ... سنة رسول الله اند و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعدهٔ تصنیف میان ایشان نبود اگرچه کتابت علم و جمع احادیث بود لیکن تصنیف بترتیب موجود نبود اما این منهاج نبوت است و تفصیل و تنقیح و اصلاح و تدوین علوم و تعیین فروع و مسائل سلوک شد و بعد از آن چندان شد که از حد حصر و احصا خارج آمد که جز علام الغیوب حافظ آن نتواند کرد بارک الله فیهم و کثر سوادهم از خصائص امت محمدیه وجود اقطاب و اوتاد و نجبا و ابدال است در ایشان حدیث مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مرد و زن اند چون بمیرد یکی از آن مردان و زنان بدل آرد خدای تعالی در بدل وی مردی یا زنی دیگر روایت کرده است این را خلال در کرامات الاولیا و روایت کرده است طبرانی در اوسط با این لفظ که زمانی نمی باشد زمین از چهل مرد مانند خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام که بایشان قائم است زمین و برکت ایشان آب داده میشوند مردم و نمی میرد هیچ یکی از ایشان مگر آنکه بدل میگرداند الله تعالی بجای وی دیگری را و تسمیه بابدال هم ازین جهت است و بعضی مشایخ علما گفته که بجهت آن تبدیل کرده اند صفات ذمیمه بصفات حمیده و منسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند خلیل الرحمن بودن ایشان در صفتی از صفات کسانی که اخص صفات باشد شریک او وی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگویند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل در جمیع صفات ما شاء ابن عدی در کامل آورده بیست و دو کس از زمین اهل تن بشام می باشند و هژده بعراق چون امر الهی بیاید مقبوض شوند قائم می شود ... و همچنین است نزد احمد در مسند و ابونعیم در حلیه از ابن عمر مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خیار امت من ... ابدال ... چهل هر گاه بمیرد یکی دیگری بدل وی می آید و ایشان در تمامه بودی زمین می باشند هم در حلیه از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود

از خصائص امت

و شود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهل مرد اند که هستند دلهای ایشان بر دل ابراهیم است دفع میکند خدا تعالی به برکت ایشان بلا را از خلق گفته میشود ایشان را
ابدال ایشان در مرتبه اند این مرتبه را بروزه و صدقه و تسبیح ابن مسعود بچه چیز یافتند ایشان این درجه را فرمود بسخاوت و خیرخواهی مسلمانان یعنی در نماز و روزه شریک اند با مسلمانان
اما صفت خاص ایشان که بآن دریافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از معروف کرخی رضی الله عنه هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امة محمد نوشته شود او را از ابدال
از ابدال و در حلیه هر روز ده بار گفته باین لفظ اللهم اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد آمده است که ایشان ابدال آنست که از البدن … میشود سر ایشان را اولاد
ایشان بعضی گفته اند چنین بود یزید بن هارون آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد خطیب از کتانی آورده است که گفت نقبا
سیصد اند و نجبا هفتاد و ابدال چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی مسکن نقبا در مغرب است و مسکن نجبا مصر و مسکن ابدال شام و اخیار سیاح اند در زمین و عمد در گوشهای زمین اند و
مسکن غوث مکه مبارکه است و چون عارض میگردد امر عامه تضرع میکنند و ابتهال میکنند … بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از آن اخیار بعد از آن عمد اگر مستجاب نشد
دعای ایشان و نجبا و اگر نه ابتهال میکند غوث اجابت کرده میشود دعای غوث پیش از تمام شدن سوال او و از خصائص این امت آنست که ایشان می درآیند در قبور با گناه
بیرون می آیند بیگناه پاک کرده شود از گناهان باستغفار کردن مومنان از ایشان رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس … حاصل میشود … بعضی
از علما گفته اند اگرچه این قول شاذ است که عذاب قبر از خواص امت مرحومه است تا ایشان را صاف پاک گرداند بآخرت نرود دیگر عقابی بر ایشان نرود و از آنجمله آنست که
ایشان نخستین کسی باشند که میشگافند برای ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر پیش از سائر امم و در حدیث آمده است که … انا اول من تنشق الارض عنی ثم انتهی
و از آنجمله آنست که خوانده شود ایشان غر محجل از آثار وضو و غره بیاضی که در روی است باشد و تحجیل بیاضی که در قوائم است باشد و غایت تحجیل استیعاب عضدین و ساقین
است و شستن … مقدم … و از آنجمله آنست که ایشان در موقف بر مکان عالی باشند و در حدیث آمده که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم بیاشیم من و امت من بر جای بلند مشرف بر خلائق نیست هیچ کس از مردم مگر آنکه دوست میدارد که از ما باشد و نیست هیچ پیغمبری که تکذیب کرده او را امت او مگر
آنکه ما گواهی میدهیم که وی رسانیده رسالت پروردگار را و در حدیث دیگر آمده که فرمود پس بیاشیم من و امت من بر تل و از آنجمله آنست که مر ایشان را علامت نشان بیابا شند
در روی از اثر سجود قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و این علامت در دنیاست یا در آخرت دو قول است یکی آنکه این سیما در دنیاست مراد بدان سمت حسن
و سیمای اسلام و خشوع و خضوع گفته اند صفرت در روی … گمان می برد که ایشان بیمار اند و نیستند بیمار … دوم آنکه این سیما در آخرت خواهد بود که مواضع
سجود از ایشان روشن … بود که شناخته میشوند بدان که ایشان ساجد بوده اند در دنیا … آمده که … مواضع سجود از رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده …
گفته که در آید در بیت … که محافظت میکنند بر نماز پنجگانه و از آنجمله آنست که داده میشود کتابهای ایشان در دست راست ایشان رواه احمد والبزار کذا فی المواهب از اینجا معلوم میشود که
دادن کتاب بدست راست از خصائص این امت کریمه است و در مشکات نیز حدیثی از ابی الدرداء می آرد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من میشناسم امت خود را روز قیامت بآنکه
غر محجل اند و بآنکه کتابهای ایشان در دستهای راست ایشان است و میشناسم بآنکه سعی میکند ذریت ایشان پیش ایشان شیخ ابن حجر در شرح تصریح نموده
که ظاهر این حدیث آنست که دادن کتاب بدست راست از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و آنچه دلالت میکند بر آن از آیات قرآنیه خود عموم است مگر آنکه حمل کرده شود
بر آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفتی که نیست مر غیر ایشان را الا آنکه ذریت تواند که از خصائص باشد زیرا که یافته نشود … آن باشد انتهی و از آنجمله آنست که نور ایشان
سعی میکند پیش ایشان بجانب راست ایشان چنانکه منطوق کتاب مجید است اخرجه احمد باسناد صحیح از جمله خصائص ایشان آنست که مر ایشان راست چیزی که سعی کرده اند ایشان برای
خود و آنچه سعی کرده شود برای ایشان و نبود مر کسانی که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سعی میکردند … عکرمه در اینجا اشکال میکند زیرا که قول حق سبحانه
ان لیس للانسان الا ما سعی چه این دلالت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست جز از آنچه خود سعی نموده عمل کرده و جوابها گفته اند از این اشکال … یکی آنکه این آیت منسوخ است بقول تعالی
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم … طفل … قبول … شفاعت …
… گفته که احادیث بسیار دلالت می کند … قول مومن … ثواب اعمال …
… که هر که بمیرد … صلی الله علیه وسلم برای کسیکه …

بپس قرآن بگذارد ازوی واز عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که اعتکاف کرد از برادر خود عبدالرحمن و اعتاق کرد از وی و گفت سعد بن عباده یا رسول الله مادر من مرد آیا
تصدق کنم از جانب وی فرمود نعم گفت کدام صدقه فاضلتر است فرمود آب داد آن پس ساخت سعد چاهی و گفت هذه لام سعد و عبدالله بن بکر رضی حج اورا کرده بود که پیامبر
فرمود پس بهمسست فالکرد و بعضی داد این عباس رضی الله عنهما پس اوراکه برود از جانب وی از مفسران بعضی گفته که مراد بابن الانسان ابوجهل است و بعضی گفته عقبه بن ابی معیط و
بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته اند مراد انسان ابراهیمی است نیست و بعضی گفته اند که این اخبار است از شرایع من قبلنا و دلالت کرده است بر نیست که انسانرا
سعی بدی سعی غیر وی هر دو هست صاحب کشاف گفته است که سعی غیر خود نفع نمیکند مگر مبنی بر سعی نفس خود بودن آن مومن مصدق پس باین اعتبار باشد سعی غیر در حکم سعی
نفس از جهت بودن او تابع مراد او قایم مقام او و نیز سعی غیر نفع نمیکند وقتیکه عمل کند آن غیر برای نفس خود ولیکن چون نیت کرد برای وی در حکم شرع نایب گشت وی شد قایم مقام
وی گشت انتهی و تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قرائت قرآن را بر میت میرسد یا نه اکثر برآنند که میرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه این است که نمی
رسد و بعضی حنفیه برآنند که میرسد و همین قائل است امام احمد بن حنبل رحمة الله علیهم اجمعین بلکه منقول از امام احمد است که میرسد میت را هر خیر از صدقه و صلوة و حج و اعتکاف
و قرائت و ذکر و غیر ذلک لیکن گفته که قرائت بر قبر بدعت است شیخ شمس الدین قسطلانی که صحیح وصول ثواب قرائت است از قریب و بعضی و وارث و غیر وارث چنانکه
نفع میکند صدقه و دعا و استغفار بالاجماع و امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه در تکمله روض الریاحین ذکر کرده است که شیخ عز الدین بن عبدالسلام را در خواب دیدند که میگوید با حکم
در دنیا که ثواب قرائت قرآن بمیت نمیرسد الان معلوم شد که میرسد بخواهند و ثواب آن برسانند و فتوی داده است قاضی حسین که استیجار برای قرائت قرآن بر قبر جایز است چنانکه
استیجار برای اذان و تعلیم قرآن باید که دعا کند میت را بعد از قرائت زیرا که دعا حق میشود و مراد از دعا بعد از قرائت نفع میت باجابت و اکثر است از وی برکت ذکر کرده است شیخ عبدالکریم
سالوسی که اگر نیت کرد قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول تلاوت که عبادت بدان است پس واقع نشود از غیر و لیکن
اگر قرائت کرد بعد از ان گرداند آنچه حاصل شده است او را از اجر برای میت این دعاست بحصول آن اجر میت را نفع میکند و گفته اند که جمیع قرآن نفع برکت نزول رحمت
و میت منکلم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت حصول برکت تا که بخشد ثواب قاری مراد او و ذکر کرده است صاحب عده که اگر بمیرد و وصیت کرد یا کنند
چاه را یا نشاند درخت یا وقف کرد مصحف در حال حیات خود یا کرد نهر را غیر وی بعد از موت وی میرسد ثواب آن میت را چنانکه وارد شده است خبر مخصوص نیست حکم توقف مصحف
بلکه ملحق است بآن هر وقف و این قیاس تقاضا میکند جواز نصیحت را از میت پس آن نوعی است از صدقه و لیکن در تهذیب گفته است که جایز نیست تضحیه از غیر بغیر امر او
همچنین از میت مگر آنکه وصیت کرده باشد بران و تحقیق روایت کرده شده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که تضحیه میکرد از پیغمبر بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم و از ابی العباس
محمد بن اسحاق سراج آمده که گفت تضحیه کردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفتاد اضحیه را با اهل و صا با سوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس نیست ما مرد وی چیزی از تری و انکار کرد
از اجماع حتی و گفته اند که نکرده اند آنرا اصحابه و بعضی از فقهای متاخرین مستحب داشته اند آنرا و بعضی بدعت میدانند آنرا و گفته اند که آنحضرت غنی است از ان زیرا که آنحضرت تا حست
بحکم من سن سنة حسنة فله اجرها که عمل خیر کرد از است ولی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزی امام رحمة الله علیه گفته که هیچ چیز نیست که عمل میکنند آنرا یکی از امت مگر پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اصل است و ران و در تحقیق تصریح کرده جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحایف پیغمبر است صلی الله علیه و سلم زیاده بر آنچه هر عامل را ست از اجر با چندین
که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی زیرا که تهدی هر عامل تا روز قیامت حاصل میشود مراد از اجر تجددی نمود مرشیخ و معلم او را مثل آن اجر و مرشیخ شیخ او را دو مثل و شیخ ثالث را چهار
و رابع را هشت و همچنین میرود اجر در هر مرتبه بعدد اجر حاصل تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باین وجه معلوم میگردد تفضیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مرتبه بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ده باشد مر آنحضرت را یکهزار و بیست و چهار و چون هدایت بعاشر یا بر یازدهم میرسد اجر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین
چندانکه زیاده میشود یکی متضاعف میگردد تا آنکه وی ابد کما قال المحققون باین جواب داده میشود که اکمال جامی قاری مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم زیادت شرف
با علم بکمال آنحضرت در سایر انواع شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول قرائت وی تضمن است بر سلام او مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد سوال اول را که اشاره است
مثل جمیع آن اجر چنانکه تقریر کرده شد و این قبیل است آنچه منشر عشرت نمود و میت که مطهره که میگویند اللهم هذا البیت تشریفا و تعظیما ذکر کرده است همه مراتب ایشانرا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اشارت کرده است بقول من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة و بقول کمال خود در اثبات اجر تقییر نیا تناهی مر

را او را صلی الله علیه وسلم و از خصائص وی این است که ایشان سید انبیاء بهشت اند پیش از سائر امم روایت کرده است طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم که حرام کرده شده است بهشت بر انبیا تا داخل شوم من و حرام کرده شده است بر امم تا در آید امت من و از انجمله آنست که در می آیند بهشت از امت ایشان هفتاد
هزار کس بی حساب روایت کرده اند شیخان و نیز بیهقی و طبرانی است که فرمود آنحضرت وعده کرد مرا پروردگار تعالی من که در آرد در بهشت از امت من هفتاد هزار کس بی حساب من سوال کردم از پروردگار
تعالی مزید را پس داد مرا با هر یکی از هفتاد هزار هفتاد هزار و بالجمله داده است پروردگار تعالی و تقدس این امت را آنچه داده است امم دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه داده است پیغمبران
دیگر را شکرا لما دعاه الله و تعبدا لما اطاقت؛ یا اکرم الرسل کن اکرم الامم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و امته اجمعین **وصل** از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات
و ابهر معجزات و کرامات تشریف و تخصیص الهی جل و علا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بفضیلت اسرا و معراج است که هیچکس از انبیا و رسل را بآن مشرف و مکرم نگردانیده و بجائی
که وی را رسانید و آنچه وی را نمود هیچکس نرسانید و ننمود سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا اسرا که بردن آنحضرت
است از مکه بمسجد اقصی ثابت است بکتاب الله و منکر آن کافر است و از انجا باسمان بردن که معراج نام است ثابت است باحادیث مشهوره که منکر آن مبتدع و فاسق فی ذلک
است و ثبوت بگر اخبار [illegible] عجائب و غرائب احوال باخبار که منکران جاهل و محروم است صحیح آنست که وجود اسرا و معراج همه در بیداری و بجسد بود و جمهور علما از صحابه
و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و فقها و متکلمین برین اند و متواردست بدان احادیث صحیحه و اخبار صریحه و بعضی برآنند که بروح بود در منام و جمعی برآنند که قضیه متعدده
بود در یکوقت در یقظه و در اوقات دیگر در منام بروح و بعضی در مکه بود و بعضی در مدینه با وجود آن اتفاق دارند همه که رویای انبیا وحی است که راه نیست شیطان را در آن بیدار
دل ایشان [illegible] نرسیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده نمی بود چشم در وقت خفتن [illegible] نگردد چیزی از محسوسات و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که وقوع آن در
نوم برای توطیه و تیسیر بود چنانکه در ابتدای نبوت رویای صادقه میدید تا سهل آید بر آن و آسان شود بر وی بر داشت ثقل وحی که امری عظیم است ضعیف و عاجز است از وی قوای بشریه
همچنین معراج نخست در منام واقع شده تا قوت و استعداد وصول آن در یقظه حاصل گردد و لهذا بعضی از قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در منام پیش از بعثت بود
والله اعلم و بعضی از عارفین گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم معاریج بسیار بود بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن بجسم بود در یقظه و باقی بروح و منام والله اعلم و قومی گویند که اسرا از مسجد
حرام تا مسجد اقصی بجسد در یقظه بود و معراج از انجا تا سموات بروح در منام [illegible] احتجاج می آرند بر آنکه ذکر کرده که در وی مسجد اقصی را غایت اسرا گردانید و اگر اسرا بجسد زیارت مسجد اقصی
بودی ذکر میکرد آنرا که اهم بود در تعجب و تعظیم قدرت الهی [illegible] حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و جواب این آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی
در آیه کریمه بجهت [illegible] خلاف [illegible] و انکار [illegible] آیات و علامات [illegible] آنحضرت و استخبار و امتحان نمودن از صفات آن چنانکه مذکور گردد
و ثبت [illegible] احادیث و اخبار صحیحه مشهوره و در آن بلکه آیات قرآنی نیز چنانکه در سوره والنجم واقع شده اگرچه آنچه در سوره والنجم واقع شده است بعضی بر رویت جبرئیل و قرب
او حمل کرده اما تحقیق آنست که محمول [illegible] لقد رای من آیات ربه الکبری [illegible] و الیقین کاشارت قول حق سبحانه لنریه من آیاتنا به معراج است بعد
مسجد اقصی بود زیرا که از انجا بسموات برده [illegible] آیات [illegible] کرامات و معجزات در سموات بود و مقتصر نبود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی [illegible] مسجد اقصی مبدا
آسمان [illegible] ذکر کرد مسجد اقصی را [illegible] در منام [illegible]
متعارف است در نوم [illegible] منام [illegible]
[illegible] منام [illegible]
[illegible] آنست که این رویا [illegible] گفته
و رویا که [illegible] بودن اسرا [illegible] منام
[illegible] استیقاظ [illegible] وصول ملک [illegible] آنحضرت [illegible] تمام قصه
[illegible] المسجد الحرام [illegible] استیقاظ از نوم [illegible] واقع شده باشد [illegible]
[illegible] بعضی از محققین گفته اند که مراد با استیقاظ افاقت و هشیاری بحال خود آمدنست از آن حالت که سخت در گرفته بود آنحضرت را

صلی الله علیه وسلم ... عجایب غرایب ملکوت سموات و ارض ... را و اعلی و آنچه دید از آیات کبری الهی و امر از نامتناهی دید و شنید بود باطنی در اشارات [illegible]
قوم میگویند که شهود ملکوت اگرچه در بیداری باشد لیکن نوعی از غیبت عالم محسوسات که آنرا میگویند از نعت النوم و [illegible] می باشد و حقیقت آن بیداری است و لیکن [illegible]
غیبت مرج تعبیر آن گاهی به نوم میکنند و در روایتی و انا بین النائم و الیقظان نیز آمده است و بعضی گفته اند مراد به نوم [illegible] و اضطجاع است [illegible]
بیانا انا نائم فی الحجر و در رایتی قال مضطجع با آنکه انس این حال را مشاهده نکرده است و از آنحضرت نشنیده چه قصه صریح مبنی از هجرت است ... انس [illegible]
در آنوقت هم صبی بود و عمرش هشت ساله کذا قالوا و همچنین حدیث عایشه که گفت ما فقد جسد محمد که متمسک آن طایفه است که میگویند مراد از نوم [illegible]
زیرا که عایشه رضی الله عنها در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید که متولد نشده باشد [illegible] اسلام [illegible]
سانی اگرچه اصح آنست که بعد از آن بحسال بود و الله اعلم و مقصود آنست که حدیث عایشه [illegible] حدیث دیگران که از طرق متشابهه تحدیث کرده اند [illegible]
شده است ما فقد جسد محمد این خطاست بی شبهه آنچه آمده است که ما کذب الفواد ما رای دلالت بر منام ندارد زیرا که مراد آنست که [illegible] دل [illegible]
بلکه تصدیق کرد و رویت او را و انکار نکرد دل چیزی را که دید چشم بدلیل ما زاغ البصر و ما طغی و اما تمسک و تشبث با باطیل و مزخرفات فلسفه و طبیعت [illegible] علوی و صعود [illegible]
و التیام در افلاک جایز نیست در طریقه اسلام باطل و عاطل است و جماعه دیگر از اهل اشارات تاویلات که صورتا بمعانی حمل کنند و معراج را روحانی مراد دارند [illegible]
روحانی گویند به آن معنی که عروج روح را بود در منام بلکه به آن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترقی است و معراج کمال و مراد به جبرئیل روح محمدی است [illegible]
[illegible] مرکب حس است که خاصیت خود سرکشی است رام میگردد به قوت [illegible] مراد بآسمان مقام قرب و سدرة المنتهی نهایت مقامات [illegible] موسی علیه
السلام [illegible] عصا و نعلین راوی مقدس تاویلات کنند این فرقه اگر صور را اثبات کنند و با وجود آن نیز اشارت بمعانی جوان چیزی است مرتبه [illegible]
[illegible] کنند میان جسمانی و روحانی امام غزالی رحمة الله نیز در بعضی [illegible] است و اگر صرف معانی را اعتقاد کنند و بصور قائل نشوند [illegible]
[illegible] این مسکین آن طریقه [illegible] موهم [illegible] است گویا وجود صور را [illegible] امکان عادی [illegible]
شنیدن او است گردیدن چنانچه [illegible] قصه ابوبکر رضی الله عنه کرد و از آن روز او را صدیق نام شد و چندان از ضعفا مسلمانان [illegible] ایمان [illegible]
تصدیق و ایمان بقوت کشف و معرفت آن مقام را بشناسند و در یابند که علم الیقین بعین الیقین رسیده است و لیکن [illegible] تاویل [illegible] امکان [illegible]
کلام [illegible] و گرفتار عقل و حیلهای [illegible] از مقام ایمان و عبودیت بعید است و با ایمانیان او را بلی در رای قول خدا و رسول [illegible]
[illegible] این تقلید گویند و این را در نیابند که این تقلید نیست این تقلید کسی است که ثابت شده است که تحقیق [illegible] تحقیق [illegible]
تحقیق است و تحقیق است این تقلید نیست این اتباع صراط مستقیم است مقلد شمایید که تقلید عقل میکنید و [illegible] تحقیق [illegible]
در راه او است فلاسفه خود در اصل [illegible] ایشان چکاره است پیغمبر ایشان عقل ایشان است [illegible] خانه خراب [illegible]
و جدال [illegible] و در [illegible] ایشان بود و ما در سلوک راه عقل [illegible] گمراه [illegible]
[illegible] و الله الهادی و فصل بدانکه حدیث معراج را جمعی کثیر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت کرده اند [illegible] حسب [illegible]
مختلف آمده و مشهور از آن احادیث [illegible] است که بخاری و مسلم در صحیح خود از قتاده از انس بن مالک بن صعصعه آورده و در حدیث [illegible] شق [illegible] آن [illegible]
و ایمان [illegible] القیام [illegible] شق [illegible] حلیمه سعدیه [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] این [illegible] انکار کنند و گویند که شق صدر و طلب علت موت است [illegible]
و گویند که [illegible] آنحضرت [illegible] و امکان اهل ایمان تصدیق کنند [illegible] ظاهر گویند که این همه [illegible]
[illegible] عادت [illegible] است [illegible] مکرم [illegible] است [illegible] عالم [illegible]

حرام است در شریعت وی صلی الله علیه وسلم و امثال آن گفته اند که در تحریم ذهب از جهت استماع بد است و درین دار و اما دار آخرت مر مومنان را خالصا باشد یا شاید که محل
و تعالی قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة و قول وی صلی الله علیه وسلم هو لهم فی الدنیا و لنا فی الآخرة و قصه سر در حقیقت از عالم آخرت است و غیر استعمال
و استمتاع با آن حاصل نشد از آنحضرت بلکه از بلا که شد که غیر مکلف اند بدان بلکه احتمال دارد که این واقعه پیش از حکم تحریم باشد و واقعه هم این است زیرا که تحریم آن در مدینه است
بعد از قضیه اسرا و بعضی از ارباب معانی مناسبات استنباط کرده اند در ذهب و قلب شریف نبوی که ذهب از اوانی جنت است و از اثقل جواهر معدنیه و متحیر و طاهر از خاک و دیر
نمی گیرد و از زنگ چنانکه قلب شریف ثقیل ترین و در این از هر قلب است و در وی ثقل وحی و متحیر و طاهر از خاک سفلیات و نمی نشیند بر وی زنگ کدورات کونیه و لفظ ذهب مشعر
بذهاب الی الله و تطهیر او از باب حسن و متضمن است معنی و نضارت لقا و صفا و زرانت را و مراد بر پر کردن طشت بحکمت و ایمان پر کردن بچیز است از جواهر انوار که محصل کمال ایمان
و حکمت است و احتمال دارد از قبیل تجسد معانی باشد چنانکه می آید سوره بقره و زهراوین در صورت ظله و موت در صورت کبش متمثل ساخته میشود و اعمال بصور حسنه و نهاده
میشود در موازین و بعضی از عرفا گفته اند که درین دلیل است که ایمان و حکمت جواهر محسوس اند نه معانی معقوله از قبیل عراض چنانکه مذهب متکلمین است و سبحانه اعلم و اعرف است بحقایق
اشیا و نظر اهل عقل بر ظاهر است که چون دیدند که اینها صادر از جواهر اند حکم کردند بعرضیت آن و مشاهده کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم انوار و برای زیادت و تکمیل
یقین و ایمان و عدم خوف از عادات مهلکه بود از آنحضرت اشجع و اثبت و اعلی و اقوی و حالا و مقاما و اما حکمت در غسل قلب مقدم بآب زمزم آن گفته اند که آب زمزم تقویت میکند
قالب را پس غسل کردند قلب شریف را تا قوی شود بر مشاهده عالم ملکوت و بعضی علما استدلال کرده اند بر آنکه آب زمزم افضل است از آب کوثر زیرا که شستن قلب
با فضل میاه و قول بآنکه آب زمزم قریب بود و حاضر بود و آب کوثر دور بغایت ضعیف است زیرا که اینجا قرب و بعد معقول نیست اینجا کمال است و الله اعلم بعد از آن
آورد جبرئیل علیه السلام دابه سفید را که نام او براق است پست تر از بغل و بلند تر از حمار که می نهاد گام را در منتهای نظر و در حدیث آمده است سوار کرده شدم بالا برد مرا جبرئیل تا آسمان ظاهر
[illegible] که تا آسمان سوار بود بر براق [illegible] و این خیر خارج عادت است که بشر بر هوا [illegible] خصوصا که سوار باشد بر چهارپایه [illegible] قدرت
الهی است [illegible] و بعضی روایات آمده که براق [illegible] و بعضی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود [illegible]
بالا بر آمد آن [illegible] و تطبیق میان روایتین آن است که بعضی از رواة ذکر نکرده [illegible] دیگر اول ذکر کرد سواری براق را تا مسجد اقصی [illegible]
که همین سواری بر آسمان رفت راوی [illegible] عروج بر آسمان شاید که این سواری بوده باشد و الله اعلم و حکمت در نشاندن براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین چنانکه میان
محبوبان [illegible] خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب [illegible] که زبان خلوت خاص است [illegible] و تعالی [illegible]
و حکمت [illegible] در سلم و امن بوده [illegible] خوف [illegible] اظهار معجزه [illegible]
[illegible] و اشتقاق براق از برق است بمعنی لمعان [illegible]
[illegible] گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد [illegible]
[illegible] روایات آمده که چون آنحضرت [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] براق [illegible]
[illegible]
که ابراهیم علیه السلام [illegible] سوار [illegible] اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل [illegible] براق است
[illegible] سوار نشده بود [illegible] از جهت [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
براق [illegible] چنانکه [illegible] فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان [illegible]
[illegible] میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام [illegible] آنحضرت بود [illegible]
در انتهای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که [illegible] خود ساخت [illegible]
[illegible] رعایت [illegible] ادب و تکریم با آن حضرت کرده [illegible] آمده باشد و الله اعلم پس رسید بر زمین نخلستان [illegible]

پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود آی و نماز گزار که این زمین طیبه است پس از آن برفت ببیت لحم که مولد عیسی علیه السلام بود ... جبرئیل گفت
فرود آی فرمود این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد پس از آن دید پیری که از راه یکسو است ... آنحضرت را فرمود این چیست گفت سیر کن
یا محمد پس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند بآنحضرت و گفتند السلام علیک یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاشر پس گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد
پس جواب سلام ایشان گفت الحدیث پس گفت جبرئیل آن عجوزه که دیدی دنیاست باقی نمانده است از دنیا مگر چندان مقدار که باقیمانده است از عمر آن عجوزه و آنکه آواز داد و خواند
ترا ابلیس بود و اگر جواب میدادی تو امتان ترا اختیار میکردند دنیا را بر آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و آن جماعه که سلام کردند ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیهم السلام
و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بموسی علیه السلام که نماز میگزارد در قبر خود پس فرمود و اشهد انک رسول الله چون انبیا زنده اند ...
... بهشت ... که مکلف باشند ... بعد از آن گذشت آنحضرت در راه بر اقوام ... از نیکان و بدان ... احوال
و احوال خود مشغول ... گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید به بیت المقدس و بست براق را بحلقه باب مسجد که الان در آن باب ... پس در آمد در مسجد و گزارد
دو رکعت ... تحیة المسجد بود و حاضر شدند ملائکه ... و انبیا از آدم تا عیسی ... صلی الله علیه و سلم ... کردند
بعد الفصل ... پس ... آنحضرت امامت کرد و همه انبیا و ملائکه اقتدا کردند ... اختلاف کرده اند که
این نماز نفل بود یا فرض ... یا عشا بود یا صبح و ظاهر ... آنست که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج بآسمان بود ... نماز
... بود ... که این قصه بعد از نزول است ... آنحضرت ... استجماع کمالات و برکات ... اظهار فضل ...
بر انبیا ... گذشته بود ... در هر دو حال ... از عروج ... بعد از آن ... روایات ...
بعد از آن ... علمای حدیث و تفسیر ... آنحضرت با انبیا ... در هر دو حال است ...
... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ...
و ... بیت المقدس ... در هر دو حال ...
در ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... جبرئیل ... صلی الله علیه و سلم
... گفت جبرئیل ... اسلام ... علامت ...
... العالم ... دنیا ...
... بخلاف ... سال ... گفته اند ...
... آنحضرت ... اگر ...
عاقبت ... اجتناب ... حرام ... جبرئیل ...
یک ... اجتناب ... گفت جبرئیل ... اختیار ...
... ابن عباس رضی الله عنهما ...
... آمده است که انبیا علیهم السلام
... ابراهیم و موسی و داود و سلیمان ... صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ...
... صلی الله علیه و آله ... محمد ...
الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین ... الناس ... [illegible]
... ابراهیم علیه السلام ... آسمان ...

کرده بودند و شیعیان بملاقات آنحضرت متمثل ساخته بودند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس و سلام کرد بر ایشان بر وجهی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات شب معراج
حکایات که درین باب روایت کرده اند آنست که چون آنحضرت باسمان ششم رسید موسی را دریافت از آنجا رفت موسی بگریست گفت غلامی را بعد از من فرستادند که بیشتر از امت وی
می آیند از امت وی به بهشت بیشتر از آنچه در آیند از امت من و گفته اند که این بکاء موسی علیه السلام معاذ الله نه بر وجه حسد بود زیرا که حسد در آن عالم منزوع است از احاد مؤمنین چه جای
کسی که برگزیده است او را خدا تعالی بکلام خود و رسالت خود و گردانیده است از اولو العزم بلکه این تأسف و تحسر است بر آنچه فوت شده او را از خیری که مترتب میگردد بر وی برفع درجه
بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که مقتضی است تنقیص اجور ایشان را که مستلزم تنقیص اجر او است زیرا که هر نبی را است مثل اجر آنکه اتباع کرده است او را
بود کسیکه اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در عدد از کسیکه اتباع کرد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم کذا قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و ابن ابی جمره که از عظمای مالکیه است گفته حق تعالی
نهاده است در دل انبیا رحمت و رأفت بر امت خود و او مرکب و مجبول ساخته است انبیا را بران تحقیق که بسبب آن پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بر بعضی اموات بگریست گفته شد مر او را
چه چیز در گریه آورد ترا یا رسول الله فرمود این رحمت است که میگذارد خدای تعالی در دلهای بندگان خود و گریست کسانی که نیز از شفقت گرفته اند انبیا علیهم السلام ازین رحمت است
پس این رحمت در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر و وافرتر از دیگران پس ازین جهت گریست موسی علیه السلام ازین جهت شفقت بر امت خود زیرا که این وقت وقت افضال
وجود و کرم است که در صحبت حبیب کریم است تا خالی نشود خلع قرب و فضل ایشان پس امید داشت از فیض قبول افضال که رحمت کند خدای تعالی امت وی را و اینکه گفت این دو سال
ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بمعنی کودک است جهت تصغیر ویرا بلکه بسبب صغر سن آنحضرت است نسبت به وی و میکنند مردم جوان را بلفظ غلام
از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد بانعام کردن رب العزت جل جلاله بر وی از کمال القوت تا آنکه دخول کرد در سن کهولت و صحت غیر مجبول
ضعف هرم و نیز این اشعار است بعدم تطرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه اطلاق کرده بروی مردم در وقت آمدن آنحضرت بمدینه شیخ مبارک برای کبر سن
اسلام و ایشان آنکه آنحضرت مسن بود و از ابی بکر گفت و چنین نبود و بعدم ظهور آن مسن ضعف بر آنحضرت که موی شیب در ریش و لحیه مبارک شاید که مردم چنین
نباید خیانکه بیان آن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد از ایشان شفقت موسی علیه السلام بر امت بهر وجه آنکه بر امت آنحضرت که امر تخفیف نماز بر وی آورده و کمیت تقید
موسی درین است که این است آن بود که موسی علیه السلام خوانده بود در تورات صفات این امت را و آرزو کرده بود که ایشان را امت وی ساخته و خدای تعالی ایشان را امت احمد خواسته
و این آرزو را تحقیق کرد گفته اند. وصل بعد از آن بسدرة المنتهی صلی الله علیه وسلم بسدرة المنتهی که بوی منتهی میشود اعمال خلق و علم ایشان
از انجا نزول میکند امر و احکام فرود می آیند و عروج میکند ملائکه به مجلس و جمال تجلی است از آن مقام تجاوز نمی توانند کرد و انتهای میکند علم عالم از عالم سفلی و نزول میکند از عالم
علوی تا اعلا عالی ... در آن مقام سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ... جبرئیل گفت آنحضرت جبرئیل اینجا ماندی گفت اذن داده شده ام
این جای نیست که درو سوق است ... جبرئیل گفت اگر مقدار سر انگشت از حد خود تجاوز کنم بسوزم ... بپرم بهره و تجلی نسبت بر عوام
و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام گفت گر حاجتی داری بگو تا عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که اجازه دهی که فردا روز
قیامت بر پل صراط پر خود را پهن کنم تا امت تو بگذرند و ازین روایت معلوم شد که سدرة المنتهی در آسمان ششم است و در روایت دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان آن باینکه
بیخ وی در آسمان ششم باشد و شاخهای وی در آسمان هفتم و وجه تسمیه سدره که بمعنی درخت کنار است بنوعی مشابهت است و میگویند که درین درخت سه صفت است
است ظل مدید و طعم لذیذ و رایحه لطیف و منزله ایمان است که جمع میکند قول و عمل و نیت را و ظل بمنزله عمل است و طعم بمثابه نیت
و رایحه بمنزله قول کذا قالوا و گفته اند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان چنانکه نشانده میشوند در زمین و غیر قدرت شامل که چنانکه درختان در زمین
نشانده می شوند این در هوا باشد چنانکه سیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هوا و گفته اند که هر درختی باشد در تراب جنت چنانکه درختان
وی و درختان جنت نسبت اتصال دارد که مخصوص نباشد و الله اعلم بحقیقة الحال و از سدرة المنتهی می برآید چهار نهر دو در باطن و دو در ظاهر آنکه در باطن
اند در بهشت می روند و آنکه در ظاهر اند نیل و فرات اند و از حدیث ابی هریره معلوم می شود که چهار نهر از جنت اند نیل و فرات و سیحان و جیحان
پس بعضی میگویند که بودن انها از بهشت باین معنی است که منافع و برکت آنها دایم و بسیار است و بعضی می گویند که صورت از بهشت برآمده اند

والله اعلم و در احوال نیل چیزها نوشته اند از عجایب غرایب که عقل در ان حیران است و انهار آب و لبن و عسل و خمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منطوق قران عظیم است و
روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزهای یاقوت و زمرد جاری است و اوانی آن از
ذهب و فضه و یاقوت و لؤلؤ و زبرجد است و آب وی سفیدتر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده است ترا خدا تعالی و در
حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری میشود چشمه که آنرا سلسبیل میگویند منشق میگردد از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهری است که چون عصاة از دوزخ
سیاه و سوخته برآیند چون در وی بغلطند در ساعت تر و تازه شوند و سدرة المنتهی را انوار پوشیده مانند طبق و پروانه از طلا و بر هر برگ فرشته ایست و وصف انتظام بیرون از
حد قیاس و عقل است و درینجا نیز آمد برای آنحضرت اوانی از خمر و لبن و عسل پس اختیار کرد لبن را چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز نماز گذارد با انبیاء و امامت کرد
ایشانرا چنانکه در بیت المقدس بعد از ان مرفوع شد بیت المعمور و برداشته شد از ان پرده همچنین است بلفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند او را بعضی گویا میان آن ی
و میان بیت المعمور عوالم بود و قدرت نبود در ادراک آن پس برداشته شد و ابتر گردانیده شد و زود شد در بصر و بصیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور مسجدی
است محاذی کعبه یکدیگر تا آنکه اگر فرض کرده شود و افتادن از و بر زمین می افتد بر کعبه و گویند که این خانه است که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از هبوط او و برداشته شد بعد از وی بر
آسمان و قدر مرتبه او در آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملایکه چنانکه طواف میکنند کعبه را آدمیان و می درآید بیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته
و چون بیرون می آیند باز نمیگردند بسوی او بار دیگر و درآیند دیگر هفتاد هزار دیگر و آیند همچنین است از ان روز که پیدا کرده اند تا ابد و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس
و بر هیچ خلق عظیم و بیشتر از ملایکه نیست و روایت است که نیست در آسمانها و زمینها جای یک شبر مگر آنکه نهاده است فرشته جبهه خود را برای سجده و نیست هیچ قطره در دریاها
مگر آنکه موکل است بروی فرشته و آمده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند می درآید در آن جبرئیل علیه السلام هر روز و فرو میرود در وی پس بیرون می آید
و می افشاند پر و بال خود را و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته و ایشان آنهااند که نماز میکنند در بیت المعمور و باز نمیگردند بسوی وی و
همچنین است در مواهب لدنیه نقل کرده است از امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه در تفسیر قول وی تعالی و یخلق ما لا تعلمون که عطا و مقاتل و ضحاک که ایمه تفسیراند روایت کرده اند
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در یمین عرش نهری است از نور مقدار هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا می درآید در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند در وی و
زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود و می افشاند و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افتد از پر وی چندین هزار فرشته تا روز قیامت و روایت کرده شده است که از انها ملایکه
اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا میکند حق تعالی بهر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر در آسمانها به تسبیحات ملایکه فرشتهها پیدا میشوند چه
عجب که بر زمین نیز از تسبیحات و تهلیلات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و همگنان درگاه وی ملایکه پیدا میشده باشند والله علی کل شی قدیر گفت صاحب مواهب که این دریا
غذای ملایکه است که برای تعبد اند و با غذای ملایکه موکل بر جنات و ارزاق و مقتوله موکل بر تصویر بنی آدم و ملایکه که نازل میشوند در سحاب و ملایکه که مینویسند بر آدم از و رحمت و خزنه
جنت و ملایکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار ضبط میکنند اعمال بندگان را به شب و روز و هفتاد هزار فرشته که بر قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم می آیند و محفوف میگردانند آنرا و آنها که
تامین میکنند بر قرات مصلی و آنها که میگویند ربنا لک الحمد و آنهایی که دعا میکنند منتظران نماز را و آنهایی که لعنت میکنند زنانی را که مهجوری کنند جامه خواب مردان را و بهر یکی از آسمانها
فرشتگان اند که بهر طایفه را تسبیحی جدا است و آمده است که بهر ملکی از حمله عرش را روی است در جسد وی که مشتبه نمی گردد بعضی ببعضی اگر ملکی
از ان بگستراند بازوی خود را میپوشد دنیا را بیک پر از بازوی خود و حمله عرش هشت فرشته اند با این عظمت که مسافت از نرمه گوش تا گوش
ایشان دویست سالی و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظمة مرابی الشیخ را چیزها ذکر کرده که از اعجب العجایب است و از اینجا عظمت
و کبریای خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود سبحان ذی الملک و الملکوت و العظمة و الکبریاء و الجبروت سبحانه سبحانه و آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون صعود کردم باسمان هفتم ابراهیم خلیل الله علیه السلام را دیدم که تکیه به بیت المعمور کرده نشسته است و
نزدیک وی قومی اند سفید روی پس سلام کردم بر ایشان سلام کردند ایشان بر من و [illegible] و قسم دیگر [illegible] جامه ها [illegible] جبرئیل
آمدند همراه من آنها که جامه سفید داشتند به بیت المعمور درآمدند و آنها که [illegible] نماز گذاردیم در بیت المعمور [illegible] جامه های ایشان از حسن

اعمال است چنانکه در تاویل قنیا یک المطهر گفته اند و آمده که نمرود نمرود ابراهیم علیه السلام قومی دیدم سفید روی که خوش رنگ مانند قراطیس و قومی دیگر که در رنگهای الیشان تغیری بود
و تیرگی است پس آمدند این قوم در نهری و غسل کردند پس خالص شد از الوان ایشان چیزی باز در نهر دیگر در آمدند خالص شد الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوش رنگ
پس پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سفید رویان چه کسانند و این تیره رنگان که و کیستند و نهرها چیست این نهرها که در آمدند در آن فرمود جبرئیل علیه السلام
آنمرد پیر نشسته ابراهیم علیه السلام است و این سفید جامه جماعه اند که آمیخته نکردند ایمان خود را بظلم و این تیره رنگان جماعه اند که خلط کردند اعمال صالحه را با اعمال بد پس توبه کردند و رحمت کرد
حق تعالی بر ایشان و این انهار اول آن نهر رحمت است و ثانی نهر نعمت و ثالث نهر وسقاهم ربهم شرابا طهورا و العیاذ بالله رفت بجای رسید که می شنید آواز اقلام که کتابت
میکنند بیان ملائکه اقدار الهی را اگرچه قضا و تقدیر الهی قدیم است لیکن کتابت آن حادث است و کتاب لوح محفوظ که کاینات در آنجا ثبت است پیش از پیدا کردن آسمان و زمین است
و صفات اقلام آنچو کاین تمارت با تسنت و لیکن این کتابت در صحف ملائکه هر رگ فرع و منقول از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان و ایام و لیالی دیگر نویسند و محو
و اثبات میکنند یمحو الله ما یشاء و یثبت عبارت از آنست چنانکه در آثار آمده است و صاحب الیواقیت ابن قیم القلک گفته است اقلام دوازده اند و ششصد و تیست
اعلا و اجل قلم قدرت است که نوشته است پروردگار جل جلاله بآن مقادیر خلائق را چنانکه در سنن ابی داود از عبادة بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده که گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود اول ما خلق الله القلم نخستین چیزی که پیدا کرده است خدا تعالی قلم است گفت مر او را بنویس گفت قلم چه بنویسم گفت بنویس
مقادیر خلائق تا قیامت پس این قلم اول اقلام است و اجل آن و بعضی گفته اند بسیاری از علما تفسیر کرده قلم است که سوگند خورده است حق تعالی بدان ثانی قلم وحی
ثالث قلم توقیع است عن الله و رسوله رابع قلم طب است بدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان بهاء من خلق قیم است از باب کتاب اسباب ایشان تا بدین سیاست مصالح
کرده میشود امور را الخامس قلم حساب است که ضبط کرده میشود بآن اموال مستخرج و مصروف مقادیر آن این قلم ارزاق است سابع قلم حکم است کتابت کرده میشود بآن حقوق نافذه
گردانیده میشود و لوتر دنیا ثامن قلم شهادت است که نگاه داشته میشود بآن حقوق تاسع قلم تعبیر است آن کاتب وحی منام تعبیر است عاشر قلم تواریخ عالم و وقایع اوست
حادی عشر لغات است و تفاصیل آنست ثانی عشر قلم جامع است آن قلم رد بر مبطلین فرع شبه است و تحقیق این اقلام است کار این اقلام مصالح عالم است و اقلام است در حالات
قضا و قلم که نوشته است لوح کتب الله و سوگند خورده است لوحی را در کتاب مجید و انتهی آنچه شنیده که اقلام الهی که اعلا و اجل است حقیقت آن را جز
خدا و رسول کسی نداند این قلم دنیا است که نوشته میشود و لوحی علوم آنچه ذکر کرده است این قابل معلوم است که تعلقات علوم اند و اگر آنها منحصر است آنچه قابل ذکر
کرده هیاوالان مثل اندیای آن عدد بعد از آن شود و ضمیر آنحضرت علیه السلام بهشت و دوزخ بآن صفات اوست که در کتاب بهشت و بهشت است که اظهار رحمت
الهی است و دوزخ را که محل غضب حق تعالی و کنار داشته شده بهشت باسترشیه و دوزخ محل کرد در سلسبیل و سنت شیر الا اشقی که در سدرة المنتهی باطن و
بخشیده شد انهار من خمر و ما خورد در بعضی روایات آمده که ایستاده کرده شد بر درختان بهشت که بخورد در بهشت و منتهی حسن و طیب از آن سیب بخورد و از تخم وی
نطفه حاصل شد که چون فرود آمد مبارزه موافقت کرد خدیجه رضی الله عنها این نطفه فاطمه زهرا رضی الله عنها انتقال کرد و فاطمه بپیغمبر بعد از هفت سال
خبر میداد من از بوی بهشت آنگاه که الزام کنند که آنحضرت بعد از نبوت ولادت ایشان بود در مقام و این حکایت مقام هست آنحضرت بعد از نبوت در بهشت آورده باشند
این الهام که دست و لیکن حکایت این قصه جای درست نباشد و الله اعلم بحقیقة الحال فصل و چون رسید آیات الهی و رسید آنحضرت بحدی رسید
آنحضرت سیر در حجب انقطاع پذیرفت تنها ماند و هیچ ملکی انسی باوی نماند و حجابها ای نورانی بهفتاد حجاب که هیچ حجابی با حجابی دیگر نمانده است که سطوتی هر حجاب
مسافت راه بود و اثر آن همچنان بوده است حق جل علی و دیگری با اوی از حیرت در حالت خوف بود که ناگاه ندای رسید که یا علی دانی که توقف
بانکه آواز گفت این آواز مکن بر قرار بود آمد بانی که بدان با شکوه و اثر امداد حق هر که فاصل شده در حق از حضرت ندا آمد اول بالحبیب
اول با محمد و بسی بتو دیدار کرد این دیدار با رسن جانان اند است محمد فرق نکند تا بی سن و ادنی مر سیر از من بود و کار من
چیزی پس اعتقاد که پرسیده و بسی در نهاد و دست قدرت خود بر ایشان و رسید من تلذذ بر بعد از بعد از آن ساخته شد
دادم اول نیز و آخرین و گفت علم انواع علم را تعلیم بود و دگر عصیب گرفته از شدن کتمان آن را آنکه با هیچکس نگویم و نیچ کس طاقت بر داشتن آن ندارد

خرش علمی دیگر بود که مضمر گردانید دل انبیا و کتمان آن و علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن به خاص و عام از امت من پس گفت حضرت پروردگار [illegible]

من [illegible] ملتفت که مشابه لغت ابی بکر است که میگوید قف فان ربک یصلی پس تعجب کردم از اینکه ابی بکر اینجا از کجا آمد و پروردگار بی نیاز است از نماز گزاردن

حکم شد که من بی نیازم از نماز گزاردن [illegible] سبحانی سبحانی [illegible] بخوان یا محمد این آیه را هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان

بالمؤمنین رحیما پس صلوة من رحمت است بر تو و بر امت تو [illegible] ابی بکر [illegible] انس گیری تو به جمال خود [illegible]

[illegible]

شروع ... آورده اند که چون رسید آنحضرت بعرش ... زبان حال گفت ... محمد ... حق تعالی بجلال
... [illegible] ...
... [illegible] ...
محمد رسول الله ... [illegible] ...
انا ارسلناک رحمة للعالمین ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... آنحضرت صلی الله علیه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ...
... بیت المقدس ... [illegible] ...
... بیت المقدس ... [illegible] ...
... ابوبکر رضی الله عنه ... حضرت رسول الله ...
... رسول الله ... [illegible] ...
... رسول الله ... [illegible] ...
... آنحضرت ... [illegible] ...
... بیت المقدس ... آنحضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... سلیمان علیه السلام ... [illegible] ...
... جبرئیل علیه السلام ... [illegible] ...
... بیت المقدس ... [illegible] ...
... قریش ... [illegible] ...
... آنحضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ...

سفید رنگ که [illegible] سیاه رهست [illegible] و هزار [illegible] چون آن زود آمد و رسیدند قوم متشرف شدند و انتظار دیدند و گفت [illegible] بار کرد نا قریب نصف نهار بود که قافله رسید و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
گرد [illegible] خاکی [illegible] و آن [illegible] ناقه [illegible] آمده که خبر داد آنحضرت روز چهارشنبه ما [illegible] آمده و آفتاب نزدیک غروب رسیده و که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و نگاه داشته شد
آفتاب پس قدم آوردند و **فصل** اختلاف کرده اند قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و من بعدهم در رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پروردگار را در شب معراج و عائشه و جمعی از
صحابه و سلف به جانب نفی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مر عائشه را ای مادر من آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق بر خاست موی
بر اندام من ازین سخن که تو گفتی و گفت هر که حدیث کند ترا که محمد دیده پروردگار خود را پس تحقیق دروغ گفت بعد از آن
خواند عائشه این آیه را لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و در روایت مسلم آمده که گفت ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] بقدر عظیم الفریه و امام ابو بکر بن
خزیمه گفته اند که عائشه رضی الله عنها نفی کرده وقوع رویت را بحدیثی مرفوع و اگر با وی حدیثی بودی ذکر کردی و از اعتماد کرده گر [illegible] این آیه و تحقیق مخالفت کردند او را بعضی صحابه و
صحابی چون بگوید قولی را و مخالفت کنند او را غیر او از صحابه نیست آن قول حجت باتفاق و آیت دلالت است او را اخص است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن نفی
رویت و آن بمعرفت حقیقت است این نفی است [illegible] کسی [illegible] اینید و آنکه حقیقه [illegible] بعضی گفته اند که ادراک احاطت است و از عدم احاطت عدم رویت لازم
نمی آید چنانکه از عدم احاطت علم بوی عدم علم لازم نمی آید و در حدیث صحیح آمده لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لازم نمی آید از عدم ثناء و ابن عباس رضی الله عنهما
و تابعان او اثبات کرده اند منقولست از ابن عمر رضی الله عنه که فرستاد و بابن عباس که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن عباس نعم گفت خدای تعالی خلت به ابراهیم علیه السلام و
کلام به موسی علیه السلام و رویت به محمد علیه السلام و از حسن بصری منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و از انس رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است
پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزیمه از عروه بن الزبیر که اثبات و جزم کرده است با آن کعب احبار و زهری و معمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است
که وی پرسید آنحضرت علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت نور انی اراه یعنی وی نور است چگونه بینم او را و این حدیث معارض است با آنکه در حدیث دیگر واقع شده است
رایت نورا و از امام احمد نیز اثبات رویت منقول است و وی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها [illegible] گفت نقل از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نکرده در روایت ابی ذر قول پیغمبر است
از قول عائشه و حکایت کرده است نقاش از امام احمد که گفت میگویم بحدیث ابن عباس او دیده است او را [illegible] تا آنکه منقطع شد نفس او و پرسید مروان ابو هریره رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام
پروردگار خود را گفت نعم و جماعتی از اهل سنت توقف نموده و گفته اند که جزم نمیکنیم بهیچ جانب از اثبات و نفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که هیچ جانب دلیل قاطع نیست و نهایت
آنچه استدلال کرده اند بآن هر دو طایفه ظواهر متعارضه است قابل تاویل نیست و از عملیات که اکتفا کرده شود در آن بادله ظنیه بلکه از معتقدات است و کفایت کرده نشود در آن مگر
بقطعیات والله اعلم و [illegible] اند که دید بدل نه بچشم و مراد به دیدن بدل آن نه علم و [illegible] است که آن [illegible] بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق سبحانه خلق کرد رویت در دل
وی چنانکه در چشم که اقل پس [illegible] بدل [illegible] دیدن بدل [illegible] قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس رضی الله عنهما ظاهر است که [illegible] و دیدن بچشم است نه بدل
و دیدن بدل باید که متفق علیه باشد والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل گفته است شیخ [illegible] رحمه الله [illegible] الصدق و الیقین که کلام علما نظر
بدلائل و اخبار و آثار [illegible] است که مذکور شد اما [illegible] سعراج [illegible] کمالات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که هیچ یکی از انبیا او نه
با وی شریک است و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن نه تمام نه [illegible] است که در آن مقام [illegible] آمد و با علو سطوت [illegible]
[illegible] آنحضرت با [illegible] راضی باشد اگر چه بکمال بندگی و ادب سطوت کبریایی حق [illegible] سوال [illegible] کرد از ذوق کلام مست گشته [illegible] و طلب دیدار
کند چنانکه موسی علیه السلام کرد با کمال محبت و محبوبیت که وی را حاصل [illegible] که حجابی در میان باشد این دولت بطلب [illegible] آید میگویند که مانع دیدار موسی را طلب
و سوال و [illegible] آمد و [illegible] خواهند [illegible] است که قومی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز دید [illegible] و [illegible]
[illegible] تحقیق نیست که ناکامی موسی علیه السلام [illegible] که هنوز رسید [illegible] صلی الله علیه وسلم نیز [illegible] باشد [illegible] که [illegible] متفق اند
بر [illegible] رویت در دنیا [illegible] امکان [illegible] باشد [illegible] معراج [illegible] از عالم آخرت [illegible] و [illegible] عین الیقین [illegible] گفته اند
[illegible] فرق [illegible] والله اعلم **باب ششم** در معجزات آنحضرت که دلائل اثبات صدق رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معجزه امر خارق عادت که ظاهر کرده است

به رسالت که مقرون باشد به تحدی و معنی تحدی برابری کردن در کاری [illegible] آنست که معجزه تحدی شرط نیست بعضی از معجزات از حضرت
رسالت ظاهر شد که تحدی در آنجا نبود مگر آنکه گویند مراد آنست که از ایشان [illegible] و تحدی باشد [illegible] شاید وقوع از مدعی رسالت [illegible] است که آنچه از مدعی
رسالت واقع شود آن را معجزه گویند و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقرون بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد که ولایت عبارت از آنست کرامت است و آنچه از
عوام مومنان از اهل صلاح واقع شود [illegible] معونت نامند و آنچه از فاسقان و کافران صادر گردد استدراج گویند مگر آنکه [illegible] به توبه و اسلام گردد و سخن در معجزه در علم کلام
بسیار است اگر بیان [illegible] که اینجا [illegible] و تمام انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین [illegible] است [illegible] پیغمبری را معجزه [illegible] معجزه
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اکثر و اظهر و اقوی و ابهر و اظهر و اشهر معجزات است [illegible] معجزات در کلام [illegible] آیات بسیار واقع شده و از دلایل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اخباری است که واقع شده است در توریت و انجیل و سائر کتب منزله از ذکر او [illegible] خروج او از ارض عرب چنانکه [illegible] از آن گذشت و آنچه ظاهر شده است ایام مولد
و بعثت از امور غریبه عجیبه که [illegible] ارکان شرک [illegible] ذکر ایشان است چنانکه [illegible] آن بتفصیل باید چنانکه قصه اصحاب
فیل [illegible] فارس [illegible] ایوان کسری [illegible] صفات وی صلی الله علیه و سلم و آنچه نقل کرده شده است
و اخبار [illegible] و ایام [illegible] بعد از وی تا زمان [illegible] بعد از بعثت [illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] قدرت و شوکت [illegible]
[illegible]
[illegible] تبارک الله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الشیخ السعدی [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] معجزات کثیره

بابی جواب که واقع است اعجاز با قصر سوره از ان که انا اعطیناک الکوثر است چه مقدار قسمت قران بمقدار این سوره هر یکی از مقدار او معجز است و تفصیل وجوه
اعجاز قران متعدد و بحث معرفت اعجاز ان بتفصیل موقوف بر معرفت آن وجوه چنانکه مذکور گردد و معرفت اعجاز علی الاجمال بانظر لقیه است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تحدی کرد با آنکه ایشانرا بمعارضه اتیان بسورتی از مثل آن فرمود ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الآیه پس عاجز شدند از اتیان
آمدند از آوردن هیچ چیزی از ان انداختند و ما و اموال خود را در ورطه هلاک فلعت اول بحث شد همین بود اگر می آمدند بمثل ان نمی افتادند چنانکه گفته اند بعضی
علما آنچه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشانرا از آوردن مانند آن عجیب تر و واضح تر است در دلالت از احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که
آورد اهل فصاحت و ارباب بلاغت و رؤسای اهل لسان الکلامی از جنس کلام ایشان که معلوم و مفهوم است لفظا و معنی آن نزد ایشان پس عاجز شدند از اتیان
بمثل آن عجیب تر از معجزی که مشاهده کرده اند مسیح علیه السلام نزد احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص زیرا که ایشان طمع و توقع نداشتند در حصول آن نبود علم ایشان بطریق وصول بآن
بخلاف کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه ایشان بود پس عجز ایشان که مفید صحت رسالت است این عجیب قاطع در بیان و فصاحت [illegible]
و ابوسلیمان خطابی که از اعاظم علمای حدیث و شعرا است گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عقل و جمال نزد اهل زمان خود بلکه اعقل خلق الله علی الاطلاق بحزم و قطع
گفت که ایشان نمی توانند آورد مثل آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این امر خود هست و واقع نخواهد شد خلاف آنچه وی گفت نمی کرد و از اعقل وی گذشت و از اقطع جزم کرد قول
آنکه واقع نخواهد شد چنانکه ولن تفعلوا و تذکره آنحضرت و تکلم کرد ایشانرا بعجز پیش از معارضه و تقصیر از طبع در مناقضه فریاد کرد بر روس اشهاد و نتوانست هیچ یکی از ایشان که فرود آید بمعارضه
و بایستند در مقام با وجود فرط عجز و تظاهر و توافق بر عجز گفت لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا پس واقع شد لقوم
هم ایشان اسکات و [illegible] خبر آمده است که عتبه بن ربیعه که از اشقیای قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت تنها در گوشه مسجد تنها نشسته بود ای معشر قریش
میروم من بسوی این و عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از انرا و باز آید از بسیاری گفتند بلی برو یا ابا الولید پس برخاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه
وسلم و نشست با وی و سخنان گفت و ترغیب کرد در مال و منال هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را شنید پس از آن فرمود فارغ شدی یا ابا الولید از سخن خود گفت نعم
فرمود اکنون از من چیزی بشنو گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا الی آخر پس چون شنید
عتبه گوش نهاد و دستها بر پشت نهاد و [illegible] تکیه کرده بود پس میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که در [illegible] است پس سجده کرد [illegible]
[illegible] ابوالولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش بآن [illegible] هیچ کس [illegible] گفت [illegible] پس [illegible] نشست میان [illegible]
گفت الله شنیدم سخنی که [illegible] شنیده بودم مثل آن و الله این شعر نیست و سحر و کهانت نیست ای معشر قریش [illegible] پیدا [illegible] پس [illegible] خواهد شد [illegible]
[illegible] ابن حجر [illegible] شنیدم [illegible] پس [illegible] دفع نمی شود [illegible] که نازل شود بعذاب و البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر [illegible]
[illegible] که انیس نام [illegible] بمکه [illegible] اخبار رجال شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و گفت ابوذر والله شنیدم [illegible] من شاعر [illegible]
و انیس [illegible] شاعر [illegible] و یکی از [illegible] بمکه [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible] شاعر است کاهن است [illegible]
شاعر هم شنیده ام سخنان کاهنان [illegible] شاعر نیست سخنان [illegible] صادق است [illegible] ولید بن مغیره [illegible] قریش [illegible] ایشان بود [illegible]
بار ها قران [illegible] شنید [illegible] ان علیه [illegible] قران [illegible] کلام [illegible]
[illegible] گفت این [illegible]
[illegible] سخنان ایشان [illegible] قبائل [illegible]
بودند پس ولید بن مغیره گفت [illegible] اجماع کنید [illegible] اختلاف [illegible] گفتند [illegible]
گفتند [illegible] کاهن نیست [illegible] کاهن [illegible] گفتند [illegible] مجنون [illegible] گفتند [illegible] شاعر است گفت
نیست شاعر [illegible] گفتند [illegible] نیست ساحر [illegible] گفت [illegible]

هر چه شما میگوئید از پیش من میدانم که باطل است روایت ابن اسحاق والبیهقی و بعضی گفته اند که این قرآن اگر نوشته باشد او را با انصحیفه میبایانی وبداند که نهاده است او را
اعجاز و کماهو حق است و گواهی میدهند عقول سلیمه و افهام مستقیمه که وی منزل است از پیش خدای عز و جل بقدرت نیست بشر را تالیف وی و چون آمد به بیست است
که تبیین علو و جمیع کارهای ایشان گفت و که این کلام خدا است تحدی کرد خلق را بدان که سوره ای مانند آن بیارید و همه عاجز ماندند و اگر چه چنانکه شبهه است این وجوه
اجمالی است برای حضرت عجاز قرآن آسان است و ساکل از فوق آن شریک است در آن عالم و جاهل و مناسب است بیان آنچه بیاید و تثبیت ثبوت قریب است قدان نقل حضرت
صلی الله علیه و سلم ثبوت نبوت پیغمبر خوارق دیگر و امارات تفصیلی که ذکر کرد اثبات اعجاز قرآن از فصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب و اخبار غیوب و جز آن است و مناسب است
که چون بیان کرده شد که ثبوت اعجاز قرآن با این وجوه است ثبوت نبوت بقرآن این مخصوص است بعلما که معنی فصاحت و بلاغت را ادراک می کنند و اما وجوه معرفت اعجاز متعدد
است اول ایجاز و بلاغت است چنانکه قول سبحانه ولکم فی القصاص حیوة جمع کرده است در دو کلمه که بعدد حروف آن ده است معانی کثیره و حکایت کرده است ابو عبید
که اعرابی شنید مردی که میخواند فاصدع بما تؤمر پس سجده کرد اعرابی و گفت سجده کردم فصاحت این کلام را و شنید اعرابی دیگری مردی را که میخواند
فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا و گفت گواهی میدهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجد بخواب افتاده بود ناگاه مردی
آمد از امرای روم و بر سر وی ایستاده بود حالی که گواهی میدهد بتوحید بوده که نیک است یعنی بان عرب او گفت شنیدم یکی از اسیران مسلمانان را که میخواند آیتی از
کتاب شما پس تأمل کردم در آن و دیدم که جمع کرده است تمام آنچه فرستاده شده است بر عیسی بن مریم از احوال دنیا و آخرت و آن قول و آن آیه اینست و من یطع الله و رسوله
و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون و حکایت کرده شده است از اصمعی که شنید دختری را که تکلم میکرد بکلامی که در غایت فصاحت پس تعجب کرد در فصاحت وی گفت
آن دختر گفت آیا فصیح می شماری این کلام را بعد قول الله تعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین جمع
کرده است در یک آیه دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت و همچنین قول حق سبحانه و تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و قول وی یا ارض
ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و مانند آن از آیات در ایجاز الفاظ و کثرت معانی و دیباجه عبارت و حسن تالیف و التیام کلمات و تحسین در سیر قصص اول اجزاء تنزیل بما افزون که
میگردد و جا است فصحا کلام در آن سیر و اثر ذوق در آن مثل قصه یوسف با آن از درازی آن ربط کلام بعضی بالتیام و تناسق عبارات لایل باهر است مر تامل آن را و عبرت خبر است
مر اولی الالباب را و دریافت این قسم از اعجاز موقوف است بسلیقه عرب و ذوق ایشان است و زبان ایشان کلام ایشان اگر چه علما عربیت در این فن کتابها ساخته و کتابها پرداخته اند اما
جا بران است زبان غلامان ایشان ذوق و وجدان و سلیقه خود در یابند علما و مردان بزرگان از غیر ایشان نتوانند دریافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم عجیب و اسلوب غریب که
در فواصل و مقاطع مخالف است با انحای کلام عرب است و مباین است نظم و نثر و خطب و اشعار و رجز و سجع ایشان که واقف شدند بلغای ایشان در وصف آن که متحیر است در آن کلام ایشان
و نیافتند هیچ نمونه ای که بدان باوجود کلمات و حروف از جنس کلام که مستعمل در نظم و نثر ایشان این امر نیست که جایز الجمله است و لکن عقول ایشان متحیر و متوله است و در کلام ایشان
که امثال فرا گفتند بدان و جنس کلام خود و طاقت نیاوردند معارضه او را انظر و دلیل ظاهر و قطع و برهان باهر با لیفنی لهذا چون شنید ولید بن مغیره قرآن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرم شد دل وی تا آنکه
در دل ابی جهل خبر کرد ابو جهل زجر کرد و انکار نمود بر وی ... برای اشقیا قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت بلاغت و فصاحت عارف بودند با سالیب کلام و طرز سخن متحیر شدند و معترف گشتند
و اکثر ایشان بقصد شفاعت با یدی که دیدند حکایت کرده شده است از بعضی مغروران نادان که قصد معارضه می کردند و مختل و مبهوت باز گشتند چنانکه یحیی بن حکم غزالی ... آن که بلیغ
و فصیح اندلس بود در زمان خود و وی بی شبیه و نظیر بود در آن باب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص خواست که بر مثال آن چیزی بسازد و بر منوال آن نسج کند ... که
و حاصل شد او را خشیت ... تو به کرد و از این معنی واضح ... کلمه را و گردانیده شد ... او بر طرز سوره قرآن بگذشت روزی بر صبیی که میخواند در مکتب این
آیه را و قیل یا ارض ابلعی ماءک الایه پس باز آمد بخانه و محو کرد آنچه نوشته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که این کلام بشر نیست که معارضه نتوان کرد و نیست این کلام ... ثالث از وجوه قرآن تضمن
و اشتمال است بر اخبار بچیزی که واقع و کائن است ... پس یافته شد چنانکه وارد شده و خبر داده بود مثل قول حق تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و قول وی
سبحانه و هم من بعد غلبهم سیغلبون و قول وی لیظهره علی الدین کله و قول وی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الایه و قول وی
اذا جاء نصر الله و الفتح ... و قول وی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و همچنین شد که هیچ یکی از اعدا و ملاحده و معطله

و قرینهٔ آنکه جمع کردند که در گور خود [illegible] و گفتند [illegible] کافر [illegible] اسرار کلمات شریعت وحی و وحی که شنیدند حقیقت مسلمانان از او حرفی از حروف
وحی قول وحی سیهزم الجمع و یولون الدبر و قول وحی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم الآیه و قول وحی سبحانه و لا یتمنونه ابدا و قول وحی و لن تفعلوا و امثال این آیات و [illegible]
اخبار وقایع و حوادث کائنات سالفه از آنچه [illegible] ایشان و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کهف و شان موسی و خضر و احوال ذی القرنین و قصه یوسف و برادران وی که
یقین [illegible] قصص انبیا با امم ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالفه و امم ماضیه و شرایع دائره و علوم اولین و آخرین از آنچه [illegible] آنکه بعضی از اهل کتاب
که قطع کرده بودند عمر خود را در تعلم آن [illegible] قرآن [illegible] آنچه ذکر کرد [illegible] اعتراف میکردند [illegible] صدق و صحت آن میدانستند که آنحضرت امی بود و نخوانده و نوشته
و مشغول نشده بود به مجالسه [illegible] ایشان و تعلم نکرده [illegible] از علما و با وجود آن خبر داده از آنچه در توریت و انجیل و صحف ابراهیم و موسی و دیگر انبیاست علیهم السلام
این چهار وجه اعجاز ظاهر است [illegible] انکار آن [illegible] ثابت است [illegible] قرآن نیست [illegible]
دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است [illegible] قرآن [illegible] شریک نیست هیچ کلامی با او [illegible] عارض میگردد [illegible] سامعان [illegible]
نزد سماع قرآن و تلاوت [illegible] قاریان [illegible] تلاوت آن [illegible] کافران مکذبان [illegible] جلال [illegible] فرق است که [illegible]
ثقیل [illegible] سینه ایشان [illegible] انقطاع [illegible]
و هیبت او [illegible] ذوق و شوق او [illegible] انجذاب [illegible] قال الله تعالی تقشعر منه
جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و قال سبحانه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت
و طبیعت قرآن عظیم است اگرچه سامع از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آن نداند و این حال مشاهده کرده میشود از بسیاری جهال عوام الناس که از شنیدن آن متاثر میشوند
و گویند [illegible] حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بر قاری [illegible] گفتند [illegible] گفت [illegible] این نظم [illegible]
و طرزی که حاصل شد از شنیدن [illegible] قرآن عظیم [illegible] الحال [illegible] روایت کرده
است از جبیر بن مطعم که گفت شنیدم پیغمبر خدا که میخواند در مغرب سوره طور چون رسید باین آیه ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون تا ام هم المصیطرون نزدیک شد دل من که بپرد
و جان من برآید و این اول حالی بود که ریخته شد ایمان در دل من [illegible] شنید از آنحضرت سوره حم السجده [illegible] متاثر شد [illegible] قوم خود گفت [illegible] کلام [illegible]
محمد علیه السلام [illegible] گوش [illegible] کلام [illegible] فهم [illegible] کفر و ایمان [illegible] معلوم شد که ایمان [illegible]
[illegible] یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم [illegible] قاری قرآن [illegible] سامع آن [illegible]
[illegible] لذت [illegible] حالات [illegible]
حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد [illegible] منافقان [illegible] وجوه اعجاز جمع کرده
اوست علوم و معارف را که [illegible] معرفت آن [illegible] کتابی از کتب سابقه
ایشان پس جمع کرده میان علم شرایع و محاسن [illegible] علوم [illegible] انبیا [illegible] اکمل [illegible]
کمال صانع و توحید [illegible] قال الله عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن
یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هذا بیان للناس و هدی الآیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لقد یسرنا القرآن للذکر [illegible]
[illegible]

و وعد و وعید و احکام و اخبارات غیبیه و توحید و شریعت و سیر و قصص هست معجزه است بلی آنکه امتحان کرده وصول آن هم کلام فصیح چون بحاجت عرض میگردد و او را شکل این اختلاف در اقسام ضعیف میگردد و تو هست و صفت
میگردید حالات او و کلام بیگانه در رونق او و ضلع مضطرب میگردد الفاظ و تنزل اسلوب و عبارات او و از وجوه اعجاز قران بودن او است آیه باقیه که تکفل حق سبحانه و تعالی بحفظ آن چنانکه فرموده انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر رهبان و احبار گذاشته لاجرم متطرق گردید بوی تغییر و تحریف و فرموده سبحانه و تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل و بقیه
معجزات انبیا علیهم السلام منقضی و منتهی گشت با انقضاء اوقات انتهای ازمان ایشان باقی نماند از وی خبری و قران عزیز که با هر آیات او و ظاهر معجزات او باقیست تا امروز
که هزار و سی و پنج سال از آن گذشته و هر عصری پر از اهل بیان و فحل اهل لسان و ائمه بلاغت و فرسان کلام و جهابذه بر آیت ملاحده و اعادی دین بیشمار و هیچ یکی بچیزی در معارضه آن
و تالیف مثل سوره از سور آن تا امروز نتوانسته بطریق صحیح و قطع صریح بلکه هر که قصد آن کرد در دایره عجز در آمد و برگشت الحمد لله علی ذلک گفت قاضی عیاض رحمه الله علی ذلک و گفت قاضی
عیاض رحمة الله علیه تحقیق ذکر کرده اند ائمه در اعجاز قران چند اشیا و اکثر ان را چند بلاغت و فصاحت و وجیز بیت که هر کدام از وجوه منفرد و دیگری علاحده ساخته و دیگر بقصد
توکید تحقیق بلا و حقیقه اعجاز وجوه اربعه است که ذکر کرده شد و با بعد آن اخر از قران عجائب صفات او است و بالله التوفیق **وصل** معلوم شد که قران مجید اعظم اجلا و ابقای معجزات
حضرت سید المرسلین خاتم النبیین است صلی الله علیه و سلم و دیگر معجزات از انشقاق قمر و نبع ماء و تکثیر طعام و نطق حیوان و جماد هر بسیط اند و بعضی بالغ بحد تواتر و شهرت اند و بعضی اگر
بحد احاد اند ولیکن مجموع طرق متحد گشته بمعجزات حضرت بعضی اشیا از زمان بعثت ظاهر شده و آنرا از اصناف خوانده و ارهاص یعنی بنیاد و مقدمات گویا در حکم تاسیس نبوت و بیان اند
و بعضی در زمان نبوت و قبل از بعثت چنانکه کرامات اولیا هست که همه معجزات حضرت اند و دلالات اند بر صحت نبوت و صدق رسالت وی صلی الله علیه و سلم انشقاق
قمر از اعظم معجزات است که در عصر هیچ پیغمبری واقع نشده و ناطق است بوقوع آن قران عظیم که فرموده اقتربت الساعة و انشق القمر و مراد وقوع آنست که در زمان
و بآن تفسیر کرده اند مفسران و قول بآنکه انشقاق در روز قیامت رو میکنند اقوال حق سبحانه و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر زیرا که کفار نگویند این در قیامت و تحقیق
آورده است حدیث این سوره که گفت پاره شد قمر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم یک پاره بالای کوه و پاره دیگر پائین و در روایتی آمده کمی از صحابه گفتند طلب کردند کفار
قریش از حضرت صلی الله علیه و سلم آیتی را گفتند که اگر صادقی تو دو پاره کن قمر را پس اشارت کرد حضرت بقمر و دو شق شد و دیدند جبل حرا در میان فرمود حضرت علیه السلام شهد اللهم
گفتند کفار تحقیق سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و گفتند یکی از ایشان اگر سحر کرد شما را همه اهل زمین سحر نتواند کرد پس آمدند مسافران از آفاق و خبر دادند از آن گفت ابو جهل علیه اللعنه
این سحر مستمر است و ابن عبد البر گفته روایت کرده این حدیث را جماعه کثیر از صحابه و روایت کرده اند جمعی کثیر از تابعین و گفته است که این حدیث متواتر است
از ایشان تا بما رسیده است و متایید شده است به آیه کریمه انتهی و بعضی علما نوشته اند که احادیث متقدمین و متاخرین با کثرت طرق و تعدد اسانید در حد
تواتر رسیده است و علامه سبکی در شرح مختصر ابن حاجب گفته است که صحیح نزد من آنست که انشقاق قمر متواتر است منصوص علیه است در قرآن مروی است در صحیحین و غیر هما
کثیره که شکی در آن نیست و تواتر صحت آن انکار کرده این جماعه بعضی از فلاسفه و مخالفان ملت بدعوی عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و عدم در رد آن اعتبار نیست که
انکار معجزات را از قواعد فلاسفه نمیبایند و در این مسئله چنانکه در احوال قیامت نصوص وارد است اما قول بعضی ملاحده که اگر واقع میشد این حال بطریق تواتر نقل میشد
اهل عالم همه مشاهده آن نموده و خبر میدادند اهل نجوم که امر عظیم است و مشاهده واحد متواتر است روایت امثال آن را امور عظیمه نقل شما معلوم نیست اگر این امر واقع
و اصلی بتحقیق نقل نشده و اثبات آن نموده میشد در کتب سیر و تقویم و جاهای تواریخ اتفاق ایشان به ترک آن از جهت ارات باطل است شان و مردم آن جواب داده اند از وی که آن
امر در شب بوده و اکثر مردم در آن وقت در خواب بوده اند آن امری است که طلب کرده اند و بعضی نواحی مردم واقع شده در شب که هم در ساعت اتفاق افتاده و اگر بعضی بیدار بودند در درون خانها
و بیابان ساکن بودند و مستتر بوده اند و شاید که در آن وقت سایر مردم را مانعی از مشاهده آن واقع شده باشد مثل سحاب
و جبال که حایل باشد یا مشغول باشند بچیزی که لاهی و غافل گردانیده باشد ایشان را از آن مثل آنکه حکایات و داستانهای مستعبد است که همه نظر بر قمر داشته باشند چنانکه صلاة الخسوف ها
گرفته بجماعت که متصدی روئیت و مترصد وقوع آن باشند و گاه باشد قمر در بعضی منازل که ظاهر باشد و بعضی آفاق و بعضی ظاهر باشد بر قومی و مستتر باشد از قومی دیگر چنانکه خسوف
و کسوف در شهری دیده شود و در شهری دیگر دیده نشود و بعضی شهرها سکه دیده نشود و در بعضی شهرها بعد از آن دیده نشود آن را گمان کسانی
که دعوی علم آن دارند بحساب و دیدن منصوص آن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر کرا خواهد بنماید و هر کرا خواهد ننماید و مقصود نمودن اعجاز

بجا آورد و وصی کرده شد که تعیین کرده بود و ندانم و جز این آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت نمود و دیگر از آنچه نمودیم در قرآن از اقوال اهل تفسیر و اهل علم را بود در کار
است مشکل و در روایت ابن ... که آنچه ذکر کرده بعضی قصاص که قمر در آمد در جیب صلی الله علیه وسلم و بیرون آمد از آستین شریف اصلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی
و شیخ خود عماد الدین ابن کثیر تصریح کرده و الله اعلم و از آثار آن نبوت است باز گردانیدن آفتاب بعد فرو شدن آن و این معجزه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم روایت کرده است اسما بنت عمیس که
وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سر مبارک وی در کنار علی بود رضی الله عنه پس نگذارد وی نماز عصر را تا آنکه غروب کرد آفتاب فرمود آنحضرت آیا نماز عصر
گذارده ای یا علی رضی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوندا این بنده تو در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسما دیدم آفتاب را
که غروب کرده بود پس دیدم که طلوع کرد بعد از غروب افتاد شعاع او بر جبال و ارض و این واقع در صهبا بود و تمام کلام درین حدیث و غیر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و صل دیگر از
معجزات مشهوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مکرر واقع شده است در مواطن عدیده و مشاهد عظیمه و روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی متواتر معنوی بیرون شدن آب
چشمها است از میان اصابع مبارک وی و شنیده نشده از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگر چه بیرون آمد چشمها از سنگ و دست موسی علیه السلام و شک نیست که بیرون آمدن
آب از اصابع ابلغ است در اعجاز از نبع آب از حجر که بیرون آمدن آب از وی معتاد است بخلاف بیرون آمدن از گوشت و پوست و جمع ثقات روایت کرده اند این حدیث را
جماعه ای از صحابه و مشهور از آن حدیث انس و جابر و ابن مسعود است اما حدیث انس در صحیحین واقع شده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه در آمد وقت نماز
دیگر و جستند مردم آب وضو را و نیافتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو پس نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس دیدم آب را که بیرون آمد
از چشمه از میان انگشتان مبارک وی صلی الله علیه وسلم و در روایتی بیرون آمد از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر ایشان گفتیم مر انس را
چند کس بودید گفت سیصد کس و در حدیث ابن شاهین از انس آمده گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس گفتند مسلمانان یا رسول الله
تشنه شدند ستوران و چارپایان ما فرمود که آیا هست چیزی از زیادتی آب پس آورد شخصی چیزی در مشک گفت فرمود بیارید کاسه را پس ریخت
آب را در کاسه نهاد کف دست مبارک را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آب دادیم شتران و چارپایان را و برداشتیم
باقی را و در روایتی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجانب قبا پس آورد شخصی از میان خانه ها قدحی خرد پس آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک
خود را در قدح و نگنجید دست مبارک او در قدح پس در آورد چهار انگشت را و نگنجید انگشت ابهام پس آمد از انگشتان شریف آب الحدیث و اما حدیث جابر در صحیحین آمده که گفت جابر تشنه شدیم
روز حدیبیه و پیش آنحضرت کوزه بود که وضو میکرد از آن پس بیرون آمدند مردم گرد وی صلی الله علیه وسلم گفت چه حال دارید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم و نه بنوشیم
الا آنچه در کوزه است پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در کوزه پس جوشیدن گرفت آب از چشمها پس نوشیدیم آب و وضو کردیم گفتند جابر را چند کس بودید گفت اگر صد هزار کس بودیم
کفایت میکرد ما بودیم پانزده صد و در حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما در غزوه بواط ... یافته نشد آب مگر قطره ای در مشکی پس بیفشاند آن را در کاسه تفریق کرد اصابع شریف را ...
و آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را به خوردن پس خوردند تا سیراب شدند پس گفت آیا کسی ماند که محتاج باشد و روایت کرده اند حدیث جابر را امام بیهقی و ابن شاهین و اما حدیث ابن مسعود
در صحیح آمده از روایت علقمه که گفت ابن مسعود در اثنای آنکه بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نبود با ما آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجویید کسی را که با وی زیادتی از آب باشد پس
آوردند آب پس ریخت آنحضرت آب را در ظرفی و نهاد دست مبارک خود را در آب پس حدیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده و مثل انس یا جابر یا بن مسعود و لیکن حقیقة گویا همه آن جماعت که حاضر بودند روایت کرده اند زیرا که
شنیدند و سکوت کردند چنانکه حکایت این ... در حضور صحابه رضی الله عنهم حدیث ... اگر ... صحابه مثلا روایت کنند و ایشان سکوت کنند گویا روایت کرده
همه آنها و در حدیث ... از ابن عباس نیز ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... اگر ... پاره کافی
بود از آن ... بیرون آمد ... ایجاد و ابداع معدومات ... اصلی باشد که آب در اصل وجود
بمعجزه و دعای آنحضرت است ... برکت حاصل شد که ... این قبیل و مشابه این معجزه است تکثیر آب قلیل ... بیرون شدن آن ببرکت دعای وی و دست
وی صلی الله علیه وسلم و در صحیح مسلم آمده از معاذ بن جبل رضی الله عنه در غزوه تبوک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر صحابه را رضی الله عنهم ...
که ... چشمه تبوک ... در آن وقت ... پس ... گفت ... آنگاه ... گفت ...

انگیخت رسید بود از باد و برود چشمه مانند دو وال بود که می‌درخشید و ترشح میکرد از وی آب پس رسید آنحضرت آن دو مرد را آیا مساس کردید دست بدان آب گفتند نعم پس
دشنام کرد ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود خدا عز و جل پس کاویدند صحابه بدستهای خود چشمه را تا جمع کردند چیزی جدا شد از آب بادی که مراد راستی است [illegible] پس
شست آنحضرت روی مبارک و هر دو دست شریف خود را باز انداخت آب را در چشمه پس آب بسیار پس نوشیدند مردم بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر دراز شود زندگی
تو بینی اینجا را که پر شده باشد از باغها [illegible] پس همچنین واقع شد [illegible] و از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و اخبار بغیب [illegible] و از معجزات است لا تعد و
لا تحصی و در قضیه حدیبیه آمده که چهارده کس بوده اند و چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاه را پس کشیدند آب او را نگذاشتند در آن یک قطره پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر کنار چاه پس آورده شد دلوی از آب پس وضو کرد و در آن وانگند در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس جوشید آب بلند شد پس سیراب گشتند و سیراب گردانیدند شتران خود را و در روایتی
آمده که بیرون آورد تیری را از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر چنانکه گذشت در حدیبیه برآمدن چشمها از میان اصابع نیز آمده و
در میان این دو قصه مغایرتیست جمع کرده اند میان هر دو بآنکه هر کدام در وقتی بوده پس حدیث جابر در حضور وقت نماز بود چون وضو کردند و سیراب شدند و نقص آب که در چاه بود
در چاه انداختند پس بسیار شد آب چاه و از ابی قتاده آمده است گفت خبر داد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی سفارش و گفت سیر میکنید شما امشب تا گاه سیر اینید تمام شب و می آئید
بر آب فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم [illegible] التفات نمیکند یکدیگر و رعایت نکنند حق صحبت [illegible] اهتمام طلب آب [illegible] چون آخر شب شد نهاد آنحضرت سر
را تا خواب کنند و فرمود صحابه نگاه دارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید و خبردار باشید که نماز ما را فوت نشود پس همه بخواب رفتند و اول کسیکه بیدار شد پیغمبر خدا بود و حال آنکه تابید آفتاب بر
مبارک وی [illegible] گفت [illegible] سوار شوید که این جا شیطان است [illegible] پس سوار شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید [illegible] کوزه که [illegible] بود [illegible] چیزی از آب
پس وضو کرد از آن کوزه و باقی ماند در وی چیزی از آب پس فرمود نگاه دار کوزه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و بعد از آن گفت بلال بانگ نماز پس گذارد آنحضرت نماز را با دو سوار شد
تا رسیدیم بمردم که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفتند یا رسول الله هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پس خواند کوزه را و نهاد دهن مبارک خود را در وی و میدید
در وی [illegible] والله اعلم پس [illegible] آب از کوزه [illegible] پس هجوم کردند مردم [illegible] پس سیراب شدند [illegible]
و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس ریخت آب گفت بنوش گفتم یا رسول الله بخور تو [illegible] گفت ساقی القوم آخرهم شربا [illegible] پس خوردم من و خورد آنحضرت و در حدیث
عمر رضی الله عنه [illegible] ابوبکر [illegible] آنحضرت [illegible] دعا [illegible]
آنحضرت [illegible] دست شریف [illegible] یاران [illegible] لشکر [illegible] آنحضرت صلی الله
علیه وسلم [illegible] ابوطالب [illegible] گفت ای ابی طالب تشنه شده ام [illegible] آنحضرت [illegible] بیرون آمد آب گفت
اشرب یا عماه و در صحیحین از عمران بن الحصین آمده که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری پس شکایت کردند مردم نزد آنحضرت از عطش پس فرود آمد [illegible]
از اصحاب کرام که یکی از آن دو علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را [illegible] پس روان شدند آن دو کس
[illegible] آنحضرت [illegible]
آب [illegible]
صلی الله علیه وسلم جمع کنید [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ازین باب آمده [illegible]
[illegible] کائنات [illegible]

بلبیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست مشهور درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه در غزوهٔ خندق که روایت کرده اند انرا بخاری و مسلم گفت آمدم پیش زن خود و گفتم ایا هیچ چیزی هست و تو را طعامی که من دیده ام در روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم اثر گرسنگی سخت پس بیرون آورد زن انبانی را که در وی ساعی از جو بود و در خانه بزغاله بود پس ذبح کردم من او را و آن زن آرد کرد جو را و اندر هم گوشت در دیگ آمدم نزد آنحضرت و عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده ام من بزغاله را و طحن کرد زن من پاره شعیر را که در خانه بود تشریف بیارید با چندی نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد جابر [illegible] سور طعامی که بخورانند با آن مردم را لفظ فارسی است که بزبان مبارک رفته سور بسکون همزه طعام که باقیمانده باشد [illegible] پس فرمود مرا که فرود میارید دیگ را و نکا دارید تا من برسم پس آمد آنحضرت علیه السلام با مردم پس بیرون آوردیم خمیر و دیگ را نظر شریف وی لب اندرخت در آن آب دهن مبارک خود را و دعا و برکت کرد و قسم خورد جابر [illegible] بخدا که خوردند [illegible] از دیگ گوشت را و نگاه کنید دیگ پس بخدا سوگند خوردند آن تا ارکس طعام را و سیر شدند [illegible] و دیگ جوش میزد و خمیر باقی و حدیث انس که آن نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند گفت ابوطلحه بام سلیم بخدا شنیدم آواز رسول خدا سست [illegible] گرسنگی آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم قرصی چند از جو و پیچید در پارهٔ [illegible] آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در مسجد [illegible] مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاد ترا ابوطلحه گفتم نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مر جماعه را که با وی بودند برخیزید پس روان شد آنحضرت با ایشان [illegible] تا آمدم ابوطلحه را خبر کردم گفتم که می آید رسول خدا پس ابوطلحه بام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه او و نیست ما را چیزی که بخورانیم ایشان را [illegible] ایستاده بودیم در خدمت شریف [illegible] ام سلیم خدا و رسول وی داناتر است یعنی آنچه واقع شدنی است دیا و یا فت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجه علم او [illegible] پس رفت ابوطلحه تا دریافت رسول خدا را پس آمد رسول خدا و فرمود بیار یا ام سلیم آنچه نزد تست پس آورد ام سلیم آن نانها را [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وی چیزی که خواست خدا [illegible] پس فرمود [illegible] ده کس را پس آمدند ده کس خوردند تا سیر شدند و بیرون رفتند پس فرمود ده کس دیگر را تا در آمدند همه خوردند و سیر شدند [illegible] و در روایتی از مسلم [illegible] بی شک و نیز آمده که بیشتر خورد آنحضرت و اهل بیت ابوطلحه و باقیماند [illegible] و بعضی روایات هشت هشت کس [illegible] ظاهر است [illegible] روایات [illegible] جماعه [illegible] گفته اند که اگر همه یکبار [illegible] طعام [illegible] موجب [illegible] از ابی هریره رضی الله عنه که چون در غزوهٔ تبوک [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرسنگی [illegible] عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله [illegible] توشه های خود را [illegible] فرمود [illegible] و دیگری پارهٔ نان [illegible] و اعلای ایشان [illegible] پس برکت [illegible] چون مشاهده کرد آنحضرت این معجزه را [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله [illegible] شهادت [illegible] مقام الصدق و الیقین [illegible] تصدیق و یقین [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] تفاوت [illegible] و الله اعلم بحقیقة الحال [illegible] از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ام سلیم [illegible] آنحضرت [illegible] من [illegible] طعام است [illegible] رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible] بیرون رفتم [illegible] آنحضرت [illegible] دست مبارک [illegible] خوردند و سیر شدند [illegible]

پس فرمود دینه علیها یا انس بیبق قیم و صنعی با ایم که رو رفتند بادن زیاده بود یا در وقت بر داشتن سه ماه انما بیوی فی المسلم و در حدیث ابی ایوب آمده است که پختم برای رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و ابا بکر صدیق رضی الله عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از شرفا انصار پس بخواند ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب
شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند و بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بیعت کرد گفت ابو ایوب
خوردند از طعام من یکصد و هشتاد مرد و مروی است از سمره بن جندب که گفت بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از نوبت بنوبت می خوردیم از بامداد تا شب ده کس می ایستادند و ده کس
می نشستند می خوردند گفت شخصی این برکت از کجا بود پس اشارت کرد سمره بجانب آسمان و گفت از اینجا بود رواه الدارمی و ابن ابی شیبه و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم و در حدیث
عبد الرحمن ابن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صد و سی تن و ذکر کرد که خمیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخته شد گوسفندی پس بریان کرده شد سواد البطن
شاة یعنی جگر و دل و گرده آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود هیچ یکی از این صد و سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان پاره برای وی پس گردانیدند
از ان شاة یا دو کاسه بزرگ از طعام پس خوردیم همه و باقی ماند آنچه در کاسه بود پس برداشتیم من از ان بر شتر و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است که امر کرد مرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که بخوانم اهل صفه را پس جستم من ایشان را و فراهم آوردم پس نهاده شد پیش ما یک کاسه طعام پس خوردیم ما هر قدر که خواستیم و فارغ شدیم و کاسه همچنان پر بود که نهاده شده بود
مگر همین یک وروی اثر انگشتان بود و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من حکایت کرده بودم کاسه شیری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد فرمود بطلب اصحاب صفه را
پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من این را می خوردم و اسوده می شدم اما از فرموده شارع و امتثال امر وی چاره نیست پس بحکم آنحضرت علیه السلام بردن
آمدم و باز آنها طلبیدم پس جمع آمدند همه خوردند باقی ماند بجز من و آنحضرت علیه السلام پس من خوردم و بعد از ان خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرهم و مروی است از علی بن
ابیطالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قومی بودند که بخورند بزغاله را و می نوشیدند فرق
را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک پیمانه طعام پس همه خوردند و سیر شدند و باقی ماند چنانکه بود و طلبید قدحی از آب پس نوشیدند و سیراب شدند و همچنان باقی بود و راوی فی الشفا
و از جابر رضی الله عنه که ام مالک انصاریه هر وقت فرستادی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عکه که مر او را بود روغن پس بیامدند او را پسران او و طلبیدند نان خورش و نبود
در ان خانه چیزی جز آن پس قصد کرد ام مالک بسوی آن عکه که در وی روغن برای آنحضرت می فرستاد و می یافت در وی روغن پس همیشه می بود مر او را روغن در آن عکه تا بفشرد
روزی آن عکه را پس آمد ام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کرد صورت حال را فرمود آنحضرت بفشردی تو آن عکه را و اگر تو نمی فشردی و می گذاشتی اثر احوال
خود همیشه می بود در روغن آن بر شما در ان عکه گفت بنده مسکین این نتیجه معلوم میگردد که هر که خدمت کند مر حضرت سید المرسلین را و اتفاق کند بمحبت وی چیزی را که تواند هر چه
دهد خدا ایشان را در رزق وی و مال وی و در همه چیز وی رزقنا الله و هم از جابر رضی الله عنه که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و طعام طلبید پس داد برای وی قصف وسق
شعیر و وسق نصف داد و یکون سی شصت صاع پس همیشه میخورد مرد ان وی و زن وی و مهمانان وی از ان تا وقتی پیمانه کرد از ان پس آنحضرت آمد و عرض کرد فرمود اگر پیمانه نمی کردی
تو البته می خوردید شما ازان همیشه و گفته اند که حکمت در رفتن برکت و غیر هنگام فشردن عکه و معدوم شدن خمیر هنگام پیمانه کردن آنست که افشردن و پیمانه کردن منافی
تسلیم و توکل بر خداست بر اسم و تقسیم تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزوال نعمت قال النووی و مثل این است نانه در نگاه نکردن به نیک خمیر و بعد تکثیر
طعام که گذشت الله اعلم بالاسرار و الحکم و در حدیث جابر رضی الله عنه و او پدر وی عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب مشهور است که گذشته بود قبول کرد برای
غرمای پدر اصل مال وی را و قبول نکردند و نبود در تمر نخیل وی کفایت برای ایشان پس آمد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق دانسته ای تو یا رسول الله که پدر من روز احد شهید شد و گذاشت
وام بسیار و من میخواهم که ببینند غرما فرمود برو و خرمن هر تمر را در یک گوشه بنه کردم پس کردم آنچه امر کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را و چون دیدند غرما آنحضرت را خشمیدند
بمن و چون دید آنحضرت ایشان را گشت گرد خرمن را که کلانتر از همه بود و نشست ببالای آن و گفت بخوان یاران خود را یعنی غرما را پس کیل کرد برای ایشان تا ادا کرد خدا
تعالی از والد من امانت او را و من راضی بودم که ادا نشود والدم اگر چه نشود هیچ چیزی بجای خواهران یار نماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهر بود تا که پدرش
گذاشته بود و دیگر خرمنها همه باقی ماند و سالم ماند و من میدیدم آن خرمن را که بروی رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود گویا یک
خرما از وی کم نشده و این عجب کردند غرما و در روایت کرده است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم را گرسنگی سخت پس رسید آن حضرت ...

او من چیزی داری یا ابا هریره گفتم آری یا رسول الله اندک خرمی دارم در توشه‌دان فرمود بیار آن را پس بیاوردم پس دست مبارک خود را در توشه‌دان برد و برآورد از آن یک مشت
خرما و دعای برکت کرد و طلبید مردم را ده ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و فرمود همین بگیر آنچه آورده بودی از خرما و دست خود را در آن در آر و بگیر از آن مشتی در وقت حاجت
و شمار [illegible] پس گرفتم من بیشتر از آنچه آورده بودم و هم خوردم و خورانیدم از آن در مدت حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر تا آنکه کشته شد عثمان رضی الله عنهما پس
غارت کرده شد خانهٔ من پس رفت از من [illegible] آمده که گفت [illegible] خوردم از آن خرما چندین و چندین وسق در راه خدا. و یک وسق نام شصت صاع یا بیشتر و گفته‌اند که نوع خرما
ده واند ثمره بود و بعضی [illegible] گفته‌اند والله اعلم و در روضة الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه و در این باب بیهقی نیز نقل کرده است [illegible] الناس [illegible] فی الاسلام
[illegible] الجراب [illegible] الشیخ عثمان [illegible] است که آنحضرت عمر بن الخطاب را فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب کرد و آن خرما
باقی بود گویا یک خرما از آن کم نشده بود و احادیث در تکثیر طعام بسیار است و بالاتر از همه حکایت غزوه تبوک است که بقایای زادها را طلبید [illegible] هفتاد هزار کس
از آن سیر شدند و تمام لشکر [illegible] چنانکه گذشت پروردگار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات محروم ندارد و بفقر و فاقه
[illegible] ظاهر و باطن آنحضرت [illegible] گردانا و حکایت یاد دارم [illegible] تعظیما [illegible] فروشی [illegible] باشید [illegible] النبی [illegible]
[illegible] اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم **فصل** در کلام حیوانات و کلام ایشان مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چنانکه آدمیان [illegible] دین شریعت
او نبیه صلی الله علیه وسلم از آنجا که [illegible] ایشان افتاده از [illegible] حیوانات [illegible] الهی [illegible] اعجاز و خرق عادت
منقاد و مطیع وی صلی الله علیه وسلم ساخت از آنجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته‌اند که وی صلی الله علیه وسلم [illegible] حیوانات و نباتات و جمادات
مبعوث است ولکن چون از دایره عقل و تکلیف [illegible] امر و نهی بیرون اند ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت و تصدیق رسالت [illegible] چنانکه آدمیان
الحیوانات [illegible] از آنجمله [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که [illegible] اهل بیتی از انصار را شتری بود [illegible]
نزد آنحضرت و عرض کردند یا رسول الله بود ما را اشتری که آب [illegible] اکنون [illegible] می‌کند بر ما و منع [illegible]
از [illegible] خود را و نخل [illegible] ما همه تشنه اند پس برخاست آن حضرت با اصحاب [illegible] روان شد بجانب شتر پس
در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه از آن نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سگ [illegible] شده است [illegible] ذات شریف تو که از وی گزندی رسد فرمود نیست
بر من باکی از آن پس [illegible] شتر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم روی آورد بجانب وی و سجده افتاد پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بعمل در آورد و صحابه گفتند
یا رسول الله این حیوان لایعقل ترا سجده کند ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه وسلم نمی‌باید [illegible] بشری را که سجده کند بشری را اگر روا بودی که بشر سجده کند بشری را
امر میکردم زنان را که سجده کنند مر شوهر را [illegible] حق مرد بر زن رواه احمد والنسائی و بعضی روایات آمده که [illegible] آنحضرت [illegible] نیست میان آسمان و زمین چیزی که نداند
که من رسول خدا ام مگر عصاة جن و انس و در خبر دیگر آمده که [illegible] خواستند که آن شتر را ذبح کنند پس وی [illegible] شکایت در آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث دیگر آمده
که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] صاحب شتر بفروش این را به من گفت یا
رسول الله پیشکش است لیکن این شتر [illegible] است [illegible] فرمود این شتر گله کرد [illegible] کثرت عمل و قلت علف [illegible] احسان کنید [illegible] و در حدیث
بطرق متعدد به الفاظ مختلف آمده [illegible] صحیح است از انس آمده که گفت [illegible] رسول خدا و ابوبکر و عمر در بستان یکی از انصار [illegible] پس سجده کرد آنحضرت را گفت ابوبکر یا رسول
الله ما سزاوارتریم که سجده کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام نمی‌سزد بشر را که سجده کند بشری را [illegible] نزد آنحضرت آمد [illegible] شکایت کرد [illegible] این قوم [illegible]
[illegible] خدا تعالی آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید [illegible] رضی الله عنها [illegible] که در زمانه ما شاتی بود [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] شاة [illegible] چون بیرون میرفت آنحضرت پریشان می‌شد و بیقرار [illegible] می‌آمد و
آرام [illegible] آنحضرت شتران قربانی میکرد [illegible] هر یکی [illegible] می‌آمد بآنحضرت تا نخست او را ذبح کند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مبارک خود [illegible]
[illegible] سجده [illegible] بستان [illegible] ابوبکر صدیق [illegible] صبر [illegible] شیر [illegible]

مشهور است و در باب هجرت بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و امثال این حدیث را و تکثیر طعام نیز ذکر نموده اند کرده و در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز از این باب است قصه کلام ذیب
شهادت او بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حدیث تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحابه بطرق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری
رضی الله عنه گفت که دید گرگی بر شبانی پس گرفت شاة را پس طلبید راعی گوسپند را از گرگ پس نشست گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد گفت از خدا نمیترسی که میکشی از من
رزقی را که رانده بود خدای تعالی از او بسوی من پس گفت راعی و عجبا گرگی اقعا نموده تکلم میکند بکلام آدمیان پس گفت گرگ آیا خبر دهم ترا بعجب تر از این محمد است در یثرب خبر میدهد
مردم را باخبار ما قد سبق [illegible] گوسپند را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان
گفتند و چون آمدند مردم گفت براعی که خبر ده مردم را بانچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرده بیهقی از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایة ابی هریره باسناد صحیح آمده
که گفت ذیب عجب تر از این آنکه مردی در نخلات بین الحرتین خبر میدهد بانچه گذشته و بانچه می آید و این مرد یهودی بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خبر داد و ایمان آورد
و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت گرگ برای چه حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر سر گوسپندان خود و ترک داده پیغمبری را که مبعوث نشده هرگز عظیم تر از وی قدرا نزد خدا از وی
تحقیق گشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت و صحاب وی منتظر اند قتال ایشان را یعنی ملایکه و حور و غلمان بهشت می نگرند صحاب او را و مشتاق اند
با ایشان که در آیند در بهشت انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و بهشت در آیند و گفت نیست میان راعی که نیست حائل میان تو و وی مگر همین دره اگر نمیروی از کوه در حضرت وی
و لشکر وی [illegible] گفت راعی پس غنم مرا که میچراند گفت ذیب من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و ذبیح کرد [illegible] ذیب شبانی از آن مثل این حکایت
از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه آورده اند که گرگ آهویی را گرفته است و چون آهو بحرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کردند پس گفت گرگ عجب تر از این آن
است که محمد بن عبد الله در المدینه [illegible] الی الجنة و تدعونه الی النار پس ابو سفیان بصفوان گفت بلات و عزی اگر تو ذکر کنی این حکایت را بمکه میگذارد [illegible] زنان
مکه را بی مردان و از ابو جهل و اصحاب وی نیز روایة مثل این کرده اند و از این باب است حدیث ضب یعنی سوسمار و کلام کردن او و این حدیث مشهور است و روایت
کرده است از بیهقی در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در محفلی از اصحاب
خود ناگاه آمد اعرابی از بنی سلیم و شکار کرده است ضبی را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را بمنزل گاه خود و بریان کند و بخورد و چون دید اعرابی
جماعه را گفت این کیست که با جماعه نشسته است گفتند رسول خدا است پس بیرون آورد ضب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم
بتو تا ایمان آرد این ضب و انداخت ضب را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ندا کرد آنحضرت ضب را و فرمود یا ضب پس جواب داد ضب بزبان متین که
شنیدند قوم همه لبیک و سعدیک فرمود آنحضرت ای ضب کسی که آید قیامت را یعنی از ضب تمام خلق پس فرمود آنحضرت کرا عبادت میکنی گفت خدایی را که در
آسمان است عرش او و در زمین است سلطنت او و در دریا راه او و در جنت است رحمت او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت من کیستم گفت رسول خدا
و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد افلح من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بطوله و اشباه نیز نقل کرده اند که این ضب لغت آنحضرت خواند
صلی الله علیه و سلم و از آنجمله است حدیث غزاله که روایت کرده اند او را ائمه بطرق متعدده که تقویت میکنند بعض او بعض را ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و ابو نعیم در
دلایل از ام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحرای گذشت ناگاه شنید آوازی که یا رسول الله پس التفات کرد آنحضرت و دید که آهویی [illegible] افتاده است
اعرابی را در جامه پیچیده پس گفت آنحضرت علیه السلام با آهو چیست حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرا دو آهو بره است در این کوه رها کن مرا تا
بروم و شیر دهم ایشان را و باز آیم فرمود آنحضرت همچنین میکنی و باز می آیی گفت [illegible] مرا خدای تعالی عذاب عشار اگر باز نیایم پس رها کرد او را آنحضرت و رفت و باز
آمد و بست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت اینست که رها کنی این آهو را پس رها کرد اعرابی او را و دوید [illegible]
[illegible] و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود و مردم [illegible] تشنه شدند [illegible]
آمده بودند پس آمد [illegible] نزد آنحضرت [illegible] بمقدار سی صد کس بودند پس [illegible] را رفع کرد [illegible] آنحضرت بود
که این را انکار [illegible] گفته است فرموده [illegible] مجلس است کلام [illegible]

چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم خیبر را تکلم کرد حماری فرمود آنحضرت نام تو چیست گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است
پروردگار تعالی از نسل جد من شصت حمار و سوار نشده است از ایشان هیچ یکی جز پیغمبر و من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی نمانده است از نسل جد من جز من و نیست
از انبیا کسی جز تو گفت بودم من پیش از تو در دست یهودی و بودم من که می لغزیدم عمدا و رسواری او و بود آن یهودی که گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام
تو یعفور باشد و بود یعفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و طلبد او را پس می آید یعفور بر در و میکوفت در را بسر خود و چون بیرون آمد
صاحب در اشارت میکرد که اجابت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یعفور بر چاهی که مر ابی الهیثم بن التیهان را بود و افگند خود را
در آنجاه بجهت جزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هم ازین بابست تسخیر اسد و تملق او سفینه که در سیاحت از لشکر دور افتاده و در راه گم کرده بود و گفت او که انا مولی رسول الله
پس راه نمود و رسانید شیر او را بلشکر و این معجزه آنحضرت بود و خود کرامات اولیاء معجزه رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ابن وهب روایت کرده است که کبوتران مکه معظمه سایه کردند بر آنحضرت
روز فتح مکه پس دعا برکت برایشان و نسج عنکبوت و تعشیش حمام بر در غار هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوترانند در غار اند و روایت کرده
شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را بعد آدمی که روئید و پوشید در غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام حیوانات
و طاعت ایشان مر حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و واقع شده در کتب ائمه آوردیم **وصل** همچنانکه حیوانات
همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در حیطه فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام شجر و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت برسالت وی
صلی الله علیه وسلم در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون وحی فرستاده شد بسوی من نمیگذشتم بهیچ سنگ و درخت مگر آنکه میگفت
السلام علیک یا رسول الله و از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه پس بیرون آمدیم با در بعضی نواحی آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت مگر آنکه میگوید السلام علیک
یا رسول الله رواه الترمذی و این همانست که در ابتدای وحی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و از منه دیگر والله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد جید از ابن عمر آورده
که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفری پیش آمد اعرابی چون نزدیک با آنحضرت آمد گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم کجا میروی گفت میروم بسوی اهل خود فرمود آیا هست ترا
ترا در خیری یعنی میخواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی است
ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر کناره وادی بود پس شگافت میکرد زمین را و می آمد و ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آنحضرت
از وی سه بار و گواهی داد آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود الحدیث و دارمی نیز روایت کرده مانند این و در روزی که کافران بقهوه ان رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آزار رسانیده بودند آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس حزین و غمگین یافت آنحضرت را گفت آیا دوست میداری
که بنمایم ترا آیتی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرختی که در پس وادی بود و گفت بخوان یا محمد این درخت را پس خواند آنحضرت
آن درخت را و درخت مشی کرد و آمد نزد آنحضرت بایستاد و گفت جبرئیل امر کن که باز گردد بجای خود پس امر کرد برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم حسبی حسبی رواه الدارمی من حدیث انس و از بریده اسلمی آمده که سوال کرد اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معجزه را پس فرمود آنحضرت
با آن اعرابی بگو با آن درخت که رسول خدا می طلبد ترا پس میل کرد آن درخت از راست و چپ و پیش و پس خود پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالتی
که پاره می بکند زمین را و می کشید رگهای خود را و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که برگردد بجای خود پس
رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن ده مرا تا سجده کنم ترا اذن نداد گفت پس اذن کن که دست و پای شریف ترا بوسم پس اینجا اذن داد و آورده اند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بود درخت سدره پیش آمد و نیمه شد تا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و همچنان منفرج ماند و معروف بسدرة النبی گشت صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بچه چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود اگر بخوانم این شاخ خرما را گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت علیه السلام از درخت و فتاد پیش فرود آمد
آنحضرت برگرد و بجای خود گشت و بجای خود رفت پس اسلام آورد اعرابی رواه الترمذی و صححه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود در احادیث بسیار آمده فی القصیدة جاءت لدعوته
الاشجار ساجدة تمشی الیه علی ساق بلا قدم کانما سطرت سطرا لما کتبت فروعها من بدیع الخط فی اللقم و در صحیح از حدیث طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرای کشاده

پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و رفتم من پس آنحضرت با اداوه از آب پس دید که چیزی نیست که ستار کند بدان ناگاه دو درخت بود در کنار وادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی یکی درخت گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقادی علی باذن الله پس منقاد شد آن درخت مانند اشتر مهار کرده و رفت با وی دست پس درخت دیگر رفت او را هم
گرفت و در روایتی دیگر آمده که فرمود بهر دو درخت که بیائید نزد رسول خدا پس آمدند و چون فارغ شد فرمود باز گردید پس رفتند بجای خویش
فرمود باز گردید بجای خود پس نشست آنحضرت پس ایشان بیرون آمدم من دیدم نشستم در کنار آن و در انتظار بودم که ناگاه التفات کردم می بینم که آنحضرت می آید
و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای خود ایستاده و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی مغازی خود آیا می بینی جای پنهان
رسول خدا مکانی گفتم نیست سواری جایی خالی از مردم فرمود می بینی درخت خرمایی یا سنگی گفتم می بینم نخلات متقاربه گفت برو بگو باین نخلات که رسول خدا امر میکند شما را که بیائید
برای حاجت رسول خدا و بگو سنگها را نیز همچنین پس رفتم و گفتم سوگند بخدایی که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم نخلات را قریب بیکدیگر آمده و سنگها را بهم پیوسته و چون قضا کرد حاجت
را فرمود بگو آنها را که جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما آمده که گفت چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهد باین درخت
پس فرمود بیا ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه جمعی کثیر از علمای صحابه اتفاق کرده اند برین قصه و از تابعین ضعفاء ایشان رضوان الله علیهم
اجمعین **وصل** همچنانکه بنات را انقیاد و طیع امر وی صلی الله علیه وسلم ساخته بودند جمادات نیز باین حکم دارند سلام کردن حجر و تکلم او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه
گذشت که حجری بود که سلام میکرد بر من پیش از بعثت السلام علیک یا رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز حدیثی و رهیچ باب گذشته و ازجابر رضی
الله عنه آمده که همچنین حدیث است و وقتی که آمد با علی و همراه ابوبکر در ابتدای امر و پیش از بعثت گفت باقی نماند شجری و حجری مگر آنکه سجده کرد او را و بیاد الله تعالی
این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است از حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی من میشناسم حجری را که سلام میکرد بر من پیش از آنکه
مبعوث شوم بدرستی تحقیق من میشناسم او را امروز را اختلاف است درین حجر که کدام است بعضی گفته اند که حجر اسود است و بعضی حجری غیر وی در کوچه که او را زقاق الحجر گویند
و در راه خانه خدیجه رضی الله عنها و مسجد در است بدیوار او و مردم تبرک میجویند بلمس وی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وقتی که میگذشت
از آن راه شیخ ابن حجر مکی شافعی گفته که متواتر آمده است از اهل مکه که این حجری که در زقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در مقابله وی در
دیوار دیگر اثر مرفق شریف اوست که در سنگ نقش بسته است و میگویند که سنگ آهن نرم کرده برای انبیا علیهم السلام و در محله مسفله در کوهی که آنحضرت وقتی که تکیه میکرد اثر قدمین شریفین نیز هست والله اعلم و ما حکی بسنده لطیفه از بعض مشایخ آورده که گفت خبر داد مرا هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر که همان حجر است که سلام
میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از آنجمله است آمین گفتن آستانه در و دیوارهای خانه وقتی که دعا کرد آنحضرت علیه السلام بر عباس و پسران وی رضی الله عنهم روایت
کرده است از بیهقی در دلائل و ابن ماجه مختصر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عباس بن عبد المطلب را یا ابا الفضل مرو از منزل تو و پسران تو بیایم من شما را فردا که
مرا با شما کاریست پس منتظر باشید تا آنکه رسید آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود السلام علیکم گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته فرمود چگونه صبح کردید گفتند صبح کردیم بخیر و الحمد لله فرمود نزدیک
شوید بیکدیگر نزدیک شدند پس پوشانید آنحضرت ایشان را بچادر خود و فرمود یارب این عم منست و صنو پدر منست و ایشان اهل بیت منند پس بپوش ایشان را از آتش
دوزخ همچو پوشیدن من ایشان را باین چادر پس آمین گفت آستانه در و دیوارهای خانه و گفتند آمین آمین و یکبار از عقیل بن ابی طالب سفری در خدمت آنحضرت بودیم
پس آنحضرت اوراکوهی که آنجا بود بفرستاد و فرمود بگو بآن کوه که آیا ترا آبی هست پس آن کوه تکلم شد گفت یا نبی خدا بگو که از آن روز که این آیه نازل شد وقودها
التی وقودها الناس والحجارة گریان گریستم از ترس خدا که آب در آنجا نمانده و درین باب چنین حدیثی آمده است در سراج منیر آمده است و نالید وانکه این
جدا شد و حنین کرد با پیغمبر و سکون نزدیک وی درخت حدیث حنین جذع از جمله معجزات مشهور است که آمده است از صحابه آمده و بدان در مواهب لدنیه از شیخ تاج الدین سبکی آورده
که در شرح مختصر ابن الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر است و روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق
کثیره متعدده و مشایخ از صحابه و امصار مروی اند که متواتر معنوی یا غیر متواتر باشند و قوی و بیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفت که حدیث حنین جذع را اتفاق نموده کرده
شده است و از آن جمله است که بعضی مشایخ که مفید قطع است نزد کسی که بطرق صحیح است و مشهور است ولیکن تواتر است نزد او و درین کار و الله اعلم و بهیقی گفته است

چنین جذع از امور ظاهر است که حمل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبر آیات و اظهر معجزات است که دلالت میکند بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و شافعی گفته که نداده است
حق تعالی هیچ پیغمبری را آنچه داده است پیغمبر ما را صلوات الله و سلامه علیه و علیهم پس گفتند شافعی که داده است خدای تعالی عیسی بن مریم را احیای موتی گفت داد محمد را صلی الله
علیه و سلم حنین جذع تا شنیده شد صوت او و این اعظم و اکبر است از آن بعد از آن شمرده اند علمای حدیث صحابه که روایت کرده اند و روات و اسانید و طرق آنرا که ذکر آن طویل است و
کرده شده است که بود مسجد نبوی مسقوف بر جذوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه ساخته شود برای وی منبری ایستاده برای خطبه تکیه زده بر جذعی از آن جذوع و چون ساخته شد
منبر مفارقت کرد از آن جذع پس شنیده شد مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقه و در روایت انس آمده که جنبید و لرزید مسجد با واز وی و بسیار شد بکاء مردم که بجهت آنچه
مشاهده کردند از حال عجیب وی و در روایتی آمده که بشکافت جذع و پاره شد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهاد دست شریف خود بر او بروی و در کنار مبارک گرفت پس ساکت
گشت و فرمود آنحضرت که این چوب گریه کرد از جهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار نمیگرفتم او را همیشه همچنین تا روز قیامت از جهت اظهار حزن بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس
امر کرد آنحضرت که دفن کرده شود تحت منبر پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی وی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت جانب خود پس آمد در حالیکه پاره کرد زمین را پس در
کنار شریف گرفت او را و فرمود تا بازگردد بمکان خود و در حدیث بریده آمده که فرمود آنحضرت بآن چوب اگر خواهی بازنشانم ترا در بستانی که بودی در آن محل نهر و پدید آرد آن رگهای ترا و
کامل گردد خلقت تو و تر گردد شاخهای تو و پیدا گردد میوه و اگر بخواهی بنشانم ترا در بهشت تا بخورند دوستان خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بجانب وی
که چه میگوید پس شنید میگوید بنشان مرا یا رسول الله در بهشت تا بخورند از من دوستان خدا و باشم در مکانی که کهنه نشوم و فانی نگردم در وی و شنید این را هر که نزدیک وی
بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کرد وی دار بقا را بر دار فنا و بود حسن بصری رضی الله عنه چون تحدیث میکرد باین حدیث میگفت ای بندگان خدا چوب ناله
میکند از شوق پیغمبر خدا استحقاق را زید که مشتاق باشید بلقای شریف وی صلی الله علیه و سلم نیست سنگی و گیاهی که در وی منفعتی است و به از آدمی و آن که در وی معرفتی نیست
و این حدیث را بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و در آنچه ذکر کردم کفایتست و از این باب است کلام کردن آنحضرت بجبل و کلام کردن جبل با وی روایت کرده است
انس رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین جبل احد را که کوه مدینه است و در شان او وارد شده است احد جبل
یحبنا و نحبه پس جنبید احد پس زد آنحضرت او را بپای شریف خود و فرمود ثابت و برجای خود باش اینست بر تو نبی و صدیق و دو شهید رواه احمد والبخاری والترمذی
و ابوحاتم و در حدیث دیگر از عثمان بن عفان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر جبل ثبیر بر وزن کبیر که جبل بزرگیست و با وی ابوبکر و عمر و من بودم پس جنبید
جبل تا آنکه افتاد سنگهای او در حضیض پس زد آنحضرت کوه را بپای مبارک خود و فرمود برجای خود باش یا ثبیر نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید رواه البخاری
و احمد و الترمذی و ابوحاتم و از ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حراء بکسر حاء مهمله که جبل مکه معظمه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدای وحی آنجا
مشغول میبود و وحی آنجا نازل شده بود و با وی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس جنبید حرا پس فرمود آنحضرت آرمیده باش حرا نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا
شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام عشره مذکورند مگر ابوعبیده بن الجراح والله اعلم و در روایتی آمده که
چون طلبیدند دشمنان پیش آنحضرت را گفت ثبیر فرود آ یا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشند دشمنان ترا بر پشت من پس عذاب کند مرا خدای تعالی پس
گفت حرا بسوی من بیا یا رسول الله و ثبیر و حرا هر دو کوه در مکه معظمه اند مقابل یکدیگر و گفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال نه از جنس رجفه بود که بقوم موسی
علیه السلام واقع شده وقتی که تحریف و تبدیل کلمه کرده بودند که آفت شده بود بایشان آن رجفه غضب بود و این رجفه طرب و لهذا تنصیص کرد آنحضرت
علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و اهتزاز جبال اند و از این باب است تسبیح حصی بر دست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که
گرفت آنحضرت کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه و سلم و شنیدیم ما تسبیح ایشان را پس ریخت آن حصات را در دست ابوبکر رضی الله عنه پس تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست ما
تسبیح نکردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده مثل این را ابوذر و ذکر کرده تسبیح کردند در کف عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این احوال آنست که در مواهب لدنیه ذکر کرده و لیکن شیخ ابن
گفته که مردی از بنی سلیم که ابوالحسن کنیت داشت دریافته بود ابوذر را رضی الله عنه بربذه که مسکن او بود روایت میکند از ابوذر که گفت رفتم روزی بر سول خدا صلی الله علیه و سلم دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست نزد او
هیچ یکی از مردم گویا میفهمیدم که وی در وحی است پس سلام کردم بر وی و رد جواب سلام مرا و فرمود چه چیز آورده ترا اینجا یا ابوذر گفتم خدا و رسول خدا او راست پس امر کرد

مرا که بیشتر پس نشستم مع علی ... شریف ... [illegible] ... آمد ابوبکر و ... [illegible] ... گفت آنحضرت
جواب سلام ... فرمود ... گفت آورده است ... رسول الله ... اشارت فرمود ... بقابل آنحضرت بود ... [illegible]
و گروهی ... آن فرمود آنحضرت ... ابوبکر ... نشسته بودی ... رضی الله عنهم ... گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگریزها
را بنهفت ... تسبیح کردند ... در دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... رسول صلی الله علیه و سلم پس
داد آن سنگریزها را بابوبکر ... تسبیح کردند ... گرفت سنگریزها را از دست ابوبکر ... سنگریزها ... [illegible]
داد عمر را تسبیح کردند ... چنانکه ... ابوبکر ... تسبیح کرده بودند در دست ابوبکر و عمر ... گرفت سنگریزه
را و ... [illegible] ... روایت کرده ... طبرانی ... بیهقی ... زهری ... [illegible] ... نهاده شدند در دستها
... تسبیح ... [illegible] ... گفت علی ... رضی الله عنه ... [illegible]
بود و ... تسبیح ... بخاری از ابن مسعود رضی الله عنهما آورده که گفت ... با رسول خدا صلی الله علیه و سلم ... تسبیح طعام
را و از جعفر بن محمد باقر ... زین العابدین ... آورده که گفت بیمار شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آمد او را جبرئیل علیه السلام ... [illegible]
بود ... آنحضرت ... از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی بر منبر این آیت
و ما قدروا الله حق قدره ... [illegible] ... انا الجبار انا الجبار انا الکبیر المتعال ... منبر ... آنحضرت ... [illegible]
و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت ... بت ... سیصد و شصت ... چون در آمد آنحضرت در مسجد ... الفتح
اشارت میکرد ... جاء الحق و زهق الباطل ... اشارت میکرد ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و سلم ... [illegible]
... رسول خدا صلی الله علیه و سلم ... [illegible]
شده است ... رسول خدا صلی الله علیه و سلم ... انا گفت ... رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت آنحضرت صدقت بارک الله ... بعد از آن
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
مرا ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... [illegible] ... احیای موتی ... مردها را ... [illegible]
از ابن عباس رضی الله عنهما ... رسول صلی الله علیه و سلم ... گفت یا رسول الله ... [illegible]
چاشت و طعام ... آنحضرت علیه السلام ... [illegible] ... الله ارحم ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... عبد العزیز ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... گفت ... آنحضرت ... [illegible]
... رسول خدا صلی الله علیه و سلم ... آنحضرت ... [illegible]

معجزات

معجزه

چشم وی کور بود ابن حجر از ابن حبان اورده روایت کرده شده است که گرفتار شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت
بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت در آن از آب دهن مبارک خود و بآن فرستاده داد و گرفت وی از استعجاب گمان برد که استهزا کرده شد بوی پس آورده آنرا
نزد آن مریض رسید او و وی ولب [illegible] بود نوشانید و از آن شفا یافت و شخصی دیگر بود که سفید شده بود هر دو چشم وی تا چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را
بینا شد چنانکه رشته در سوزن می درآورد و هشتاد ساله بود و امثال این بسیار است در غزوه خیبر رسید که علی کرم الله وجهه کجاست گفتند بعلت آشوب چشم [illegible] پس
لعاب دهان مبارک را در [illegible] و تفل کرد در هر دو چشم وی و دعا کرد پس [illegible] فی الحال گویا نبود او را درد و هرگز درد [illegible] چشم وی [illegible] و دم کرد [illegible]
ساق سلمة بن الاکوع روز خیبر پس [illegible] شد فی الحال هرگز درد نکرد و دریافت زید بن معاذ شمشیری رسیده بود [illegible] کعب بن الاشرف پس تفل کرد [illegible] و در صحیح بخاری
آمده که چون عبد الله بن عتیک ابو رافع یهودی را کشت شب [illegible] بود چون [illegible] شکست پس رسید [illegible] و شکست ساق وی [illegible] آنحضرت علیه السلام آنحضرت
دست مبارک بر ساق او مالید و فی الحال شفا یافت و امثال اینجا [illegible] کثرت و مشهور است و در کتب حدیث مذکور و مسطور و اما احیای موتی روایت کرده بیهقی
در دلایل که آنحضرت خواند مردی را باسلام پس گفت ایمان نمی آرم تا زنده نکنی دختر مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنما مرا قبر او پس [illegible] آنحضرت
[illegible] آمده ام من دختر [illegible] فرمود آنحضرت [illegible] پس آنحضرت علیه السلام آن دختر [illegible]
وسعدیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که بازگردی بدنیا گفت لا والله یا رسول الله یافتم من آخرت را بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند اگر دوست داری باز گردانم ترا بر ایشان گفت حاجت نیست [illegible] یافته ام خدا را بهتر و مهربانتر از ایشان [illegible]
ابن حدیث دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه وی مهمان آمد و وی بره را بسمل کرد و پسر
بزرگ وی [illegible] پسر خورد [illegible] کرد چون مادر [illegible] بر بام برآمد و خود را بزمین انداخت و بمرد [illegible] آنحضرت [illegible]
مذکور است و احیای ابوین شریفین آنحضرت تا ایمان آورند [illegible] چنانکه در احادیث آمده است هم ازین قبیل است و لیکن محدثان در صحت این احادیث سخن [illegible]
[illegible] در سایه [illegible] رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت [illegible] پس [illegible] مادر
[illegible] گفت [illegible] که من هجرت کرده بودم [illegible]
[illegible] پس [illegible] و طعام خورد [illegible] ابی الدنیا و البیهقی و الاصبهانی [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] انچه روایت کرده است ابوبکر بن الضحاک از سعید بن المسیب که مردی از انصار مرده
بود [illegible] کفن کرده [illegible] رسول [illegible] آمده است که زید بن خارجه [illegible]
[illegible] یافت [illegible] خلافت عثمان رضی الله عنه تکلم کرد بعد از موت [illegible] احمد فی الکتاب الاول صدق صدق ابوبکر الصدیق [illegible]
[illegible] القوی فی امر الله فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهاجهم [illegible]
[illegible] [illegible] کذا فی جامع الاصول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکتاب الاول [illegible] رسول الله [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بشکنند ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند [illegible] فرمود آنحضرت بخورید ولیکن استخوان آن را مشکنید بعد از آن جمع کرد آنحضرت استخوانها را و نهاد و دست مبارک
خود را بر آن نهاد و تکلم کرد بکلامی [illegible] برخاست شاه و [illegible] گوسفند [illegible] بعضی از کمل اولیا که [illegible] قدرت الهی [illegible] بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم [illegible] این [illegible] رسول خدا را اگر [illegible] برخاست و روان شد و این نیز از معجزه
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم [illegible] بعضی تفصیل [illegible] بسیار [illegible] بعضی میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدای تعالی در شاه [illegible]
[illegible] اصوات میکنند [illegible] حق تعالی [illegible] در تفسیر [illegible] و نقل از [illegible] آن مذهب الشیخ ابو الحسن و قاضی ابو بکر باقلانی همین است و بعضی میگویند
که بطریق احیا و حیات است [illegible] پیدا کرد در آن حیات [illegible] آدمی [illegible] زبان قدرت داد تا آن کلام [illegible] ظاهر قول اول است
والله اعلم وفصل [illegible] از انواع معجزات اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم [illegible] گفته که این باب وسیع است و اجابت دعای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم [illegible] متواتر المعنی است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون دعا کردی [illegible] می یافتند [illegible]
[illegible] در این باب دعای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم انس بن مالک را که ده سال خدمت کرد با انواع نعم و کرامات ظاهر و باطن مخصوص گشت [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله خادم تو انس دعا کن مر او را [illegible] و این درگاه است
[illegible] آنحضرت فرمود خداوندا بسیار گردان مال او را و ولد او را و برکت ده او را [illegible] روایت میکند
[illegible] که گفت انس [illegible] مال من بسیار است [illegible] گفت [illegible] که [illegible] زندگانی را [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و ولد و [illegible] آمده است [illegible] سال دو بار [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible] که [illegible] کرده شد [illegible] و تجربه کرده بود [illegible]
[illegible] شد [illegible] هزار [illegible] که
[illegible] کرده شد [illegible] هزار [illegible] صدقات عظیمه [illegible] آزاد [illegible] تصدق کرد
[illegible] تصدق کرد [illegible] اموال [illegible] رضی الله عنها [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible] بهشت [illegible] این نعمت تصدق کرد تمامه [illegible] رضی الله عنه دعا کرد آنحضرت علیه السلام
برای سعد بن ابی سفیان [illegible] سعد [illegible] بود [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رضی الله عنه
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب که
[illegible] آنحضرت [illegible] الا فض الله فاک [illegible]
[illegible] سال [illegible] گفت [illegible]
[illegible] است که اسلام [illegible] آنحضرت [illegible] اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل [illegible]
[illegible] دعا کرد [illegible] دعا کرد [illegible] برکت [illegible] دعا کرد
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دعا کرد [illegible] آنحضرت [illegible] اسلام [illegible] گفت
[illegible] صلی الله علیه وسلم دعا کرد [illegible] رضی الله عنه [illegible]

گرمی شمردی و دعا کرد فاطمه را رضی الله عنها گرسنه نگردد پس گرسنه نشد بعد از آن هرگز و در خبر است که دو آنحضرت طفیل بن عمرو دوسی را که از ... [illegible]
دعا کرد آنحضرت برای او فرمود خداوندا ... [illegible] ... گفت یا رسول الله ... [illegible]
وادار آن نور در طرف تازیانه ... [illegible] ... دعا کرد ... [illegible]
از آنحضرت درد ... [illegible] ... دعا کرد ... آنحضرت ... باقی ... [illegible]
و دعا کرد ... [illegible] ... آنحضرت ... گفت آن شخص ... [illegible] ... دست ... [illegible]
گفت ... [illegible] ... گفت ... هرگز نتوانی خورد ... پس نتوانست ... دست ... [illegible] ... خداوند ... [illegible]
سگان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
روی ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... دعا کرد ... قبول ... [illegible]
انداخت ... [illegible] ... دعا ... [illegible]
صاحب ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
آمده که ... [illegible] ... گفت که این ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
آنحضرت ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
آنحضرت ... [illegible] ... انداخت ... [illegible]
آب ... آنحضرت ... [illegible] ... گفتند ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... انداخت ... [illegible]
... گشت ... [illegible] ... رضی الله عنهما ... [illegible]
انداخت ... [illegible] ... [illegible]
که ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
سال ... سلمان فارسی رضی الله عنه ... [illegible]
کرده است ... انس ... رضی الله عنه ... آنحضرت ... [illegible]
در ... سال ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible]
... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible]
... آنحضرت ... دعا کرد ... [illegible] ... روایت کرده
شده است ... [illegible] ... دعا کرد ... آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ... [illegible] ... آنحضرت ... دعا کرد ... [illegible]
کرد ... [illegible] ... عبد الرحمن بن زید بن الخطاب ... [illegible] ... دعا کرد ... [illegible]

١٢٠

هرگاه آنرا طول لاکردی تمام ما وشما وجمال او آب باشید درروی زینب بنت ام سلمه پس نشاط حدیثی شد درروی هیچ زنی آنچه یافته میشد درروی وی از حسن وجمال وگویند که آن آب باشیدن
از روی عراج وهزل بود تعالی الله چون مزاح وهزل را این حال بود بخشم وجد را چه تاثیر خواهد بود وصلی الله علیه وسلم نهاد دست مبارک خود بر سر حنظله بن حذیم ودعا کرد گفت
پس بود حنظله که آورده میشد هر روی که ورم کرده است روی وی یا شاتی که ورم کرده است پستان وی ونهاده میشد بر موضع دست نبی صلی الله علیه وسلم ومیرفت ورم ومسح کرد
بر سر صبی که آفتی داشت پس به شد وبرابر شد موی سروی ودیگر صبیان که بیمار ودیوانه بودند آورده می‌شدند نزد وی صلی الله علیه وسلم هیچ یکی که دیوانگی ومس جن داشت
مگر دست بر وی میرسید وی از معرفت آن مس وجنون وعقبه بن فرقد هروی بود که زنان متعدد داشت و زنان وی تعصب یکدیگر خوشبوی بهائی مالیدند ووی بر همه غالب بود
در طیب وبخور مگر آنکه آنحضرت مسح کرده بود بر شکم وی وپشت وی بجهت عارضه که داشت واز عظائم معجزات که ببرکت دست شریف او بوجود آمد گرفتن قبضه از تراب است
در روز حنین وانداختن آن در روی کفار وافتادن آن در چشمان ایشان وهزیمت خوردن لشکر ایشان بدان بعد از آنکه غلبه آورده بودند وهزیمت گونه بحوالی
لشکر اسلام راه یافته بود وپیدا شدن نبوت وجلادت در اسپ ابی طلحه ببرکت سواری آنحضرت بعد از آنکه بغایت تنگ گام بود وچنان شد که هیچ اسپی محاشاة ومجاراة
نتوانست کرد نوی ووپیدا شدن سرعت وسبکی در شتر جابر بعد از سستی وماندگی بخلانیدن چوبی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست نگاه داشتن او را تا آنکه داشت وهمچنین
سوار شدن بر حمار تنگ گام سعد بن عباده را وباز گردانیدن قوی تند وتیز که اسپ ترکی بهیچ وجه بوی نتوانست مسابره کرد وجرین عبدالله بجلی رضی الله عنه که بر پشت
اسپ نتوانست نشست وآنحضرت بر سینه وی زد پس گشت فارس ترین عرب وثابت ترین ایشان واز آنجمله دادن او است عکاشه را شاخ درخت در وقتی که شکست
شمشیر او ودر گشتن آن در دست وی شمشیر بران وقتال کردن بدان همیشه در مواقف ومشاهد تا وقتی که شهید در قتال اهل ردت ونام این سیف عون بود و
همچنین دادن وی برای عبدالله بن جحش در روز احد شاخ خرما وگشتن آن در دست وی شمشیر ودادن قتاده بن نعمان را در شب تاریک شاخ خرما وروشن شدن آن
در راه وخبر دادن او که چون بخانه میرسی سیاهی را می‌بینی پس بزن او را بان چوب که وی شیطان است پس رسید بخانه و دید آن سیاهی را وسر داد او رفت وشکایت
کرد ابوهریره نسیان حدیث را امر کردن او را به بسط ردا و نهادن دست مبارک خود درو ورد او امر کردن بضم آن وحاصل شدن حفظ علوم ببرکت
دست شریف مشهور است وصل واز جمله معجزات باهره وی صلی الله علیه وسلم بودن او است مطلع بر مغیبات وخبر دادن بانچه حادث شده وخواهد شد از کائنات علم غیب اصالة مخصوص وصل
است بپروردگار تعالی وتقدس که علام الغیوب است وهرچه بر زبان رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر شد از آن بواسطه وی ظاهر شده است بوحی یا بالهام ودر حدیث آمده است والله انی لا اعلم
الا ما علمنی ربی در شفا میگوید که این باب بحری است که عمیق شده قعر او وعلوم است بالقطع ورسیده است تواتر واخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمغیبات وقسم است یکی آنکه ما ثبت
است قرآن مجید که خبر میدهد از اخبار ماضیه انبیا واحوال امم سالفه وقرون خالیه واحوال خلق ومبدأ ومعاد وقصص لم نقصص بر زبان او وهر یکی از المعاد ومعاد واحد ارحم وقسم
ثانی آن خواهد بود که ذکر او در احادیث وکتابها واقع شده وآنچه در قرآن مجید است خبر دادن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ووقوع معارضه قرآن وعدم اتیان سوره مانند آن چنانکه
مدلول کریمه ان کنتم فی ریب مما نزلنا است فان لم تفعلوا ولن تفعلوا ولا یاتون بمثله وظاهر شد صدق این خبر بعیان چنانکه تقریر آن در بیان اعجاز قرآن گذشت واز آنجمله قول وی تعالی
است وان یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم الآیه که در قصه بدر واقع شده است قریش را وقافله بود یکی غنیمت بی شوکت
وشوکت کم ودیگری برعکس آن ومسلمانان آنرا میخواستند که غنیمت داشت وشوکت وی کم بود پس خبر داد حق تعالی از آنچه در ضمائر ایشان بود وانجاز کرد وعده که با ایشان
کرده بود پس ایشان از ملاقات عدد ووقوع واقعه است پس از جمله مغیبات باشد وتمام قصه غزوه بدر بیاید انشاء الله تعالی واز آنجمله قول او است سیهزم الجمع ویولون الدبر
این آیه در شان کفار قریش است در روز بدر بود و عدد ایشان تا هزار تن میرسید بود با مال وسلاح وعدد مسلمانان سیصد وسیزده بودند واز ایشان حمزه واسپ یار سرفرود وگر بی اسباب بودند پس
نصرت داد خدا مسلمانان را وقادر گردانید بر قتل سرداران ایشان واغتنام اموال ایشان واز آنجمله قول وی سبحانه سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب نشان کفار احد که باوجود
حصول فتح ایشان از غلبه شوکت رجوع کردند بمکه وفرا گرفت ابوسفیان که سردار گروه مشرکان بود در روز غزوه با محمد وعده یا موسم بدر است در سال آینده اگر خواهی بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اگر خدا خواهد پس رجوع در راه پشیمان شدند وعزم کردند که بر گردند وبیایند واستیصال مسلمانان نمایند پس انداخت خداوند تعالی رعب در دل ایشان واز آنجمله است قول حق تعالی وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین تا قوله لا یخلف الله وعده وسبب نزول این آیه قتال کسری وقیصر است وغلبه کسری وخوشحال شدن مشرکان بجهت محبت کسری که مجوس بود زیرا که

ندافست وقیصر نصرانی از اهل کتاب بود و گفتند غالب آیند بر او را الله با برادران شمار و دو باشند که ناصر غالب آیم بر ایشان پس غالب آمد قیصر بر کسری بعد از هفت سال در سالی که

سیرو فتا کرد نه بر روم فارس را از دیار ایشان و از انجمله قول حق سبحانه است فلا تتمنونه ابدا خبر داد که یهود تمنی نمیکنند موت را نه بدل نه بزبان هرگز با وجود قدرت ایشان بران پس

از جمله اخبار است بغیب بود چنانکه خبر داد زیرا که اگر تمنی میکردند منقول می‌شد و مشتهر میگشت فی روایه کرده شده مرفوعا که اگر یهود تمنی میکردند در ان ساعت میمردند پس فتح ما نداریم یهود کسی را

زمین و اگر از ایشان تمنی می‌آمد در ساعت میکردند آنرا از برای تکذیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گویا ایشان دانستند که اگر تمنی می‌کنند می‌میرند و همچنین قول حقتعالی در شان

یهود ضربت علیهم الذلة والمسکنة یهود ذلیل کرده اند در هر مکان و زمان چنانکه خبر داد و از انجمله قول حقتعالی وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف

الذین من قبلهم الایه و این وعده است از خدا عز وجل مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم باآنکه میگرداند امت او را خلفای ارض و ائمه ناس و والی امر و اصلاح حال بدیشان بلاد و فرو تنی میکنند

برای ایشان عباد و امن میگرداند ایشانرا بعد از خوف قوی و حاکم میگرداند بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق وفا کرد وی سبحانه وعده خود را ومن اوفی بعهده من الله و لله الحمد والمنة و

آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم تا فتح کرد حقتعالی مکه و خیبر و بحرین و باقی جزیره عرب را و ارض یمن را تماما و گرفت جزیه را از مجوس هجر و از بعضی اطراف شام و هدیه و پیشکش فرستاد

هرقل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقوقس باشد و ملوک عمان و نجاشی بادشاه حبشه ایمان آورده چون رحلت کرد وی صلی الله علیه وسلم از ین عالم و اختیار کرد خدا تعالی برای وی آنچه

نزد وی تعالی بود از کرامت قیام نمود با مر بعد از وی خلیفه راستین او ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح نمود و جمع کرد و قوی کرد آنچه متفرق شده بود بر ایشان گشت و سست شد بعد از وی

و نمیماند سر روی کار آورد که هیچ یکی از صحابه نظام مالک نتوانست شد او را از آن و همه راهی و توقف میزدند و او کمر همت و شجاعت بر بست و در تمهید جزیره عرب را و عدل گستری کرد

و برانگیخت جیوش اسلامیه را بر بلاد فارس در صحبت خالد بن الولید پس فتح کردند طرفی از آن و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و جیشی دیگر را

در صحبت عمرو بن العاص بجانب مصر و فتح کرد جیش شام در ایام وی بصری و دمشق و مخالیف آنرا از بلاد حوران و توابع آن پس میرانید او را حق سبحانه و اختیار کرد مر او را آنچه نزد وی بود

از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل آن با الهام کردن او را باستخلاف عمر فاروق و قیام نمود با مر بعد از وی قیام تام در قوت سیرت و کمال عدل و فتح کرد در بلاد شام را تماما و دیار

تا آخر ان و اکثر اقلیم فارس و کسر کرد کسری را و خوار کرد او را بنهایت خواری و گرفت تا اقصی مملکت وی و قصر کرد قیصر را کشید دست او را از بلاد شام و انجار کرد تا قسطنطنیه و انفاق

کرد اموال آنرا در راه خدا میان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعد از آن که دولت عثمانیه ممتد شد ممالک اسلامیه تا اقصی مشارق ارض

و مغارب آن پس فتح کرده شد بلاد مغرب تا اقصی اندلس و قیروان و سبته از آنچه متصل بحر محیط بود و از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و کشته شد کسری و هلاک شد و زوال پذیرفت ملک او

بالکلیه و فتح کرده شدند این عراق و خراسان و اهواز و قتال کردند مسلمانان ترک را قتال عظیم و آمد خراج از مشارق و مغارب بسوی حضرت بلاد و شد و در هست و کما بود قران عظیم را او

جمع کرده است را حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام نشر ان عظیم است و لو دراز است و خاص است وی رضی الله عنه قرآن را عظیم تر و از فتح شد بر وی بلاد اسلامیه اکثر و وافر

بعد از ان خلیفه مطلق و امام برحق علی مرتضی شد کرم الله وجهه ولیکن هر چه قدر در مرتبه او ارفع است شد در راه خلاف و نزاع وی را زنند و کسی اتفاقا و محکم رستند پس شد آنچه شد

فانا لله وانا الیه راجعون و لیکن که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب است در کتاب عقاید نوشته است که مخالفان علی رضی الله عنه اکثر ایشان اهل ظلم و در آن تعدی ... و قومی محبت فینا

ورزیدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته است در عایشه صدیقه و طلحه و زبیر خبر این است و نتوان کرد و از انجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق

لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این امری ظاهر است در عیان و دین اسلام چنانکه خبر داده غالبست بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح

ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نماند در بلاد عرب هیچ موضعی که در آمدند در احکام اسلام و لله الحمد قسم دیگر از اخبار آنکه واقع شده است

و احادیث از انجمله است روایت از حذیفه ابن الیمان که گفت خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ترکی پس نگذاشت چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا

کسی که یاد گرفت و فراموش کرد کسی و تحقیق دانسته اند آنرا یاران او و گاهی می‌باشد چیزی که فراموش کرده ام من آنرا پس می‌بینم آنرا و می‌شناسم و یاد می‌آرم چنانکه یاد دارد

روی مردی را در غایب شود از وی و می‌بیند می‌شناسد او را و گفت حذیفه نمیدانم که فراموش شده است یاران مرا دیده و دانسته فراموش میکنند بخدا سوگند که ترک نکرده هیچ کس از قائدان

برانگیزندگان را تا تمام شدن دنیا که سیصد کس یا زیاده باشند مگر آنکه ذکر کرده است نام او و نام پدر و نام قبیله او را و گفته است ابو ذر رضی الله عنه که ترک نکرده است آنحضرت صلی الله علیه

وسلم بارها از آنچه می‌شناسند پرنده باز و بالهای خود در هوا و آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علمی و روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما در بیان کرد حال

که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلیعه و پس پیشتر [illegible] ایشان را از جاهای [illegible] ایشان [illegible] اصحاب ایشان را و ایشان بهترین [illegible] ایشان باشند
بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند ائمه [illegible] که آنحضرت [illegible] فتح مکه و بیت المقدس و [illegible] شام و عراق و ظهور
این طریقت [illegible] و قسمت کردن ایشان گنج کسری
و قیصر را [illegible] کسری و فارس [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
منهزم شدند از شام [illegible] فتح کردند مسلمانان بلاد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
در اختلاف اهواء [illegible] هفتاد و سه فرق و نجات یک فرقه [illegible] اهل حق [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
عذاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و در واقعه [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] ارض [illegible]
[illegible] اهل [illegible]
[illegible] اهل [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]

معویه و این جنگ نزدیک بشوا شیر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از تو و وای ترا از مردم پس بود امر وی بحجاج چنانچه بود و گفت ابن عباس را که گم بیکی او بصره بود

و باز گردانید با کشته و بسوی تو بود روز وفات تو و او قصد و خبر داد و شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح که بر خالد و قتال مدیر غزوه موته که در مسافت

یکماه بود چنانکه در مجلس بیاید و قرنان بضم قاف و سکون را آخر دی بود که آنحضرت خبر داد که وی از اهل نار است و در واقعه خیبر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که در باطن نفاق

صحابه در خبر آنحضرت شک راه یافته باشد آخر زخمهای سخت خورد و بیتاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر بحضرت رسانیدند فرمود اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و فرمود

آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابو هریره و سمره بن جندب و حذیفه بود و ندا که آخر شما از شما در آتش خواهد مرد یعنی آتش دنیا و بود آخر ایشان سمره که پیر و خرف شده بود و آتش افروخته بود تا

گرم شود پس سوخت در آن و خبر داد در غزوه احد که حنظله را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او بپرسید که حقیقة حال چیست گفت جنب بود چون شنید که کار بر آن حضرت سخت است فوت

غسل نیافت و رفت و کشته شد ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید یافتیم سر او را که آب از وی میچکید و خبر داد که در ثقیف کذاب و مبیر خواهد بود پس یافته شدند و کس باین دو صفت

کذاب مختار ابن عبید را گویند و مبیر یعنی مهلک و قتال حجاج بن یوسف و قصه مختار از کتب اسماء الرجال باید جست و فرمود در حق امام حسن که این پسر من سید است و سر انجام است که

صلح دهد خدا تعالی بوی میان دو گروه از مسلمانان و مصدوق این قصه مصالحه است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا را رضی الله عنها که وی نخستین کسی باشد که برسد بمن

از اهل بیت من پس وفات یافت بعد از شش ماه یا شصت ماه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فرمود زودترین ازواج در لحوق بمن آنکه دستهاش دراز باشد که مراد بدان زینب

رضی الله عنها بود که دستش در کار و بار و تصدق دراز بود الحدیث و خبر داد بقتل امام حسین بالطف و نشان داد که خواهد کشت او را کلب ابقع یعنی سگ ابلق پس که نام وی شمر بن

ذی الجوشن بود و بیرون آورد در دست خود خاکی را که در مضجع وی خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود و بعد از آن ملک عضوض یعنی ملک گزنده و فرمود ابتدای این امر

نبوت و رحمت است پس از آن رحمت و خلافت پس ملک عضوض بعد از وی با تو و جبروت و فساد و خبر داد با تیان اویس قرنی و نشان داد و امر او را که طلب کنند دعا را از وی

آن و فرمود سر انجام است که پیدا شوند در امت من سی دجال کذاب در میان ایشان چهار زن خواهد بود و همه ایشان دروغ میگویند بر خدا و رسول خدا و آخر ایشان دجال

کذاب یعنی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمود نزدیک است که بسیار شوند در میان عجم پر کنند میان شما و بزنند گردن شما را بر پا نمی‌شود قیامت تا

آنکه ببرانند مردم را بعصاهای خود مردی از قحطان یعنی پادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم مراد صحابه و تابعین و اتباع تابعین اند رضوان

الله تعالی علیهم اجمعین و در یک روایت بخاری تا چهار مرتبه آمده بطریق شک بعد از آن فاش میگردد دروغ و در روایتی آمده که می آیند گروهی که گواهی میدهند بی آنکه گواه گرفته

شوند و خیانت میکنند و امانت نمی ورزند و نذر میکنند و وفا نمی کنند و فربهی آید در ایشان مگر آنکه زمانی که بعد از وی است بدتر از وی است و این را تقصیر کرده اند بزمان عمر

بن عبد العزیز که بعد از حجاج سالی از بنی مروان آمده و جواب داده اند که این حکم باعتبار اغلب است و فرمود هلاک امت من بر دست کودکان از قریش خواهد بود ابو هریره که راوی

این حدیث است می گفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام و همی گفت ابو هریره اعوذ بالله من اماره الصبیان پس گذشت وی رضی الله عنه از عالم پیش از شصت که بادشاهی یزید بود و

خبر داد آنحضرت بظهور قدریه و مرجیه و رافضه و خوارج و فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون جهند از دین چنانچه تیر از شکار و فرمود ایشان را قتل کنند اصحاب تو رضی الله عنهم اجمعین و فرمود در ایشان

مردی سیاه رنگ که او را ذو الثدیه گویند یک بازوی وی مانند پستان زن است که می جنبد و حرکت می کند و سیمای ایشان تحلیق رأس باشد و کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله

وجهه و در حدیث دیگر آمده است که فرمود آنحضرت که اگر دریابم من ایشان را بکشم مانند عاد و ثمود و خبر داد بسبب آخر این امت اول را لعن کنند و خبر داد بقلت انصار تا آنکه شوند تا

چنانکه نمک در طعام و همیشه باشند امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشند امر ایشان را جماعه و باشند بر ایشان اثره یعنی برگزیدن یعنی امراء و ولاة مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و مقدم دارند

کنند در دولت و حکومت و در روایت که بدیگران بکنند با ایشان نکنند تنبیهی در شرح شفاء از بغوی نقل کرده که این اثره در زمان معاویه بود و خبر داد که در آخر زمان مردم از اراذل و

گوسفند چران و برهنه پایان تطاول کنند در عمارتها و بنا بر آورند و مراد آن است که جاهلان و فقیران و بدویان غنی شوند و اقسام از کثرت کسری و خبر داد بنداری قریش و اخراب شوند تا آنکه

را و روی خود کنند ایشان را و این در غزوه خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما جنگ نیایند بلکه ما بر ایشان جنگ کنیم واقع شد و خبر داد بوقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان

بضم میم و سکون واو و فتح نیز لغت است و مراد بآن وبا و طاعون است و اکثر استعمال موتان در موت مواشی است و ظاهر مراد طاعون عمواس است که در زمان امیر المؤمنین

عمر رضی الله عنه اتفاق افتاده بود و میگویند که در سه روز هفتاد هزار کس مرد فالله اعلم و وعده کرد بسکونت بصره و خبر داد که چگونه تعالی غزا می کنند در بحر چنانکه ملوک بر سریرها نشستند

گفته‌اند که فتوحات آن در امارت معاویه بود و در زمان خلافت امیرالمؤمنین عثمان و خبر داد که اگر باشد دین معلق بثریا می‌یابند آنرا مردان از ابنای فارس که مردم این را حمل بر
سلمان فارسی و امثال وی می‌کنند و بعضی بر امام ابوحنیفه و امثال او که اصل از ابنای فارس‌اند فرود می‌آرند و در روایتی رجل من فارس آمده والله اعلم و خبر داد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعالم مدینه جمعی از علما بر آنند که مراد ازان امام مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالمیست که در مدینه باشد و نظیر وی در آن زمان دیگری نباشد چنانکه سوق حدیث
دلالت دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بعالم قریش از ابن مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم قریش را دشنام ندهید فان عالمها یملأ طباق
الارض علما و امام احمد و غیره بر آنند که مراد ازان شافعی است و جمعی برفاقی از حدیث انس آورده که یکون فی امتی رجل یقال له ابوحنیفه هو سراج امتی در شرح الشفا گفته و در اسناد آن
جویباری است و راوی وی مأمون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب سفر السعادة می‌گوید که در باب فضائل شافعی و ابوحنیفه و ذم ایشان خبری صحیح نشده و هرچه
درین باب است موضوع و مفتری است والله اعلم و خبر داد که همیشه خواهد بود طائفه از امت من غالب بر حق تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت و خبر داد که خدا تعالی برانگیزد درین امت
بر سر صد سال کسی که تجدید کند دین را و خبر داد و نیز باب الامثل فالامثل و حاکم روایت کرده بلفظ الخیر فالخیر و تصحیح نموده آنرا و در بعضی روایات بادی و زیاد شد فرمود و زیده است
این باد از جهت موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند تحقیق یافتند و خبر داد از مردی که خیانت کرد در غنیمت مهره را از مهره‌های یهود پس یافتند در رحل او و همچنین در دید
شخصی گلیمی را پس خبر داد و یافته شد در متاع وی و یکبار گم شده ناقه وی صلی الله علیه وسلم پس خبر داد که در فلان وادی است و بسته شده است مهار وی در شاخ درختی و خبر داد
ایشان را از کتاب حاطب که باهل مکه نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین در فلان وادی آن کتاب را همراه دارد پس رفت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و یک دو کس دیگر دنبال
آن زن و یافتند در همان جای که نشان داده بود و قصه این مذکور و مسطور است در کتب احادیث و سبب نزول سوره ممتحنه این قصه است و خبر داد بمالی که گذاشته بود
آنرا عم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داد آنکه پنهان داشت هیچکس الا وی و زن وی پس اسلام آورد و چنانکه در غزوه بدر بیان آن آمده و فرمود مر سعد بن ابی وقاص را در مرض
که از آن مرض موت کرد وی شاید که تو پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند بتو بعضی مسلمانان و زیان یابند قومی دیگر یعنی کافران و بشارت داد او را بطول عمر و بود
وی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد در حیات و خبر داد بقتل حسین و بعضی گفته‌اند در زمان حسین و خبر داد که کشته می‌شود ابی بن خلف بر دست من و گفت در عتبه بن
ابی لهب که بخورد او را کلب الله پس بخورد او را شیری و خبر داد از مواضع هلاک اهل بدر بتعیین که در موضعی هر یک را و خبر داد بموت نجاشی در روزی که مرد وی در حبشه بود و بر او
نماز گزارد و خبر داد فیروز دیلمی را وقتی که آمد برسالت از جانب کسری بموت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد فیروز قصه را اسلام آورد و خبر داد
ابا ذر را براندن او از مدینه و بیرون کردن او و دید او را روزی خواب کننده در مسجد گفت چگونه باشد حال تو یا ابا ذر وقتی که بیرون آورده شوی ازین مسجد گفت سکونت می‌کنم مسجد
حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی و خبر داد بزندگانی کردن ابوذر تنها و مردن او تنها و قصه ابوذر در رفتن او و مردن او در آنجا معروف است
و از علامات ... است و مذکور است در کتب سیر ان شاء الله تعالی در آخر کتاب در ذکر ابوذر و در بودن او چنانکه ثابت باشی ... و صدیق و شهید و بود
ابوبکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسراقه که چگونه بود حال تو وقتی که بپوشی دو سوار کسری را و چون آمد اموال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سوار ... خواست
سراقه را آن سوارها یعنی برای تصدیق خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت حمد خدای را که بر کشید آنها را از دست کسری و پوشانید سراقه را و خبر داد ...
که ... درین امت شخصی که او را ولید خواهند گفت و وی بدترین است مر این امت را از فرعون مر قوم خود را و خبر داد که ... و قیامت
تا آنکه قتال بکنند دو گروه که دعوی هر دو یکیست یعنی هر دو مسلمان‌اند و گفته‌اند که مراد باین واقعه صفین است و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه آمد
در اسلام و قرطبی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قتل عمر است رضی الله عنه و بموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقطع شد وحی و ظاهر
شد ارتداد عرب و غیر ذلک و بموت عمر کشیده شد شمشیر فتنه و کشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر الهی آنچه شد و سهیل بن عمرو که از اشراف قریش و خطیب ایشان بود
دست آنحضرت و صحابه وی رضی الله عنهم اجمعین ... چون اسیر کرده شد در روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که ... یا رسول الله که دندانهای او را ... پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم عمر را که ایستاده شود در مقامی که شاد گرداند ترا ... با عمر ... بعد از اسلام در مکه بود پس چون موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید
پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید دلهای مسلمانان را و روشن گردانید بصائر ایشان را و گفت ثابت بن قیس بن شماس را ... حمید ... بقتل شهید پس کشته شد

روز مسیلمه کذاب بیمامه و فرمود مر خالد را که اینجا میکشد و فرستاد او را تا اکیدر دومه بضم همزه و فتح کاف و سکون یا تحتانیه که نصرانی بود و بدیر سپرده که می یابی تو او را که شکار میکند گاو را و ...
داد آنحضرت از اسرار و بواطن و مطلع شد بر آن از اسرار منافقین و مؤمنین همه واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه می گفتند بعضی
از قوم مر بعضی را والله اگر نباشد نزد ما کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزهای بطحا و اعلام کرد آنحضرت بصفت سحری که کرده بود مر او را لبید بن اعصم یهودی و در موی های
آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود و در جف شکوفه نخل نر و در زیر سنگ در چاه ذروان یافته شد بهمان صفت و برآورده شد و خبر داد بخوردن ارضه صحیفه را که نوشته بودند قریش
بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد بهمچنان و وصف کردن آنحضرت بیت المقدس را وقتی که تکذیب کردند قریش او را در لیلة الاسراء و در رسیدن قافله ایشان
در ذکر معراج گذشت و خبر داد بظهور صفات قبیحه در امت در آخر زمان از رفع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد اقران و قلت رجال و کثرت نسوان و خبر
داد بنقصان مال و وقوع فتن و ملاحم و زلزال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مدینه مطهره مذکور است و اخبار از اشراط ساعت و حشر و نشر و باقی از احوال آخرت
و احوال قیامت بابی عظیم است که کتابها جداجدا طلبد و وقوع آن منتظر و متوقع است و آنچه ذکر کرده شد کفایت است در ظهور معجزه و صدق وی صلی الله علیه وسلم

وصل و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ و عصمت الهی است مر آنحضرت را جل جلاله مر او را صلی الله علیه وسلم از شر مردم و کید اعدای وی قال الله
تعالی والله یعصمک من الناس واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وقال تعالی انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر وقال واذ یمکر بک الذین کفروا الآیه و
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حراست میکردند نفس نفیس خود را و پاسبانی مینمودند صحابه رضوان الله علیهم او را تا نازل شد این آیه والله یعصمک من الناس
پس بیرون آورد سر مبارک خود را از خیمه و گفت بمردمی که حراست میکردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که بدرستی نگاه داشت مرا پروردگار من عزوجل و
احتیاج نگذاشت مرا با شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر در زیر درختی نزول کرده بود و بعادت شریف تنها بود که چون نزول
واقع می شد در منزلی اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت درختی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و کشید شمشیر خود را و گفت کیست که منع کند و باز دارد
ترا از من فرمود الله پس در لرزه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی و سر او بر شمشیر تا روان شد و مانع او پس نازل شد این آیه و بتحقیق روایت کرده شده
این قصه در صحیح حدیث که عفو کرد آن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم خود و گفت آمده ام شما را از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گرفت شمشیر
از دست وی و فرمود ترا کیست که نگاه میدارد از من ... و ... است مثل ... افتاده بود آنحضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت
پس رفت در وضعی ... یکی از منافقین ... ذکر کرد مثل این ... و غطفان ... این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و ... رجوع کرد
بقوم خود و بود سید قوم و اشجع ایشان گفتند ... گفتی که ... مردی سفید ...
... خود ... شمشیر ... پس ... و اسلام آورد ... آمده که آمد و شمشیر ... حضرت ...
گفت آنحضرت خداوند کفایت کن مرا از شر وی ... پس افتاد ... نازل شده است قول وی سبحانه یا ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم ... آنحضرت بتحقیق با ایشان راجع است و آورده که چون سوره
تبت یدا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب لعنها الله ام جمیل ... حمالة الحطب ... آمد ... و ابوبکر
صدیق در خدمت آنحضرت بود ... ام جمیل می آید گفت یا رسول الله ... اگر ... آنحضرت فرمود ...
... پس ام جمیل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب تو مرا هجو کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود ... پس آن زن لعین خائب و خاسر برگشت و آنحضرت
که بدرستی ... نشسته بود ... آنحضرت فرمود که حق تعالی ملکی فرستاد ... و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در دست آن زن سنگی بود و گفت ای
ابوبکر اگر بیابم من محمد را میزدم با این سنگ که دهان او را و ذکر کرده است ... که مردی از بنی المغیره آمد تا آنحضرت را بکشد پس کور شد چشمان او و ندید آنحضرت را و شنید
سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را تا آواز داد ... و در قصه ... هجرت که آنحضرت از درون خانه بر آمد
و بالای ... ایشان ... خاک بر سر ایشان انداخت ... و ندیدند

شق نمودن در غار هجرت عجیب با شمال است در روایت است که از عمر رضی الله عنه که گفت وعده کرده و اتفاق نمودیم من با ابوجهم بن حذیفه سهمی بر قتل رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس آمدیم با و در منزل پس شنیدیم با او را که افتتاح کرد و خواند الحاقة ما الحاقة و ما ادراک ما الحاقة تا قول وی فهل تری لهم من باقیة پس ترک ابوجهم بر بازوی من و گفت نجات ده ما را
پس گریختند هر دو و فرار نمودند و بود این حکایت از مقدمات اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجائب و احاسن قصص است چنانکه در محلش مذکور گردد ان شاء الله
تعالی و قصه سراقة بن مالک جعشم در حین هجرت که اهل مکه او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه وسلم برگماشته بودند در رسیدن وی با آنحضرت و فرو رفتن پاهای اسب وی
در زمین و بر آمدن به دعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چوپانی بشناخت آنحضرت را و ابوبکر را بدید تا بدانند قریش از آن چون به مکه رسید زده شد بر دل وی
و در نیافت که چه کند و چگونه در فرو ماند و گروانیده شد او را آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود آورده اند ابن اسحق ... که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سجده
بود ابوجهل لعین سنگی برگرفت و ملاعین دیگر بسیار بدید خواست که بنهد از آن سنگ بر سر آنحضرت پس بچسپید سنگ بدست وی و خشک شد هر دو دست وی تا گردن و برگشت بطریق
قهقری بجانب پس و در خواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و در گذرد پس گشاده شد هر دو دست و بار دیگر ... از ... بزرگ که هرگز مانند آن بزرگی شتر ندیده بود و این قصه
کرد آن شتر که بخورد او را و ظاهر بود به آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود و بانصورت بر آمده اگر نزدیک می آمد بخورد او را و یکبار دیگر آنحضرت ... بود ... نشسته بود و یکی از اشقیا سنگ
اسیا گرفت و خواست از بالا بر سر مبارک او بنهد از وی پس رحمت آنحضرت ... ابوهریره روایت کرده که ابوجهل لعین وعده کرد قریش را که اگر ببینم محمد علیه السلام
را در نماز پایمال کنم گردن او را پس نماز آمد آنحضرت و خبر کردند آن شقی را و آمد و چون نزدیک رسید بگریخت در حالی که اتقا و پرهیز میکند به هر دو دست خود چون برسیدند گفت نزدیک شدم
دیدم خندقی پر آتش که می افتم در وی و دیدم هول عظیم و آواز اجنحه پر کرده است زمین را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد بر بودند اعضای او را پاره
پاره میکردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شده است که شیبة بن عثمان حجبی که قوم وی دربانان بیت الله
بودند و کلید کعبه بدست ایشان بود و پیش از آنکه مشرف گردد در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رسید و حمزه بن عبد المطلب پدر و عم او را کشته بود و گفت امروز
کینه خود را از محمد بکشم که پدر و عم مرا حمزه عم او کشته است پس چون ... افتادند ... برداشت شمشیر خود را تا ببرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد
بسوی من زبانه عظیم از آتش سریعتر از برق پس گریختم از پیش وی چون دید مرا آنحضرت بخواند مرا و نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین مردم است
نزد من پس برنداشت دست را مگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت بسوی من گفت نزدیک بیا قتال کن با دشمنان رسول خدا پس آمدم پیش آنحضرت در حالی که شمشیر و اگر پیش
می آمدم در آن ساعت پدر خود را میزدم او را بشمشیر در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و از فضالة بن عمرو آمده که گفت خواستم قتل آنحضرت را در سال فتح و آنحضرت در طواف بود و چون
نزدیک شدم از آنحضرت گفت ای فضالة چه سخن میکردی با نفس خود میخواهی که بکشی رسول خدا را گفتم لا یا رسول الله پس خنده کرد آنحضرت و استغفار کرد برای من نهاد دست شریف
خود را بر سینه من پس آرامید دل من پس بخدا سوگند برنداشت دست مبارک را تا پیدا اگر خدا تعالی چیزی را محبوب تر نزد من از وی صلی الله علیه وسلم و از ... آمده ... باب
عامر بن الطفیل است و اربد بن قیس هنگامی که در آمدند بر آنحضرت و گفت عامر با اربد من مشغول سازم از تو روی محمد را و بزن تو وی را بشمشیر خود را پس ندید عامر از اربد که
کاری کند پس گفت چه شد ترا که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که قصد نکردم من که بزنم او را مگر آنکه یافتم ترا میان خود و میان او آیا میخواهی که بزنم ترا و از عصمت حق است
خود حل صیب خود را که بسیاری از یهود و کاهنان خبر دادند قریش را و ترسانیدند ایشان را ... و تعیین کردند او را ... و سطوت وی بر ایشان و در غار ... ایشان از قتل وی صلی الله
علیه وسلم و نگاه داشت خدای سبحانه تا رسید ... امر باری تعالی یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون فصل و از معجزات باهره و
آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرد حق تعالی در ذات جامع الکمالات وی صلی الله علیه وسلم و مخصوص گردانید او را بدان که مشتمل اند بر تمامه مصالح دنیا و دین و معرفت و احکام شرایع و قواعد وصل
دین و سیاست عباد و مصالح است و احوال و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه از زمان آدم تا وقت خود و حفظ شرایع و کتب و سیر انبیا و صفات ایشان و اختلاف آرا در معرفت انبیا
ایشان و معرفت مدد و اعمار ایشان و حکم حکمای ایشان و محاجت کفار ... است و معارضه هر فرقه از اهل کتب بانچه در کتب ایشان بود و اعلام باسرار و مخفیات علوم آن و اخبار بانچه نوشته
و تغییر داده اند از آن و احتوا بر لغات عرب و غریب الفاظ فرق و احاطه بضروب فصاحت و حفظ ایام و امثال و حکم و ضرب امثال صحیحه و حکم بینه بجهة تقریب فهم و تحقیق معانی مشکلات آن تا حال
تمهید شرائع او و بمحاسن اخلاق و مجامل آداب و قواعد اصول و حفظ النفس و اعراض ... که مستحسن است نزد ارباب عقول حتی ... و ... عمل ...

انصاف داشته باشند مگر معاند مخذول مخالف معقول و کلام بجوامع کلم محتوی بر ضروب علوم و فنون معارف مثل طب و تعبیر رؤیا و فرائض و حساب و غیر آن و از علوم که شاید اند بعض آن را
مگر کسیکه ممارست کرده درس را و عکوف کرده بر کتب و مجالست کرده باهل کتاب و ریاضت کرده دران و آنحضرت نخوانده و نوشته و صحبت نداشته با کسیکه صفت او این باشد و
ناشی نشده میان قومی که ایشان از اعلم باشند و ازان و بیرون نیامده از میان قوم خود و سفر نکرده در طلب آن و غایت دستمعارف عرب علم انساب و اخبار اوائل و شعر و بیان است
و حصول آن نیز بعد از تفریغ و تعلم و اشتغال بطلب بمباحثه و مجالست باهل آن فن است و این فن قطره ایست از بحر علم و نقطه ایست از کتاب فضل وی صلی الله علیه و سلم شعر
کفاک بالعلم بالامی معجزة ٭ فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم ٭ و از دلائل نبوت و علامات رسالت وی صلی الله علیه و سلم را وفور و تواتر اخبار از رهبانان و احبار و علمای اهل کتاب
در صفت وی و صفت امت وی و اسما و علامات وی چنانکه حلیهٔ شریف و خاتم نبوت و امثال آن و وقوع آن در اشعار موحدین متقدمین مثل تبع و قیس بن ساعده و سیف
بن ذی یزن و غیر ایشان و تعریف کرده احوال او را زید بن عمرو بن نفیل که او را موحد جاهلیت گویند و ورقه بن نوفل که تنصر و تدین میکرد و وقوع ذکر شریف وی در کتب سالفه و
اعتراف علمای یهود بدان مگر آنها که براه حسد و عنا در فتند و جمله ازان در ابواب سابقه تبیین و تفصیل پذیرفت و آنچه شنیده شده از هواتف جن و ظاهر شده بر السنهٔ اصنام و ذبائح که
اجواف آنها و دیده شده از کتابت اسم شریف و شهادت رسالت وی در احجار و در خط قدیم و اسلام آوردن کسی که پیش از بعثت دیده کرد از انبیا که مذکور و مسطور است و دیگر آیات علامات
که در وقت ولادت شریف و وقت وفات و در اسفار و غزوات ظاهر شده در محالش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و از جمله خصائص و کرامات و آیات و آثار آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم از ملائکه و جن و امداد حضرت نصرت مر او را بملائکه و طاعت جن و دیدن بسیاری از اصحاب وی مر ایشان را چنانکه در غزوه بدر و غیر آن ظاهر گشته و یکی ازان
صورة دیدن جبرئیل است که از برای تعلیم اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن ابن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت بصورت دحیه و دید سعد جبرئیل و میکائیل را با آنحضرت
جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را در صورت دو مرد که بر ایشان جامهای سفید بود و دیدند بعضی از زنان مر ارذل ملائکه را میان خود روز بدر و دیدند بعضی بریدن سرهای کافران
بی آنکه بیند ضارب را و دید ابو سفیان بن الحارث مردان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند ملائکه عمران بن الحصین را که از صحابه
صحابه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حمزه جبرئیل را در کعبه پس بیهوش افتاد حمزه و دیده عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جن را در لیلة الجن و شنید کلام ایشان را
و انبیا ایشان از معجزات آنحضرت در روایه کرده شده است که چون کشته شد مصعب بن عمیر در روز احد گرفت رایت را ملکی بر صورت وی پس ندا کرد آنحضرت فرمود پیش آی مصعب
گفت من مصعب نیستم پس دانست آنحضرت که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم ما روزی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناگاه مردی آمد با
در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود تو کیستی گفت من هامه بن الهیم بن الاقیس بن ابلیس ام ملاقات کردم نوح را و
هر که بعد از وست پس تعلیم کرد او را سوره از قرآن و دیده ابو هریره رضی الله عنه شیطان را که هر روز آمدی از طعام صدقه برداشتی الخ و در وقت تعلیم کرد ابو هریره را آیة الکرسی
ذکر کرده است و آمدی که بوسیله نزدیکم کردن ... را که بر اندازه سان اونیز بر نشان سوی این در دیار کرد و در اندیشه خود بود آنحضرت که این غزی لیرد و در
حدیث آمده که شیطانی از شیاطین تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستم آنحضرت که بستن او را بستون مسجد و یاد کردن دعای سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و رها کردن آن
شیطان از مشهور است **وصل** انچه ظاهر شد از معجزات آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین رضاع و در وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان
عمر شریف غیر انچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حصر و احصا است و اگر جدا جدا نوشته باشد چیزی ازان در محالش مذکور خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض
مالکی رحمة الله علیه تحقیق آوردیم در این باب چیزی از معجزات و آنچه در جمله علامات که دران کفایه است و لیکن بسیاری است از زیادت تحقیقت معجزات تمیز با الظهور
و فتح معجزات رسل و اکثر او او فراوانها ست اما اکثر نیست آنکه هیچ پیغمبری معجزه نیاورده مگر مثل آن یا ابلغ ازان از سید یا ظاهر شده و یکی از وجوه اکثرمیت است که قرآن
تمام هاشمی معجزه است و اقل انچه واقع میشود بدان اعجاز نزد بعضی ائمه محققین سوره انا اعطیناک الکوثر است یا آنچه که بمقدار اوست با نزد اعجاز قرآن چنانکه بسیاری گفته اند
بد وجه است یکی طریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و اسلوب پس در هر جزوی ازین عدد دو معجزه باشد سفارش شود عدد ازین وجه بار در وی وجوه دیگر از اعجاز نیست از اخبار
بغیوب و ... و تواند که سوره واحد ازین تجربه خبر شد از اشیا شده و هر جزء معجزه پس تضاعف عدد کرد بسیار گردد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که بسیار است ذکر کرده شد اعتبار کنند
تضاعف نیست بعد کثرت کشف این ... و تقلید ... مس ... که در ... و اخباری که ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمال خود داشته و او واضح معجزات آنحضرت است

اکثر معجزات رسل لقبه هر قومی اهل زمان ایشان می باشند بر اندازه فهم ایشان و ازان سامی و دقائق پیدا شد چون در زمان موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سحر بود معجزت
او را نیز چیزی شد که از جنس سحر می نمود و اهل آن زمان قدرت ازان نداشتند پس آوردن موسی علیه السلام چیزی را که خرق کرد عادت ایشان را و بود در قدرت ایشان و
ابطال کرد سحر ایشان را و همچنین در زمان عیسی علیه السلام طب بسیار بود و اهل آن تفاخر میکردند بدان پس آورد عیسی علیه السلام امری که عاجز شدند ایشان ازان و آورد ایشان را
چیزی که گمان نداشتند از احیای میت و ابرای اکمه و ابرص بسبب دعا و همچنین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام تا رسید نوبت بخاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم و علوم اهل
عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و کهانت پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهارست که مشتملست بر فصاحت و ایجاز و بلاغت خارجه از نمط کلام ایشان
و نظم غریب و اسلوب عجیب که راه نیافتند و هیچ شاعری بدان و ندانستند در اسالیب آن هیچ اثری و بر اخبار از کوائن حوادث و اسرار و خفایا و ضمائر که یافته شد چنانکه خبر داده بود
اعتراف کردند اعدا بصحت و صدق آن و ابطال کرد کهانت را که گاهی یکی ازان صادق می برآید و ده کاذب و از بیخ برکند آن را منع شیاطین که القا میکردند بر ایشان اخبار
را و هیچ شبهت رصد نجوم و خبر داد از قرون سالفه و انبیا و امم هالکه و حوادث ماضیه بروجهی که عاجز آمد کسی که متفرغ و منفرد بود بدان از بعض آن و وجوه بعد ازان مانند این معجزه جامعه
مر این وجوه را ثابت و باقی تا روز قیامت بر امت که بیابند و تفکر کنند در آن و تامل نمایند در وجوه اعجاز پس نمیگذرد هیچ عصری و زمانی مگر آنکه ظاهر میشود در وی صدق اخبار وی
که خبر داده است بدان و تجدید میشود ایمان و تظاهر میگردد دیدها که لیس الخبر کالمعاینه و مشاهده را تاثیری است در زیادت ایقان و انس اشدست طمانیت وی بعین الیقین از
علم الیقین با آنچه در فصاحت و یقین در هر صورت حاصل است و سائر معجزات رسل علیهم السلام منقرض شد بانقراض ایشان و معدوم گشت بعدم زمان ایشان و معجزه سید
ما صلوات الله و سلامه علیه باقی است که منقطع و مضمحل نمیگردد و متجدد است آیات او که قال البوصیری شعر دامت لدینا ففاقت کل معجزة ❊ من النبیین اذ جاءت ولم تدم
و ظهور وقوع معجزه بغیر او چیزی دیگر نیز هست بسبب بودن وی وحی و کلام که ممکن نیست در وی تخییل و حیله و تشبیه چیز او را از معجزات رسل طلب کردند معاندان و مکابران
اشیائی که طبع کردند بدان و تخییل و تمویه ضعفا و حمقا چنانکه سحره فرعون حبال و عصی را اندر اختند و بحیله کردند و ساحری چنان نمودند که مار است که می جنبند و شاید که با وانی که در
که از جنس نیست و قرآن کلامی است که نیست بعینه و سحر را در تخییل و تشبیه بدان مدخلی چنانکه ممکن نیست و حاصل نمی شود بغیر شاعر و خطیب که کلیف و حیله در اشعار و خطب گردانند
و انکه کافر عنادی است بر انند که انسان مثل قرآن نتواند نیست که اگر فردی بوجود آمدی با وجود قوت دواعی و بواعث و مذهب معتزله و بعضی از علمای ما آنست که قادر بودند
و لیکن قدرت الهی صرف میکرد همت ایشان را از قصد آن و میگویند که از ایشان بوجود نیامد اگرچه معجود اعجاز و وقوع آن برین مذهب نیز حاصلست زیرا که در منع کردن
حق سبحانه ایشان را از ایتان با آنچه از جنس مقدور ایشانست اظهار و اظهار دلالتست بر صدق و اعجاز مگر آنکه تعبیر گویند این معنی این است که منع کند خدا ایشان را و تحقیق
بر هر دو مقدمه بعدم قدرت ایشان برآن و عدم امانت و این بجز احتمال است و تصور ممکن نیست از آنکه بودن از جنس کلام ایشان است چرا قدرت بدان نباشد قول اول اقوی و اکمل
است والله اعلم بحقیقة الحال **وصل** بدانکه صاحب سواهب لدنیه بعد از مقصد سابع که در کتاب خود در وجوب محبت و اتباع سنت وی صلی الله علیه وسلم و محبت آل و
اصحاب و قرابت و عشیرات آنحضرت و حکم صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم کرده است مقصد ثامن در طب و تعبیر رویا و اخبار مغیبات وضع کرده در نظر کاتب حروف این وضع
چندان موقع و مناسب حال ترتیب نمود و اخبار مغیبات را و بعضی از وصول با تمام در باب معجزات ذکر کرده و ذکر طب و تعبیر بعد ترتیبی که اورا نشنیده بودم حالی مناسبت
ادراک نکردم مگر آنکه بعضی از ابواب معجزات نهاده و تعبیر و امثال آن نظر بر عالی بلکه حسمانی نیز از آنحضرت و همچنین تعبیرات رویا از قبیل معجزات و خارج از ضبط عادات است و در حقیقت تمامه
احوال آنحضرت اعمال قویه و علوم و معارف و محاسن آداب و شیم بدایع کلم و جوامع کلم و قوانین احکام و قواعد تدبیر آنام خارج از طاقت بشر و حیطه عادات است صلی الله
علیه وسلم ❊ کتب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیمار را عیادت میکرد و نزدیک وی می نشست نزد سر وی و دست می نهاد بر جبهه وی و گاهی می نهاد بر جای
درد وی می پرسید حال او را که چگونه است و شفا می خواست بسم الله و این نیز نوعی از طب و علاج است با خیال سرور در دل بیمار و تصرف کردن در باطن وی سبب است
که شفا و نجات کند بیار پرسیدن بیمار و سر پرسیدن بیمار تسکین یافته خوش طبیب است بیا تا همه بیمار شویم و در تلویح لطفی هر لطیف تلطیف قلب او مراد و خیال
سرور وی تاثیری عجیب است در حصول شفا و تخفیف علت زیرا که ارواح و قوی تقویت می گردد و ازان و مساعدت می کند طبیعت را در دفع موذی تا بیمار و یا گاه از آن عزم دیگر
و انبیا و اولیا الله ... که ... با تعلیل غلامی بود از یهود که خدمت میکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ناگاه بیمار شد پس آنحضرت بعیادت وی آمد و نشست

تر دیک شد و عرض کرد بر وی اسلام را پس مسلمان شد و فرمود آنحضرت علیه السلام الحمد لله الذی انقذه من النار جابر گفت رضی الله عنه بیمار شدم و بیهوش گشتم پس آمد آنحضرت
و وضو کرد و بر من ریخت آب وضوی خود را پس بهوش آمدم ... آمده که دم کرد و در روی من ... صحت یافتم ... و فرمود عودوا المریض و این عام است مر جمیع ... را ... کرده اند از آن
بر عیادت ... و فیه ... را ... که هیچی روایت کرده ... خلاف آنست ... مطلق ... و ... ولبعضی گفته اند عیادت بعد از سه روز است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز
... روایت کرده اند ... ترک عیادت در ... خلاف ... است و اصل آن از یهودی ... که پادشاهی که بیمار شد و امر کرد او را ... و خواست یهودی که بر آید
برای ... اگر ... بیمار ... نباید ... بعد از آن شایع شد در مردم و بعضی گفته اند که عیادت مستحب است در شتا در شب و در صیف در روز ... لطول لیل در شتا
و طول نهار در صیف و مکروه است تطویل با عیادت ... مگر نزد ضرورت و احادیث در فضل عیادت بسیار است و آداب آن در کتب مذکور و باید دانست که مرض دو نوع است
مرض قلوب و مرض ابدان و طب قلوب خاصه رسول خدا است صلی الله علیه وسلم و ممکن نیست یافتن آن مگر از جانب وی و طب ابدان از غیر وی نیز حاصل میگردد و حصول آن از
آنحضرت بطریق تبع و تطفل است و اصل مقصود از بعثت وی صلی الله علیه وسلم طب قلوب و اصلاح آنست از ردوا و امراض و ضرر ذنوب و در قلوب ... است در ابدان ...
با اختلاف درجات آن در ضرر ... و ... سبب ... در دنیا و آخرت مگر آنکه سبب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی ... است
... را از جمله آن حرمان علم است ... بالطاعت ... و ... الامام شافعی رحمة الله علیه شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی الی ترک المعاصی
... و اخبرنی بان العلم نور ... و نور الله لا یؤتی لعاصی و از جمله حرمان رزق است و در حدیث آمده است که بنده محروم گردانیده میشود ... بگناهی که میرسد او را ... سبب ...
رزق است قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ... گفته ... الرزق و اینجا محل ... است
... که گوید که ... از عاصیان ... و ... بدین ... فراخ ... آنست که ... و ... مقصود آن است
... آنست که ... ایمان ... ایشان کنده شده است ... و ... سلب ... یافته ...
... گاهی این ... است ... ایمان ... و ... قلب و بدن نیز از آثار معاصی است غیر معصیت ... سبب ...
چنانکه ... زیاده ... و بعضی ... را ... و ... و فساد عقل و زوال فهم ... است و چنانکه صحت ...
قوت ... و ... حال قلب ... و ... ... و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که
رسول خدا ... صلی الله علیه وسلم ... دوای شما ... استغفار پس ظاهر شد که معرفت طب قلوب و معالجه آن ...
رسول است صلی الله علیه وسلم و طب قلوب ... است و طب ابدان ... تجربه است و گاهی ... نیز باشد چنانکه ... افطار در سفر ...
و ... خوف مرض و ... آن ظاهر ... و ... که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... ظاهر آنست که ... باشد و اگر ... باشد ...
و ... علاج اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه ... و دلیل بر جواز تداوی حال سید المتوکلین است صلی الله علیه
وسلم که با وجود آن توکل تداوی میکرد و مباشرت اسباب ... و فرموده است خدا تعالی هیچ دردی را مگر آنکه فرستاده است ... دوا ...
... که مقصود ... است ... احادیث ... که ... و ... الهی ...
... و اتفاق است ... که ... برای ... منافی توکل نیست ... گاهی ترک اسباب میکنند برای ... حال و تحصیل مقام
توکل ... است ... و در قول وی صلی الله علیه وسلم ... الجنة من امتی سبعون الفا ... الذین لا یسترقون ولا ... ولا یتطیرون و علی ربهم یتوکلون ...
و ... گفته اند که مراد آنست که ... افعال ... و ... و در ... حارث ... رضی الله عنه ...
... و گفته ... توکل نیست ... آن ... المتوکلین صلی الله علیه وسلم ... که ... و رسول خدا صلی الله علیه وسلم
... و ... توکل ... است ... الجنة من امتی سبعون الفا ... و ... توکل
... و ... توکل است ... و اکثر ...

در شفا بوجود کی و جزم کنند بآن و موهوم باشد از فعل الهی و از انکه شفا از نزد او ست بدلیل جواز استشفا بالقرآن و فاتحة الکتاب چنانکه بیاید در تحقیق هر چه بنا بر آنست که اسباب سه قسم است
یکی اسباب یقینیه است که رعایت آن بحکم الهی و تقدیر وی واجبست چنانکه مضغ لقمه و بلع آن در اکل و نهادن کوزه در دهان و مص آن در شرب و ترک آن داخل توکل نشود بلکه حرام
است و دیگر اسباب ظنیه که بحکم تجربه صحیح بدخالت آن ثابت شده است مثل استعمال ادویه حاره و بارده در تحریر و تبرید مزاج و ملابست این قسم نیز منافی توکل نیست مگر برای
تحقیق حال نفس در تحصیل مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در قسوای شهرت محل عتاب شده و دیگر اسباب وهمیه است که چنین است و ارتکاب و استعمال
آن منافی توکل است بالاتفاق و علاج آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا در امراض بنوع بوده یکی با دویه طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی دوم با دویه الهی
روحانی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سیوم با دویه مرکبه ازین دو قسم و باید دانست که شفای اتم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین و قرآن تمام شفا است از امراض روحانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتملست بر دلائل و براهین قطعیه
بر اثبات عقاید حقه و بر بیان ارشاد اخلاق فاضله و اعمال محموده و ابا بود و وی شفا از امراض جسمانیه نیز آنست که تبرک بخواندن قرائت وی نافعست در بسیاری از امراض
و علل و غیر آن و واقع است هر آنچه مارا و چون از خواندن و دمیدن افسونهای مجهوله که مفهوم نمیگردد از آن معانی روا و درست از قبیل اهل فسق و فجور که نا به است تحقیق نیست
و کثافت آنها آثار عجیبه در جلب منافع و دفع مفاسد ظهور می کند از قرآن عظیم که مشتملست بر ذکر جلال کبریای الهی در ذات و صفات و بتعالی و تقدس و ثنا نبه شده است از قبیل
کسیکه با بیت شده است صفا و نزاهت و عظمت و کمال او و بیان و معجزات قاهره چرا نباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بجوید شفا بقرآن شفا ندهد او را
خدا تعالی و هر گز وارد آمده است که فاتحة الکتاب دواست مر هر دردرا و در قصه لدیغ و مجنون دم کرده بفاتحة الکتاب امر که انقرر و ثابت است در احادیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه نزد ابن ماجه مرفوعا واقع شده که خیر الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول وی تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء آیات شفا را ذکر کرده و چلپی در حاشیه خود آن آیات را
تعیین کرده و در کتب معتبره مثل مواهب لدنیه و غیر آن حکایتی در باب این آیات از امام القشیری آورده اند که بیمار شده بود و از وی بیماری شفا نا
شرف گشت بر موت و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت علیه السلام از حال ولد فرمود آنحضرت این انت
من آیات الشفا کجائی تو از آیات شفا و چرا تمسک نمیکنی و شفا نمیجوئی بآن پس بیدار شدم و فکر کردم در آن ناگاه یافتم آن آیات کریمه را در شش جا از کتاب عز و جل آیات شفا
یکی و یشف صدور قوم مؤمنین و شفاء لما فی الصدور و یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو
للذین آمنوا هدی و شفاء گفت پس نوشتم این آیات پس از آن حل کردم در آب و نوشانیدم آن را او را پس گویا که … از پایش وی گشاده شد و ابن شیخ
تاج الدین سبکی رحمة الله علیه که از اعاظم علمای شافعی است نقل کرده اند که گفت دریافتم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیماران … و کاتب حروف
از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی نیز دیدم این عمل که برای بیماران میکردند و لیکن در ینجا سخنی است که باید دانست در دریافت که آیات و اذکار و ادعیه که رقیه کرده میشود و نافعا
و مستشفا بوده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها است و لیکن صلاحیت محل و قبول آن و قوت همت فاعل و تاثیر وی شرط است در آن و هر گاه تخلف کند شفا یا
از جهت ضعف همت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب عدم قبول یا در ینجا مانعی قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل حاجب و حاجز از حصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این
در ادویه جسمیه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بجهت عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از حصول اثر دوا است قوی زیرا که طبیعت چون نگردد دوا را بقبول
تام انتفاع بدن از وی بقدر قبول خواهد بود همچنین قلب چون بگیرد رقا و تعاویذ را بقبول تام و همت قوی از نفس فاعله تاثیری میکند در ازاله علت و همچنین دعا از قوی
اسباب است در ازاله مکروه و دفع بلا و حصول مطلوب و لیکن گاهی تخلف میکند اثر وی یا از جهت ضعف ذاتی در صدور آن … چنانکه دعائی باشد که دوست نمی دارد
آنرا خدا تعالی بجهت آنچه در وی است یا از عدم صفا نیست و انصاف یا از جهت ضعف قلب در اثنای دعا و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور جمعیت
او در وی وقت دعا یا از جهت حصول مانع از حالت مثل اکل حرام و عروض ظلمت در دل و غلبه استیلای غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است حق تعالی
قبول نمیکند دعارا از قلب لاهی ساهی غافل و دعا عدو بلا است … آنرا منع میکند از نزول آنرا و دفع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند
و دعا سلاح مومن است اگر با حضور قلب و جمعیت کامله و … رعایت آداب را با خضوع و خشوع و انکسار و ذل

وقل فليفرح و طهارت و رفع بدين و ابتدا بحمد و صلوة و بعد از توبه و استغفار و صدق و الحاح و تلقي و توسل باسما و صفات الهي و توجه صادق بحضرت نبوت صلي الله عليه و سلم و سائر
شروط و سائر شرائط كه مي گويند و كمال راست و درست بود زود رد يابد و بكمال بوده بر حسب تقابل باشند قابل تاثير و صالح آن بوده و حاجب و مانع وصول ميان نبود و علم الصنعت نيز از اندازه بيرون
شرايط و آداب آن حاصل باشد و اما استشفا بمعوذات و غير آن از اسماي الهي نيز از قسم طب روحاني ست اگر جاري گردد بر لسان ابرار و اقويا بتوجه تمام و همت تام [illegible]
عزيز شفا درست بر وجه درست بطب جسماني ز دو ثمر فارغ و عاقل نشستند و مراد بمعوذات كه در حديث واقع شده است كه آنحضرت صلي الله عليه و سلم مي دميد بنفس كريم خود را بمعوذات قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است و بعضي قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون نيز مراد دارند يا هر جا كه در قرآن آيات متضمن استعاذه واقع شده مثل رب اعوذ بك من همزات الشياطين
و اعوذ بك رب ان يحضرون و آنها از قرآن ست و در بعضي باب كه نحن [illegible] عام تر از آن مراد است و اذكار و ادعيه در باب استعاذه بسيار وارد است و تحقيق اجماع كرده اند
علما بر جواز رقيه نزد اجتماع سه شرط يكي آنكه بكلام خدا و اسما و صفات وي تعالي باشد بزبان عربي يا ديگر كه مي دانند معني آنرا با اعتقاد آنكه موثر حقيقي خداست عز اسمه و تاثير رقيه بتقدير او
تعالي شانه چنانكه در حديث آمده است كه پرسيده شد از آنحضرت صلي الله عليه و سلم كه اين رقيها و حرزها و اسباب ديگر كه ميكنيم تغيير ميدهد تقدير خدا را تعالي شانه فرمود اينها نيز از قدر الهي است و روايت
مسلم از عوف بن مالك آمده كه گفت بوديم كه رقيه ميكرديم ما در زمان جاهليت پس گفتيم يا رسول الله چه ميفرمائي در اين باب فرمود عرض كنيد رقيهاي خود را بر من اگر در آن شركي نبود نيست باكي
و از جابر آمده كه نهي كرد آنحضرت صلي الله عليه و سلم از رقيها پس آمدند بعضي از صحابه و گفتند يا رسول الله نزد ما رقيه بود كه براي عقرب ميكرديم عرض كردند آن رقيه را بر آنحضرت فرمود نمي بينم
در اين باكي هر كه تواند كه نفع رساند برادر خود را پس رساند و تمسك كرده اند قومي باين عموم و تجويز كرده اند هر رقيه را كه مجرب شده است منفعت آن اگرچه معلوم نباشد معني آن لكن
احتياط در آنست كه بغير معلوم المعني نكند مبادا متضمن شركي بود و اين در غير ماثور است و الا آنها ماثور باشد چنانكه در قصه لديغ عقرب آمده است بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا جائز خواهد بود ليكن شبهه
و تحقيق معلوم شد از حديث عوف بن مالك كه هر رقيه كه متضمن شرك باشد جائز نيست و همچنين دعوات و اسماي بزبان سرياني و عبراني كه معلوم نيست معاني آن نبايد خواند و در
حكايات مشايخ آورده اند كه شخصي دعائي ميخواند شخصي ديگر در آنجا حاضر بود گفت اينچه شده است اين ميگوئي [illegible] خدا و رسول خدا را نقل است مضمون آن كلمات
اين بود و آن شخص نادانسته ميخواند يا رب مگر بعضي كلمات باشند از ثقات معلوم نشده است خواندن آن از مشايخ منقول آمده است چنانكه در حرزها كه آنرا بعضي مشايخ مقتدا
و امثال آن ميخوانند و الله اعلم و در حديث ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحيح كرده است آنرا حاكم از ابن مسعود كه رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمود ان الرقي و التمائم و التولة شرك
و تمائم جمع تميمه است و اين حرزها يا مهره است كه در گردن مي آويزند و آنرا در جاهليت براي دفع آفات مي آويختند و توله بكسر تا و فتح و او و لام چيزي است كه زنان براي
محبت مردان بكنند و اين نوع از سحر است [illegible] بعضي علما آنرا تجويز مي كنند و ليكن از ترمذي از حديث
عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما سندي هست كه آنحضرت او را براي دفع فزع و وحشت ميخواند اين كلمات اعوذ بكلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من
همزات الشياطين و ان يحضرون و مي آموخت عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما تلقين ميكرد آنرا كساني را كه عاقل بودند از اولاد و كسي كه عاقل نبود مي نوشت از براي او و مي آويخت در گردن
وي الفاظ تعويذ در احاديث واقعست مثل تعويذ الطفل بكلمات الله التامة [illegible] چنانكه ذكر آن بيايد در باب استعاذه و اما طلسم ست از سحر [illegible]
زينب امرأة عبد الله بن مسعود آورده اند كه عبد الله ديد در گردن من رشته را گفت كه اين چيست گفتم اين چيزي است كه افسون كرده شده است براي من در وي
پس بگرفت آنرا عبد الله پاره كرد و گفت شما اي آل عبد الله بي نياز ايد از شرك شنيدم از رسول خدا صلي الله عليه و سلم گفت رقي و تمائم و توله شرك است
گفتم چرا چنين گوئي بود چشم من كه بيرون مي افتاد بعلت رمد و مي آمد و ميرفتم نزد فلان يهودي پس افسون ميكرد پس ساكن مي شد
و آرام يافتم گفت عبد الله اين درد چشم تو بود و عمل شيطان بود كه در چشم تو تصرف ميكرد و چون افسون كرد باز داشت آنرا و لازم بود ترا كه مي گفتي آنچه رسول
خدا ميفرمود صلي الله عليه و سلم اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافي لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقما رواه ابو داود و گفته اند كه اينها از
شرك بجهت آن دانسته كه اهل جاهليت اعتقاد تاثير آن داشتند و نام غير خدا ميكردند پس آنچه بنام خدا و كلام وي باشد در حكم آن نباشد و چگونه
داخل باشد و حال آنكه وارد شده در آن احاديث و اخبار صحيح صريحه [illegible] در شريعت و فزع و التجا الي الله سبحانه در هر چه واقع شده
است و بعضي گفته اند كه نهي از آن از قبيل است كه ميخواندند آنرا اهل عزائم [illegible] كه جمع ميكنند [illegible] اسماي

و شیطانی باسمای شیاطین و ذکر ایشان نزد او استغاثه میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که چون از جهة علاقه عداوتی که بالطبع با انسان دارند با شیاطین
دوستند و چون خوانده شود عزائم باسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لیکن چون آن نیز گاهی با شرع میباشد متمثل و مصور
بصورت مار و هرگاه رقیه خوانده شود و باسمای شیاطین مبطلان میکنند سم آن از بدن ایشان از جهة نگردست رقیه که باسمای الله و ذکر وی خواهد بود شده و
بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهیت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وی و آنکه حاصل مقام آن آنکه قرطبی که از مشاهیر علمای فقه و حدیث است
گفته که رقیه با بر سه قسم است یکی آنکه رقیه کرده میشد بوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و واجبست اجتناب ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مود
بشرک گردد دوم آنچه بکتاب الله و اسمای او ست تعالی و تقدس و این جائز است و اگر ماثور باشد چیزی از آن مستحب و سیوم آنچه باسمای غیر خدا باشد از ملک
و یا بنده صالح یا معظم مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن و ترک آن اولی است از جهة وجود التجا بغیر خدا و اگر متضمن تعظیم
مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه حلف بغیر خدا عز و جل گفته شد و مسکین عفا الله عنه گوید که تمسک و توسل که بدوستان خدا و اسمای ایشان میکنند
بسبب قرب ایشان ببارگاه حق و درگاه رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشان را همین طریق بندگی خدا و تبعیت رسول میکنند نه باستقلال و استبداد
این را قیاس بر حلف بغیر خدا عز و جل نتوان کرد بلکه بطریق توسل و تشفع ندارد اشتراک چنانکه جهال و عوام الناس کنند حکم صادر نه دارد والله علی محمد و آله کما لا یخفی
از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی را رحمة الله علیه از رقیه گفت لا باس ان یرقی بکتاب الله و بما یعرف من ذکر الله گفتم آیا در
ست که رقیه کنند اهل کتاب مسلمانان را یعنی یهود و نصاری گفت نعم اگر رقیه کنند بچیزی معروف است از کتاب خدا و ذکر الله انتهی و ظاهر آنست که مراد بکتاب الله قرآن باشد
و الا چون در توریت و غیره تحریف و تغیر واقع شده است اعتماد بر آن نتوان کرد یا مراد دیگر معلوم باشد مضمون آن که موافق حق است و مطابق قرآن امام
مالک در موطا می آرد که ابو بکر رضی الله عنه در آمد بر عائشه و یهودیه را که رقیه میکرد عائشه را رضی الله عنها فرمود رقیه کن او را بکتاب خدا و نووی گفته است که اختلاف کرده شده
است در قول مالک رحمة الله علیه در رقیه یهودی و نصرانی مسلمان را و بجواز قائل است امام شافعی رحمة الله علیه و روایت کرده است ابن وهب از مالک کراهة رقیه
بحدیده و ملح و عقد خیط و آنچه مینویسد از خاتم سلیمان علیه السلام گفت نبود آن از امر ناس در قدیم الزمان یعنی بدعت است و مکروه است تشبیه بمشرکان یعنی آنکه عوام الناس
از آنست که این افسونهای باطله و تشکونهای جاهلیت را تاثیری عجیب می باید که غیر آن میشوند که از جهت شروع گاهی ظاهر میگردد و ازینجا در ورطه انکار رد و ورطه حیرت
می افتند چنانکه قول زینب امراة ابن مسعود ظاهر میکرد که گفت من چه کار کنم همین ساعت چشم من از درد بیرون می افتاد فلان یهودی افسون کرد و درد
بیرون رفت و نمیدانند که معنی فساد و بطلان آنست که شارع از آن نهی فرموده و حکمت و فائده آن نزد او ست و ظاهر آنست که مقصود اخراج از دایره کفر و
اشراک است پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است ترک میکنند آنها را اگرچه سبب هلاک و زوال حیات فانی گردد و میدانند که
سعادت ابدی و حیات باقی در امتثال امر شارع است و آنهای که مطمح نظر ایشان حیات دنیاست از مقام استقامت می لغزند و در ورطه کفر و
می افتند اعاذنا الله من ذلک و در دیار ما افسونی است که آنرا نسبت و اضافت بشیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره می کنند که مردم بدان مشغوف
و بجهت نسبت بحضرت شیخ مرفوع بالای مشغوف تر و مفتون تر میگردند و در وی اسماست که متعارف زبان هندوانست اجتناب از آن لازم مینماید
والله اعلم بتجاها و حصل رقیها از آنحضرت در هر باب مروی است خصوصا در عین و حمه بضم حا و تخفیف میم تا آنکه در حدیث واقع شده است
که افسون کنید در چشم زخم و از حمه و از نمله و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیة الا فی نفس او حمة او نمله بقیه مراد به نفس عین است یعنی چشم زخم و در روایتی
اللدغة زیاده کرده و مراد بحمه نیش زهردار است از عقرب و مانند آن و لدغه گزیدن مار و مانند آن و مراد بحصر مبالغه است تخصیص رقیه باین اشیا زیرا که
رقیه منحصر نیست باینها بلکه در جمیع امراض و الام مشروع و مسنون است چنانکه در تب و درد سر و درد دندان و امثال آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار
کردن آن موجود و ثابت است و در نفس الامر حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکه در تتمه حدیث
فرمود و لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین اگر چیزی می بود که پیشدستی میکرد و غلبه مینمود قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر

و در حدیث چنانکه آمده است که اکثر مردان از میان امت من بعد از قضا و قدر الهی بچشم زخم است و اکثر علما برین اند که عین حق است و جماعه از مبتدعه مثل ابی علی جبائی و غیره انکار آن کرده اند و گفته اند
انکار آن نتوان کرد و تاویل آن چنانست که اعتقاد این جماعه آنست که آن را اصلی باشد انکار آن نتوان کرد پس این امری است که شرع و عقل اعتبار آن دارد و بعض گفته اند که این تاثیر از نفس است عین آنکه بتاثیر خدای تعالی در جسم منعکس میگردد
ستم است میگویند که از آن اعادیه است که آن سنتی که عادت الله جاری شده است که بحکمت و قدرت خود تاثیری بنهد نزد مقابله چشم بعضی اشخاص با بعضی و این امری است که بحکم تجربه معلوم است
سیر جسم و اثر جانب انبات و ثبات و قلق پیدا میکند و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جوهر لطیفه سمیه بتشبث نفس بجانب عاین متصل میگردد و بمعیون نفوذ میکند و مضرت میرساند
پس پیدا میکند با ستحاله هلاک انواع آن چنانکه پیدا میکند هلاک را انواع سموم نیز و این محتمل است اما وجوب آن بطبع و جزم خطاست و تفکر در آن است از بعضی که این بنفس نفیس است و این معنی که میگفته
چون می بیند چشم زخم میرساند و بعضی گفته اند که بیرون می آید از چشم عاین قوت سمیه که متصل میگردد بمعیون و هلاک او میکند و این قوت سمیه که شده است آنکه علاج آن کرده میشود
مثل مهری که از نفس عاین و مساطت نفس او میرسد و با بحملها بنباش نیز میگوید از جانب عاین بجانب معیون روا میکند و اگر انسی که نفس او قوی باشد
نبود میرسد و کار گرمی افتد و آگاه باشد که عبارت از بیان ست و عاست و مانند بیمارست و علاج نفوذ نباشد و اگر سحر هست در قوت نبوده اند که هم بجانب می برگردد و همچنین
نیز محسوس علاج نبوی صلی الله علیه و سلم درین علت رافع چشم زخم را نه بحو باشد بلکه برکه آیات و کلمات که در آن استعاذه است از شر مثل معوذتین و فاتحه و آیة الکرسی و گفته
اند که بزرگترین رقیها قرائت فاتحه و آیة الکرسی و معوذتین است و از جمله تعویذات نبوی صلی الله علیه و سلم که در احادیث صحیحه ثابت شده است این است اعوذ بکلمات الله التامات
التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها
و من شر فتن اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل و النهار الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از جمله کلماتی که دفع چشم زخم را آن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین کسی را ببیند
چیزی بچشم خوب او اللهم بارک علیه بگوید دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و او بود و وی رقیق الجسد بسیار حسن و جمیل الجسم بس عامر حسن بیان او تعجب کرد
و استحسان نمود و گفت والله مثل این پوستی ندیده ام در مردان و این پوست زنان مخدره سهل در ساعت بسر در آمد و بر زمین افتاد خبر بحضرت علیه السلام رسید حاضر بودند از او پرسیدند که متهم میکنید کسی را
گفتند عامر را که دید پس او را طلبید و بر وی خشم گرفت و فرمود چرا کشتن یکی از شما برادر خود را و هنگام که دیدی او را چرا نگفتی اللهم بارک علیه پس فرمود
بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پیش شست عامر روی خود را و هر دو دست خود را و هر دو آرنج و هر دو زانو و اطراف پاهای خود را و داخل ازار را در قدحی پس ریخته شد آب بر سهل از پس
او و سر او پس برخاست و رفت و از درد چنان گویا هیچ ضرری نبود و بر سید و بود و از شرح است در معنای که غسل داخل ازار است و بیان کرده اند که در صورت آنست این کیفیت که گفته اند است نیم
عادت قوم که چون بسبب چشم زخم یکی از کسی می آوردند قدحی آب ترد عاین پس بر سید دست میشست که بعد از دست خود آب از قدح و مضمضه میکرد و بیرون میریخت آب را در قدح پس بشستی
روی خود را در قدح پس بستی دستی و دست چپ را در قدح و بشستی آن را از قدح و میریخت بر دست راست پس بستی دیگر از آن و دست راست را در آن آب میریخت بر دست چپ
پس بستی در آن و دست چپ بر کف آن میریخت آب بعد از آن بستی دیگر از آن و دست راست را و میریخت بر مرفق بسیری آن پس بستی در آوردی و دست چپ را و میریخت آب بر قدم
پس بستی دیگر در آن و دست راست را و میریخت بر قدم بسیری آن پس بستی در آوردی و دست چپ را و میریخت آب بر زانوی راست پس بستی دیگر در آوردی و دست راست را و میریخت بر زانوی چپ پس بستی
در آن داخل ازار را و در قدح نهاد قدم بر زمین پس بستی یک آن بستی بعد از آن میریخت بر سر معیون از جانب پس یک بار و پنهان میکردند از من غیر اینکه در آن بر گردن قوم یاد کرد
و علما گفته است که نیز از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر نیم چنین کرده اند و الله اعلم و بعضی گفته اند که سبب آن از زرد و خلیل و تشنج و لوان که قاضی ابو بکر بن العربی گفته اگر توقف کنند در این علاج
کفایت او را که در سعادت علم یا شد که کرده است از تجربه و تصدیق نمود و معاینه اگر مشکل است توقف کنند در بیرون آمدن است که مقصود است نزد ایشان که بعضی گویند نیز عین
بقوت خود و کار میکند بحاصیت خود این نیز از آن قبیل است و حدیث که بر آن آهن ربا نیز از این قبیل است تا بدانکه مراد از داخل ازار چیست بعضی گفته اند که فرج است و خوم
ران کنار است که آنکه بعضی او حکمتی است و از جانب ایست که قاضی عیاض گفته که مراد جسد است که متصل است با ازار یا موضع ازار از جسد و بعضی گفته اند که مراد ازار است
مقصود ازار است و جماعتی سلف روا داشته اند که آیات قرآن نوشته و بستن و شستن و آب آن نوشانیدن و بعضی دیگر گفته اند که بنوشتن نیست که ممنوع است که استطلاق قرآن است و آیات آن
متعلق است با سماء و صفات خدای تعالی مانند و جماعتی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که زن که در طلاق باشد و بلا نو باید از قرآن بعد پس بنویسند و بشویند و آشامند و در بیان
ساقط شده از گوشه و در حکایت شیخ الامام ابو القاسم قشیری و در آیات شفا نیز مولانا شیخ است حکایات او و بعد از آن ساحری بر است که گفته است و هم تفسیر در بیان اندر و در میان بیماران

بود منسوب بچشم زخم زدن بر هر چه بنظر استحسان اندر آمدی تلف شدی ابو عبید الله ساجی را گفتند شتر خود را از شتر او نگاهدار ساجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست تا این
این خبر برسید نگاهبان شتر ساجی از منزل غایب شد عاین بمنزل ساجی آمده در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد بیفتاد چون خبر کردند ساجی از خبر
کرد خود که عاین شتر را بچشم زده بیامد چون عاین مراد دید این رقیه بر خواند بسم الله حبس حابس و حجر یابس و شهاب قابس رددت عین العاین علیه و علی احب الناس الیه فارجع
البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسا و هو حسیر چون ساجی این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد عاین بیرون افتاد و از محل خود شتر
تندرست شد و برخاست و این خبر از فقها چشم زخم است در هوا سبب فرا این قسم نقل کرده است که گفت و از جمله علاج عین احتراز و اجتناب از آن و ستر محاسن
از کسی که برسیده می شود از علین چیزی که رد کند عین را چنانکه بغوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه کودکی خوش روی را دیدو سیاه
کنید نون او را تا نرسد بوی چشم و هر از نون کردکی است که بیاید شد در زنخدان کودک کنانی الموهب پوشیده کنانند که در سیاه کردن نون از کودک سر جمال او است
و ظاهر است که این از سری است که خاصیت او دفع ضرر عین است و حکم رقیه دارد و الله اعلم و آنحضرت در خانه ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است بلفظ
صحیحین آمده است که جاریه دید که در روی وی سفعه است یعنی صفرت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی خوانید ابن اثیر گوید یعنی نظر جن است ایحکام
بشود که بعضی از آدمی نظیر به رسید از جن نیز رسیده و گفته اند که نظر ایشان تیز تر از سنان است و بعضی از شراح حدیث نظر را مرد ساخته و گفته نظر انس مع حق در
دیگر آمده که آنحضرت در خانه ام سلمه در آمد در روی کودکی صفره دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از علین و گفته اند که اصابت
عین سبحانه اعجاب دانحضرت صلی الله علیه بیا شد اگرچه بغیر حسد باشد و از روی محبت باشد و از مرد صالح باشد چنانکه از عامر بن ربیعه بسهل بن حنیف واقع شد که عاین گوید
آمده است او را چیزی مبارک باد بگوید تا ضرر نکند و این بیماری شدن و امام را باید که منع کند آنرا که معروف شده است بعین از مداخلت مردم و الزام کند او را که در خانه او
اگر فقیر است رزق دهد در وی تا که قوام او شود زیرا که ضرر این سخت تر است از ضرر مجذوم که منع کرد او را عمر رضی الله عنه از مخالطت مردم چنانکه منع
منع کرده شده است اکل او را از سیر و جماعت و اختلاف کرده اند علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اگر تلف کند عاین
چیزی را ضامن گردد و آن را اگر بکشد بدرستی قصاص یا دیت اگر تکرار شود از وی چنانکه عادت وی گردد حکم ساحر دارد و در نووی در روضه گفته که دیت و قود نیست
و نه کفارت زیرا که منسوب بعادت است آنکار و مخصوص است ببعضی ناس و ببعضی احوال است و واقع نشده است از وی فعلی بلکه خاصیت است و گوید
که سحر از روی تعیین است و قتل و هلاک و زوال حیات گاهی حاصل میشود نگردد بلکه بی رسانیده یا هلاک انتهی و اقوال مشایخ حنفیه در اینجا معلوم نیست بلکه
ناظران اگر معلوم کنند در اینجا بنویسند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رقیه میکرد و دعا میکرد برای کافه امراض جسمانی مثل حمی و صرع و صداع و
وحشت و تنهایی و سموم و هموم و آلام و مصائب و احزان و ندهود و غم و شدت و الم و اوجاع در بدن و فقر و فاقه و وجع حریق و درد دندان و حبس بول و خراج
و رعاف و عسر ولادت و تمامه امراض و آلام و سایر محن و بلا و شداید و تمامه آن رقیه و ادعیه و تعوذ در کتب احادیث مذکور است از آنجا باید جست و تعیین
تعرض بعلاج جسمانی باد و به بیرون افتند و اکتفا رو اقتصار علی المقصود از بیان ذکر سحر و حکم آن بجهت استعمال وی بر قصه جهود و در سحر آنحضرت صلی الله علیه و
سلم و طول کلام در آن واقع شده **وصل** فی الصراح سحر افسون و جادوی کردن و سحر حرام است از کبایر است باجماع و گاهی کفر میباشد اگر از روی قول
یا فعلی باشد که موجب کفر بود و تعلیم و تعلم وی حرام است و بعضی گفته اند که تعلم وی اگر برای دفع سحر از خود بود حرام نیست و ساحر اگر در سحر وی کفر نباشد تعزیر کرده شود
و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زندیق و گویند که منکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقت سحر اختلاف است
بعضی گویند که سحر تخییل و ایهام است و حقیقتی ندارد یعنی هیچ حاصل نشود و در سحور از احوال و افعال مجرد وهم و خیال است و حقیقتی ندارد و از حنفیه ابو جعفر استرابادی
از شافعیه ابو بکر رازی از حنفیه و طایفه دیگر این است و نووی گفته که صحیح است که آنرا حقیقت است و جمهور علما بر این اند و کتاب و سنت مشهوره دلالت دارد بر این
کذا فی المواهب شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محل نزاع آنست که آیا واقع میشود بسحر انقلاب عین و قلب حقیقت یا نه بلکه میگوید که وی تخییل محض است منع می کند
آنرا و در نیا کرده امکند یا آنکه مراد در حقیقت است اختلاف کرده اند در آنکه مراد و را نامیست فقط چنانکه مشهور میشود مرارت را نیز نوعی از امراض است یا منتهی میشود

سحر

ما یافت چنان که جماد حیوان میگردد و یا حیوان جماد میگردد و بعضی میگویند که سحر ثبوت تحقق ندارد و آنچه سحر میکنند وهم و خیال است و کتاب و سنت بخلاف آن ناطق است
و بعضی دیگر میگویند که زیاده نیست تاثیر وی بر آنچه در قرآن مجید مذکور است که یفرقون به بین المرء و زوجه و اگر زیاده می‌بود که میکرد از وصیت ازجهت تفضیل آنحضرت
کرد واقع نشود و اگر ازان وارد شد دلالت ندارد بر منع زیاده غایت آنچه در قصهٔ هاروت و ماروت واقع بود تاثیر بود زیاده هم بوده باشد پس کفر کردن او است و سحر از حیل صناعیه است
که حاصل میشود باعمال و اسباب بطریق اکتساب و بعد ازان از اقسام خارق عادت مسامحه است باعتبار ظاهر و اکثر وقوع آن از اهل فسق و عناد است و شریعت
کرده است و اگر حقیقت از وی حرام بلکه با محارم بود و داخل است که از قبیل و میگویند که حبال و عصی که بر دست سحره فرعون می‌جنبیدند و موسی علیه السلام از ایشان خیال
میکرد سحر نبود بلکه معجزه بود و حبال از جرم بود و سحر زیبق بود تا آن آتش گرم کردند یا در آفتاب گذاشته بودند زیبق چون گرم گردد بجنبش درآید و این مخالف
نص قرآن است تعالی از ایشان بعد از وقوع سحر خوانده و در بعضی مواضع تخییل سحر خوانده و کنندگان از ایشان سحر گفته پس حمل آن بر معنی تخییل بعید است یا آنکه
مراد سحر در قرآن معنی لغوی است که محبت و تخییل حقیقت سحر داخل است و به مجاز موسی علیه السلام مگر آن که نقل صحیح شده باشد که واقع چنین بود
و السحر اسلام تخفیف الاعمال و نقل صحیح ثابت شده است که یهود سحر کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تاثیر آن در ذات جلیل وی صلی الله علیه وسلم ظاهر شده بود [illegible]
و تخییل محض بود جامع دانشمندان آن و وقوع اتحاد و بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه ست و مدت بقای آن بقول چهل روز و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال حافظ ابن حجر گفته که این روایت صحیح
معتبر است و غالب آن در وقت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقای آن از اول تا آخر تا مدت مدید باشد و کیفیت تاثیر نزد ابیشه رضی الله عنها بود دعا کرد و بسیار کرد و پس فرمود یا عایشه الا هی دانی
تو یا الله تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم او را یعنی اجابت کرد آنچه سوال کردم از وی فرمود آمدند دو مرد و نشستند یکی از ایشان نزد سر من و دیگری
نزد پای من پس گفت یکی از ان دو مرد دیگر را چه حال است این مرد را و درد وی از چیست گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب در لغت بمعنی آید گفت که سحر کرده
او را گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز سحر کرده است گفت در مشط و مشاطه و مشاط الشعر موی‌هایی که از سر و ریش افتد و آنچه افتد از سر و ریش
بشانه کردن و در جفّ شکوفه نخل و گفت کجا نهاده اند آن را گفت در بیر ذروان بذال معجمه مفتوحه نام چاهی است که در آنجا پنهان کرده بود و نام
دو در روایتی بیر ذروان بالف گفته اند که این صحیح تر است پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با چندی از صحابه بر آن چاه فرمود که این چاه است
که نمودند مرا و آب وی سرخ بود و گویا حنا در آب کرده اند و سرهای نخل‌های وی مثل رووس شیاطین پس آوردند از آن چاه آن سحر را
در صحیحین و در روایتی از بخاری آمده که فرمود عایشه رضی الله عنها چرا فاش نمیکنی این را یا رسول الله در سحر آنچه کرده اند فرمود خوش ندارم که برانگیزم
بر مردم شر را خدا تعالی مرا شفا داد و دیگر چه کار دارم که فاش کنم و شر انگیزم و در حدیث ابن عباس آمده که در آن چاه بیرون آورده [illegible]
در وی یازده گره کرده و نازل شد سوره الفلق والناس هر آیتی که میخواندند یک گره ازان گشاده می‌شد و این حدیث بسند دیگر آورده که آنحضرت علیه السلام علی و عمار را
رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته بود و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی و یافت طلعه نخل را و در وی تمثال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از موم ساخته و در وی سوزنها فرو برده و رشته در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گره‌ای گشاده می‌شد و هر سوزنی که کشیده می‌شد الم آن بیافت و
پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آیتی که یک گشاده می‌شد [illegible] گفته‌اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در این قضیه مسلک توفیض و تسلیم مر امر پروردگار را و او
در طلب اجر بر بلا و عدم تداوی کرد و بعد از تداوی آن که صحیح است کرد و از قبیل طاعات و مشروعیت آن دانسته و ابلاغ او نمود کما یلیق بحق او و دعا کرد پس اشارت یافت بتداوی و معالجه بعلاج
جسمی و روحانی و حاصل آنکه نزول شد و بری شد [illegible] باکی نبود که چه طاعت کرد و در بیمار کرده صاحب سفر السعادة گفته است که کسی که از دین و ایمان تصلب ندارد در انسیه علاج انکار میکند و بعضی میگویند که سحر
کسی را نیست و علاج سحر بمناسبت دارو و فتح وی چگونه کنند و میگویند که از کفار ابلیس چون جالینوس و ارسطالیس نقل کردند اند این انکار سحر کنی که چون ایشان حکم کرده اند لابدی و حکمی
نخواهد بود در این سخن سفل الحکمه است از انسان است بعد ازان اشارت کرده که تفویض حکمت و منفعت حجامت در دفع سحر میگوید چون ماده سحر به اعضا رسیده بود یعنی در قوای ماغیه تاثیر کرده اند تخیل میکرد که هم
کرده است که و از این تصرف است از ساحر و طبیعت ماده و قوی تلال ماده به بطن مقدم دماغ گردد مزاج از اعتدال بیفتد که بگشتن زیرا که سحر مرکب است از تاثیر ارواح خبیثه جن و شیاطین و جوانب نفوس شریری
و انفعال قوی انسانی از آن تاثیر است و قوت تاثیر سحر در بدن ... اثر جز آن که است یا ده اثر است که بعد از حجامت که آن دو تالیف قابل بجای طبیعت حلول ... بآن تصاحب ... میگردد [illegible]

مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و بسا که بوید استعمال حجامت در محلی که بسحر متضرر شده باشد عجائب حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده

اند وقوع تأثیر سحر را در وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط از علو منزلت اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه موجب این باشد باطل است

و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال دارد در هر چه تبلیغ میکند که بتخییل کرده باشد که وحی میشد و چیزی ... و خیال کرده که گفته و گفته نشده باشد و نه

چنین باشد و تأثیر سحر در ایشان نقصان بنبوت نباشد و در ارباب کمال این سخن مردود است زیرا که برهان قائم شده است بر صدق وی صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوت

و در آنچه تبلیغ میفرماید از خدا و بر عصمت وی در تبلیغ معجزات با هر شاهد است بر آنچه متعلق است ببعضی امور دنیا و به که مبعوث نیست بر آن و نیست رسالت برای آن

و آن عرضه است چون چیزی که عارض میشود بشر را مثل امراض بعید نیست که تخییل کرده شود بسوی وی در امر از امور دنیا چیزی که حقیقت نیست مر آن را با عصمت او از مثل آن در امور دین لازم

نمی آید که چیزی گمان برد و کرده که نکرده است و چیزی را دید که ندیده است که جزم کند بآن بلکه از جنس خاطر است که خطور میکند و ثبوت ندارد و پس با نبیا منزلت لا احد و بحث در جمله

تعلق در مذهب از آن حضرت به صحیح چیزی از اخبار که گفته شد ثابت نشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان و آنکه گویند که موجب منقصت باشد از جهت آنکه نیست بلکه طهور تأثیر سحر در وی

صلی الله علیه وسلم از دلائل نبوت و صدق اوست زیرا که کفار او را ساحر میخواندند و مفتری است که سحر و ساحر تأثیر نمیکند و اظهار تأثیر سحر در وی برای این حکمت و مصلحت بیشتر ثابت

الیسا که تاثیر سحر مخصوص بنا قصان است کاملان نیست نشاید که در کاملان نیز بحکمت مصلحتی و حکمتی ظاهر گردد و احادیث درین باب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم بذکر رقیه و تعویذات

نبوی صلی الله علیه وسلم بسیار است استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرون است از جمله اول بر تعداد امراض مجملا اکتفا کرده شده اما جمع تبرکا بتهای کلیا بر شمرده

قراءة بدان آمده که جمله از آنچه اشتمال دارد کثیر الوقوع است تبرکا و تیمنا مذکور کرده و بالله التوفیق و از جمله اشهر و اکثر رقیه بعین است و بهای ابنهم بسیار است بنا بر آنکه بسر رقیها

برای این نمام بیان امر قتل آفات قرائت فاتحه است و معوذتین و آیة الکرسی است و این دعا که اذهب الباس رب الناس و اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک

شفاء لا یغادر سقما کلیه دعوات آن حضرت بود و برای جمیع امراض و آلام و اوجاع از جمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون

و از جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المأثم و المغرم اللهم لا یهزم جندک و لا یخلف وعدک سبحانک و بحمدک

و از جمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ

و من شر کل ذی شر لا اطیق شره و من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از جمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم

ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن لا حول و لا قوة الا بالله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر

نفسی و من شر الشیطان و شرکه و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از جمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی و اله کل شیء و اعتصمت بربی و رب

کل شیء و توکلت علی الحی الذی لا یموت و استدفعت الشر بلا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق

من المرزوق حسبی الذی هو حسبی الذی بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت

و هو رب العرش العظیم گفته اند که تجربه کرده اند عظمت و قدر آن بدانند و از جمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رقیه کرده در صحیح مسلم ثابت است

بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک من شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک رقیه جمع حدیث صحیح مسلم از عثمان بن ابی العاص آمده است که وی

رضی الله عنه شکایت کرد نزد رسول صلی الله علیه وسلم دردی را که یافت در تن خود از آن باز که اسلام آورده است پس فرمود او را آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بنه دست خود را بر آنجایی که درد میکند از جسد تو و بگو بسم الله سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر رقیه فزع و ارق یعنی

ترس در خواب و شکایت آورد خالد بن ولید بآنحضرت و گفت یا رسول الله خواب نمیبرد مرا شب پس فرمود آنحضرت چون بجای خواب خود بگو اللهم رب السموات السبع

و ما اظلت و رب الارضین و ما اقلت و رب الشیاطین و ما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک و جل ثناءک و لا اله

غیرک رقیه درد و کرب و غم روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم

لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم در جامع ترمذی روایت کرده آبو داود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم دعوات

دعوات الکرب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شأنی کله لا اله الا انت و در مسند امام احمد از ابن مسعود رضی الله عنهما آمده که آن حضرت فرمود هر که را
رسد هم و حزن و بگوید اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضائک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک
او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی دور کند خدا تعالی حزن او را و هم او را و بیارد در بدل آن فرح و گشادگی و از ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر که لازم گیرد استغفار را بگرداند خدا تعالی او را از هر غم فرج و از هر تنگی مخرج و رزق دهد او را از جائیکه گمان ندارد و از ابو هریره
رضی الله عنهما آمده که گفت گفت مرا که بسیار شود هم و غم وی را بگوید بسیار لا حول و لا قوة الا بالله و در صحیحین آمده که وی کنز است از کنوز بهشت و ترمذی آورده که وی بابی است از ابواب جنت
و در بعضی آثار آمده که فرود می آید هیچ فرشته از آسمان مگر به لا حول و لا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند نیست هیچ چیزی عون بر عمل از بن ذکر و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم
سورة البقره نزد کرب فریاد رسی کند او را خدا تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم خبر دهم شما را به اسمی که هرگاه خوانده شود به آن دعا کرده شود مگر آنکه
کشاده شود او را خدا تعالی و آن کلمه برادرم یونس است که ندا کرد در ظلمات لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و ترمذی آورده است که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم
دعا نکند به آن هیچ مسلمانی در هیچ چیزی مگر مستجاب گرداند و مشهور مراد او را و در روایتی آمده اسالک تمام العافیة و اسالک دوام العافیة و اسالک الشکر علی العافیة و اسالک الغنی عن الناس
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تعلیم فقر روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله پشت داد دنیا و روی گردانید
از من فرمود کجائی تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلائق که روزی داده میشوند به آن رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا
خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد مدتی و باز آمد و گفت یا رسول الله روی آورد مرا دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم او را و بن ظلم را در سلسله کرده میان نماز سنت فجر و فرض
میخوانند اگر تمام کنند یاد می لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه در حدیث آمده است و موجب مغفرت جمیع گناهان گردد و این سبب وسعت رزق است و افضل استغفار سید الاستغفار هر که مداومت نماید
حسین رزق و هم و غم است چنانکه گذشت و اینجا مروی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه بگرداند پاها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند
فاتحة الکتاب هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار انتهی در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من ذنوبه و ما تاخر
مشایخ بعد از آن این دعا که در آثار ثابت است میخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک و کریم تطفا
الحریق طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده اذا رأیتم الحریق فکبروا چون ببینید شما آتش را که در گرفته است تکبیر گوئید فان التکبیر یطفئه زیرا که تکبیر اطفا میکند آنرا و مجرب و
وجه اطفای تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده شیطان است که پیدا کرده شده است از آن و هست در وی از فساد عام که مناسب شیطان و فعل او ست و آتش طلب میکند به طبیعت خود علو و فساد را
و شیطان نیز دعوت می کند بدان و میخواهد هلاک بنی آدم را پس او و شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد را و کبریای حق تعالی قمع میکند شیطان را و فعل او را پس لاجرم تکبیر را اثر است
در اطفای حریق و نمی ایستد نزد کبریای حق هیچ چیز پس چون تکبیر گوید مسلم هر درد کار خود را اطفا میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این عمل را و دیگر گفته اند که این عمل از تعریف
ارواح خبیثه است و دیگر از اعمال طبیبان و هریک از قسم تابع تکلم کرده اند اطبا در اعلاج صرع از ارواح خبیثه هرگاه معلوم شد و علاج این تجارب است و مجاز است با ایشان که سوال کند
باشد و ساعد قومی تا آنکه بعضی معالجان کسی بود که اکتفا میکرد به قول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا حول و لا قوة الا بالله و آن حضرت صلی الله علیه و سلم که بیرون رو ای عدو الله
انا رسول الله و بعضی معالجان میکردند با آیة الکرسی و امر میکردند مصروع را بکثرت قرائت آیة الکرسی و قرائت معوذتین و نیز میخواندند حدیث رسول الله آن بین سوره شده ارعلی تلاوته
با آخر سوره یا سوره حشر ختم آن حضرت صلی الله علیه و سلم در علاج این تجربه کرده اند تا رقیه صرع روایت کرده است حمیدی در طب که نوشتن این را عقوبت از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه
و سلم تعوید میکرد از صرع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار و بیهقی آورده که عبد الله بن عمر و تعلیم
کرده مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم درد دندان پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخسار که درد دندان جا است و خوانده هفت بار اللهم اذهب عنه سوء ما یجد و فحشه بدعوة نبیک المکین
المبارک عندک پس شفا داد او را خدا تعالی پیش از آنکه بردارد دست را و رقیه کرده است حمیدی که فاطمه رضی الله عنها آمد نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حالیکه شکایت می کند درد
و برا که یافته است از دندان پس فرو آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم انگشت خود را و نهاد او بر دندانی که درد میکرد و فرمود بسم الله و بالله اسالک بعزک و جلالک و قدرتک علی
کل شیء ان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمه بنت خدیجه من الضر کله پس آرام یافت درد وی که حضرت فاطمه داشت در ساعت که رفته بود از

غرائبی که نافع و ذائع است از سخنان صحبت طبری امام مقام الخلیل مکه دیدم او را که دست خود را بر شخصی که درد میکرد دندان نهاد و سید البزوری نام او را
و نام مادر او پرسید از او که میخواهد که درد نکند در آن مدت و ندا ... یعنی گفت در چند ساله ترا به بندم پس میگوید آن شخص پنج سال یا هفت سال یا نه
سال مثلاً و تراً یعنی عدد طاق پس بر بندید انگشت دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و نگشت میکرد مدت مذکوره که درد میکرد و این امر شایع و مشهور است
از وی انتهی اما هیچ دعای معین ذکر نکرد ظاهراً همین دعا ما ثور مذکور خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواند والله اعلم بحقیقة الحال و کیفیت صاحب مواهب
و از آنچه تجربه کرده شده آن است که بنویسد بر رخساری که درد جانب درد است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الذی انشأکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قلیلاً ما
یا اگر خواهد بنویسد و له ما سکن فی اللیل والنهار و هو السمیع العلیم رقیه احتباس البول روایت کرده است نسائی از ابی الدرداء که آمد او را مردی و گفت پدر او را احتباس
شده است بول و رسیده است او را اشتکاة البول پس تعلیم کرد او را ابوالدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا ذنوبنا و خطایانا انت
رب الطیبین انزل شفاء من شفائک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع فیبرئ و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد بهی یافت و این
رقیه درد شکم و عام که برای هر دردی کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود در رقیه الحمی روایت است از انس رضی الله عنه گفت در آمد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بر عائشه رضی الله عنها و وی تب زده بود و دشنام میکرد تب را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دشنام مکن تب را که وی
مامور است و لیکن اگر خواهی بیاموزم ترا کلمات که چون بگوئی آن کلمات را بر دارد از تو خدای تعالی از تو فرمود پس بیاموزید مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق
و عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت امنت بالله العظیم فلا تصدعی الراس ولا تنتنی الفم ولا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم و تحولی عنی الی من اتخذ مع
الله الها آخر گفت عائشه رضی الله عنها پس گفتم من این کلمات را که آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس رفت تب از من صاحب مواهب
میگوید مجرب است این رقیه چنانکه دیدم من بخط الشیخ ذرد الدین لفظها و اینست اللهم ارحم عظمی الدقیق و جلدی الرقیق و اعوذ بک من فورة الحریق یا ام ملدم ان کنت امنت بالله العظیم
الا فلا تاکلی اللحم ولا تشربی الدم ولا تفوری من الفم و انتقلی الی من یزعم ان مع الله الها آخر فانی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنویسد برای حمی مثلثه چنانکه ذکر کرده صاحب
الهدی ... بسم الله فر بسم الله قلت و دیگر در رقعه دیگر و رقعه را ببلغ از آنرا در دهن و فرو برد با آب و کتاب قرآن و زبان بر استشفا از سلف رضی است چنانکه
گذشت و از ابن الحاج در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد مرجانی ... بنوشت او را آن برای حمی و غیر آن و میگذشت بر زبان او پس هر که میخورد ان سکبید و رقعه را از ان استعمال میکرد
شفا می یافت باذن الله ... بسم الله الرحمن الرحیم ... الا بالحق انزلناه و بالحق نزل ... و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ...
... بر روی پوست حمار زاد المعانی گفته که بنویسد برای ... این آیه را و یسألونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا مجرب است رقیه عسر ولادت
و از آنچه مجرب است رقیه عسر الولادت و از آنچه مجرب است مر عسر ولادت را خبری است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد حنبل گفت دیدم پدر خود را ...
در جام سفید با چیزی نظیف حدیث ابن عباس لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار کانهم
یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها ... گفته که خبر داد مرا ابوبکر مروزی که آمد امام احمد را مردی و گفت یا ابا عبد الله پس ... مرد را که سخت شده ... ولادت در روز گفت بگو او را
که بیارد جام واسع و زعفران ... دیدم خلال را دیدم ... گفته که بنویسد در آن ... اخرج ایها الولد من بطن ضیق الی سعة هذه الدنیا
اخرج بقدرة الذی جعلک فی قرار مکین الی قدر معلوم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الی آخر السورة و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ... بنوشید
آنرا زن و بپاشند بر روی خود گفته است شیخ مرجانی که گرفته ام این نسخه را از بعضی بزرگان و نوشتم آنرا مر هیچ احدی را که سخت کاری یافت در ساعت بفضل
خدا و روایت کرده شده از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام بر زنی و حال آنکه معترض بود بر بین افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت ای کلمه الله
دعا کن برای من که خدا ... پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس من النفس و یا مخلص النفس من النفس و یا مخرج النفس من النفس خلصها پس
انداخت آن زن ولد را ... گفت شیخ مرجانی پس چون شنوا کرد زنی ولادت بنویسد این را بر او ... دارد ... ...

رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف فیل یا ارض ابلعی ماک یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و جایز نیست کتابت این بخون رعاف چنانکه بعضی جهال میکنند زیرا که خون نجس است پس نوشتن آن

نیست که نوشته شود و بعضی کلام خدا رقیه برای هر درد و بلا از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود هر کسیکه گوید

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سه بار وقت شام نرسد او را هیچ بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه گوید این را وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی

تا شام کند گفت راوی پس ابان بن عثمان را فالج بود پس نظر میکرد در وی آنکه شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار گفت با او چه نظر میکنی بسوی من بخدا که نگفته ام

دروغ بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لیکن امروز رسید مرا آنچه رسید و آن بسبب آنکه عصیان کردم من این را و فراموش کردم که بخوانم روایت کرده

ابو داود و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح غریب حاصل گردد بدعای ماثور از شفا و بلا روایت است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه گوید بسم الله الرحمن

الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ده مرتبه پاک گردانیده میشود از گناهان بچو روزی که زائیده است او را مادر و عافیت داده شود از شفا و بلا از بلاهای دنیا که جنون

و جذام و برص است و ترمذی از ابو هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار گوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که آن گنجی است از گنجهای بهشت و گوید

و لا ملجا و لا منجا من الله الا الیه و ورد کرده اند از وی خدای تعالی حقیقت باب آنکه از ما من کند است و روایت کرده است طبرانی از ابو هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال

لا حول و لا قوة الا بالله کان دوا من تسعة و تسعین داء ایسرها الهم و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول و لا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را فقر هرگز و نیز آمده است

کسیکه دیر کند بر وی رزق باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله از امام جعفر بن امام محمد باقر رسیده از حضرت امیر از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که پیغمبر خدا صلی

الله علیه و سلم فرموده است کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت قبر و گشاده شود بر وی باب غنا و گشاده شود بر وی باب جنت

بعضی روایت این حدیث گفته اند که رحلت کنند برای این حدیث ناصحین بسیار نباشد ذکر کرده است ابن عبد الحق در کتاب الطب النبوی که عمل علما و روایت کرده است بخاری

در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض و السماء لا یضر مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة و شفاء ضرر نکند

او را آنچه خورد و ام الصبیان از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که زائیده شود او را فرزندی پس بخواند گوید در گوش راست او اذان و اقامت در گوش چپ

نکند او ام الصبیان و در اسنادش ضعف و ذکر عبد الحق فی الطب النبوی صلی الله علیه و سلم و ام الصبیان ریحی است که عارض میکند با اولاد بسا که میپوشد ایشان را و می ترسد بر ایشان و بعضی

گفته اند که بالا و آن به بگوش وی آید کلمه شهادت باشد پس گرامی عظیم است وی اول سخن که بالغ شود مراد اسلام را نیز در آورده و شیطان که غفلت و نقل کرده و

از دار دنیا شیطان میگریزد از کلمات اذان قیه حفظ رمضان لا اله الا الله و کی الله الا الله ذکر علیم با تعداد مثل و بالحق انزلناه و بالحق نزل الی آخر و صاحب

مواهب میگوید گفت شیخ ما مشهور شده است بمیان آنکه مکه و مصر و حضر بعضی ملاء این کلام این حفظ است نگاه داشته از حرق و غرق و سرقه و سایر آفات نوشته شود و در آخر جمعه از رمضان

و جمهور مردم بهر آنحال که خطیب سلیمان نند بر منبر بعضی بعد از صلوة عصر گفته است که این دعای است نیست اصل مر او را اگر چه واقع شده در کلام بعضی از کابر بلکه

انشعار میکنند کلام بعضی از ایشان و رود این در حدیث ضعیف و بعد ها فقد این چنین انکار میکرد آنرا جدا تا آنکه در اثنای خطبه بر منبر استاد بود و مسجد بدین کسی که بقیه نوشتن آن مرتکب شده

و جنگ الکذب نازه الیه فصل اما طب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با دویه طبیعیه بسیار است و در اکثر امراض واقع است و ظاهر آنست که طب آنحضرت بوحی باشد و اگر بعد از وحی بعضی مواضع

قیاس و اجتهاد و تجربه باشد نیز درست و با اقتصار برآورده وصف نموده کردیم از رشته و این بیان تمام اعلی خصوصا و لیکن حدیثی در باب علاج اسهال البطن واقع شده است که در نجا کلامی است

نقل کنیم بالکل در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت بیرون شکم وی پس امر کرد

علیه السلام او را بنوشانیدن عسل او را نوشانید در اسهال پس یاد کرد که افزود اسهال پس آمد و آنحضرت است گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو در روایتی مسلم آمده که باز

امر کرد آنحضرت بنوشانیدن عسل پس آمد مرد بار چهارم بیرفرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس باده شد اسهال و در روایت احمد آمده که فرمود در بار چهارم بنوشان او را عسل

پس نوشانید پس شفا یافت و در روایتی خدا صلی الله علیه و سلم در یا بعضی کدید بعضی گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا کذب است بمعنی میگویند یعنی اخطا و در اینجا خطا

شد این گفته شد مراد او پس نیست کذب بطنه بمعنی معالجه صحبت ندادنست قبول شفا را بلکه تعریف و وی کذا قبل و امام فخر الدین رازی گفته رحمه الله علیه نیست که آنحضرت صلی الله علیه و

سلم دانسته است بنور وحی که عسل ظاهر میشود نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا تکذیب کرد مجاز گوی کذب این بطنه اطلاق کرده شد بر وی لفظ کذب انتهی و بعضی ملاحده اعتراض

کرده اند در اینجا و گفته که عسل مسهل است پس چگونه فرموده شود مر کسی را که او را اسهال است و جواب داده شده است که این سخن صادر از جاهل است از قائل آن و
مقصود قائل کند بوالعلم [illegible] بطنه است زیرا که اتفاق اطبا است که مرض [illegible] مختلف باشد علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان و غذای ماکول و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال
حادث میگردد گاهی از ناگوار افتادن طعام [illegible] میگردد [illegible] اتفاق [illegible] که علاج این [illegible] طبیعت [illegible] است پس اگر محتاج است [illegible] مسهل [illegible] اعانت کرده شود
با آن مادام که در علیل قوت است گویا [illegible] پس [illegible] کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] شده بود [illegible]
معده از اخلاط [illegible] که منع میکند استقرار غذا را [illegible] معده [illegible] است چون [illegible] فاسد میگرداند معده [illegible] غذای را که [illegible]
میگردد [illegible] آن باستعمال چیزی باشد که [illegible] پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل [illegible]
[illegible] لطیف است [illegible] مرض [illegible] اگر [illegible] میگرداند [illegible] مرض را
زیاده [illegible] دیگر [illegible] چندان عسل [illegible] که [illegible] مرض [illegible] زیاده [illegible] عادت [illegible] عسل میگردد [illegible]
[illegible] عبارت است از کثرت ماده فاسده [illegible] اخراج ماده [illegible] مرض [illegible]
[illegible] است [illegible] نافع است [illegible] کثرت ماده فاسده [illegible] عسل [illegible]
[illegible] عسل گاهی [illegible] میگردد [illegible] غذا [illegible] گاهی [illegible]
[illegible] طعام [illegible] اسهال [illegible] عسل [illegible] اسهال مطلق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم عسل
[illegible] اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] صدق الله [illegible]
[illegible] باذن الله [illegible] عادت ایشان [illegible] عسل [illegible] جمیع امراض [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] عسل [illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] العسل والقرآن اخرجه ابن ماجه والحاکم مرفوعا واخرجه ابن ابی شیبة والحاکم موقوفا و رجاله رجال الصحیح [illegible] امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که [illegible]
[illegible] عسل [illegible] کتاب الله [illegible] عسل شفا
[illegible] گفته اند که حق تعالی [illegible] وننزل من القرآن ما هو شفاء [illegible] فیه شفاء للناس [illegible]
[illegible] شفاء للناس [illegible]
[illegible] القرآن [illegible] الکریم اللهم صل وسلم علیه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم التعبیر
[illegible] خواب [illegible] تعبیر [illegible] حکما [illegible] شرح مشکات
[illegible] کتاب [illegible] ابوبکر بن العربی از اعاظم علمای مالکیه است [illegible]
[illegible] آن حاکم [illegible] علی رضی الله عنهما [illegible] یا ابا الحسن [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] خواب [illegible]
[illegible] ابن القیم [illegible] رویا [illegible]
[illegible] حکیم ترمذی [illegible] وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
گفته اند [illegible] خواب [illegible] المنام [illegible] انبیا صلوات الله وسلامه علیهم [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] رویا [illegible] شیطان [illegible] آورده که رویا
[illegible] صالحین است [illegible]

اضغاث را ولیکن نادرست از جهت طلب کنن شیطان از جملهٔ آن بخلاف غیر جملها که صدق و زور ی را درست از جهت جملهٔ تسلط شیطان بر ایشان در بیا اشکال
کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی صلی الله علیه وسلم جواب داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه
وسلم پس جزء است از اجزای نبوت حقیقتا و اگر از غیر نبی است پس وی جزو است از اجزای نبوت بر سبیل مجاز یا باعتبار تشبیه رویا به نبوت از جهت علم
و بعضی گفته اند که مراد جزء علم نبوت است و نبوت اگرچه منقطع شد علم وی باقیست و از امام مالک پرسیدند که آیا تعبیر کند رویا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی میکند بعد
از آن گفت الرؤیا جزء من النبوة مراد وی همان تشبیه رویاست به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی گفته اند که جزو نبوت مستلزم نبوت نیست و صفت کل از
کسی که میگوید اشهد ان لا اله الا الله با وازی بلند نمیگویند او را موذن و این معنی حق است با اعتبار منقول زیرا که جزو [illegible] کل است و نبوت مجموع این اجزاست و
جزو نبوت نبوت نیست و این ظاهر است ولیکن فصل نبوت است که در نبوت داخل است و نبوت عبارت است از مجموع آن اجزا [illegible] و در حدیث عائشه رضی الله
عنها آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مگر رویا [illegible] و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما [illegible]
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرده برداشت [illegible] و مردم صف بسته ایستاده بودند در پس ابی بکر رضی
الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالحه که می بیند آن را مسلم یا دیده میشود برای او و به تعبیر مبشرات باعتبار غالب است و الا گاهی
منذره هم می باشد و صادق هم [illegible] حق تعالی آن را برای [illegible] تا مستعد شود برای آن چیزی که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر ابن العربی گفته که اجزا
نبوت [illegible] اگر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین مقدار است که رویا جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که
در وی اطلاع است بر چیزی از غیوب بوجهی از وجوه [illegible] و امام رازی رحمه الله علیه گفته است که لازم نیست عالم
که بداند هر چیز را اجمالا و تفصیلا [illegible] حق تعالی مر هر عالم را حدی که واقف است نزد آن [illegible] از آن چیزیست که [illegible] مراد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از اهل علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی بن مریم علیهما السلام [illegible]
[illegible] صدق [illegible]

رؤیا ظاهر است چه هر که صدق پیشه سازد در راستی میگردد دل و قوت میگیرد و از کراهت و تشویش میگردد در معانی بر وجه صحت میسازد و هر که بیداری او صحیح و سالم است خواب او
نیز همچنین خواهد بود و بخلاف آن کاذب مخلط که جا فاسد و مظلم است قلب او و نیز چنین میشود که کاذب اضغاث احلام می بیند و صادق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و اغلب چنان است که گفته
شد و نیز در حدیث آمده که چون یکی از شما خواب خیری ببیند که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدا را عز و جل و تحدیث کند با آن و چون خبری ببیند
که ناخوش میدارد آنرا پس آن از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا از شر آن و ذکر نکند آنرا نزد کسی که ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است
و خبر ندهد کسی را از آن و باید که [illegible] بجانب دست چپ سه بار و [illegible] از شیطان و در روایت دیگر آمده که تحویل کند از پهلوی که بر آن بود بپهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند
و تحدیث نکند آنرا مگر حبیب لبیب را و در روایتی دیگر [illegible] آیة الکرسی را و نیز آمده است که رؤیا بر پای پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمیشود تا آنکه تعبیر
نشود و چون تعبیر کرده شد واقع میگردد [illegible] که رؤیا مر اول کسی را است که تعبیر کند یعنی هرچه نخست تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که
معبر عالم باشد و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند [illegible] دیگر [illegible] و باید که تعبیر کننده تا تواند حمل بر جانب خیر کند از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد حضرت
صلی الله علیه و سلم عرض کرد زوج من غائب است گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و زائیده ام کودکی [illegible] فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی صحیح و سالم و بزائی تو غلام نیکوکار را و این زن یکبار دیگر آمد و آن حضرت را در خانه نیافت [illegible] خواب او را پرسید [illegible] گفت خواب
خود را [illegible] گفتم من [illegible] تعبیر خواب [illegible] که اگر این خواب تو راست است بمیرد زوج تو و بزائی تو غلام بدکار [illegible] آمد [illegible] پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و این چنین [illegible] تعبیر [illegible] واقع [illegible] تعبیر کرده شود [illegible] تعبیر [illegible]
[illegible] از آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] تعبیر کنند [illegible] طلوع شمس [illegible]
زوال [illegible] آورده است [illegible] نقل کرده [illegible] و اگر گویند که این اوقات اند که نماز در آنها مکروه است [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] و در حدیث صحیح که آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون از نماز [illegible]
می پرسید از شما [illegible] دیده است [illegible] از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی صلی الله علیه و سلم و بخاری [illegible]
[illegible] تعبیر [illegible] طلوع [illegible] و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیلی و دلیلی بر آن [illegible]
نماز [illegible] و [illegible] آنکه بعضی گفته اند که مستحب است تعبیر کنند بعد طلوع شمس [illegible] قبل [illegible]
[illegible] سوال آنحضرت [illegible] رؤیا آن گفته اند که آنحضرت منتظر بشارت فتح [illegible] است که از جائی ظاهر شود و معلوم نیست [illegible]
می گویند ظاهر نیست که مقصود از سوال [illegible] تعرف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طریقت که معاملات مریدان و واقعات ایشان را
می پرسند و علاج میکنند یا تبلیغ [illegible] خواهد بود و [illegible] گفته اند که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب است نسبت با اوقات دیگر از جهت حفظ
صاحب رؤیا و یا بسبب قرب عهد با آن و گاهی عارض میگردد نسیان [illegible] آن وقت [illegible] و نورانیت قلب [illegible] بفکرت [illegible]
و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و بر وضو بخسپد و بر پهلوی راست چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس و اللیل و التین و سوره
اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر الاحلام و [illegible] بک من تلاعب الشیطان فی الیقظة و المنام اللهم انی اسالک رؤیا صالحة صادقة نافعة حافظة [illegible]
اللهم ارنی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر [illegible] جاهل [illegible] جهل و باعث عداوت بر جانب غیر خیر حمل نکند [illegible] و رؤیا منحصر در دو قسم است یکی از
اضغاث احلام و آن خوابهای پریشان است کاذب چنانکه کسی را بسیار خیالهای فاسد و پریشان در خاطر میگردد و ضغث در لغت بمعنی خس و خاشاک و هیم
آمیخته و فی الاصل ضغث [illegible] و [illegible] اضغاث احلام خوابها [illegible] صحیح [illegible] احلام [illegible]
[illegible] تعبیر ندارد و گاهی [illegible] کسی ببیند که [illegible] سر او [illegible]
[illegible] روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد و گفت یا رسول الله در خواب [illegible] بینم

که سر من بریده شده است پس من در پی آن سر دویدم پس تبسم کرد آن حضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بخود در منام و چنانکه بیند که فرشته امر می کند او را به [illegible]
حرام و مانند آن از خیال است هر چه بیند از آنچه نفس در روز بحال وی بود در خواب بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا سودا مثلا [illegible]
چیزهای در خواب می بیند چنانکه [illegible] صفراوی آتش و رنگهای زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دود و چیزهای سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای
صادق است مثل رویای انبیا و اولیا و بعض [illegible] گاهی بغیر ایشان [illegible] اتفاق می افتد و [illegible] و عبارت است رویای صادقه رویای صالحه
[illegible] صادقه [illegible] باشد [illegible] رویای انبیا و صالحین [illegible]
و انبیا [illegible] چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خبر کرده [illegible]
[illegible] حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب [illegible]
فتح و نصرت [illegible] غالب [illegible]
صدق و کذب صدق ایشان [illegible] چنانکه رویای صاحبی [illegible] یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر
ذلک [illegible] حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول لیل [illegible] تا [illegible]
و [illegible] رویای سحر است [illegible] صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا در تاویل رویای قیلوله است و از محمد بن سیرین
نقل کرده اند که گفت رویای روز مانند رویای لیل است [illegible] گفته اند که زن چون چیزی بیند که اهل آن نیست آن رویای زوج او است [illegible]
رویای عبد رویای سید او [illegible] والله اعلم فصل در رویا و تعبیر که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مروی است بسیار است از آنجمله
لبن و تعبیر آن بعلم بخاری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم [illegible] در اثنای آنکه من در خواب بودم آورده شده نزد من قدح شیر [illegible]
از آن شیر تا آنکه می بینم [illegible] که بیرون می آید از ناخنهای من [illegible] گوشت [illegible]
آن [illegible] گفتند صحابه پس چه تاویل [illegible] یا رسول الله گفت بعلم [illegible] ابن ابی حمزه گفته که تعبیر کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم لبن [illegible]
بود آن حضرت را در اول امر [illegible] در شب معراج [illegible] آورده شد نزد آن حضرت قدح خمر و قدح لبن [illegible] اختیار کرد آن حضرت لبن را پس گفت مر او را
جبرئیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را [illegible] احادیث [illegible] تاویل [illegible] آمده [illegible] علم [illegible]
[illegible] بدن [illegible] علم [illegible] غذای [illegible] اصلاح آن [illegible] مثال علم [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] سعادت و بشارت [illegible]
رسیده [illegible] علم [illegible] لطیف [illegible] والحمد لله علی ذلک [illegible] روایت است [illegible] صلی الله
علیه و سلم قمیص را و تعبیر آن بدین [illegible] حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اثنای آنکه من در خواب بودم می بینم مردم را که عرض کرده شده بر من و بر بدن
ایشان پیراهن ها است بعضی از آن پیراهن ها [illegible] و گذشت بر من عمر بن الخطاب و بر وی پیراهنی است که می کشد آنرا [illegible]
یکی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعلت کثرت و قوت و ضعف و این مسئله آنست که محمود است در منام و مذموم است در یقظه و آن خبر قیس است که مذموم است شعر عاریتی و ورود وعید در تطویل [illegible] مبالغه
و انکار بعضی نسبت بآن شاید است که در شب معراج قلب شریف را در طشت طلا شستند و از آنجا روایت است سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه وسلم و تعبیر آن بکذابین
ابو هریره روایت می کند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خزاین زمین [illegible] از خزانهای کسری و قیصر [illegible]
[illegible] مراد معادن و نهب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران مکروه آمدند بر من و اندوهگین
ساختند مرا پس وحی کرده شد بمن که نفخ کن این دو سوار را پس نفخ کردم آنها را پس رفتند [illegible] پس تعبیر کردم هر دو سوار را بآن دو کذاب
[illegible] یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری [illegible] که دعوی نبوت کرده گشته اند [illegible]
[illegible] وفات آنحضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] که دعوی کرد در یمامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق [illegible] است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دو سوار [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که [illegible]
نسبت اهل آن [illegible] است [illegible]
[illegible] که ثابت [illegible] کلام وی صلی الله
علیه وسلم بوحی آمده است [illegible] اهل یمامه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هر دو دست [illegible]
[illegible] روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله [illegible] فرمود آن حضرت دیدم [illegible]
[illegible] آمده است [illegible] بفتح میم و سکون [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] مدینه [illegible] مبارک آن
[illegible] علیه وسلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] جمع کرده است [illegible]
[illegible] غالب است [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم
[illegible] گفته اند که آنحضرت تعبیر
کرد [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ذکر کرده است
[illegible] فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در منام [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

دیدم گاوانرا که ذبح کرده می شوند ناگاه آورد خدا تعالی خیر و ثواب صدق بعد البدر تاویل کردم درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاوان را بآنکه کشته شدند در روز احد از
صحابه رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم بآنچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال بر قریش تا آنکه فتح مکه در مشکات ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین شیر و شمشیر
سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر تفسیر آن در حدیث مذکور شد پیدا از جمله روایت اوست صلی الله علیه وسلم که چاهی است و آب
می کشند روایت از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم گفت در خواب می دیدم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلوی است پس کشیده ام از آنجا آنچه
که خدا خواسته است پس از آن ابن ابی قحافه گرفت از من یک دلو یا دو دلو آب در روی آمد او بیکار و گرفت او را از دست من تا در آب دست انداز و صرا و در روایتی بر
ندیدم هیچ کس را عجب ترا از وی عمل کند همچو عمل او پس گشت آن دلو غرب غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و در توضیح دال ... برای آب دکشیدن
و هی آب ... خدا پیدا مرد او پس از آن آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ عبقری از مردم که می کشید آنرا مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب شدند مردم
و عبقری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانا می گویند عبقر در اصل زمین پریان را گویند و غریب هر چیز از مردم و جامه و فرش و غیر آنرا که در غایت قوت
و لطافت باشد بوی نسبت کنند گذا فی المدارج و در القاموس العبقر موضع کثیر الجن العبقری الکامل من کل شیء و السید الذی لیس فوقه شیء ... از آن
آمده پس ... آنکه ... دم و ... حوض ... روان شد ... می گوید که گفته است نووی این مثالی است که حال ... است
آثار صالحه ایشان و انتفاع مسلمانان بایشان پس این همه ماخوذ است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که صاحب امر او است ... از آن ... تقریر کرد ... و
حکم ... اسلام ... علیه وسلم ... او ابوبکر قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد ... ایشان کسی بعد از وی ... شدند
و دائره اسلام و ... شد ... دین اسلام ... و ... ایشان و صلاح کار ایشان و قول آنحضرت که در دلو
ابو بکر ... است ... خلافت ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که مدت او ... از کدو بیا ... آن ... است
... آنکه ... ضعف است ... دو سال ... صلی الله علیه وسلم ... و تاویل ... عمر رضی الله عنه ...
بسیار ... اسلام بکثرت فتوح و مصر ... صلی الله علیه وسلم ... در بعضی روایات مذکور است ...
و ... است که در مقام ... از انس و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
دیدم ... عقبة بن رافع ... رضی الله عنه ... العاص ... رطب ابن طاب ... آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب مدینه
منسوب است ... رطب ... منسوب است ... کرده ... ابن طاب ...
باید و ... آخرت ... عقبه گرفت و در جامع الاصول ... مسلم آورده که رفعت و عاقبت ...
و رفعت ... گرفت ... خدا تعالی ... از لفظ رطب ابن طاب گرفت ... جمله
منامات است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده ... است و لیکن ... آنحضرت ... کرده اند و ... آنکه
اهل تعبیر ... است ... و سیت رطب ... اسلام
... تعبیر ... اسلمی ... آنکه ... اسم ...
... اسلمی ... کدام ... اسلمی گفت ... تعبیر ...
... آنکه سیف ... است ... و ... و امثال آن ... اعلم و ... فصل ...
... آنحضرت ... تعبیر ... و عادت شریف ...
... است ... آنرا ... و اگر ... که ... بود ...
... کس ... است ... گفتند ...

و ایستاده بود بر سر وی مردی دیگر ایستاده بود و در دست وی [illegible] از آهن که می‌زد [illegible] تا می‌رسید به قفای وی و [illegible]
[illegible] تا قفا پس به جانب دیگر [illegible] باز می‌گشت [illegible] گفتم سبحان الله این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم
تا آمدیم بر مردی که به پشت خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر سر وی سنگی در دست که می‌کوبد سر او را [illegible] پس
این مرد [illegible] سنگ تا [illegible] چون باز [illegible] آید [illegible] آمده است و بحال خود آمده است باز می‌شکند سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا
آمدیم [illegible] مانند تنور بالای آن تنگ است و اسفل آن فراخ و در آن مردان و زنان اند برهنه زیر وی آتش افروخته است چون مشتعل می‌گردد آتش بالا می‌روند تا اینکه نزدیک
است که بیرون افتند و چون فرو می‌رود آتش [illegible] پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم به نهری که از خون است و در وی مردی است ایستاده و در میان نهر
و بر کنار نهر مردی است که پیش وی سنگهاست پس روی می‌آرد بسوی کرانه مردی که در نهر است چون می‌خواهد که بیرون آید می‌اندازد آن مرد که بر نهر ایستاده سنگی را در دهن
وی پس باز می‌گردد [illegible] جائی که بود و همچنین هر بار که قصد می‌کند می‌اندازد در دهن وی سنگی و بر می‌گردد چنانکه بود پس گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم
تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیری است و کودکانند ناگاه مردی است نزدیک به درخت و پیش او آتشی است که می‌افروزد
آن را پس بردند مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس در آوردند مرا سرائی را که بهتر از آن هرگز ندیده‌ام [illegible] در آن مردان پیر و جوانان و زنان و کودکان پس
بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالای درخت بردند و در آوردند در سرائی که بهتر و افزون [illegible] پس گفتم [illegible] بسیار گردانیدید
مرا امشب اکنون خبر دهید مرا از آنچه دیدم گفتند نعم خبر دهیم اما مردی که دیدی شکافته می‌شد [illegible] وی دروغگوی است که سخنان دروغ می‌گفت و نقل کرده می‌شد
از وی تا می‌رسید به آفاق عالم پس کرده می‌شود با وی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مرد که دیدی شکسته می‌شود سر وی مردیست که تعلیم کرد او را خدا تعالی قرآن پس خواب کرد
از قرآن در شب و نخواند قرآن را [illegible] و عمل نکرد در روز به قرآن کرده می‌شود با وی آنچه دیدی تا روز قیامت و آنها را که دیدی در تنور
آنها زناکاران اند و آنها را که دیدی در نهر آنها خورندگان ربا اند و پیری که دیدی در بیخ درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد او بودند اولاد مردم اند و آنکه می‌افروزد آتش را
مالک است خازن آتش و سرای اول که در آمدی سرای عامه مسلمانان است اما این سرای سرای شهیدان است و من جبرئیل ام و این میکائیل است پس بردار سر خود را پس برداشتم سر
ناگاه دیدم مانند ابر [illegible] مانند ابر سفید که می‌بارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا درآیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است مر ترا عمر که تمام نکرده [illegible]
تمام [illegible] منزل خود را رواه البخاری و [illegible] حدیث زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و [illegible] روایت در مشکوة [illegible] و از [illegible] آنچه
کرده شده است از تعبیر آنست که زراره بن عمرو النخعی [illegible] آمد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] خوابی دیدم [illegible]
[illegible] ام و [illegible] است [illegible] سنگ است سفید و سیاه پس فرمود آنحضرت [illegible] گذاشته [illegible] [illegible]
[illegible] فرمود آنحضرت [illegible] گفت زراره [illegible] سفید و سیاه [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] گفت نعم سوگند بخدا [illegible] ندیده است [illegible] از [illegible] مخلوقی [illegible] است [illegible]
[illegible] گفت زراره [illegible] نعمان بن المنذر [illegible] نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود [illegible]
[illegible] فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن ملک عرب است [illegible] گفت زراره [illegible]
[illegible] گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین [illegible]
[illegible] آن آتش [illegible] فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] المؤمن [illegible]

یعنی در آن وقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از تو [illegible] اگر [illegible] قاتل و تعادی است گفت صاحب مجمع البحار پس باید که [illegible] با این تعبیر رویا ز راز [illegible] شود بشود
تعبیر بخلافت چون که سبب بطلان صدق محمول است بود و هی و از این عبارت ظاهر شد که تعبیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخیر و اقدس مناسبت دارد بهمت [illegible] است
و اگر در این رویا ابهام باشد احتمال تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوار شدن در حدیث آتیه بر این بشارت ساختند و هم چون تعبیر این است که ملکی عرب [illegible]
و بعد از خواب بود و سابقا گذشت که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوار را و دوست [illegible] گفت آنحضرت و تعبیر فرمود آنکه نعمان بن [illegible] باشد عرب [illegible]
و الشان اسوار هی [illegible] ملوک [illegible] سؤال لباس [illegible] و در [illegible] نبود [illegible] با آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
لباس [illegible] است پس [illegible] آن بود که [illegible] و اگر لباس [illegible] و با آن [illegible] لیکن [illegible] شد عاقبت [illegible]
و بر بدن آن [illegible] و تخفیف [illegible] در صحیح آورده که [illegible] حلقه [illegible] سعد بن ابی وقاص [illegible] رضی الله عنهم [illegible]
عبد الله بن سلام و در آمد [illegible] خشوع بود و پس گفتند جماعه که نشسته بودند این مردی است از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز [illegible]
و رفتم [illegible] و گفتم [illegible] که چون در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را که بگوید چیزی که علم ندارد و با آن [illegible]
مر ایشان را که بگویند چیزی که نیست مر ایشان را [illegible] علم [illegible] است [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] علم خاص [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] غایت فراخی و سبزی
[illegible] ستونی از آهن [illegible] عروه [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] عروه را و گفتند
[illegible] آن عروه [illegible] صلی الله علیه و سلم فرمود [illegible] سلام است و آن عمود [illegible] سلام
و آن عروه [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] بالعروة الوثقی [illegible]
[illegible] اصحاب الشمال است [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
اعلام [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] از روی صدق [illegible]
[illegible] داده شده است [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] شده است از روی [illegible]
[illegible]

وصل [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] را دیده است هیچ کسی از شما خوابی [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] سؤال کردن [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] عمر و عثمان [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

اختیار و اختیار اوست ستر عود قسب و احصار مراتب و هر گاه که بود این دنیا کاشف منازل و مراتب همین متصل بشخصی را نوبت رسید که منشور متوالی گردد چیزی که منبع است و کشف
وزان مرشد اراده مستور احوال خلق حکمت بالغه و مشیت نافذ است کذا فی المواهب یعنی نتیجه تعبیری از زیادت مراتب اگرچه حق است اما گشاده شدن این باب تو سبب است که کشف شأن
می کنند اگرچه آنحضرت به تفصیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصا ابوبکر و عمر کرده و لیکن ظاهر غرض نبای اصل خلافت ایشان و ترجیح و تنقیص آن بوده لهذا در مشکوة در حدیث
آورده که فرمود آنحضرت علیه السلام خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت را از برداشتن میزان این فهمید که خلافت صرف که نبوت در وی از طلب
خلاف نزاع نیست و مقتضی وی بانقضاء خلافت عمر و انتهای موج حیث تا عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی و بر آنکه در زمین علی منسوبت بالکلیه بود آن
خلافت بی نزاع هست اما بعد از عثمان و علی خود بالکل خلافت نقص است بعد از وی خلافت نبوت کذا قال فی مجمع البحار والله اعلم و بعضی گفته اند که وجه ما رفت کراهیت آن بود
والله اعلم که برداشتن میزان دلالت دارد بر انحطاط رتبه امر دین در زمان قائم بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت موازنت در شهای انتظار رسیده باشند و تو متباعد
گرد موازنت نباشند این چنین گفته اند در شرح حدیث والله اعلم و در ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب آنکه سوال از رویا حدیث این رجل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون
میگذارد نماز صبح را سفر مود و حالی که دو تا کننده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا هفتاد بار و میفرمود هفتاد برابر هست تکبیری است
مقصد را خیر نیست مر کسی را که شب گناهان وی در یک روز بیشتر از هفتصد بعد از آن میکرد روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود آیا دیده است هیچ یکی از شما خیر برای از رویا گفت
ابن رجل پس گفتم بکرد من خواب دیدم یا رسول الله فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا والحمد لله رب العالمین بخوان خواب خود را گفت دیدم تمام مردم را که راه
نرم میرفتند یعنی شاهراه پس در اثنای آنکه ایشان بر جاده میرفتند رسیدند گروه ایشان به چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و میرسید حسن آن چراگاه و خوبی
و میچکید یعنی خیابان تر و تازه است گویا آب میچکد از وی و در آن چراگاه گونه گونه گیاه است گویا من ببینم و بلاغ ... علیه که اوست اول آن که نخست در آمدند درو
نیستگامیکه [illegible] مطلع شده اند اهل که بر آن چراگاه تکبیر میکرده اند یعنی [illegible] آن پیشتر بر آمده اند و اهل [illegible] دیگر کرده اند راه
راست بعد از آن آمدند گروه دوم و انبوه بیشتر از نخست چند چندان ایشان [illegible] شدند چراگاه تکبیر [illegible]
[illegible] گیاه گفتند بعضی حال بعد از آن گروه سوم آمدند عظیم کثیر از مردم [illegible] شدند تکبیر [illegible] گفتند این بهترین منازل است [illegible] کردند آنجا
و منزل گرفتند [illegible] گروه گشتند [illegible] چراگاه [illegible] پس [illegible] میکنند دیدم من این آن [illegible] السلام آنجا و با آمدم نهایت چراگاه [illegible]
رسول الله [illegible] که هفت [illegible] و [illegible] بر دست راست [illegible] بلند [illegible] گندم گون [illegible]
[illegible] بر دست چپ تو مردی میانه قد [illegible] سرخ حال [illegible] چون تکلم میکند گوش [illegible]
بزرگ گویا [illegible] پیش [illegible] الاغر کلان سال گویا تو هی [illegible] یا رسول الله گفت حالی این [illegible]
آنحضرت [illegible] رنگ [illegible] صلی الله علیه وسلم ساعتی [illegible] اینجا [illegible] آن حضرت را حال [illegible]
و فرمود اما آنچه دیدی از راه [illegible] نرم [illegible] راه راست [illegible] که [illegible] گاهی که دیدی [illegible] است که [illegible]
و [illegible] فانا لله و انا الیه راجعون [illegible] صحابت [illegible]
[illegible] مرج [illegible] دنیا و [illegible] استمتاع و انتفاع [illegible] حیات دنیا [illegible]
[illegible] یا رسول الله اما منبر [illegible] که [illegible] است [illegible] هزار سال است [illegible]
[illegible] آن موسی علیه السلام [illegible] عیسی است علیه السلام [illegible]
[illegible] ابراهیم است صلوات الله [illegible] [illegible] کلان سال [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] سوال [illegible] صلی الله علیه وسلم بعد از [illegible] رویا [illegible]
روا ابن قتیبة والطبرانی والبیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف است والله اعلم

باب ششم در اسماء شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم

وعلم از عالم کرامات و مجامع خصائل کمالات اسما شریف اوست که مبنی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمال و جلال اند بدانکه حق جل و علا تسمیه کرده است
حبیب خود را صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسما دلالت می کند بر شرف مسمی که
اشتقاق اسما از صفات و افعال است و لهذا هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی است و اشهر و اعظم اسما شریف محمد است مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسما صفات
که محمول اند بر وی و تسمیه وی سبحانه او را باین اسم عظیم بر زبان جد شریف اوست عبد المطلب و او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را
محمد و حال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو کسی باین نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که حمد کرده شود و ستایش کنند او را اهل عالم و آورده اند که عبد المطلب در خواب دیده بود
که گویا از پشت وی سلسله از نقره بیرون آمده که یک طرف او در آسمان است و طرفی دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر
برگ او نوری است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان و تعبیر ان او فت تعبیر کردند آنرا بمولودی که از صلب وی برآید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند
او را اهل آسمان و زمین بعد از آن او را محمد نام کرد و آنچه حدیث کرد عبد المطلب را والده آنحضرت آمنه که گفته شد او را یعنی در منام که تو بار دار کرده شده به سید این امت چون
بهی بزائی او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد بیش از وی هیچ یکی از وی بمحمد از جهت حفظ و صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی
در قبح وقوع اشتراک و اشتباه در ان لیکن چون نزدیک زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت داد اهل کتاب بقرب زمان بعث او نام شریف وی صلی الله
علیه وسلم نام نهادند قومی پسران خود را بدان امید که وی باشد والله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود دان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود [illegible] نام است من محمد
[illegible] شده است و عده کرده شد که [illegible]
در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که [illegible] علی الدین کله [illegible] کرده شد که هیچ یکی از انبیا علیهم السلام [illegible]
کرده شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است و اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] و کمال [illegible] والله اعلم و قوله و انا الحاشر الذی
یحشر الناس علی قدمی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاتم الانبیا [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] محمد و احمد [illegible] محمد

و در بعضی احادیث آمده که حدیث او گذشت و دیگر فرموده انا رسول الرحمة و رسول الملاحم یعنی حرب یا شدت حرب و جهاد که آنحضرت در راه خدا
کرد و این از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم و انا المقفی [illegible] قافی بمعنی عاقبت و مقفی بفتح فا و از قفا و [illegible] بمعنی کرم و لطف و [illegible] و قفی کریم و لطیف را گویند و مقفی نیز باد تا بعد
از قفا و بعد آمده انا القثم نیز آمده بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان است که اسم قثم است بضم قاف و فتح ثا [illegible] گفته است که حربی روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که آمد مرا فرشته و گفت انت قثم ای مجتمع و گفته القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی است که آن در اهل بیت وی صلی الله علیه وسلم معلوم است ولیکن قثم
نزدیک باین معنی است و در کتب انبیا آمده است که داود علیه السلام فرمود خداوندا برانگیز برای ما محمد مقیم السنة پس قثم باین معنی [illegible] و نبی الملحمة و نبی المرحمة و الراحة
و الرحمة المرحمة الراحة نیز آمده قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود بالمؤمنین رؤف رحیم و در صفت امت او واقع شده امة مرحومة و فرموده تعالی
در شان ایشان و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة ای یرحم بعضهم بعضا و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء پس رحمت و رأفت صفت خاص است با آنحضرت و امت او و نبی التوبة نیز واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و ببرکت او توبه کرد حق سبحانه
و بر آدم [illegible] صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه وی این بود که الهی بحرمت محمد و آله [illegible] آمده
از القاب و اسما او در قرآن مجید نور و سراج منیر و منذر و نذیر و مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین و الامین و العزیز و الحریص و الرؤف و الرحیم و قدم
صدق [illegible] الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله و العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس و النجم الثاقب و الکریم و النبی الامی
و النبی [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اوصاف کثیره و سمات جلیله است و در کتب متقدمه و در احادیث چنانچه مصطفی و مجتبی و ابو القاسم و الشفیع و المتقی
و المصلح و الطاهر و المهیمن و الصادق و المصدوق و الهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب
الحوض المورود و [illegible] و صاحب المقام المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج و اللواء و القضیب و راکب البراق و الناقة
و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة و صاحب الهراوة و النعلین و از اسمای شریفه او در کتب متقدمه المتوکل و المختار و مقیم السنة و روح القدس و روح الحق [illegible]
معنی الفارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که فارقلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسمای شریفه او در کتب سابقه [illegible] و معنی او طیب [illegible] بمعنی حامی الحرم
[illegible] و در بیان [illegible] المختار [illegible] و در توریت احید [illegible] صاحب القضیب صاحب السیف و واقع شده است تفسیر در انجیل [illegible] شریف او [illegible]
[illegible] و در لغت معنی [illegible] و صاحب شفا میگوید که گمان دارم و الله اعلم که مراد [illegible] در حدیث حوض آمده است که فرمود
[illegible] یعنی [illegible] بنا بر مراد [illegible] و واقع شده است العاقب [illegible]
[illegible] است که در شفا نقل کرده و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم و المفتح و [illegible] الله تعالی و کنیت مشهوره
آنحضرت ابو القاسم است و در روایتی است از انس رضی الله عنه که چون ابراهیم پسر آنحضرت آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی و بعضی
ابو الارامل و ابو المؤمنین نیز گفته اند [illegible] ابو الیتامی نیز گویند [illegible] شعر ابو طالب آمده و الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسمای شریفه آنحضرت در قرآن
بسیار آمده و شمار کرده اند [illegible] مخصوص پس بعضی نود و نه رسانیده موافق اسمای [illegible] در کتاب [illegible] گفته که اگر تفحص کرده شود [illegible] از کتب متقدمه و قرآن و حدیث
به سیصد [illegible] در کتاب احکام القرآن [illegible] ابو بکر ابن العربی را گفت بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی را هزار نام است و مر حبیب را صلی الله علیه وسلم نیز هزار نام است و مراد او [illegible]
[illegible] اسمی مشتق است [illegible] که وی صلی الله علیه وسلم [illegible] چون [illegible] هر صفتی [illegible] بلکه بیشتر [illegible] صاحب المواهب [illegible]
از اسمای شریفه وی صلی الله علیه وسلم زیاده بر چهار صد ذکر کرده است و آنرا بر ترتیب حروف معجم چنانکه باید اعلم و اشهر اسمای آنحضرت احمد و محمد است [illegible] و دیگر اسمای صفات [illegible]
[illegible] یکی اسم [illegible] مشتق از حمد [illegible] عقبا [illegible] افضل محامد [illegible]
و احمد [illegible] افضل [illegible] محمود [illegible] تمام [illegible] کمال [illegible] عرصات [illegible]
[illegible] نام [illegible] حامد [illegible]

است که تسمیه کرده شود با احمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد بمعنی حامدتر است اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب تر است در استعمال و داود اند که بمعنی
محمودتر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود بیان محمودیت باشد هم بسبب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه با احمد متقدم است که موسی علیه السلام بدان نام
و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن و حق آنست که هر دو نام قدیم است ولیکن عیسی و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعظیم احمد خوانده اند که صیغه تفضیل است و حسان
در مدح آنحضرت گفته اشعار اغر علیه للنبوة خاتم من الله من نور یلوح ویشهد وضم الاله اسم النبی الی اسمه اذ قال فی الخمس المؤذن اشهد وشق له من اسمه لیجله فذو العرش
محمود وهذا محمد و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را با ابو طالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از آفرینش
بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسرک من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن جنب وی
اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بر ساق عرش و حال آنکه من روح و طین بوده ام بعد از آن طواف کردم سموات و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته
بران [illegible] و گاه من ساکن گردانید مرا در بهشت ندیدم در بهشت هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر آنکه نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب بر نحورهای حور العین بر برگهای طوبی و بر
برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب و در دیدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم چون برده شد
مرا بالای آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر آنکه یافتم نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بوده و در روایت آمده است که آدم علیه السلام نزد
مصیبت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی و در روایتی تقبل توبتی گفت او را خدا تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله
محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده است عبدی [illegible] پس انت کهم اکرم خلق ست بر تو [illegible] که خدا تعالی [illegible] و این هست تاویل قوله تعالی فتلقی آدم
من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که دلالت دارند بر ثبت اسم شریف در مغیبات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین
و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی مبین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی البشر عن
معمر عن الزهری مشاهده کرده شده در بعضی بلاد خراسان مولودی که زائیده شد و نوشته شده است بر پهلوی وی لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی
که نوشته شده است بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبد الله بن صوحان که گفت وزید بر ما بادی تند و در موجهای بحر هند افتادیم
پس لنگر کردیم کشتی را بر جزیره و دیدم در وی گلی سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط زرد
براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله الا الله محمد رسول الله و در تاریخ ابن العدیم از علی بن عبد الله هاشمی رقی آورده که یافته شد در بعضی قری هند گل بزرگ خوشبوی
سیاه که نوشته بر وی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز
نشگفته و نکشاده است و بود در وی نیز همچنین خط نوشته و دیدم در شهر [illegible] بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت می کنند سنگ را و نمی شناسند خدا را جل جلاله گفت
ابو عبد الله بن مالک در آمدم ببلاد هند و سیر کردم بمدینه که او را [illegible] پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است و او را قشری است و چون
شکسته شود آن میوه بیرون آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته شده است بسرخی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک می جویند بآن و استسقا می نمایند بآن چون قحط کرده
باران حکایت کرده است این را ابو البقا بن ساقی [illegible] و در کتاب روضة الریاحین یافعی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت صید کردم این را با یعقوب صیاد
گفت بودم من که صید می کردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید لام پس صید کردم ماهی را که نوشته است بر پهلوی راست او لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله
چون دیدم من آن را دفن کردم انداز دریدن آن آب از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت آورده شد [illegible] پس دیده شد
در یکی از شخصی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه زرد در روی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خط
نوشته شده بعربی و در یک پهلوی وی الله و در دیگری احمد روشن که شک نکند در وی دانا بسجاد و گفته که یافته شد در سنه تسع و ثمانمائه دانه انگور که نوشته است [illegible]
برنگ سیاه محمد و در کتاب [illegible] مر ابن ظفر [illegible] نقل کرده از بعضی که دید در جزیره درختی بزرگ [illegible] برگ [illegible] خوشبو نوشته است در روی [illegible]
و سبزی [illegible] لا اله الا الله و در دوم محمد رسول الله [illegible] و قول [illegible] لا اله الا الله [illegible] تعالی [illegible] تسمیه کرده

باسرار حسنی و صفات علی خود گردانیده و خفی و باطن [illegible] که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از انبیا را خود را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بکره است الصفت
و تعالی بر ایشان از اسما خود چنانکه یحیی و اسمعیل را علیهم السلام حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را صابر که
در حق [illegible] و اسمعیل را صادق الوعد چنانکه ناطق است بدان کتاب عزیز و موضع دیگر از ایشان تفصیل کرده و محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] بسیاری از اسما خود
تخصیص کرده [illegible] رئوف و رحیم [illegible] کلام اقتضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامع است کمالات اسما و صفات
آنحضرت رب العزت تعالی [illegible] است [illegible] و مقصود [illegible] قرآن [illegible] است کرد در کتاب مجید
دلالت [illegible] کلام [illegible] بر آنکه [illegible] است تعالی [illegible] خود را
در کلام قدیم [illegible] کمال [illegible] علی الاطلاق [illegible] آفاق [illegible] حادث است [illegible] خود را و کمال
[illegible] واقع شده است [illegible] علیه السلام
[illegible] اسما الهی است [illegible] کتاب [illegible] المومنین [illegible]
[illegible] اسما الهی الحق المبین [illegible] است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] الحق [illegible] القرآن [illegible] باطل [illegible]
[illegible] و ما خلقنا السموات
و الارض و ما بینهما الا بالحق [illegible] السموات و الارض [illegible] الموجودات [illegible] از اسما الهی
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] اسما الهی [illegible]
[illegible] تصدیق و تکذیب [illegible]
[illegible] الرسول [illegible] اسما الهی الکریم است [illegible]
[illegible] اسما الهی الکریم [illegible] آنحضرت [illegible] لقول رسول کریم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] جبرئیل را علیه السلام [illegible] آنحضرت است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] الکریم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] اسما الهی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] اسما الهی [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] اسما الهی [illegible] آنحضرت صلی
الله علیه و سلم [illegible] حق تعالی [illegible] است

دراست خود را بآنچه او دوست کننده است و دعا کننده لی تعالی او را با علام و اخبار آن و تسمیه نبی صلی الله علیه وسلم با سم حبیب را بر آنکه است الرحمن فاسئل به خبیرا و مراد به خبیر حضرت رسول خدا است صلی الله علیه وسلم یکی از وجوه که مذکور شد و در آمده از اسماء الهی الفتاح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت و گشاینده کارهای بسته بر خلق و فاتح قلوب بعد ما لایشان است برای معرفت حق و بعضی ناصر نیز آمده و در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای ان تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی عالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلتک فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی فاتحا و خاتما پس وی صلی الله علیه وسلم حاکم و فاتح ابواب رحمت است بر امت خود و فاتح قلوب بایمان است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و نصرت دهنده بدین و ایمان و از اسماء الهی تعالی الشکور است و معنی او مجازی کننده بر عمل بسیار و بعضی گویند ثنا کننده بر مطیع و تحقیق وصف کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود را بشکور و گفته افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار عارف بقدر آن و ثنا گوینده بر وی و از اسماء الهی است و از اسماء و تعالی العلیم علام و عالم الغیب و الشهاده وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده است او را بمزیت و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفته و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسماء و تعالی الاول الاخر است و معنی آن سابق بر اشیاء و باقی بعد فنای آن و تحقیق این [illegible] است در خلق [illegible] انسان است در حدیث و در شارت کرده است بآن [illegible]

داده [illegible] و بعدا ان الاخرون السابقون یوم القیامة [illegible] اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشفع و خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسماء الهی القوی و القوة المتین است و معنی او [illegible] است در [illegible] بقول حق ذی قوة عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد به آن محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند جبرئیل است [illegible] و از اسماء الهی صادق است و در حدیث آمده است صادق و مصدوق و از اسماء الهی ولی و مولی گفته است انما ولیکم الله و رسوله و فرموده آنحضرت اولی بکل مؤمن من نفسه و گفته مولاه فعلی مولاه و از اسماء الهی عفو است و معنی آن صفح [illegible] و بعضی [illegible] خذ العفو و امر بالعرف و گفت فاعف عنهم و اصفح و گفته است در توریت و انجیل در صفت او لیس بفظ و لا غلیظ و لکن یعفو و یصفح و از اسماء و تعالی الهادی است و آن توفیق دهنده است هر کسی را که خواهد از بندگان خود و بدایت بمعنی راه نمودن و خواندن و الله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و در حق وی تعالی و انک لتهدی الی صراط مستقیم فرموده و داعیا الی الله باذنه [illegible] اول مخصوص است بحق تعالی و ثانی مشترک است میان حق و نبی وی و از اسماء و تعالی المؤمن المهیمن است [illegible] اند این هر دو اسم یک معنی است [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] مصدق وعده خود است که بندگان خود کرده و مصدق قول خود و گوی است و مصدق بندگان مؤمن در سخن خود و بعضی گفته اند ایمان دهنده بندگان خود را در دنیا از ظلم و بندگان مؤمنان را در آخرت از عذاب و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین است و مؤمن بر خلق [illegible] شاهد و حافظ است و امانت گذارنده [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امین است و مهیمن و مؤمن است و تسمیه کرده است او را حق تعالی [illegible] گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف بود بامین پیش از نبوت و بعد از آن و تسمیه کرده است او را عباس در شعر خود مهیمن [illegible] حق تعالی [illegible] یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین ای یصدق

انا ارسلناک شاهدا [illegible] نزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا [illegible] علیه [illegible]

و از اسماء الهی قدوس است و معنی آن منزه است از نقائص و مطهر از سمات حدوث و آمده است در کتب انبیا در اسمای آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب [illegible] لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه و صفات دنیه یا آنکه مقدس و مطهر می شود بسبب وی آن که اتباع وی نماید [illegible] و از اسماء وی تعالی العزیز است [illegible] غالب [illegible] نماید یا منزه است [illegible] و گفته است و استدلال کرده اند قاضی بر این بقول خدا تعالی و لله العزة و لرسوله یعنی چون غالب بکرد انیده [illegible] رسول خدا را و [illegible] و حسنین پس رسول خدا عزیز و معزز باشد و صاحب مواهب گفته که عزة مر مؤمنان را نیز اثبات کرده اند که فرموده است و للمؤمنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و غرض اثبات اختصاص است و عجب است از قاضی که چگونه غفلت نموده باشد از وی و این نکته است تقریر [illegible] است اثبات آن مر مؤمنان را بحیثیت و طفیل وی است یا بالاصالت و استقلال پس منافی اختصاص نباشد [illegible]

قاضی اثبات اختصاص نیست بتحقیق حاصل شده است وی به ثبوت بعضی صفات و اسمای الهی و بعضی انبیای دیگر مثل نوح و علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم بیوسف
و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز بحضرت استدلال آن آیه کنند که لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز الا به توصف عزیز چنانکه در آن آیه است صحیح و بی تکلف
باشد و گفت قاضی وصفت کرده است حق تعالی نفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرموده یبشرهم ربهم و فرموده ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بمبشر و بشیر و نذیر ظاهر است و از اسمای وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که قول بود و آن اسمای محمد صلی الله علیه وسلم مشهور است آنچه قاضی
عیاض رحمه الله علیه بیان کرده استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت با وصاف الهی تخلق وی صلی الله علیه وسلم باخلاق الهی حاصل است او را و بعضی کمل
اولیا را اگرچه … و لکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن مذکور است در کتاب و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت فتمام این کلام از آنچه در شرح اسمای حسنی نوشته اند
باید جست والله اعلم تنبیه قاضی رحمه الله علیه بعد از ذکر این کلام تنبیه کرده بر آنکه آن را دلیل این کلام ختم گفت آگاه باش و بدانکه من ذکر کننده ام که تنزیل میکنیم این فصل
را ختم میکنیم بوی این قسم را و ازاحه و ازاله میکنیم اشکال و اشتباه را از ضعیف الوهم و سقیم الفهم که خلاص کند او را از وسواس شبهه و رهی اند از آن و از این ثبوت داشتن این است
که اعتقاد کند که الله عز اسمه در عظمت و کبریائی خود مشابهت نیست بچیزی از مخلوقات و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابهت نیست بچیزی او را و آنچه از صفات اطلاق کرده است آن را
شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف صفات مخلوق حادث است و صفات مخلوق منفک میگردد از اغراض و اعراض
و کلیات منزه است از آن و لیس است در معنی قول حق تعالی لیس کمثله شیء و خدا خیر و به آنرا گفته است از علمای عارفین محققین التوحید اثبات ذات غیر مشبهة بالذوات و لا معطلة من الصفات
و زیاده کرده است واسطی این نکته را که مقصود ما آنست که نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت لفظ
بلفظ و بزرگ و متعالی است ذات قدیم که باشند او را صفت حادثه چنانکه محال است که باشند مر ذوات محدثه را صفت قدیمه و این همه مذهب اهل حق و سنت و جماعت است رضی الله
عنهم و بتحقیق تفسیر کرده است امام ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه این قول را و زیاده کرده است مر او را بیان گفته است که این کلمات مشتمل است بر جوامع مسائل توحید و چگونه
تشبیه کند ذات او را بذات محدثات و ذات او بوجود مستغنی است از همه و چگونه تشبیه فعل او بفعل خلق را و حال آنکه از جهت جلب کمال یا دفع نقص حاصل نشده بلکه … غرض
موجود شده نه بمباشرت و معالجت چنانکه گفته اند و فعل خلق بیرون نیست از این هر دو گفته اند مشایخ خبر که تو هم کرده آید با وهام تو و ادراک کرده آید بمعقول تو محدث است
مانند شما و گفته است امام ابوالمعالی جوینی کسیکه مطمئن شد در آنچه نهایت موجودی که منتهی است بوی فکر وی او مشبه است و کسیکه مطمئن شد به نفی محض وی معطل است و کسیکه قطع
کرده بموجودیکه معترف است بعجز از درک حقیقت او است وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرة الله تعالی فی الاشیاء بلا علاج
و صنعه بها بلا مزاج و علة کل شیء صنعه و لا علة لصنعه … بر خیر کارگری و فعل او است و نیست علت مر صنع او را حقیقت توحید آنست که بدانی که قدرت
خدا در چیزهای بی علاج و صنع او مر چیزها را بی مزاج است و علت هر چیز صنع او است و هیچ علت نیست مر صنع او را … و هر چه صورت بست در وهم تو خدا از خلاف آن است
و این کلام عجیب و نفیس است و تحقیق و فصل اخیر یعنی قول ذی النون ما تصور فی وهمک فالله بخلافه تفسیر است مر قول لیس کمثله شیء و فصل اول یعنی قول وی علة کل شیء صنعه و لا علة
لصنعه تفسیر است مر قول لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و فصل ثانی تفسیر است مر قول او را انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت شد که خدای تعالی بار داد ما را بر توحید ذات
منزه … تعطیل و تشبیه بکرم خود و رحمت خود و این خاتمه کلام قاضی است در این فصل و این کلام اصل اصول دین است انتهی و در مشکات در فصل
اسماء الله زیاده برین از کلام مشایخ نقل کرده … فصل صاحب مواهب لدنیه اسمای شریفه از آنچه در کتاب و سنت و کتب قدیمه مذکور است زیاده
بر چهار صد آورده و بترتیب حروف معجم ذکر کرده … اسم اگرچه طولی دارد و بعضی اسما مکرر میشود … خلاف … طول و تکرار و نظر عنایت
طالب مشتاق را باید که مونس جان و ورد زبان خود سازد بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله الامر بالمعروف الابطحی التقی … الاجود اجود الناس الاحد الاحسن احسن الناس
احمد احید الاخذ بالحجزات اخذ الصدقات … اذن خیر ارجح الناس عقلا ارحم الناس بالعیال … الاسلام … اشجع الناس … اصدق الناس … اطیب الناس ریحا الاعلم
بالله اکثر الناس تبعا الاکرم اکرم الناس اکرم ولد آدم … امام المتقین امام الناس … الامام الامین … الامی الانعم الاول
… اول المسلمین اول شافع اول مشفع … الباطن البار الباسط … البرهان البشیر … البلیغ … البینة

فصل اسمای شریفه زیاده بر چهار صد آورده

ت التالي التذكرة التقي التنزيل التهامي ث الثمين ج الجبار الجبار الجواد المجاهد ح حاتم حزب الله الحاشر الحافظ الحاكم [illegible] الحامل لواء الحمد

لامته عن النار الحبيب حبيب الله الحفي الحفيظ الحق الحكيم الحليم حامدا حمادا حمطايا [illegible] حق الحميد الحنيف خ الخاتم خاتم النبيين خاتم المرسلين الخازن لمال الله الخاشع

الخاضع الخبير الخطيب خطيب الانبياء والامم الخطيب [illegible] الخليل خليل الرحمن الخليفة خير الانبياء خير البرية خير الخلق خير العالمين خير الناس خير هذه الامة خيرة الله د دار

الحكمة الداعي الى الله دعوة ابراهيم دعوة النبيين دليل الخيرات ذ الذاكر الذكر ذكر الله ذو الحوض المورود ذو الخلق العظيم ذو الصراط المستقيم ذو القوة ذو مكانة ذو فضل ذو المعجزات ذو المقام

المحمود ذو الوسيلة ر الراضي الرضي الرافع راكب البراق راكب البعير راكب الجمل راكب الناقة راكب النجيب الرحمة رحمة الامة رحمة للعالمين رحمة مهداة الرحيم الرسول رسول

رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشيد الرضي رافع المراتب رفيع الدرجات الرقيب روح الحق روح القدس الرؤف [illegible] المتواضعين الزاهد زعيم الانبياء الزكي زين

المزمل زين من وافى القيمة س السابق السابق بالخيرات سابق العرب الساجد سبيل الله السراج المنير السعيد سعد الله سعد الخلائق السميع السلام السيد سيد ولد آدم سيد المرسلين

سيد الناس سيد الكونين سيد الثقلين سيف الله المسلول سيد المتقين ش الشارع الشافع الشفيع الشاكر الشاهد الشكور [illegible] الشمس ص الصابر الصادق الصاحب صاحب الآيات

صاحب المعجزات صاحب البرهان صاحب البيان صاحب التاج صاحب الجهاد صاحب الحجة صاحب الحطيم صاحب الحوض المورود صاحب الخاتم صاحب الخير صاحب الدرجة الرفيعة

الرداء صاحب الازواج الطاهرات صاحب السجود صاحب المحمود صاحب السرايا صاحب السلطان صاحب السيف صاحب الشرع صاحب الشفاعة الكبرى صاحب العطايا صاحب العلامات

الباهرات صاحب العلو والدرجات صاحب الفضيلة صاحب الفرج صاحب [illegible] صاحب القضيب الاصغر صاحب قول لا اله الا الله صاحب القدم صاحب الكوثر صاحب اللواء

المنبر صاحب المدينة صاحب المطهر المشهود صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعيم صاحب المقام المحمود صاحب المنبر صاحب الحراب صاحب النعلين البراق صاحب الوسيلة الصادق

[illegible] المصدق الصفي الصدوق صراط الله صراط الذين انعمت عليهم الصراط المستقيم [illegible] الزلات [illegible] الصفي [illegible]

طاب الطاهر الطيب طس طسم طه الطيب ظ الظاهر الظفور ع العابد العادل العاقب العالم علم الايمان علم اليقين [illegible] عبد الله

عبد الجبار عبد الحميد عبد الحميد عبد الوهاب عبد الغفار عبد الغياث عبد الخالق عبد الرحيم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القهار عبد المهيمن العدل العربي العزيز

[illegible] العطوف العفو العليم العلي غ الغني [illegible] الغالب الغفور الغني [illegible] الغوث الغياث ف الفاتح الفالح الفاخر الفارق [illegible]

الفصيح فضل الله فاتح النور ق القاسم القاضي القانت قائد الخير قائد الغر المحجلين القائل القائم القتال [illegible] قثم قدم الصدق القرشي القريب [illegible]

القاسم القيم ك الكافي الكافل الكفيل الكامل في جميع امور الكريم كهيعص ل اللسان م الماجد الماحي [illegible] المبارك [illegible]

المبين المبعوث بالحق المبلغ المبين المتبتل المتبرئ المخصوص المنتقم المنفرد [illegible] المتوكل المجتبى المحبوب [illegible] المحرم المحفوظ المحلل [illegible]

المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخلص المدثر المدني المذكر [illegible] المرتضى المرسل المرفوع الدرجات المزكي [illegible]

المستغفر المستقيم المسلم [illegible] المشفع المشهود المصباح [illegible] المصدق [illegible] المصطفى المطهر [illegible]

المطهر المطيع المظفر المعصوم المعطي المعقب [illegible] المفتاح المفضال المفضل المقدس [illegible] المقفي [illegible]

[illegible] مقيم السنة [illegible] المكرم المكين المكي الملاحمي [illegible] المنصور [illegible] المنيب [illegible]

[illegible] المهدي المهيمن ن الناجي [illegible] الناس الناسخ [illegible]

الناطق الناهي نبي الاحمر نبي الاسود نبي التوبة نبي الحرمين نبي الراحة نبي الرحمة النبي المصالح نبي الله نبي المرحمة نبي الملاحم النبي النجم الثاقب [illegible]

الناصح النعمة نعمة الله نقيب النقي النور النور الذي لا يطفأ و الهادي هادي هدية الله ي الهاشمي و الوجيه الواسط الواسع الوصل الواضع الواحد [illegible]

الوسيلة الوافي الوفي الولي ي [illegible] يس صلى الله عليه وسلم على آله واصحابه اتباعه اجمعين نقل عن كتب الاخبار انه قال اسم النبي صلى الله عليه وسلم عند اهل

الجنة عبد الكريم وعند اهل النار عبد الجبار وعند اهل العرش عبد الحميد وعند الملائكة عبد المجيد وعند الانبياء عبد الوهاب وعند الشياطين عبد القهار [illegible]

الجن عبد الرحيم وفي الجبال عبد الخالق وفي البر عبد القادر وفي البحر عبد المهيمن وعند الحيتان عبد القدوس [illegible]

عبد الغیاث عبد الرحوش عبد الرزاق عبد الفتاح عبد السلام عبد المهیمن عبد المومن عبد الطیور عبد الغفار فی التوریة موذموذ فی الانجیل حاب
حاب فی الصحف عاقب فی الزبور فارق و عبد الله و بس و عبد المومنین محمد صلی الله علیه وسلم و قال کنیته ابو القاسم لانه یقسم الجنة بین اهلها کذا نقل عن الشیخ
بن محمد اسعالی فی کتابه سوق العروس و انس النفوس بدانکه هیچکس را اخلاق نیست چنانکه وی را صلی الله علیه وسلم اجمل خلق و اکرم بشر و سید اولاد آدم و
افضل انبیاست روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پروردگار تعالی قسمت کرد خلق را دو قسم و گردانید مرا در بهترین
این دو قسم و این است قول حق سبحانه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و من از اصحاب یمینم و بهترین اصحاب یمینم پس گردانید این دو قسم را سه قسم اصحاب المیمنة و
اصحاب المشئمة و السابقون السابقون پس من از سابقانم پس این سه را قبایل ساخت و گردانید مرا از قبیله که بهترین قبیلهاست و این است قول حق سبحانه و جعلناکم
شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر پس گردانید قبایل را بیوت و گردانید مرا در بهترین
بیوت و این است قول حق سبحانه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خدا برگزید از
اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در حدیث انس آمده که فرمود
آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انا اکرم الاولین و الآخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنها آمده که
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم مشارق ارض و مغارب آن پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ پدری
را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم هیچگاه نیست که پیدا کرد خدای تعالی آدم مرا فرود آورد و افکند مرا در صلب وی
بسوی زمین [illegible] و افکند مرا در صلب [illegible] گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت مرا در صلب ابراهیم و همیشه از آن نقل کرد مرا از اصلاب
کریمه بسوی ارحام طاهره تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشاره کرده است باین عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت [illegible] در غایت فصاحت و بلاغت و آورده اند که آمد مردی نزد عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] پس سید آنحضرت از عباس [illegible] آورده است [illegible] عباس [illegible]
[illegible] گفتند تو رسول خدای گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب [illegible] پیدا کرد
خدای تعالی [illegible] بهترین خلق [illegible] گردانید خلق را دو فرقه [illegible] گردانید مرا در بهترین فرقه [illegible] گردانید ایشان را قبایل گردانید مرا در بهترین قبیله [illegible]
[illegible] بهترین [illegible] از روی ذات [illegible] از عبد الله [illegible] رضی الله عنهما آمده که خدای تعالی نظر کرد [illegible] قلوب عباد
اختیار کرد [illegible] محمد را صلی الله علیه وسلم پس برگزید [illegible] گفت خدای تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وسلم بر اهل سماء
بر انبیاء [illegible] صلی الله علیه وسلم انا فتحنا لک
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و ما ارسلناک الا کافة للناس [illegible] کمالات و کرامات آنحضرت
[illegible] انوار [illegible] ظاهر [illegible] و دوم آنکه ظهور [illegible] روز قیامت باشد [illegible] وی صلی الله علیه وسلم
محبوب [illegible] رب العالمین [illegible] مقامی [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible] قسم اول [illegible] قسم ثانی
[illegible] والله التوفیق باب [illegible] در تخصیص آنحضرت [illegible] کمالات [illegible] صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه
و سلم بدانکه [illegible] پروردگار تعالی و تقدس [illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible] رب العالمین خلق [illegible]

شود از امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود وی و اول کسیکه در آید به بهشت او و امت او و اول انبیا باشد که در آید در بهشت و عطا کند او را لطایف تحف و نفایس حق و خارج
از حصر عدد و احصا و در روایت انس بن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من نخستین مردمانم وقتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتیکه در آیند بر پروردگار و من
بشارت دهنده ایشانم وقتیکه ناامید شوند لوای حمد در دست من است و من اکرم اولاد آدمم بر پروردگار خود. و در آخر روایتی آمده که من خطیب ایشانم وقتیکه گرد آیند و خطیب
ایشانم وقتیکه خاموش شوند و شفیع ایشانم وقتیکه حبس کرده شوند لوای کرم در دست من است می گردند گرد من هزار خادم گویا مروارید پنهان اند و در روایتی از ابی هریره آمده
که فرمود آنحضرت پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت پس می ایستم در راست عرش نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام غیر من و در روایت ابی سعید خدری آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین اولاد آدمم روز قیامت و در دست من است لوای حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز آدم و هر که غیر او است مگر آنکه در زیر لوای من است
و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم منم بردارنده لوای حمد روز قیامت و اول کسی ام که بجنبانم حلقهای بهشت را پس کشاده میشود برای
من پس در می آیم با من فقرای مومنین و من اکرم اولین و آخرینم و لا فخر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من بهترین مردم روز قیامت می دانید شما که آن بچه جهت است جمع کند
خدای تعالی اولین و آخرین را پس ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیای از روی اجر
روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود انبیا هر سند نیستند کسی که باشد ابراهیم و عیسی در میان ایشان بعد از آن فرمود که ایشان از اهل امت من اند روز قیامت اما ابراهیم گوید دعوت منی
و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند که پدر ایشان یکی است و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نیست میان من
و میان وی هیچ پیغمبر من قریب ترین مردم بوی ام که فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه و سلم سید ایشان است در دنیا و آخرت و تخصیص روز قیامت
از آنکه ظهور آن در آن روز قیامت بیشتر باشد از جهت آنکه در آن روز منفرد و یگانه باشد در سودد و قتیکه روی آرند همه بوی و نباشد کسی که نزاع کند بوی و نباشد کسیکه برای دعوی سیادت از آنکه
التجا آرند مردم بوی و نیابند هیچ کسی را در این هنگام منفرد در میان بشر که مزاحمت کند او را هیچ احدی و ادعا نکنند مر او را مثال حال حق سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
و هر امتی را حال آن در دنیا و آخرت و لیکن در آخرت منقطع میشود دعوی مدعیان که در دنیا بحسب ظاهر ادعا می نمودند چنین گفت صلی الله علیه و سلم نیا و بیجو نیست دوی تمام مردم در
سیادت سید ایشان در آخرت بدعوی شرکت کرد که صاحب الشفا رحمه الله علیه در مواهب لدنیه از حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم من اول
کسی ام که شگافته شود برای وی زمین پس ابوبکر پس عمر پس می آیم اهل بقیع پس برانگیخته شوند و انتظار میکنم اهل مکه را تا آنکه حشر کرده شوم میان حرمین گفت ترمذی که
این حدیث صحیح است و روایت ابوحاتم و در نوادر الاصول حکیم ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی از منزل بر میمین او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله
عنهما پس فرمود آنحضرت همچنین برانگیخته می شوم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده می شود بر براق و حشر کرده میشود انبیا بر ذوات حشر کرده میشود صالح بر ناقه خود و حشر
کرده میشوند حسن و حسین بر ناقه عضبا و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع صبح نمیکند مگر آنکه فرود می آیند
هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میگیرند قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میزنند بالهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه و سلم چون شام میکنند عروج میکنند و نازل میشوند
هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روز قیامت که زمین بر آنحضرت بیرون می آید با هفتاد هزار فرشته که برابر او باشند در بارگاه حضرت مانند آنکه عروس را بخانه
زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره آمده که فرمود من کسی ام که اول شگافته شود زمین پس پوشانیده می شوم حله از حلهای بهشت و آمده است که انشقاق کرده شود از قبر
ثابت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که پوشانیده میشود ابراهیم است علیه السلام فرمود که بپوشانید خلیل مرا و اول کسیکه پوشانیده میشود
از خلایق ابراهیم است پوشانیده می شود از حلهای جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش پس من آورده میشوم و پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت که قیمت نشود آنرا و او دیگر
نهاده میشود بر کرسی بجانب یمین عرش گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باین پیشدستی کردن فضل یا بیشتر از آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم با جامه های خود از قبر بیرون
آید و حله پوشانیده شود بجهت تکریم و تعظیم بیشتر و پیشتر ابراهیم را از جهت برهنگی او پوشانیده شود و لیکن ابراهیم را بپوشانند پیش از آنکه جامه پوشانیده شود
ابراهیم علیه السلام اول کسی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن چون پیغمبر با اهل و فضل باشد از آن حشر کرده میشود عامه است
آنچه بود نزدیک گفت ... ثابت است ... آنحضرت

است که آیا در مثال این امور مقدم و سابق میباشند بر او و این فصل غریبی است در امور حسیه و تفصیل دیگر معنویه در این جانب باشد لهذا آنحضرت ابر که بیت لفظا نزد بنا بر آن
را و بعضی گفته اند که این تقدیم کشته هر امر ایشان را خبر از عریان کردن بمرور است او و او وقت بیاد آن آتش گذرانید و الله اعلم و مشهور است که حشر مردم حفاة عراة غرلا میباشند
چنانکه در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و در شمارست قول حق تعالی کما بدانا اول خلق نعیده هم بر این است و لیکن ابو داود و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید
خدری در وقت احتضار جامههای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میت مبعوث برانگیخته میشود در جامههای او که مرده است و از ابن حبان
مرده است لیکن از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت می کنند یکدیگر را در آن گفته اند که جمع کرده
می شود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است باینکه بعضی مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته اند مراد به ثیاب اعمال است که بر انگیخته میشود
بر آن و ابو سعید در نیافت تاویل را و حمل کرد بر ظاهر و بعضی از اصحاب اند از اهل آن و اهر که در سیما فقه مراد را چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تاویل خیط ابیض
... صباح گذا قال التورپشتی و سخن در حدیث در شرح مشکات زیاده برین کرده ایم و الله اعلم تنبیه لواء الحمد انفراد و شهرت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بحمد و مقام محمود چنانکه در تفصیل شفاعت معلوم گردد و عرب فرصح میکنند لواء را موضع شهرت چنانکه آمده است لکل غادر لواء بود بنده را آنحضرت را لوای
در دست باشد و او را لواء الحمد نام باشد گذا قال الطیبی و صاحب ... و ترمذی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت ... آیا ندیده
لوای علی ... ام که خوانده میشود در قیامت ... ام ... پوشانیده میشود حله ... بهشت بعد از آن خوانده میشود ... های
... جانب عرش پوشانیده میشود حلهای ... حلهای بهشت ... آنگاه ... اول ... است ... قیامت ... بارت بهم
... که ... لوای حمد ... آدم و تمام خلق ... قیامت ... درازی لوا مسافت ... سال
... سال ... یاقوت ... است ... نقره ... سه ... بر ... یکی در مشرق ... دیگر در مغرب سیوم در میانه دنیا که ... سه
سطر ... بسم الله الرحمن الرحیم ... لا اله الا الله محمد رسول الله درازی ... سال ... ای ... علی ... ای حسن
... جانب ... حسین ... میان ... در سایه ... روایت کرده ... سوال ...
... رسول خدا را صلی الله علیه و سلم ... احمد ... آنحضرت ... گفته است حافظ عطاء الدین حلبی ...
... بر ... موضوع است و ظاهر است ... آثار وضع ... گفت بنده مسکین عفا الله عنه ... مانند ...
... احادیث ... بامثال ... واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم ... یاقوت ... و ... غالب ...
... در روایت ... سال است ... پنجصد ... از ...
... است ... عقل ... استبعاد ... مرا ... اگر ...
اگر ... کمال ... جواب ... گفته که ... اگر صاحب ... از ... در ...
... با ... در ... استعمال عرب ... نگاه میدارد و اگر ... منع میکند ... اقتال ...
قتال ... نیست نگاه داشتن ... رسول خدا ... لواء ...
... جعفر ... بعد از ان گرفت عبد الله بن رواحه ... کشته شد و گرفت بعد از ان خالد بن ولید ... فتح گرداند ...
... شد که لوا در دست قابل ... والله اعلم بحقیقة الحال

فصل در تفصیل ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... حوض کوثر ... حدیث
ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم حوض من ... یک ماه است و کنجهای آن برابر است و
آب او شیرین تر از ... است و سفید تر از شیر و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر از مشک
و کوزه های او مانند ستارهای آسمان ... مسافت حوض ... در احادیث ... باقته بهر جا عبارات ... دیگر

بلاد بکه متعارف آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن موضع مرا باشد در مسافت یا قریب بدان و اگر مسافت باشد مقصود بیان بعد
مسافت و کنایه از آن باشد بطریق تحدید و تقریب تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که ذکر مسافت قلیل مرا فرموده منافات نیست با مسافت کثیره و بطریق مسلوک شارح کرمانی [illegible]
و همچنین توجیه میکند در مواضع متعدده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولاً بمسافت یسیر از آن اعلام کرده شد بمسافت کثیره [illegible] حق سبحانه بوی با تساع آن [illegible]
پس خبر داد بمسافت طویل یا شد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف بجهت اضطراب راوی است در حدیث و لیس کذلک والله اعلم آمده است که عرض حوض و طول او [illegible] و عمق [illegible]
[illegible] آمده است که هر که بنوشد از او تشنه نگردد و هرگز و بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر حال کسیکه تشنه نشود آنست
که عذاب کرده نشود بآتش جهت تشنگی و حرارت که حرقت لازم در حال اوست و احتمال دارد که مراد مقدر است که عذاب کرده شود بی تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دو
حوض است یکی در موقف دیگر در درون بهشت و هر دو را کوثر می گویند و شیخ ابن حجر گفته که نهری است [illegible] اهل جنت و آب او ریخته می شود در حوض و حوض را که کوثر گویند
از جهت آنکه ممد کرده می شود از آن و در بعضی روایات آمده که منبر پیغمبر را حوض است [illegible] و اگر [illegible] پس [illegible] پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
آن کوثری است که ریخته می شود از آب وی در حوض او زیرا که انکار کرده نشده است مثل آن مر غیر او را صلی الله علیه و سلم و واقع شده است [illegible]
انا اعطیناک الکوثر و مفهوم نیست [illegible] مخصوص آنحضرت نیست از قرطبی نقل کرده شده است [illegible] علم آن تصدیق بآن [illegible] حق سبحانه [illegible] تخصیص کرده
پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم بحوض که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه که حاصل می شود مجموع آن علم قطعی روایت کرده اند از صحابه رضی الله عنهم اجمعین [illegible]
بر سی نفر [illegible] است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین و روایت کرده از صحابه [illegible] تابعین [illegible] اجماع کرده سلف و خلف بر آن و
در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد می شوند بر من امت من بر حوض [illegible] و گفته اند که حکمت [illegible] آنحضرت [illegible] حوض
[illegible]
[illegible] انس رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم [illegible]
ابی بکر صدیق [illegible] عمر فاروق و ثالث [illegible] عثمان ذی النورین و رابع [illegible] علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین [illegible]
[illegible]
[illegible] علی مرتضی [illegible] رضی الله عنهم [illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible] مقام محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
کرده اند مفسران برآنکه مقام محمود مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه [illegible] المقام الذی اشفع [illegible]
[illegible] امام فخر الدین رازی [illegible] نقل کرده [illegible] مقام محمود [illegible]
[illegible] مقام شفاعت [illegible]
[illegible] اگر چه آنحضرت محمود بود [illegible] احکام [illegible]
[illegible]

بجمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شکر است که مفسر است به تعظیم منعم از حیثیت انعام منعم حمد را یک فرد شکر است مراد امام این جا آن حمد است یا حمد لیس
دی مخصوص با نعام است و لیکن آنکه بزبان باشد و اگر حمد را دو فرد شکر باشد نزد امام نیز صورت دارد و چه دی صاحب اصطلاح است میرسد او را که اصطلاح کند بر هرچه
خواهد و لیکن آنچه آمده است که الحمد راس الشکر دلالت دارد بر آنکه حمد فرد دیگر است از شکر یا لا اعتراز افراد دیگر پس همان سخن آمد که نسبت میان حمد و شکر عموم و خصوص
من وجه است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم محمود و منتهی علیه است در مواطن لفضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار وی جل و علا از
آن روز چنانکه آمده است که ابتنا دهی کند او را پروردگار وی بالین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و می سپارد بسوی کلید جنت و میسر بدست وی لواء
حمد و شفاعت یکی از این کمالات است که میرسد وی را نفعی عظیم مر خلایق را پس اگر مراد مقام محمود مقام آنحضرت دارند در روز قیامت علو درجه او و افاده او مر خلایق
شامل شفاعت و غیر آن نیز درست باشد و در روایتی غریب از مجاهد آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت را با خود بر عرش و مراد بمقام محمود همین مقام است و واحدی
گفته که این قول روی و موحش و قطیع است هم از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظا بجهت آنکه بعث بمعنی برانگیختن و فرستادن است نه بمعنی اجلاس است و در آیه کریمه مقاما محمودا
گفته است نه مقعد المحمود اما معنی بجهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت رسول صلی الله علیه و سلم با وی مستلزم مکان و حد و جهت است و گفته اند
مسکین تبنیه الله فی مقام الصدق و الیقین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود و ماول بآنکه در تاویل استوی العرش گفته اند در معنی عندیه است که در عند
ربی و عند ملیک مقتدر و حران گفته اند که این جلسیت در درجه و رتبه و مرتبه است نه در مکان و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد بجلسه به وی علی العرش مرفوع نیست از جهت نقل و نه
از جهت نظر انسانیست با آنچه گفته شد و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشیند محمد علیه السلام روز قیامت بر کرسی پروردگار و در بین دو دست وی این نیز محمول بر
معنی مذکور است و حاصل مرام آنست که حقیقت جلیه مرتبت خود را در مقام میسازد که بحکمیه اخروی حاصل نیست و در روز قیامت حکم [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت حدیث مشهور است از انس و ابی هریره و دیگر صحابه مذکور است در کتب سته و غیر آن که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من سید آدمیانم
روز قیامت … جمع می کند خدا اولین و آخرین را روز قیامت پس میرسد مردم را از هم و غم … که طاقت نمی آرند و تحمل نمیتوانند برداشت بار از آن پس میگویند
آیا نمی بینید که چه مشقت افتاده آیا شما را نمی نگرید کسی را که شفاعت کند مر شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان مر بعضی را … آدم است که پدر شماست پس می
آیند بسوی آدم و می گویند ای آدم تو پدر تمام آدمیانی بیافرید ترا خدای تعالی بدست خود و دمید در تو روح خود را و امر کرد ملائکه را تا سجده کردند ترا و ساکن گردانید
در بهشت خود و تعلیم کرد ترا اسمای همه چیز شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه حالیم و چه شدت و محنت رسیده است ما را …
پس میگوید آدم علیه السلام بدرستی پروردگار غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن غضب پیش از این و نمیکند بعد از این و نهی کرد مرا از درخت …
بیفرمانی کردم نفسی نفسی بروید غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسولی که فرستاده شد … نامیده است
پروردگار تعالی ترا عبدا شکورا آیا نمی بینی بحالیکه ما در آنیم آیا نمی بینی آنچه رسیده است ما را آیا شفاعت نمی کنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید نوح علیه
السلام که پروردگار من غضب کرده است امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی یاد کند نوح خطیئه خود را که سوال کرده بود پروردگار را بی علم …
یاد کرد دعای خود را که در حق امت خود کرد که غرق شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر خدائی و خلیل اوئی از میان اهل زمین شفاعت
کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و بوده
ام گفته بودم سه دروغ که ذکر کنند آن دروغها را نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار تعالی با وی …
… پس بیایند بسوی موسی و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا ترا برسالت خود و بکلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم شفاعت
کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد … کشته ام نفسی را که امر کرده نشده بود …
نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی … بیایند بسوی عیسی و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدائی و کلمه او که القا کرده است او را بسوی مریم و روح وی …
… نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس میگوید عیسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده بود … و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده

گرگفت منکر شدند مرا از خبر خدا و گفت تسبیح اهل شفاعت نفسی نفسی و لیکن بروید بمحمد علیه السلام و لازم گیرید او را که وی بنده ایست که آمرزیده شده است او را گناه او در آنچه متقدم
و هر چه متاخر است پس بیایند خلایق آنحضرت را و گویند یا نبی الله که همه حال افتاده ایم با شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود پس بفرماید آنحضرت که اینست من که من میکنم آنکار
را پس میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی در درب باب خدا تعالی [illegible] پس چون دیدم پروردگار خود را سجده کنم [illegible] خدا تعالی از من [illegible] از حسن ثنا که نکرده است
هیچ یکی پیش از من و بعد از من گفته می شود سر بردار و بگو که شنوده شود و بخواه که داده شود و شفاعت کن که قبول کرده شود شفاعت تو پس سر بر میدارم و میگویم
امتی امتی پس گفته می شود و در آر از امت خود کسی را که نیست حساب بر وی از در راست از درهای بهشت و ایشان شریک اند مردم را در غیر آن از درهای
دیگر و در روایتی آمده که حکم می شود با آنحضرت که برو هر که هست در دل وی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم و میکنم پس رجوع می کنم بسوی
پروردگار پس حمد میگویم بمحامد و کرده مثل اول و گفته در دل وی مقدار دانه خردل پس میکنم باز رجوع میکنم و کرده در وی آنچه گذشت و گفت مقدار ادنی ادنی
ادنی از خردل در بار چهارم آمده که میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید [illegible] نیست اینکار تو و نیست [illegible] شفاعت می کنم
[illegible] و سوگند بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون می آرم از نار کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی میماند در نار [illegible] کسی که حبس کرده است او را قرآن یعنی واجب است
بر وی خلود و این حدیث بروایات متعدده با اختلاف الفاظ و عبارات مطول و مختصر آمده و احادیث درین باب بسیار است [illegible] شفاعت
از آنحضرت علیه السلام از اول وقوف مردم بمحشر تا دخول نار برای رفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات نزاع و واقع است [illegible]
قول [illegible] نوح را گفتند اول الرسل [illegible] الی اهل الارض [illegible] آدم علیه السلام [illegible] علیهما السلام [illegible] از نوح [illegible]
[illegible]
موجود بود تا تعلیم کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث علیه السلام و لیکن نوح علیه السلام [illegible] دعوت می کرد ایشان را [illegible]
[illegible] داخل حساب [illegible] حساب داخل بهشت [illegible]
کرده شدند و مستحق عذاب شده [illegible] ایشان را [illegible] بیرون [illegible]
از این جواب احادیث واقع شده و الله اعلم و بعضی [illegible] آنحضرت است [illegible]
و این شفاعت اهل [illegible]
[illegible] که متعلق است بشفاعت خالی نیست [illegible] اول [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دیگر کسی را که اجابت کند [illegible]
[illegible] علیه و سلم و دیگر [illegible] و دیگر کسی که [illegible] منقول است از ابن عباس [illegible]
[illegible] خدا تعالی [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] اصحاب [illegible]
والله اعلم **فصل** روایت است از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که شفاعت کند مرا روز قیامت [illegible]
گفتم پس کجا طلب کنم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن [illegible] گفتم اگر ملاقی نشوم [illegible] گفتم اگر [illegible]
خطا نمی کنم من این سه جا را [illegible] معلوم می شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] شفاعت [illegible]
میسکر [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
و این [illegible] در آن [illegible]
است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

هزار سال است ... هزار ... هر بیرون نمی کنند و دوزخی شخصی که ... دوزخ برابر بیرون خدا ... مشهور است که ... زیارت ... است

از سوی ... آمده ... یعنی ... مثل ... این ... است که می گویند که طول ... بعضی ... پنجاه هزار سال است و بعضی ... تا ... روز

... اعمال ... آمده است که چون ... است ... در ... آنحضرت ... ازین ... اشتقاق ... است اگر ... بلند ... الهی

سوال ... در ... عنایت اهتمام ... آنحضرت در باب ... و ... آن ... حدیث معلوم میشود که ... است ... و

فاطمه را سلام الله علیها ... صلی الله علیه وسلم و در حدیث ابی هریره آمده است که ... در حدیث دیگر ... است

ضامن است او را خدا تعالی ... در بهشت ... اسلام ... که مدار ... حساب ... است در حدیث آمده است که ... بهشت ... و ... از

آورده میشود ... نهاده میشود و کفه حسنات مقابل ... و کفه سیئات مقابل ... ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... که ... کرده

... امت ... علیه السلام ... امت ... است ... هر ... امت ... که ... از ... ماه ... مرد ... است

این است ... که این است ... سعید ... که ... چیزی ... رواه البخاری ... اول سوال ... نماز ...

میان ... حدیث است که در عبادات اول سوال از نماز ... معاملات از خون ... آمده است که اول ... حساب ... را نماز است اول ... کرده ... حکم

میان مردم ... حساب ... نماز ... سوال حساب ... در خون ... مردم

اگرچه در نماز ... حکمی ... میان ... که ... در ... که ... است ... از ...

... که ... از ... اتفاق ... که ... رواه الترمذی و قال حدیث حسن صحیح ... آمده است که ... آید

آدمی را روز قیامت ... عمل ... گناهان ... که ...

... که سوال کرده میشود ... اول سوال کرده ... شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است اگر ... سوال کرده میشود ...

... نماز ... زکوة ... ماه رمضان ... حج ... غسل ... مظالم مردم است ...

اگر ... مراد ... شفاعت ... خصومت ... راضی ... خصم خود را ... گرفته ... نماز ... مقبول ...

... خصم ... روز قیامت ... الله ... راضی می سازد خصم خود را

می آرد ... که در حدیث آمده است ... حسنات است که ... کلام ... کلمه طیبه ... در حدیث ... کلامه لا اله الا الله ...

و در حدیث ... ابن عمر رضی الله عنه آمده که ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... برادر خود ... ترازو ...

اگر ... شفاعت ... آمده است که ... خدای تعالی ... اعمال ... سیئات

حسنات ... حسنات ... پس ... دیدم ... مسلمانی ...

... آمده که برابر آمد و کفه میزان ... پس گفته شد ... اهل جنت ... اهل نار ...

... نوشته شده است ... سیئات ... حسنات ... پس ... دو زخ پس در

... حکم شود که ... پس ... تعالی ای ... عاق ... سبب ... خواستی ... باز است

... پس بگوید ... عاق بوده ... پدر ... خود ... پدر ... مادر ... که من ... است ... عذاب

... پدر ... تعالی ... عاق ... پدر خود ... بهشت ...

... میزان ... که ... اکنون ... دیدم ... پس ...

... بگوید ... پس بگوید ... ملاقات کرده ام ...

در صحیفه خود و مگر یک نیکی و گمان ندارم که فایده کند این نیکی چیزی سبب کردم تو آنرا بگیر و در دنیا بار فایده کند ترا پس می برد آن شخص نیکی را فرحان و مسرور پس بگوید
حق تعالی چه کردی تو چه حال داری و و چه بیانی ترا تمام است بحال وی پس بگوید یا رب اینست حال من پس ندا می کند حق تعالی صاحب در آنکه گفته باشد
بوی حسنه را و میگوید کرم من اوسع است از کرم تو بگیر دست برادر خود را و ببر و به بهشت و فرحان و بعضی علما گفته اند که رجحان کفه میزان آخرت بر
عکس میزان دنیاست که در دنیا کفه راجح پایان میرود و در میزان آخرت بالا و این سخن خالی از غرابت نیست و استشهاد کرده است بقول حق تعالی
الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و پوشیده نیست که اثبات این دعوی مجرد این آیت بی وقوع خبری درین باب مشکل است نعم اگر خبری باشد دال به مؤید
و تشبیه بدان توان شد و انکه بعضی گفته اند که این مصادم و منافی قول اوست فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة نه محل بحث است زیرا که توان که
مراد به ثقلت رجحت باشد و رجحان مراد انجا صعود است نعم مقصود آنست که ثقیل مایل به سفل می باشد ولیکن توان که مقتضای ثقل و خفت در آن
نشئه سبحان باشد والله اعلم و از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده شده است که صاحب میزان روز قیامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود و او
که میکند وزن اعمال را در آن روز رواه ابن جریر فی تفسیره و این مراحل و حساب و سؤال در حضور رسول کریم متعال خواهد بود و مخلص و نجات همه بشفاعت
و رعایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما حوض شریف و ورود در آن ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت وقوف و سؤال و حساب و نجات و از صراط
و نجات از اهوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شرب منه لا یظمأ ابدا و بعد از آن دخول جنت است و اول کسیکه در آید بهشت را آنحضرت
خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من قرع باب الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود و خازن جنت می گشاید در بر او التفات میشود و در حدیث چنانکه خدام
در خدمت ملوک و میگوید مرا حکم است که نگشایم در بهشت را بهیچکس پیش از تو نه ایستم برای کسی بعد از تو و آمده است که مؤمنان چون بیایند بدر بهشت
مشاورت کنند که از که استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم را پس نوح را و ابراهیم را و موسی و عیسی را علیهم السلام تا منتهی و رجوع
کرده بودند در عمر حیات نزد استشفاع تا ظاهر گردد شرف حضرت سید السادات بر سائر البشر در همه مواطن و در روایتی است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر انبیا همه تا آنکه در آیم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند امت من و آمده است که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت را که امت من از آن در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه
ای کاش می بودم من با تو که می دیدم آن در را پس فرمود آنحضرت آگاه باش بدرستی تو ای ابابکر اول کسیکه می آید بهشت را از امت من و ازین حدیث معلوم میشود که این
امت ابابکر است مخصوص که می آیند از آن باب از امت اما در حدیث آمده اکثر ازین تخصیص است که می در آیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان
از باب الجهاد و بابی دیگر است آنرا باب الریان گویند و دری را که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن در آید باب الرحمة و باب التوبه گویند و در حدیث
ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من اول کسی ام که گشاده میشود برای وی در بهشت لیکن زنی می آید که مسابقت میکند مرا پس میگویم من
او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم و نشستم بر یتیمان یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شده بودند رواه ابو یعلی و
رواته لا باس بهم و قال المنذری اسناده حسن ان شاء الله و معنی مسابقت کردن در آمدن با من و دلیل این حدیث را انا وکافل الیتیم فی الجنة
هکذا و اشار باصبعیه السبابة والوسطی رواه البخاری من حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند که این حدیث را که حمل کنند بدان تا
رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بهشت و کدام منزلت و مرتبه در بهشت افضل ازین باشد و گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن
[illegible] قومی را که [illegible] خود را و تعلیم میکند و تحسین میکند او را [illegible] افضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنت بوسیله و فضیله و درجه رفیعه
چنانکه واقع شده است در دعای اذان اللهم آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة روایت کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم فرمود چون بشنوید مؤذن را بگوئید آنچه او میگوید بعد از آن درود بفرستید بر من و هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بر وی خدا تعالی
ده بار [illegible] سؤال کنید برای من وسیله زیرا که آن منزلی است در بهشت که نمی سزد مگر یک بنده را از بندگان خدا و امید میدارم که باشم من

الّا بنده پس کسی که سوال کند برای من وسیله فرود آید برای وی شفاعت و گفته‌اند که وسیله نام اعلی منزلی است در بهشت و آن منزل رسول خدا است صلی الله علیه
وسلم و سرای اوست در بهشت و وی قریب‌ترین بهشت است از عرش و گفته‌اند که وسیله فعیله است از وسل الیه او اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه اطلاق کرده
میشود بر منزله علیه چنانکه درین حدیث و این نیز راجع بمعنی اول است زیرا که واصل بآن منزله قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبارتی است که تقریب بخشد
میشود بوی در بارگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعظم خلق است از روی عبودیت مر پروردگار را و عارف‌تر و داناترین مردم بحق سبحانه و سخت‌ترین ایشان
در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل و عظیم‌تر باشد بخدا و درجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا گفت بنده مسکین عصمه الله بمزید العلم والیقین که وسیله در لغت
سبب و دست آویز توسل و نزدیکی جستن بچیزی یقال وسل الی الله وتوسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب و دست آویز باشد که آنحضرت
بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث مستجاب شفاعت گردد چنانکه سیاق حدیث مشعر بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در
بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در دار رب تعالی و امر است بسوال وسیله برای آنست که تا بیابد اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قرب رب جمیل و دریافت
و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته‌اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسباب که یکی از آن دعای امت است مراد او
بوسیله مقابله خیری که یافته‌اند بر دست وی از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب و حق همان سخن اول است و کمالاتی که نهاده حق تعالی برای حبیب خود و وعده کرده آنرا
ادا بدان موقوف و مسبب بر سوال و دعا امت نیست و فایده دعا و سوال ایشان هم بایشان راجع است چنانکه در فرستادن صلوة بروی آمده است صلی الله علیه وسلم
اینکلام در وسیله بود اما فضیلت پس آن مرتبه زایده است بر سایر خلایق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه درجه رفیعه بیان آنست و در حدیث ابی
سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید برای من وسیله را رواه احمد فی المسند و
روایت کرده است ابن مردویه از علی رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفتند یا رسول الله که
ساکن میشوند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده که گفت بر منبر کوفه ایها الناس در بهشت دو لولو است یکی سفید
و دیگر زرد و مقام محمود از لولو سفید است هفتاد هزار غرفه است هر بیت از وی سه بیل است و اسم او وسیله است و آن برای محمد است صلی الله علیه
وسلم و اهل بیت وی و لولو اصفر مانند آن است و این برای ابراهیم و اهل بیت اوست علیهم السلام و از ابن عباس در تفسیر کریمه ولسوف یعطیک ربک
فترضی آمده که هزار در بهشت هزار قصر است و در هر قصر چیزی است که می باید او را از ازواج و خدم رواه ابن جریر و از ابن عباس آمده که گفت نشستند جماعتی
از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم منتظر بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بیرون می آمد وی صلی الله علیه وسلم و چون نزدیک شد از ایشان شنید
ایشان را که مذاکره میکنند و بعضی میگویند عجب که خدا تعالی بگرفت از خلق خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگری گفت چه عجیب است عجیب‌تر ازانکه گرفت
موسی را کلیم و کلام کرد با وی و گفت دیگری عیسی روح الله و دیگری گفت آدم صفی الله پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان و گفت تحقیق شنیدم من کلام
شما و تعجب از آنکه شما را گرفت خدا ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما و گرفت موسی را کلیم همچنین است که شما میگویند و عیسی را روح الله و همچنین است
و آدم صفی الله همچنین است و آگاه باشید که من حبیب الله ام و لا فخر من بردارنده لواء حمد ام روز قیامت و لا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم
و لا فخر و من اول کسی ام که بجنبانم حلقهای بهشت را پس می‌گشاید خدا تعالی برای من و می در آرد مرا در بهشت و حال آنکه با من فقرای مومنان اند
و لا فخر و من بزرگتر و گرامی‌ترین اولین و آخرینم و لا فخر رواه الترمذی بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست
علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست صلی الله علیه وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوف است و خلت او درجه اکمل
و افضل است از خلت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بر آن باشد یکی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا ازینجا معلوم
میشود که خدا تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل وی نه و خلت نسبتیست بین الجانبین چون خدا خلیل وی باشد او نیز خلیل خدا باشد صلی
الله علیه وسلم و در حدیث دیگر آمده است که فرمود ان صاحبکم خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قد اتخذ الله

ها حکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق فرمود واتخذ الله صاحبکم خلیلا اشارت بمنزلت اعلی کرد چنانکه گویند خلیل یعنی محبت و حبیب محبی که بغایت محبوب است رسید و چون صاحب مقام اعلی شد در
بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم در شب معراج گردانیدم ترا خلیل و نوشته ام در توریت محمد حبیب
الرحمن گفت قاضی ابوالفضل عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق وی خلیل است خلیل منقطع بسوی الله که نیست در
انقطاع او بسوی وی خللی و اختصاص و [illegible] محبت او [illegible] بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد بآنکس و اختیار کرده اند این قول را بسیار از مردم و بعضی گفته اند اصل خلت و
استصفا و اخلاص است و نام کرده شد ابراهیم خلیل الله زیراکه وی خالص بود در آخذا دوست میداشت از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر خدا و خلت خدا مراورا نصرت
او و گردانیدن او را امام مر کسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته اند خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع ماخوذ از خلت بفتح خا یعنی حاجت تسمیه کرده شد بوی ابراهیم زیراکه وی
قصر کرد حاجت خود را بر پروردگار خود و منقطع شد بهمت خود بسوی وی و نگردانید همت خود را بجانب غیر وی تعالی هنگامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی در منجنیق بود تا اندازند او را در
در آتش یعنی گفت جبرئیل هل لک حاجة فقال اما الیک فلا و گفته است ابوبکر ابن فورک خلت صفای مودت است که موجب اختصاص است بتخلیل اسرار و بعضی گفته اند
اصل خلت محبت است و معنی او اشفاق و الطاف و ترفیع و تشفیع و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود بقول خود و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله
واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم پس واجب گردانید الله تعالی مر محبوب را که مواخذه کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از بنوت زیراکه بنوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده
است ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم و صحیح نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما الصلوة و السلام بخلت یا بانقطاع ایشان باشد بسوی خدا او در
حوایج خود [illegible] تعالی و انقطاع از ما سوای وی یا اضراب از وسایط است و اسباب یا زیادت اختصاص از وی تعالی مر ایشانرا و خفی الطاف وی نزد ایشان
بود [illegible] اسرار الهیت و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان یا استصفای وی تعالی مر ایشانرا و استصفای قلوب ایشان از ما سوی خود [illegible] باید در خلل
وی با سوی الحق و این است نزد ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن اخوة الاسلام باقیة [illegible]
مشترک گردانید خلت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام ولا بدان صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک آنرا در میان ایشان در رسیدن با عظیم تر و
فوق تر کامل تر خواهد بود با وجود اشتراک از جهت فضیلت که مر وی را صلی الله علیه و سلم [illegible] نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک است میان سایر انبیا و رسل ولکن
فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علما [illegible] که درجه خلت ارفع است یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را
برابر پس نی باشد حبیب مگر خلیل و نی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه است نه در حقیقت و اتفاقی است
و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته اند که درجه خلت ارفع و اتم است و احتجاج کرده بقول وی صلی الله علیه و سلم لو کنت
متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر [illegible] خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران او [illegible] آمده و اکثر علما گردانیده اند [illegible] را ارفع
[illegible]
این در حق کسی که صحیح است میل از روی و انقطاع بسوی وی و این درجه محبت است اما خالق جل شانه منزه است از اعراض پس محبت وی مر بنده را تمکین او است از سعادت
[illegible] عصمت وی و توفیق و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایت آن کشف حجب است از قلب وی تا ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او به بصیرت خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به [illegible] سزد که فهم کرده شود از این بجز تجرد برای خدا و انقطاع بسوی وی و بی رو اعراض از غیر وی سبحانه و صفا
و سلامت قلب و اخلاص حرکات و اعمال مر خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله علیه و سلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن راضی
بود در چیزی که وی قرآن راضی بود و خشم [illegible] تفسیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت مسلک الروح منی و بذا سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی ×
و اذا ما سکت کنت غلیلا × خمش برای تو باشد [illegible] ابراهیم و وطن برای تو گیرم [illegible] و فرق میان خلت و خصوصیت محبت هر دو را حاصل است سید ما را صلی الله
علیه و سلم بدلالت اخبار صحیح و آثار صریح [illegible] و کافی است درین باب قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی الایة یحببکم الله [illegible] حاصل است از حق
[illegible] از وجوب تصدیق وی و ایمان آوردن وی را و اطاعت وی در امر و نواهی وی مر [illegible] آورده از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدا بسیرت وی و اجتناب

از رسالت و تفسیر حقیقت و وجوب محبت و متابعت و رعایت ادب با آن حضرت و حکم صلوة و سلام بر وی و این ثمره و نتیجه اولی است چون اعتراف بآنچه گذشت ثبوت نبوت و صحت رسالت واجب شد ایمان و اقرار
و تصدیق نمودن آن لازم آمد قال الله تعالی فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا و قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فآمنوا بالله و رسوله
النبی الامی الایة پس ایمان بمحمد واجب است و متعین است و تمام نمیشود حقیقت ایمان و صحیح نمیشود اسلام و حصول نمی پذیرد مگر با ایمان بمحمد و شهادت برسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده
حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است از کلمه اسلام چنانکه سوره حمد را گویند الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک الکتاب و بحوالهم
بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یؤمنوا بی و بما جئت به و این سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست
که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق این تصدیق شهادت بلسان
بآنکه وی رسول خدا است و چون جمع گردد تصدیق بقلب و نطق بشهادت تمام میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبدالله بن عمر آمده است امرت ان
اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اهتمام بوجود شهادت و بیان کفایه وی
در حکم با ایمان در ظاهر تخصیص کرد بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله و مقصود از حدیث جبرئیل نیز
بیان هر دو جزو ایمان است که شهادت است و تصدیق و لیکن تعبیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی اولی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق و
شهادت است اما بد آنکه لفظ شهادت نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواطات قلب که معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله
مخلصا مومن است بی لفظ شهادت اگرچه تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه درینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود و این
حال محمود و تمام و کامل است دیگر اقرار بزبان بی تصدیق قلب که مذموم و مردود که در وی اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است
و صاحب آن در درک اسفل از نار است حالت سیوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند پیش از اتساع وقت مر شهادت را
حیات وی بدو درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف تو وند و قول آنکه تمامی ایمان بتصدیق و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب جنت میدارند از جهة
قول رسول خدا صلی الله علیه و سلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من ایمان پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است رضای دیگر این را فرمود بلیلا
شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب را داشت و صاحب اینحال مومن است بقلب خود و غیر عاصی مقصر در ترک شهادت
باختیار او نیست و نزد انصاف حال این شخص محل اختلاف نیست و اگر ابکم باشد و بحکم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد اینجا خود اتفاق است بر قبول عذر
مفید باشد و سوره ظاهر نیست و اگر این مرحوم درینجا باشند و قایل بوجود ایمان نشوند چه چاره نیست و لیکن خلاف قول اهل حق است و حالت چهارم
آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت یابد و علم بلزوم شهادت داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه یکبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند
جمعی میگویند که وی مومن است زیرا که مصدق است و شهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد بترک آن چنانکه بسایر اعمال بر مذهب حق و ایشان
میگویند که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای احکام ایمان است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش با حکم بکند از جهه عدم خبر تصدیق او را در واقع
مؤمن است از جهة وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی صادر نشود را با وجود منافی
حکم بایمان صورت ندارد اگرچه عدم تحقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب اینحال مومن نیست تا مقارن نگردد عقد قلبی با شهادت لسانی زیرا که شهادت انشاء
عقد است و التزام ایمان است و هر شرط عقد و تمامی عقد و تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان
فعل لسان و سایر افعال بعلم حالت عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفاء و الله اعلم و درینجا سخنی دیگر است که تصدیق و
اقرار و لیکن ازانچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل بستن زنار و سجده صنم اگر امارت بودن بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن
موجب تحقیق باید که کافر باشد از جهة حکم شرع بدان و در کلام بعضی منصفین واقع شده است که کافر است بحکم ظاهر و بعضی آنرا کافر حکمی گویند و بعضی کافر
حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نشود و کافر باشد حقیقة مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم بکفر ظاهری کرده

تشدید و تغلیظ جماعه از فقهاء رحمة الله علیهم خصوصاً حنفیه نفعنا الله بسر کاتهم و برکات علومهم بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند بکفر خدا مانند بدروغ ازان یا گوید این مانم سخت
است یا گوید چیزی برای خدا بده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صواب در مثال آن بیشتر آنست که گویند اینها مظنه کفر و موهم آنند و کفر ازینجا لازم می‌آید اگر این معنی
موهوم و مظنون را التزام میکنند کافر گردد و در مثال اهل قبله که از ندا ایشان کفر لازم می‌آید اگر ازرا التزام کنند و تا دلیل نمایند کافر نمیشوند و اگر ازرا دلیل کنند و بجهه اشتباه و دلیل و
شبهه که وارد نیدا دعوای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس منع از تکفیر اهل قبله یعنی درین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل امارات کفر است البته بکفر بیانها
باشند بجهت لزوم کفر والله اعلم بالصواب کلام در ابواب ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است و تحقیق درین باب آنست که زیادت
ایمان و نقصان آن بزیادت عمل و نقصان اوست و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول بزیادت و نقصان ایمان از روی تصور و معقول نه و تجرد تصدیق آنرا
قابل نه زیادت در عدد و در رد بلعم کمال و نقصان در تصدیق از جهة اختلاف صفات و تباین حالات از قوة یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح معرفت و دوام و انقیاد در
حضور قلب جاریست اما زیادت و نقصان نه و از انجه بعضی ازان و اضحست بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محدثین عبارت از مجموع
تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در هر جا که از کلام محدثین چنین است آن مفهوم میشود مراد ایمان کامل است چنانکه تصریح کرده است امام
بخاری و اصحاب وی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت کاذب بر زبان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقة
الایمان و مذهب سلف و محدثین آنست که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و معروفست و مراد ایشان نیز ایمان
کامل است چنانکه مذهب اهل سنت است و حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت برخلاف مذهب سلف بود و مذهب محدثین برخلاف اهل سنت و جماعت باشد
و جماعتست که چنین گفته شود و با وجود تصریح و تحقیق علما و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب و تحریض بر تحصیل ایمان کامل است و در مواضع دیگر تحقیق و تبیین
این کلام بدلایل و احکام کرده شده است فتدبر و الحق احق ان یتبع فصل در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون ایمان
واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق طاعت و فرایض و واجبات عبادات و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنن و آداب و اخلاق آنحضرت
نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفاء فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب اگر هر دو را دریک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه صاحب مواهب
کرده اما طاعت رسول صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و قال واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون و قال وما ارسلنا من
رسول الا لیطاع باذن الله و قال ومن یطع الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن گردانید طاعت رسول را
بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک و مخالفت آن بسوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسیکه اطاعت کرد
رسول را بحیثیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام الهی را در حقیقت طاعت نکرد مگر خدا را و درین آیت دلیل است برانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم معصومست
در جمیع اوامر و نواهی و اقوال و افعال زیرا که اگر خطا کنند در چیزی در موافق حق نباشد طاعت وی طاعت خدا نخواهد بود و پرسیده شده سهیل بن عبد الله تستری از شرایع اسلام گفت
و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا الله فی فرایضه والرسول فی سنته و قیل اطیعوا الله فیما شرع علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت
بر ربوبیت او و رسول را بشهادت نبوت او و این طاعت دلیل محبت او و محبت اوست چنانکه در فصل محبت بیاید قال سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم
و این آیه کریمه را آیة المحبة نامند گفته اند که چون گروهی دعوی محبت خدا کردند پس فرستاد خدا این آیت که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید بدعوی خدا را متابعت کنید مرا
که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کنید محبوب خدا باشید بلکه محبوب گردید و وارث من گردید در مقام حبیبی و تواند که معنی آن باشد که اگر دوست
میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا او دوست دارد شما را خدا و بالجمله محبت خدا مشروط است باتباع رسول و مشروط بی شرط وجود نگیرد و در باره اتباع مورث
محبت است و علت اوست پس اتباع هم بر محبت مسبوق است که انتفاء او مستلزم انتفاء اوست و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود اوست و لاجرم این محبت که
متابعت است [illegible] بعیرآن محبت باشد که شرط است مر او را و مقدم است بر وی پس متابعت تالی [illegible] باشد که اشارت
الیه [illegible] قال تعالی فآمنوا بالله و رسوله النبی الامی واتبعوه لعلکم تهتدون ایمان آرید بخدا و رسول وی و متابعت کنید رسول را بامید آنکه

هدایت یابید به صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رضای باشد او را اثر و چیزی نیست ایمان رسول و اتباع وی که تسلیم است انکه کسی تصدیق کرد او را و اتباع نکرد با التزام شریعت وی در ضلالت
است اگرچه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت در قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب باشد بر ما مگر آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم سوگند خورد
پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نیارند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی که مختلف و مختلط است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
نیابند در خود تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرده تو و تسلیم التسلیم [illegible] این اشارت بمرتبه اعلی از اطاعت و تنبیه بر انقیاد است که راضی باشد بحکم رسول در ظاهر و باطن
خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن و بیقین داند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حق است بعد از آن در باطن خود شبهه و خلجان نماند و این را مقام رضا و تسلیم گویند و قول
[illegible] قال علیه السلام [illegible] این اشارت بدان است و در مواعظ نبی آمده صلی الله علیه وسلم که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت مرا و سنت
خلفای راشدین مهدیین را و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر محدثه بدعت است و هر بدعت ضلالت است و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که هر ضلالت در نار
و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی را و عمل کرد در وی رخصت پس تنزه کردند و دوری جستند از آن قومی
و دیدند که عمل برخصت کنند پس رسید این خبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ثنا گفت بر خدا و گفت چیست حال قومی که تنزه می کنند از چیزی که میکنم پس بخدا سوگند بدرستی
من داناترین ایشانم بخدا و رضای او و سخت ترین ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل برخصت میکنم پس بدانید که حق همین است [illegible]
[illegible] در دین و دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای
او اگرچه عمل بعزیمت افضل و ارفع است و لیکن گاه گاهی عمل برخصت نیز محبوب و مرغوب است [illegible] و در حدیث دیگر آمده است والله
انی لاخشاکم بالله و اتقاکم له لکنی اصوم و افطر و اصلی و ارقد و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من عمل
کثیر فی بدعة و فرمود کسیکه زنده گردانید سنت مرا پس تحقیق زنده گردانید مرا و کسیکه زنده گردانید مرا باشد با من و نیز آمده است که کسیکه تمسک کند بسنت من نزد فساد امت
من باشد او را اجر صد شهید و آمده است که تمسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیاء آداب خلاء و قیلوله مثلا چنانکه در سنت واقع شده بهتر است
از بنای رباط و مدرسه و مسجد فاعل آن مایل بمقام قرب و وصول برکت اقامت سنت و حصول رضای حق مقرر است که مذموم و مردود بدعت سیئه است
و آنکه حسن باشد بلکه تقوی و مروج سنت بود و آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جائز است از جهت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو
علوم الهی که بفهم زبان نبوت باشد و مستحب مثل بنای رباط و مدارس و قواعد خیر و مباح مثل سیری و ترفه باقی مکروه و حرام و اقامت سنت اگرچه قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع است
از بدعت اگرچه کثیر و کبیر بود منفعت و مصلحت در آن و بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز نوشتند بسوی وی احوال بلد خود و کثرت لصوص در آن
آیا بگیریم ایشان را بظنه یا بزنیم ایشان را بتهمه چنانکه سنت است پس نوشت عمر با ایشان بگیرید ایشان را ببینه بدانچه جاری شده است در آن سنت و اگر اصلاح نکنند
ایشان را آنچه حق است اصلاح نکناد خدا ایشان را و نظر کرد عمر رضی الله عنه بحجر اسود و گفت والله میدانم که تو حجری که نفع و ضرر نمیکنی اگر ندیدمی من رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که بوسه میکرد ترا بوسه نمیکردم ترا پس از آن بوسه کرد او را و دیده شد عبد الله بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن گفت نمیدانم مگر آنکه
دیدم من رسول خدا را که میکرد چنین پس میکنم و آورده اند که علی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نهائی بود پس گشت گرد وی [illegible] از زکوة و گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد چنین پس نیز کردم و آمده است در تفسیر قول وی فاعمل الصالح که عمل صالح اقتدا برسول الله است صلی الله علیه وسلم و گفت سهیل تستری
اصول مذهب ما سه چیز است اقتدا بنبی صلی الله علیه وسلم در اخلاق و افعال و اکل حلال و اخلاص نیت در جمیع افعال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت
بودم روزی با جماعت پس برهنه شدند ایشان و در آمدند در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید حمام را مگر بمیزر در نیامدم
پس دیدم در آن شب قائلی مرا که میگوید یا احمد بشارت باد ترا که خدا بخشید ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی گفت جبرئیل و از جمله
و از جمله حقوق رعایت ادب است با جناب صلی الله علیه وسلم [illegible] ارشاد و [illegible] رعایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی لا تقدموا بین یدی الله
و رسوله و تعزروه و توقروه و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و قال یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و قال لا تجعلوا دعاء الرسول

منبهم که عادت نقض ما و قوله و الدور والی یحلوا دینا لوالی لعظیمه و بصره و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سو و ادب سبقت کردن در کلام یعنی مگوئید پیش از فرمودن وی و
چون فرمایند گوش نهید و نهی کرد از اشتغال کردن باقتصار امری پیش از قضای وی در هیچ امری از امور دین بعد از آن تحذیر کرد و گفت واتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال القاضی و در
مواهب گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت با امر و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند وی صلی الله علیه وسلم چنانکه فرموده است وی سبحانه و این امر
و الحکم باقی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است یعنی تقدم پیش سنن و احکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی در حالت حیات فی فرق ما بینهما در تفسیر این آیه گفته اند لا
تکذبوا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچیزی تا حکم کند خدا تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم مکنید بامری بی حکم رسول خدا و گفته اند که نظر کنید با دب صدیق رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد اگرچه آن تقدم باذن و امر آنحضرت بود و گفت نمی‌رسد ابوقحافه را که تقدم کند پیش رسول خدا و کجا رسانید او را این ادب بمقام و امام گردانید بعد آنحضرت
و بجای رسانید که هیچ کس نرسد و از جمله ادب است با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز بالای آواز او چنانکه جهر میکنند بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا میکنند بعضی مر بعضی را و میخوانند نام بلکه
تعظیم کنند و توقیر نمایند و گویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد بنی تمیم یا در قومی غیر ایشان که آمده بودند با ما دند بر در آنحضرت فریاد کردند که یا محمد اخرج الینا پس آمد بلکه ...
ایشان را آخذ انتعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیه اولی در شأن ابی بکر و عمر رضی الله عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش آنحضرت تا بلند کردند آواز
با او بعضی گفته که نازل شده در حق ثابت بن قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود و بلندی کرد آواز را پس نشست در خانه از ترس آنکه حبط کرده نشود اعمال وی پس طلبید او را
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشارت داد او را بشهادت و در قول ... کشته شد در یوم الیمامه و تمام این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده شده است که ابوبکر
صدیق رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله کلام نکنم با تو بعد از این مگر مانند شخصی که راز گوید و عمر فاروق رضی الله عنه سخن میکرد با آنحضرت همچنین تا آنکه
نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استفهام پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر
عظیم و روایت کرده شده است که ابوجعفر امیرالمؤمنین مناظره کرد با امام مالک در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس فرمود ایشان را امام مالک رحمة الله علیه نیست که بلند کنی آواز خود را در این
در مسجد زیرا که حق تعالی ادب آموخته است قومی را و گفته لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه و مدح کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یغضون اصواتهم الآیه و ذم کرده است
قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الآیه و بدرستی حرمت و عزت رسول الله بعد از موت همچو حرمت او ست در حالت حیات پس زاری کرد و فروتنی کرد
ابوجعفر بعد از آن گفت ابوجعفر یا ابا عبدالله رو بقبله آرم یا به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مالک چرا روی میگردانی از آنحضرت وی صلی الله علیه وسلم وسیله تو است
وسیله است و وسیله پدر تو آدم صفی الله در قیامت رو بوی آر و شفاعت طلب کن از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیه و چون رفع اصوات فوق صوت
آنحضرت موجب حبط اعمال گردد گمان میبری برفع آراء و نتایج افکار بر سنن او ... چنانچه آورده است ... اعتراض ارباب معقول و اهل فلسفه است و از جمله ادب با
است که اشکال نکنند در قول آنحضرت ... اشکال کنند و برابر او قول ... معارضه نکنند بقیاس بلکه باید که ترک کنند قیاس را بنص و جز شرط صحت قیاس عدم وقوع آن
در مقابله نص و تحریف و تغیر داده نشود کلام شریعت او را بحقیقت خیالی که مخالف او ست که اصحاب آن اهل عقول خوانند ... و اشکال و شبهه میدانند و موقوف داشته نشود قبول
ما جاء به بعدم موافقت این معقول که موجب ... حیرت است بعقل تاویل متشابهات و تطبیق آن با محکمات شرطی که مذکور است در محلش مقرر است ولیکن بعد از دخول تحت اتباع
نه بطور است ما و خلاف عادت و بدعت سلف و ... جائز ... این روش در تفسیر و حدیث که ... فلاسفه کرده اند ... ترک آن نیست ...
علیه و بحقهم و سال الله العافیه فیما یحکم و تسلیم و خضوع و استکانت و ذل و انابت و توکل بر توحید مرسل است و در توحید رسول و تعظیم وی است لازم و گفته اند اینها دو
است که نجات نیست مر بنده را ... توحید مرسل و توحید رسول ... گردانیده شود بسوی غیر وی ...
... کذا النقل ... رسول علیه السلام است ...
لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا ... این آیت ...
یا نبی الله ...
...

است و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل است و شاید انسجد بیت ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند بند و وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز بودم اللہ تعالی ادا

پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است اللہ تعالی استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم و در خصایص شریف گذشت که نماز باطل نمیگردد نزد شافعی رحمة اللہ علیہ باجابت نبی صلعم و در لزوم محبت

آنحضرت و اهمیت آن تمام تعلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات از رضا و در احوال از محبت بالاتر و فاضل تر نیست و شیخی و رفعت سالک بی محبت

جسد بی روح را ماند و عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و فی الحقیقه اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت

است تحقیقه او در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات است که تعریف و تحدید نتوان کرد و آنرا نمی شناسد آنرا مگر کسی که قایم است لوی

بطریق وجدان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا پس حد او وجود او ست انتهی و این کلام در ذوق و محبت و وجدان است والاّ محبت در وضع لفظ معنی او میل

انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مرغوب است و آثار اعراض و حیات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشعارات تو بر آن واقع است پس بعضی گفته اند که محبت

موافقت محبوب است در جمیع احوال و ایثار و در وجود طاعت او است بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی شدن آن در صفات محبوب

و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در بعضی بدار آنرا مگر کسیکه فانی گردانیده است او را در محبت و گفته است او را از روی تمام و ابو یزید بسطامی گفته قدس سره

که محبت اندک شمردن است بسیار از جانب خود و بسیار شمردن اندک از جانب محبوب صادق اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بر آن نمی بیند آنرا و شرم دارد و اگر بیابد از محبوب خود اندک چیزی بسیار می بیند آنرا و گفته اند محبت

آنست که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ما سوای محبوب از دل و کمال محبت تقاضا میکند آنرا و نادر دل

نقطه نیست غیر او و محبت غیر او جا نیست محبت بدخول و معلول است و بعضی گفته اند محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بلقای وی و لهج لسان بذکر او علی الدوام

و من احب شیئا اکثر ذکره و آنچه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است بسوی چیزی که موافق است اینها را با ستلذاذ او ست یا درک حسن ظاهر چون صور جمیله

و اصوات حسنه و اطعمه و روایح و اشیاء آن و یا درک بعقل و قلب معانی باطنه شریفه چون محبت صالحین و علما و زهاد که آثار و معروف اند بسیر جمیله و افعال حسنه زیرا که طبع انسان

مائل و مشغوف است به آمال ایشان یا حب از جهت احسان و انعام است بتحقیق مجبول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند با ایشان و با جمله سبب

محبت حسن است یا احسان و این اسباب بنهایت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات واکمل التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این اسباب را

که موجب محبت اند احسن جمال صورت ظاهر و فضل و کمال و اخلاق باطن گذشت چیزی از آن در ابواب سابق ابتدا مستغنی کفایت است و اما احسان و انعام وی صلی اللہ علیہ

وسلم را است از رافت و رحمت و شفقت و تعلیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم و انقاذ از نار جحیم و کدام احسان و انعام اجل و اعظم است از وی قدر را اعز و اکرم است

از وی خطر از احسان این رسول کریم بجمیع مومنین و کدام افضال و اکرام اعم و اشمل است از وی بمنفعت و افادت و از انعام صاحب فضل عظیم برکات مسلمین که وسیله ایشان است

بسوی هدایت و منقذ است از ضلالت و داعی است بفلاح و کرامت و شفیع و شاهد است مر ایشان را در بقای روزگار و موجب بقای دایم و نعیم سرمدی یوم القرار پس ثابت شد که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم مستوجب محبت حقیقت است شرعا و عقلا و چون جاری است عادت آدمی بر آنکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده باشد در دنیا یک بار یا دو بار یا رهایی داده باشد

است باخلاص کردار او را از مهلکه و مضرتی که زایل است پس چگونه کسیکه رسیده است او را فیض نعمتهای دایمی ابدی و نگاهداشته است از بلیتها سرمدی و چون است مر که دوست

میدارد کسی را که چیزی یا از صورت جمیله و سیرت حمیده دارد پس چگونه کسی که جامع تمام انواع حسن و جمال و حاوی جمیع جوانب فضل و کمال باشد پس مستحق موجب آن شد آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم که محبت با مرا و در او فرد اکثر و اعلی و اعلی از محبت ما النفس از اهل زاد الاولاد و اموال خود را با شد هر که ایمان آورده است بآنحضرت ایمان صحیح با اخلاص خالی نیست

از وجدان چیزی از این محبت ولیکن بعضی خطا و فراز آن یا فتند و بعضی کمتر و بعد از بر ترک شهوات و بعدم احتجاب بغفلت است اعاذنا اللہ و شک نیست که حظ صحابه ازین معنی اتم

و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت است و معرفت ایشان با آنحضرت بغایت است چنانکه از آثار ایشان معلوم میگردد و قال اللہ تعالی قل ان کان آباءکم و ابناءکم و اخوانکم

و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من اللہ و رسوله و جهاد فی سبیله الآیة و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی

اکون احب الیه من والده و ولده و در روایت نسائی من نفسه و اهله و ماله و الناس اجمعین در صحیحین من اهله و ماله و در روایتی من نفسه نیز آمده و این اتم مراتب محبت

است و از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه آمده که گفت یا رسول اللہ تو محبوب تری نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان نیاورده یکی از شما تا آنکه باشم محبوب تر

محبوب‌تر بوده ای از نفس او پس گفت عمر سوگند میخورم بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوب‌تری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دستی در سینه
عمر زده و تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی و گفته است سهیل تستری کسیکه نبیند ولایت رسول را صلی الله علیه و سلم بر خود در جمیع احوال و نبیند نفس خود را در ملک آنحضرت نچشد حلاوت سنت را زیراکه آنحضرت گفته است
صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند فقیهی زاهد یعنی تا نیارد کسی رضای مرا بر هوای خود اگرچه باشد در وی هلاک او از اینجا معلوم شد که محبت نزد اهل تحقیق اعتقاد و عظمت نیست
زیراکه آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعاً صاحب مواهب لدنیه گفته که توقف عمر رضی الله عنه در اول امر و استثنا نفس را از جهة آن بود که
که محبت انسان نفس خود را طبعی است و محبت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات علم بمنافع و مصالح و فائده آن پیدا شود [illegible]
طبائع و تغیر جبلت و برین تقدیر جواب عمر نخست بحکم طبع بود و بعد از آن تامل کرد و شناخت باستدلال که پیغمبر صلی الله علیه و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهة بودن
آنحضرت سبب نجات وی از مهلکات دنیا و آخرت پس خبر داد بانچه اقتضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهة حاصل شد جواب بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم الآن یا عمر یعنی
الآن شناختی حقیقة حال را و جواب دادی بانچه واجب است انتهی و نزد این مسکین نیست که خبر عمر رضی الله عنه و لا از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم یا آنکه یا عمر من محبوب‌ترم نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول با آنکه قلب طبائع و تغیر جبلیات ممکن نیست کلیت ندارد بسا از طبائع و غرائز که بریاضات و مجاهده تغییر پذیرند
و تصرف و همت حضرت سید کائنات صلی الله علیه و سلم از نفوس صحابه رذائل زائل شده و تهذیب یافته و ظلمت بنورانیت بدل شده [illegible] قابل [illegible] مثل نفس عمر رضی الله
عنه و موید این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله تعالی عنه پرسید که حال چیست مرا دوست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله
محبت من مشترک است میان اهل و مال و ولد و نفس پس آنحضرت دستی در سینه عمر زد و فرمود الآن چگونه می یابی یا عمر گفت محبت اهل و مال و ولد رفته الا محبت نفس که هنوز
باقی است پس بار دیگر دستی زد و گفت همه ساقط شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر است که محبت اختیاری باستدلال باشد عمر رضی الله عنه از جهة ظهور آن و
مطالب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حصول مرتبه اعلی که محبت جبلی است خواهد بود معلوم شده است که غایت محبت بجایی میرسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از جهة
اللهم اجعل حبک احب الی من اهلی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شائبه اختیار باشد اما در محبت عطشان ما [illegible] اعتبار اصلا دخل
ندارد فافهم و بالله التوفیق و گفته است علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوب‌تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و مادران ما و از آب سرد
بر تشنگی و حصول اعظم ثواب محبت و خوبی آن فوت معیت است با محبوب معیت معنوی روحانی اگرچه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه
که آمد مردی بنزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت متی الساعة کی خواهد شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت چه آماده کرده تو از اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می پرسی
عملی کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت آماده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه ولیکن دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود آنحضرت انت مع من احببت
و از صفوان بن قدامه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آمدم او را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریف خود را تا بیعت کنم پس برافراشت آنحضرت مرا دست مبارک خود
را و گفتم یا رسول الله انی احبک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس و ابی ذر و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت
گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز قیامت و در اینجا غایت مبالغه است که
فرمود که باشد در درجه من با آنکه مراد غایت قرب و معیت است نسبت بدیگران که اینجا اکتفا بمطلق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت یا رسول
الله تو محبوب‌تری نزد من از اهل و مال من و من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بجمال مبارک تو و من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و میدانم که چون داخل شوی در جنة تو رفته باشی
برداشته شوی با پیغمبران در مقام اعلی و اگر آیم در آنجا نبینم ترا پس فرستاد خدای تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
الآیه پس خواند آنحضرت آنرا بر او و خوانده اند این آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود محبت شدید مر آنحضرت را کم صبر بود
پس آمد روزی نزد آنحضرت حال آنکه متغیر و شکسته بود رنگ و روی وی و شناخته میشد در روی او اندوه پس فرمود مر او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه حال داری چرا
شکسته شده و رفته رنگ تو و گفت یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه درد جز آنکه چون من نمی بینم جمال مبارک ترا مشتاق میشوم و وحشت میگیرد تا ملاقات بکنم جمال ترا
[illegible] یاد میکنم آخرت را و میترسم که نبینم ترا آنجا زیرا که تو بالا برده خواهی بود با پیغمبران علیهم السلام و من اگر درآیم در بهشت در مرتبه پایین‌تر از تو خواهم بود و اگر در نیایم [illegible] هرگز نبینم

شد تا آمد پس بشنود و آمد این آیه و در بعضی روایت آمده که بعضی از اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که از آنحضرت [illegible]
و نظر بجمال مبارک بسیار میکرد و اصلا بجای دیگر نگاه نمیکرد و مردم حیرت حال او گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره میبرم از دیدن جمال مبارک تو و فردا که [illegible]
ترا نمی بینم زیرا که تو در درجات بلند باشی در روز قیامت و من نتوانم دیدار ترا حق تعالی این آیه فرستاد و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده
نماند که مراد معیت مساوات درجه نبوده اگرچه در بعضی احادیث کان فی درجتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است بحیثیتی که محروم نشوند از دیدن جمال
وی صلی الله علیه و سلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد و چون رایل گرد استیاره شود حجاب حاصل نشود و مشاهده معیت معنوی هم را حاصلست ارباب محبت را مشاهده میسر
باشد و اندوه ایشان از فقدان رؤیت و مشاهده است و این است مراد معیت و الا معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود
که در مدینه توقف کرده اند که هیچ [illegible] راه نروید مگر آنکه ایشان با شما اند [illegible] پس معیت معنوی [illegible] نه مجرد دیدن لقای [illegible]
و لهذا ابو بجاشی [illegible] با آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] الی الله [illegible] در مسجد و لیکن محبان مشتاقان با وجود معیت
قلبی صحبت بصری [illegible] و دیده [illegible] باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رؤیت بصر
در آن [illegible] آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشارت داد ایشانرا که او در دنیا چون در رؤیت قلبی و بصری افتراق و تفاوت است در عالم که بصر
بصیرت [illegible] حاصل نشود که هیچ [illegible] در میان نماند و الله اعلم و حاصل [illegible] از آنچه وارد شده است [illegible] از آثار محبت رسول خدا شوق وی است صلی الله
علیه و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سخت ترین امت من در محبت من مردی اند که می آیند بعد از من و دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدید
مرا [illegible] اهل و مال خود [illegible] و این تمنای دیدار شریف و اظهار محبت آنحضرت است که اگر بر این طریق هم حاصل می شد [illegible]
[illegible] مراد دیدار آنحضرت است در زمان شریف آنحضرت [illegible] اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در منام چنانکه سایر [illegible]
[illegible] باشد چنانکه [illegible] حیران مشتاق جمال او و لقای شریف او بیند که اگر [illegible] اهل و مال در بایند اگرچه [illegible] باشد
[illegible] فافهم و بالله التوفیق روایت است از [illegible] که زنی از انصار [illegible] شهید شد [illegible] پس رسید آن زن چیست حال رسول خدا
صلی الله علیه و سلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله [illegible] و گفت [illegible] جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را [illegible] بعد از رسول الله
[illegible] است و در بعضی روایات [illegible] آمده که چون [illegible] آنحضرت کشته شد [illegible] بسیار شدند [illegible] از انصار
پس [illegible] آمد [illegible] آن زن که [illegible] کیست [illegible] میگویند
[illegible] و شوهر تو و پسر تو [illegible] گفت [illegible] تا رفت و رسید با آنحضرت و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پدر و مادر
من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم [illegible] هلاک شد [illegible] رضی الله عنه [illegible] گفت مرا ابو سفیان بن حرب
سوگند میدهم ترا [illegible] دوست میداری که محمد الان بجای تو بودی [illegible] و تو در اهل خود بودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست ندارم که محمد علیه السلام اکنون در
جای خود باشد [illegible] که در دست شریف وی [illegible] و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان ندیدم من از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب
محمد محمد را و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که چون [illegible] نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] که بیرون نیامده ام از بغض زوج [illegible] و دیگر بیرون نیامده ام مگر
[illegible] دوست داشتن خدا و رسول خدا و چون [illegible] بلال رضی الله عنه [illegible] و گفت [illegible] گفت بلال واطرباه غدا ألقى الاحبة محمدا و حزبه
خوشی [illegible] ملاقات [illegible] دوستان را که محمد و گروه او [illegible] اقبال [illegible] یاران عزیزان طرف [illegible] اند [illegible]
خالد بن معدان آورده اند که گفت [illegible] که جای [illegible] نه خواب تو و مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را به رسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار [illegible] ایشانرا و می
گفت [illegible] اصل من اند [illegible] سوی ایشان [illegible] شوق [illegible] سوی زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا بسوی خود [illegible]
[illegible] گفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب روایت کرده شده است از ابو بکر صدیق که میگفت سوگند بخدا که [illegible] اسلام ابو طالب [illegible]

کننده است چشم مرا از اسلام [illegible] یعنی ابو قحافه که پدرش است زیرا که خوشحال کننده است چشم ترا و بمثل میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است
مرا از اسلام خطاب زیرا که محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روایتست از زید بن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای پاسبانی پس دید چراغی را در
خانه و پیرزنی پشم میرشت و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون الاخیار قد کنت قواما بالاسحار یا لیت شعری والمنایا اطوار هل تجمعنی و حبیبی الدار و یاد میکند آنحضرت
را با شوق میگرید پس نشست عمر و گفت اعاده کن قول خود را پس اعاده کرد بصوت حزین و گریه کرد و در بعض حکایته زیادتیست روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر [illegible]
پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوب ترین مردم را نزد تو [illegible] پس فریاد کرد یا محمداه پس گشاده شد پای او و در روایتی کرده شده است که آمد زنی نزد عایشه و التماس کرد که بگشاید
برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بگشاد عایشه قبر شریف را گریه کرد آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است
که کار میکرد در بستانی که مر او را بود پس آمد پسرش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و گفت بار خدایا ببر بصر مرا تا نبینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را پس رفت بصر او و امثال این
[illegible] صحابه و دیگر نیز بالتواتر است و حق علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار اند اعلی و اکمل آن اتباع و اقتدا است باو و استعمال سنت و سلوک طریقه او و اهتدا بهدی و
سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید متابعت خود را دلیل
علامت محبت خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در رساله قشیری از ابو سعید خراز رحمه آورده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در منام و گفتم یا رسول الله
معذور دار مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو [illegible] و [illegible] مشغول گشتم و لیکن چون [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] [illegible] محبت [illegible]
[illegible] که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در رساله [illegible]
[illegible] ابو سعید [illegible] و لیکن چون ابو سعید [illegible]
[illegible]
[illegible] و الله اعلم بحقیقة الحال [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] اتفاق و اتحاد است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و گفته اند [illegible] اقوی و اکمل انواع محبت است [illegible]
[illegible] کامل [illegible] و لیکن [illegible] محبت [illegible]
آنحضرت است [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] لیکن باید دانست که [illegible] محبت الله تعالی [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب شیئا اکثر ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت در خدمت علم حدیث و مطالعهٔ کتب علم سیر حاصل است
و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و آشنایی مخصوص بآنحضرت است که دیگران را نیست که همیشه احوال و صفات شریف ذکر بر زبان و وردِ جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت
احوال و تشخص مزوات و برکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه تمثال جمال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن بصورت خیالیهٔ وی قوی و متصل شود و چون نام
شریف مذکور گردد و لذت آن در دل بیابند و عظمت و سیمی در دل مشاهده کنند و مستحضر باشند و همیشه حاضر درگاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و مشابهت است بحضرات
صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت مخصوص اند بمصاحبت و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری
مهجور اند و این یکی از فواید عظمی است که حاصل میشود در اذکار آن قدر شریف او را و حاضران آن را در واقع چون نسب در روز ذکر شریف بگذرد و آنحضرت که متخلق باخلاق الله است
بمقتضیٔ فاذکرونی اذکرکم ایشان را نیز ذکر کنند و صلوات کرا قرب وسائل است جز این علم شریف و از بزرگی نقل است که می گفت اشد البواعث و اقوای دواعی مرا بر تحصیل حدیث
و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و سلم و اظهار خشوع و خضوع

در علامات محبت آنحضرت ع

و انکسار و سماع نام مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع میکند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتی که ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و خشوع می نمودند و بر می خواست بر تن ایشان
موی از جهت غایت تعظیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و سلم و همچنین تابعین و من بعدهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابو ابراهیم تجیبی گفته که واجب است بر هر مومن که
ذکر کند آنحضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگیرد او را هیبت از جلال آنچنانکه اگر در حضور شریف می بود و تادب کند
بآنچه ادب کرده است ما را حق سبحانه و بود ابو ایوب سختیانی چون ذکر میشد آنحضرت نزد وی گریه میکرد تا رحم میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح و التبسم
چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم زرد می گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده می شد نزد وی پیغمبر صلی الله و سلم رنگ گونه مشبه
رنگ مبارک وی چنانکه گشت که گویا ... می نمود از آن هیبت ... و ... گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا می شود گفت اگر ببینید آنچه من دیده ام انکار نمیکنید
این را بتحقیق دیدم محمد بن المنکدر را و وی رضی الله عنه سید القراء بود یکبار نشد که ما می پرسیدیم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم
بر وی بتحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم نگاه کرده می شد بسوی رنگ وی گویا کشیده شده است از وی خون و خشک می شد زبان وی در
دهان وی از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده می شد نزد وی آنحضرت میگریست تا باقی نمی ماند
در چشم وی اشکها و بود زهری رحمة الله علیه از گوارا ترین مردم و نزدیکترین ایشان در صحبت و چون ذکر کرده شد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان می گشت که گویا نمی شناسی
او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و مجتهدان چون ذکر کرده می شد نزد وی صلی الله علیه و سلم بسیار میگریست تا آنکه بر میخاستند مردم از پیش وی و رها
میکردند او را و بود قتاده رضی الله عنه چون می شنید نام شریف آنحضرت را می گرفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را
امر میکرد مردم را بالسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصات نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة فرستادن بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نزد سماع اسم شریف کلامی است که بیاید در باب خود ان شاء الله تعالی و از علامات محبت وی صلی الله علیه و سلم کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیب دوست

در علامات محبت حضرت

میدارد لقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبة هی الشوق الی الحبیب و بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون تحت (?) شوق ایشان و در میگرفت ایشان را سوزش محبت قصد
میکردند ملازمت آنحضرت را و شفا می جستند بمشاهدهٔ جمال جهان آرای وی و لذت میگرفتند بمجرد نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه و سلم و در حدیث آمده

سوم محبت

آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة محمدا و صحبه و بتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد بن معدان و غیر ایشان آنچه مناسب این باب است از
علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی علیهم السلام و صحابهٔ او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت

و از علامات محبت

کسیکه معادات دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام در حسن
و حسین رضی الله عنهما خداوندا من دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و فرمود کسیکه دوست داشت ایشان را بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت
مرا پس بتحقیق دوست داشت خدا را و کسیکه دشمن داشت ایشان را دشمن داشت مرا و کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود در فاطمه زهرا رضی الله عنها که او پاره ایست از من

من است در تفسیر حسینی آورده مراحیزی که در بعضی کتب از ثقات در تفسیر سوره عائشه برادر اسامه بن زید دوست داری یا ام المؤمنین گفت آری فرمود که من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب که هر که
ایشان را ایذا دهد و کسیکه دوست میدارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشان را و کسیکه عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشان را و کسیکه ایذا
کرد مر ایشان را پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هر که ایذا کرد مرا ایذا کرد خدا را و هر که ایذا کرد خدا را نزدیکست که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن انصار است و نشان
نفاق دشمن داشتن ایشان است و فرمود کسیکه دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسیکه دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشان را
و از علامات محبت آن سرور علیه السلام شفقت بر امت و التزام نصیحت و سعی در اقامت مصالح و ایصال منافع و دفع مضار ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را او دوست
میدارد هر چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را از قصعه همیشه دوست
میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بسازد ایشان را طعامی که خوش میداشت رسول خدا از آن الحدیث
و از علامات دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بغض جهال و فساق و اهل بدعت و اشتغال هر که مخالف شریعت اوست قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر
یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشتند پدران و پسران و برادران و دوستان خود را در طلب رضای وی صلی الله علیه وسلم و گفت عبد الله
بن عبد الله بن ابی که از مخلصان درگاه بود و پدرش رأس و رئیس منافقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود این منافق لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل
و مراد باعز خود را داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و در رجوع کرد بمدینه این پسر شمشیر بدست گرفته بر در مدینه مطهره آمد و بایستاد و گفت ای پدر بگو بزبان خود که انا اذل الناس و اصحاب
محمد اعز الناس و اگر نمی برم سر ترا گفت بدرستیکه میگوئی و میکنی همچنین گفت میکنم پس از زبان او این اقرار گرفت و گذاشت و حویصه و محیصه دو برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده
بود و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل یهودی که از مفسدان وقت بود و کماشته برادر کلان او وی گفت آیا می کشی تو مردی را که بسیار اندکم ما از آثار نعمت اوست گفت او چه باشد
اگر آنحضرت مرا بفرماید که ترا بکشم ترا همین ساعت بکشم پس آن برادر از جای در آمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو اختیار کرده و این همه محبت و از کیش یعنی مسلمان شد و از
علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد پروردگار تعالی و مهدی و هادی و متخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و
محبت تلاوت است و عمل بوی و تفهیم و تدبر در وی و وقوف نزد حدود وی و سهیل تستری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر
و علامت محبت پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه ذخیره نکند مگر توشه که برساند او را بآخرت و از عثمان
بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد دلها سیر نگردد از قرآن و چگونه سیر گردد محب از کلام محبوب وی که غایت مطلوب اوست و این صفت دلهای پاکست که روشن
بنور ایمان است جمال شاهد قرآن نقاب گاه گشاید * که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا * و در حقیقه مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه
کلام محبوب محبوبست و حیف است که محبت ملاهی و مزامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت
قرائت نیست که تحسین صوت در آن مساوی باشد و آنکه بی صوت ذوق نیابد و یا بصوت زیاده گردد در حقیقه ذوق صوتست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و
الا صوت حسن زینت و زر نور قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه رضوان الله علیهم سماع او و از قرآن و از خدا
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل می بردند و صفای و وقت ایمان افزودند خصوصاً ابو موسی اشعری
و عبد الله بن مسعود و امثال ایشان و هیچ چیزی برای قوت و ذوق ... بالامر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصاً صوت عرب نیست ابو موسی رضی الله عنه قرآن میخواند و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در گوشه گوش بر آواز او نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود بوی شب چه خوب میخواندی قرآن را من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می
شنوی هر آینه آواز خود را خوبتر ازین بلیغ و دلم را شاد ... زنا بالید هم آن شب * رهائی یار گوبا گوش بر آواز من دارد * و آنحضرت عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبد الله گفت یا رسول الله بخوانم بر تو و حال آنکه بر تو نازل شده فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند
عبد الله و چشمان مبارک آنحضرت اشک میریخت و سینه مبارک بجوش آمده چنانکه دیگ جوشد و ابن عمر رضی الله عنهما گاهی برای ... رو دو خود بخود می شد و وی افتاده
بر زمین و می نشست یکروز در خانه تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع می شدند در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی الله عنه بود وی را گفتند

یا از بهشتی باشد بار احد ایرا الیس بخواند ابو موسی قرآن را و التسانا سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیروی روایت کرده اند که خدای تعالی گوید مر داود را علیه السلام روز قیامت بخوید
تمن مرا آن صوتی که در دنیا میکردی پیش الله و علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب برویکی تو از من آن صوت را پس فرماید پروردگار تعالی من باز دهم مر تو آن صوت را پس باشد
داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان آن آواز او را فراموش کنند نعیم جنت را و چه نعیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب تعالی مر انبیا را و چون
مصاحف شهود بیان در دست و حبه کریم بری یا سبحانه مرا فراموش کنند همه او مستغرق گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه فرموده این سماع قرآن این سماع است که مجلس
ستند در روی ده کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است ... بلا لهو از او صلی هم قربت اند قومی الحق الفسق گردانند و مرد دو در دو جانب افراط و تفریط ابدا
و آنچه گفته شد محبت قرآن است از جهت تلاوت و محبت و تعظیم او از جهت اتباع و عمل بدان فوق همه است که بدار دین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم
برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کمال آن زهد در دنیا و اختیار فقر و اتصاف بدان است و تحقیق فرموده است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فقر بسوی کسیکه دوست میدارد مرا زودتر است از سیل که از اعلای وادی باسفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من
ترا دوست میدارم ترا فرمود هشیار و نیک بنگر که چه میگویی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مر فقر را برخود و دیگری آمد و گفت من
دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی قادری شاذلی رحمة الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دوست ارادت و ارادت گرفتند گفتند
بگویید الفقر افضل من الغنا ما را از مایه فضیلت فقر اقرار گرفتند بعد از آن مریدان حسد از اینجا باطل شد زعم بعضی مدعیان و متصوفان زمان ما که دعوی میکنند
و میگویند جمیع مراتب ما را حاصل است و با وجود آن گرفتار دنیا اند این را هست آمد در حق ایشان قول حق سبحانه فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی و
یقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم و علینا انشاء الله تعالی **وصل** در وجوب مناصحت نبی صلی الله علیه و سلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه و سلم و اخلاص و ادای حقوق وی
و دستور علانیه از واجبات دین و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین النصیحة دین همین نصیحت است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه
و لائمة المسلمین و عامتهم فرمود آنحضرت نصیحت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب و را و عامه مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی و ائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جوامع
الکلم است و تمامه علوم دینی و ضوابط احکام وی مندرج است و جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر باشد و این قسم
سخن از نسز الیف کلام محمدی و دلایل رشد او کمال اوست چنانکه فرموده است جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا که در جمیع انواع اجناس فایق حسن جمال بیرون از حد حصر و احصا
ابداع نموده و کلام جلیلش انواع اسرار و حقایق خارج از قصور افهام متقین فرموده و نصیحت در لغت خالص صاف شدن است عسل ناصح میگویند اگر از موم صاف و خالص شده باشد و مراد
اینجا صفا و خلوص است در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له در این نصیحت له بجهت اعتقاد است به وحدانیت او و صفا اوست بخیری که اهل آنست و تنزیه تقدیس ذات صفات
وی از آنچه نه لایق کمال اوست و امتثال اوامر و نواهی شریعه و تسلیم احکام او و رضا اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل اسبابی که موجب تقویت دین و ملت است تعلیم و عمل و اخلاص
در عبادت و نصیحت رسول الله را بعلمای گفته تصدیق نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی او و بگرفته نصیحت رسول مؤازرت و نصرت و حمایت اوست حیا و میتا و احیای سنت او و تطلب
و تایید و دفع کردن و باز داشتن مخالف را از آن و تخلق باخلاق کریمه او و آداب جمیله وی و اتفاق بحکم گفته تصدیق وی با آنچه آورده از پیش خدا از دین و انتظام سنت و نشر آن و جمع
انگیختن و برعلایه اندن مردم بر آن و دعوت کردن با خدا و کتاب وی و رسول وی و سنت وی و عمل بدان و او بکر آجری گفته که نصیحت مر آنحضرت را در حیات است و در ممات و در
حیات نصیحت اصحاب اوست مر او را نصرت و مجاهدت وی و محبت اجابت معاونت آن کوتاهی نهمیع و طاعات مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت باوی
و مداومت و مواظبت بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی که برگشت از سنت او و اعتراض نمود از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش
بر تعرف اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بر آن و کوشش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول الله محبت و تعظیم و آداب وی بجناب العالی اوست و تنزیه مناحت
عز و جلال او در آن سر غیب و شهادت که نه لایق مقام نبوت و رسالت و ضابطه در این باب نگاه داشتن ادب او است که در هر چه در آن نقص است و صفات قدس حق نسبت نگرد عار از شکوال شفقت
که باشد او را و ادب است و محبت بر گرده ... سب است بر کسی از اعلای عصلحا و دلها در بار و حرف آن خصوصا اکرام و حرمت اهل بیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و غیر آن ... را ... ادا
در آسمان بود و ... در خواب ... خدای تعالی ... گفت ...

شدم بر لشکرهای خود پس چون بیامدم اکثرت ایشان پس از روی گردم که کاشکی [illegible] گردهم در این شکر گفت مر خدا تعالی را و امر یزید مراد در بعضی
حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاشکی در روز محاربه امام حسین از اهل بیعت نبوت حاضر بوده [illegible] یزید را از روی ایضا نصیحت لکتاب الله ایمان آوردن
بان و عمل کردن بانچه در وی است و تدبر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که تعلق بوی دارد و ادای تلاوت آن با رعایت طهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم
و تفهیم و تفقه در ان و دفع کردن تاویلات اهل بدع و ضلال و طعن ملاحده و زنادقه و نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در ان و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند
نقل از سلف و موافقت مع شریعت چنانکه بعضی از جاهلان بوالفضول این روزگار کنند و آن را تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک
و اما نصیحت مر عامه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح [illegible] راه دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه غافلان و تبصیر جاهلان و عطای محتاجان
و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفوس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نانگریستن و دوست داشتن از برای
ایشان [illegible] باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است [illegible] ایشان کردن [illegible] حقایق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال علما و
اختلافات ایشان بر غیر علما [illegible] حکم دارد [illegible] و اما نصیحت خواص مسلمانان که امرا و خواص امرا و سلاطین [illegible] اند که [illegible] خلق چنانکه در روایت
دیگر آمده است که و ائمة المسلمین [illegible] ایشان [illegible] بوجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه آنچه
غافل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان [illegible] قلوب بر ایشان [illegible] صلاح حال [illegible] انتظام مهام خلق در ان باشد و صبر
بر آنچه از جانب ایشان [illegible] و دعای خیر کردن مر ایشان را [illegible] خواص را بسه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر
و گفته [illegible] دوم علما [illegible] ایشان [illegible] در
آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند و در آنچه مخالف [illegible] نفس [illegible] دنیا [illegible] سیوم مراد از اهل خصوص
مشایخ طریقت [illegible] و اتباع [illegible] ترک دنیا و تجرید از ماسوای [illegible]
در شریعت و طریقت [illegible] حقیقت [illegible] شریعت و حقیقه
و آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقه [illegible] ظاهر شریعت [illegible] انکار آن
واجب [illegible] لازم و اگر قابل [illegible] تاویل [illegible] در رد آن
[illegible] باعث ضلال و اضلال [illegible] علما [illegible] ایشان
بود [illegible] شریعت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] قاضی عیاض [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قول حق تعالی اذا نصحوا لله
و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم الدین النصیحة [illegible] شرح اجمالی حدیث [illegible]
حقیقت [illegible] نصیحت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] تعظیم و توقیر و اجلال [illegible]
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم [illegible] رسول خدا را صلی الله علیه وسلم [illegible] صلی الله علیه وسلم
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته بپرد و میپرد و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افگندند حاضران
مجلس و نشستند گوئیا بر سرهای ایشان پرندهاست و گفت عروة بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی رسول خدا دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید
و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبادرت میکنند و می افتند بر آب وضو او نزدیک است که قتال میکنند بروی و چون نمی اندازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب دهن
و آب بینی و حلق را مگر آنکه میرسانند و میگیرند آنرا بکفهای دست خود و میمالند آنرا بر روها و بر جسدهای خود و چون می افتد از آنحضرت موئی مگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند
و نگاه میدارند آنرا به تبرکی و چون امر میکند ایشان را استباق میکنند با امتثال و چون تکلم میکند پست میکنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر
انداختن بسوی وی از جهة غایة تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروة بسوی قریش و دید ایشان را گفت یا معشر قریش من آمدم کسری را در ملک او و قیصر را و نجاشی را در وقت پادشاهی
ایشان و بخدا سوگند ندیدم من هیچ یکی پادشاهی را در قومی مانند محمد در اصحاب وی و در روایتی گفت ندیدم هیچ پادشاهی را هرگز تعظیم کنند او را اصحاب وی چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب
او و در روایتی آمده است از انس گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و سر تراش می تراشید موی سر او را و گرد میکردند او را اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتد
یکی موئی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موی سر مبارک خود را میان اصحاب در حج در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و از رعایة ادب آنحضرت است که چون در سال صلح
حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را بر قریش فرستاد بدعوات اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا آورد عثمان
رضی الله عنه و گفت نیستم من که بکنم طواف تا طواف کند بوی رسول خدا پس عثمان رضی الله عنه نظر بر نسبت رعایت ادب با حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از طواف و التحیة
بازایستاد هیچ عملی عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله علیه وسلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بادیه کسی بیاید و چیزی
پرسد از آنحضرت و فایده کند ایشان را در دین و خود مجال نداشتند که بپرسند از جهت هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بر وضع قرفصا پس لرزه
بر اندام من افتاد و از جهت هیبت و عظمت الحدیث و از معجزه آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکوفتند در آنحضرت را بناخنها و از کوفتن سخت مگر در مخصوص
وقت تنفس نمیگفتند و گفت براء بن عازب بتحقیق بودم من که میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت مهربان
ترین مردم و خوش خلق ترین مردم با اصحاب خصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت صلی الله علیه وصحبه وسلم و فصل در تعظیم روایة حدیث
رسول صلی الله علیه وسلم و سنت وی گفت عمرو بن میمون آمد و رفت کردم بسوی ابن مسعود یکسال و نشنیدم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون تحدیث کرد
یکروز پس رفت بوی زبان او قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس در گرفت او را کرب تا دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در روایتی خاک گون شد روی او و برشد با شک
هر دو چشم او و آماس رسیده رگهای گردن او و گذشت مالک بن انس روزی برابی حازم و وی تحدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم من جایی را که بنشینم
و آن مکروه میداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلوی خفته
بود پس نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نمیکشیدی و بر نمی نشستی گفت مکروه می پندارم که تحدیث کنم مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه بر پهلوی
افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خشوع مینمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که
تحدیث نمیکرد بحدیث رسول صلی الله علیه وسلم مگر آنکه وضو میساخت و حکایت کرده است آنرا مالک از جعفر بن محمد و گفت مصعب بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا
وضو میکرد و میساخت میپوشید جامهای خود را و از آن تحدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خدا است صلی الله علیه وسلم یعنی او سزاوار باید داشت آنرا
و تعظیم باید کرد آنرا و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد جاریه او و می گفت که میگوید شیخ شما را که حدیث میخواهید یا مسایل اگر میگفتند مسائل میخواهیم بیرون می آمد
علی الفور و جواب میداد مسایل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد غسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوئی می مالید و جامهای نو میپوشید و طیلسان خود را میپوشید و عمامه
بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون آمد و می نشست بر آن بخشوع و خشوع و بخور میکردند تا فارغ می شد از تحدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث
میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مکروه میداشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه میداشتند تحدیث را بغیر وضو و از اعمش نقل کرده اند که چون
وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث میکرد که مالک تحدیث میکرد پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد رنگ مالک و زرد می گشت رنگ وی و قطع نمیکرد حدیث

را دید چون فارغ شد از مجلس و متفرق شدند مردم از وی گفتم یا ابا عبد الله دیدم از تو امروز امری عجیب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی
همراه شدم روزی با مالک بسوی عقیق که نام وادی است در مدینهٔ مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را وادی مبارک خوانده پس سوال کردم
او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از این که سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه ما در راه میرویم و جریر بن عبد الحمید القاضی که قاضی شهر ری بود
پرسید مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد بحبس وی گفتند قاضی است گفت قاضی سزاوارتر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد مالک را از
حدیثی و وی ایستاده بود پس زد او را بیست تازیانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و روایت کرد او را بیست حدیث پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده میزد تازیانها را
تا زیاده میکرد احادیث را و گفته است عبد الله بن صالح بودند مالک و لیث که نمی نوشتند حدیث را مگر بطهارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود هر حدیث را
غسل میکرد و دو رکعت نماز میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل بآب زمزم میکرد و دو رکعت در مقام ابراهیم علیه السلام میگزارد والله اعلم **فصل** از جملهٔ توقیر و
بر آنحضرت بر و ادب آل و ذریت او که جگرگوشهای او اند و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه تخصیص و ترغیب کرده است بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلوک
کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگزید حقتعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر هر که ما سوای او ست و مخصوص گردانید او را بافضل بنام متصل شد برکت او بهر که نسبت
بوی دارد نسبت صحیحه و قرب قریبا و بعیدا او در حقیقت دوستی کسی که دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه اهل بیت وی ایشان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول خدا صلی
الله علیه وسلم ایشان دوستی خدا است تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی
و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه و مخالف او ست قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله پس حب اهل بیت و اصحاب
و اولاد و ازواج از واجبات متعینه باشد و بغض ایشان از موجبات مهلکه کمال حب و بغض خیری در انست که سرایت کند بمتعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و قال و ازواجه امهاتهم و در تفسیر اهل بیت اقوال و اطلاقات است گاهی بمعنی کسانی که حرام است بر ایشان صدقه و ایشان آل علی و آل جعفر و آل
عقیل و آل عباس اند رضی الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره آمده و گاهی مخصوص است بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین جهت
زیادهٔ فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب بن هاشم بیت نسب اند و ازواج مطهره اهل بیت سکنی
اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد است لیکن ملحق است با ایشان بوساطت فاطمه رضی الله عنهما و در حدیث آمده است که من گذارنده ام در شما چیزی را که اگر چنگ زنید
و تمسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید شما مرا در این دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب نجات است از آتش و محبت
آل محمد گذشتن است از صراط و ولایت آل محمد امان است از عذاب و مراد از شناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و
شناختن کسی ایشان را بدین نسبت نازل شده آیه وجوب اتصال و محبت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت الآیة و این در بیت ام سلمه بود و خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را و حسن و حسین را و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند و پوشانید ایشان را بکساء و
علی پس پشت آنحضرت ایستاده بود و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را پس پشت گرفت و فاطمه را پیش و بگلیم سیاه پوشید بر ایشان و فرمود خداوندا ایشان اهل بیت
منند پس دور گردان از ایشان رجس و تطهیر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه مراد باهل بیت درین آیه کیست اکثر برانند که مراد بان فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله
علیهم اجمعین چنانکه اکثر روایات دال بران است و انصاف آنست که نساء مطهره نیز داخل اند از جهت دلالت سیاق و سباق کلام در آن و نزول است در ایشان چنانکه هم در قصهٔ ابراهیم علیه
السلام در قول وی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود … اهل بیتم … و تخصیص
خواندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این چهار تن پاک را و پوشانیدن ایشان در کساء مبارک و پوشانیدن کساء و قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم هؤلاء اهل بیتی الحدیث منافی
نیست دخول نساء مطهره را در آن و شمول فضل ایشان بلکه مراد ثبوت تطهیر ایشان را نیز و در روایت دیگر از ام سلمه آمده است که گفت گفتم … یا رسول الله من اهل تو نیستم فرمود آری
و انت من اهلی … اختلاف است در کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه گفتند
صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت مراد علی و فاطمه و ابناهما و صواب آنست که شامل است تمامه هر کرا که قرابت دارند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این چهار تن …

آن جماعت اند و امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه گفت که در اینجا نصیبه کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند با اصحاب معالم رضوان الله علیهم اجمعین و گفت در شان
علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و گفت عمر او را رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه تمام است و قول وی صلی الله علیه وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه تصریح است که آن
خلافت است و هارون خلیفه موسی در حیات وی بود نه بود از جهات از جهت نبوت هارون قبل موسی در دلیل بر این گفتن آنحضرت است این کلمه را یعنی در وقت توجه بغزوه تبوک و استخلاف
وی بر اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی الآیة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام جماعت ابن ام
مکتوم را و علی را رضی الله عنهما و مراد مولی در قول او من کنت مولاه ولایت اسلام است نه ولایت حکم و گفته اند که مولی در لغت بیست معنی دارد و والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه
فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یقبضنی ما یقبضها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة و احب الرجال زوجها علی رواه
الترمذی و این از غایت انصاف عائشه است رضی الله عنها در اظهار آن اگر خواستی از فاطمه چیزی پرسیدندی میگفت کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است
زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است فافهم و بالله التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابوهریره رضی الله عنه دیدم
من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگشاد دهن مبارک امام حسن را میمکید و در آورد زبان شریف خود را در دهن وی و فرمود خداوندا من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار
کسی را که دوست میدارد او را و آثار ثابت شده که فرمود آنحضرت که هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و مادر و پدر ایشان را باشد با من در درجه من روز
قیامت و آنحضرت می مکید زبان حسن را و شفقت او را بود و این هر دو امام اجل اشبه ناس بودند برسول خدا صلی الله علیه وسلم و غیره ایشان را نیز اثبات مشابهت با آنحضرت
کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسر او عبد الله بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کابس بن ربیعه
مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون در آمد در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را بوسه داد میان دو
چشم وی و اقطاع کرد مرغاب را که نیز نهر و بستان را و غیر آن که نام موضعی است برای او در مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل بیت که نام او یحیی بن القاسم
محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة نشانه بود مرا و را و مقدار بیضه الحمام شبیه خاتم النبوة بود وی چون در حمام آمدی مردم
وی را می دیدند او را مردم و مرد و زن بسیار آمدند بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و از در حمام بیرون آمدی بر وی بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد شد در بعضی امور خوار بود و الا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در تمام حسن شریکی ندارد و شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم و بغیر از آنکه الاحادیث و فرمود عم عباس را سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت
اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بجهت خدا و رسول وی و فرمود من آذی عمی فقد آذانی وانما عم الرجل صنو ابیه و فرمود عم عباس را بیا فردا من
ای عم با اولاد پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر مبارک خود را که شاد سیاه مخطط بخرز بود و فرمود اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده رواه
الترمذی و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبد الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن و فرمود هذا عمی و صنو ابی و هؤلاء اهل بیتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین گفتند
آستانه در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابوبکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی اهل بیته و گفت بخدا سوگند که تحقیق قرابت رسول خدا محبوبتر است بسوی من از صله کردن من قرابت
خود را و دید آنحضرت مر ام سلمه را اندکی عزا و عائشه که حسنین بر بود مر فاطمه را و دست و از عائشه آید و مینی من و دید شد ابوبکر حسن بن علی را بر گردن خود و میگفت بابی شبیه بالنبی
لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبد الله المحض میخواندند گفت آمدم من بر عمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی نه
کس را بفرست و نویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند ترا بر در من و آمده است از شعبی که نماز گزارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بر جنازه مادر خود پس نزدیک گردانیدند
مر او را اشتر وی تا سوار شود پس گرفت ابن عباس رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب را ای ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم ما که بکنیم با اهل
بیت پیغمبر خود و در روایتی اشتری خود داد زید گفت که در آمد نسبت اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزیز سیاری موی بود مرا و را که گرفته بود دست او را پس برخاست عمر برای وی و نشست بسوی وی
پس بگردانید دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نشانید او را در مجلس خود و نشست پیش وی و نگذاشت او را حتی مگر آنکه برآورد هر حاجت که عرض کرد یعنی همین کرد ملاحظه عمر بن الخطاب
رضی الله عنه پسر خود را عبد الله سه هزار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبد الله هر بیه خود را بسبب فضیلت دادی تو بر من او را بخدا سوگند سبقت نکرده است بر من

پس گفت امیرالمؤمنین عمر پدر او را زیرا که زید پدر او بود محبوب‌تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از پدر تو و او بود اسامه محبوب‌تر نسبت بوی از تو پس اختیار کردم و تفضیل دادم محبوب رسول
خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمه الله علیه چون زده بود او را جعفر بن سلیمان و یافت از وی آنچه یافت و برداشته شد بیهوش و درآمد روی مردم در وی چون بهوش
آمد گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیده ام زننده خود را در حل یعنی بحل کردم او را و چون پرسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم و شرم دارم که درآید بعضی از اولاد او در آتش از سبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمه الله علیه نعوذ بالله والله برداشته نشد
تازیانه از بدن از جسم من مگر آنکه بحل میکردم او را از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر بن عباس که یکی از اعلام است می‌گفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی
بدایت میکنم بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر بیفتم من از آسمان بر زمین محبوب‌تر است نزد من از آنکه تقدیم کنم او را بر ایشان و عبدالرحمن
بن عوف چند تنها میکرد عطاهای منیفه ازواج مطهرات را بسبب رضای ایشان مومنان گفت عائشه رضی الله عنها مر پسر عبدالرحمن بن عوف را خوش نماند خدای تعالی پدر ترا
از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیارت میکردند ام ایمن را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و می‌گفتند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیارت میکرد او را و چون
آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گسترانید برای او ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد نزد
ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فصل** و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر اصحاب او بر ایشان است و معرفت حق ایشان
و اقتدای ایشان و اقتدا و اتباع و جریان بر سنن و آداب و اخلاق و عمل بافعال ایشان و در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن ثنا و رعایت ادب با ایشان و دعا و
استغفار مر ایشان را و حق است مر کسی را که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بر وی و استغفار کرده شود مر او را گفت عائشه رضی الله عنها
امر کرده شده اند مردم که استغفار کنند اصحاب رسول خدا را و مردم دشنام کردند ایشان را و هر که سب و طعن ایشان اگر خلاف ادله قطعیه است چنانکه قذف عائشه
کفر است و الا بدعت و فسق است کذا قال فی المواهب اللدنیه و همچنین امساک و کف نفس از ذکر اختلاف و منازعات و وقایع که میان ایشان شده و کرده است و اعراض
و اضراب از اخبار مورخین و جهله رواة و ضلال شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح در حق ایشان کنند که اکثر آن کذب و
افترا است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات و محاربات احسن تأویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن
و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب بلکه ذکر حسنات و فضائل و حمائد صفات و سیر ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن از جهت آنکه صحبت ایشان با آنحضرت
یقینی است و ماورای آن ظنی است و کافی است در شرف ایشان که حق تعالی برگزیده است ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و غیر آن واقع
شده است امید است که همه شفاعت آنحضرت را دریابند و درگذرند با طائفه اهل سنت و جماعت در این باب ... الا یذکر احدهم الا بخیر و احادیث که در
فضائل صحابه عموما و خصوصا وارد شده است درین باب کافی است قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال السابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الآیة و قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قال الله تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیة و قال تعالی یوم
لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة و قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا بالملح
الحدیث و قال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم الحدیث و قال لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه الحدیث و قال من سب
اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و قال اذا ذکر اصحابی فامسکوا و در حدیث جابر آمده ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین و اختار لی
منهم اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا فجعلهم خیر اصحابی و فی اصحابی کلهم خیر و در ذکر اربعه درین حدیث و در احادیث دیگر ذکر اربعه و عشره باین ترتیب دلیلی است بر ثبوت ترتیب میان ایشان
و گمان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث را تغییر داده اند فاسد است لایق نیست بحال محدثین و در بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده بر عثمان
رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد ابغضنی و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک گفته که
بغض دارد صحابه را و دشنام دهد ایشان را مراد او ... و غیظ ایشان را حق و کشیده است وی رحمه الله تعالی این را از آیه سوره فتح والذین معه الی آخر الآیة و گفته است
وی رحمه الله علیه که هر که در خشم و غضب درآرد او را اصحاب محمد وی کافر است بقوله تعالی لیغیظ بهم الکفار و گفته اند که علماء اسلام نیز این آیات تقسیم یافته اند تقسیم مهاجرین و انصار و آنانکه

[illegible] ایشان آمدند و صف اینها خود و داخل اینست که میگویند ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا پس شما خود داخل هیچ کدام ازین اقسام
نیستید و در فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنهما می‌آرد که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما به بدی یاد کردند و چیزی از ایشان گفتند پس از آن در
عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت خبر دهید مرا که شما از مهاجرانید که خدای تعالی در حق ایشان فرموده للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم تا آنجا که فرموده اولئک هم
الصادقون گفتند نه از ایشان نیستیم فرمود پس شما از جماعه انصارید که در شان ایشان آمده والذین تبوءوا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نیستیم گفت
من گواهی میدهم که از جماعه سیم نیز نباید که در شان ایشان فرموده والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا الآیه گفت برخیزید از پیش من خدای تعالی هیچ نکی را
بشما [illegible] کسان و شما صورت اسلام را لباس خود ساخته اید ولیکن در معنی نه از اهل اسلامید انتهی و عبد الله بن مبارک گفت دو خصلت اند هر که باشند نجات یابد صدق
[illegible] اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم و ایوب سختیانی گفت کسیکه دوست دارد ابوبکر را بتحقیق برپا داشت دین را و کسیکه دوست دارد عمر را بتحقیق روشن گردانیده راه را و کسیکه
دوست دارد عثمان را بتحقیق منور شد بنور خدا و کسیکه دوست دارد علی را بتحقیق گرفت عروه وثقی را و کسیکه نیکو گفت ثنا بر اصحاب محمد بتحقیق بیزار شد از نفاق و کسیکه بعض
ازیشان را [illegible] وی مبتدع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح است و میترسم که صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد قلب وی بر ایشان
[illegible] در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون باز گشت از حجة الوداع بر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له
ذلک یا ایها الناس انی راض عن عمر وعن علی وعن عثمان وعن طلحة والزبیر وسعد وعبد الرحمن بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و این مثل حدیث عشره است که در وی بشارت داده
ایشان را بجنت ولیکن درین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست و امیر المؤمنین عمر نیز در وقت شوری گفت که اینها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم و حال آنکه وی از ایشان راضی
[illegible] و فرمود یا ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی واصهاری واحبابی لا یطالبنکم احد منهم بمظلمة فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا و فرمود
آنحضرت نگاه دارید مرا در اصحاب من و در اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدای تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه نگاه ندارد مرا در ایشان بگذارد او را
خدای تعالی و کسیکه ترک [illegible] نزدیک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت نیز فرمود
کسیکه نگاه دارد مرا در اصحاب من [illegible] حوض [illegible] کسیکه نگاه ندارد مرا در اصحاب من [illegible] آنحضرت در دل
[illegible] و دعا کنید و استغفار کنید ایشان را و ... امر کرده خدای تعالی و امر کرده بمحبت ایشان و موالات ایشان و معادات کسیکه عداوت دارد با ایشان
و از کعب رضی الله عنه گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه مر او را شفاعت است و طلب میکرد کعب از مغیره بن نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهیل بن عبد الله
التستری گفت ایمان نیاورده برسول کسیکه توقیر نکند اصحاب او را [illegible] و امر او را [illegible] آنحضرت [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] و در فضل اصحاب و ما حصل ایشان طویل است در غایة الطول و تصریح مشکوة خصوصا در منتخب آن از آنچه در کتب قوم در نظر آمد با قطع
نظر از تعصب [illegible] نقل کرده ایم و بالله التوفیق و هو اعلم **فصل** و از جمله اعظام و اکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی [illegible] و اماکن [illegible]
دست شریف وی بدان رسیده و [illegible] آورده اند که ابو محذوره را رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه چون [illegible] بزمین میرسید گفتند
چرا [illegible] این مو [illegible] گفت نمی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن رسیده پس نگاه میدارم آنها را و در کلاه خالد بن الولید موی
چند از موهای شریف وی صلی الله علیه وسلم [illegible] و کلاه وی در بعضی جنگها [illegible] کلاه را [illegible] انکار
کردند صحابه این عمل را [illegible] گفت نکردم من این را بسبب کلاه بلکه بسبب موهای شریف که در آن [illegible] تا ضایع نشود و در دست‌های مشرکان نیفتد و برکات
آن [illegible] و ابن عمر که نهاد دست خود را بر جای [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد
در مدینه مطهره [illegible] و گفت شرم میدارم از خدا که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن [illegible] اسپ خود نهاده است آنحضرت پای مبارک
خود را [illegible] اسپان خود را که داشت [illegible] گفت شافعی [illegible] نگاهدارد برای خود [illegible] جواب داده [illegible] این جواب [illegible] کرده
شده است از احمد بن فضلویه [illegible] گفت اساس [illegible] کمان را [illegible] دیگر [illegible] از آن [illegible]

که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسیکه گفت تربت مدینه مقدسه ردی است بزدن سه دره و امر کرده بحبس وی و بوده مر او را
قدری و منزلتی در مردم و چه عجب که زده شود گردن مردی که گوید خاکی را که دفن کرده شد در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردی است و خوبی طیب یکی از اسمائی که آمده است اسمای
این بلده کریمه طابه و طیبه است از جهت طهارت او از انجاس شرک و موافقت او مر طباع سلیمه را و از جهت طیب رائحه بلکه طیب تمامه امور او و گفته اند که بیابد کسان این بقعه شریف از تربت
و در و دیوار و در رواح طیبه [?] می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که استشمام شمه ازین معنی نشانه ذوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاق
نیز راه یافته باشد ابو عبد الله عطار گفته است: بتربت لطیب رسول الله طاب نسیمها :: فما المسک و الکافور و المندل الرطب و اینها :: که یکی از علمای صاحب وجد
انست میگوید که تربت مدینه را بوئی خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که این معنی از عجب عجایب است و در حقیقت هیچ عجیب نیست بلیت و رانی زمین که نبی
و رزد مر طره دوست :: چه جای دم زدن نافهای تاتار نیست :: و آمده است که جهجاه غفاری گرفت قضیب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست
که بشکند بر زانوی خود پس فریاد کردند بر آن مردم پس گرفت خوره در زانوی وی پس برید زانو را مر و بمرد بر آن سال و فرموده آنحضرت کسیکه بخورد سوگند بر منبر وی
بمنبر من باید که آماده سازد جای خود را از آتش دوزخ و ما بین قبر شریف و منبر وی روضه است از ریاض جنت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات
این بلده مطهره و مواضع و اماکن آن و آداب اقامت در آن و رعایت تعظیم اهل آن در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب مذکور است فلیطلب ثمه. وصل
در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت و کیفیت و مواطن آن و غیر آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل
در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیه کریمه است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه
حقتعالی درین کریمه اسناد کرد صلوة علی النبی را بذات کریم خود و ملائکه و امر کرد مؤمنان بصلوة و سلام بر آنحضرت و علما را اقوال است در معانی صلوة متفاوت متقاربه
گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی ثنای او بر وست و تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر وی دعا کردن ایشان و در خواستن از درگاه عزت
آن را و همچنین از مؤمنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت در آن نه اصل او از مقاضی آمده که صلوة الله مغفرت اوست و صلوة ملائکه استغفار
و ضحاک گفته که صلوة الله رحمت اوست و در روایتی از وی مغفرت و صلوة ملائکه دعا یعنی دعا بمغفرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مر مؤمنان را قوله تعالی
و یستغفرون للذین آمنوا و در باب فایده لعد الصلوة منتظر صلوة دیگر آمده که دعا میکنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و مبرد گفته که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه
رقتی است که باعث میگردد بر استدعا رحمت و گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص انبیا باشد و عام پس صلوة بر انبیا ثنا و تعظیم کرامت بجال … حضور صاحب سید انبیا اخص
و افضل خواهد بود از همه و بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود و رحمتی وسعت کل شیء و باین ظاهر شد فرق میان صلوتی که بر آنحضرت است و
بر سائر مؤمنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و ظاهر است که آنچه لایق است بحال شریف آنحضرت اعلا و اکمل
خواهد بود و گفته اند که درین آیه از تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و ثنا و دعا میکنند او را لهذا مر صلوة با مؤمنین گفت
لیخرجکم من الظلمات الی النور و حلیمی گفته که معنی صلوة علی النبی تعظیم اوست و معنی قول ما اللهم صل علی محمد عظم محمدا و تعظیم اوست در دنیا باعلای ذکر وی و اظهار دین وی و ابقای شریعت
وی و در آخرت با جزال مثوبت و تشفیع وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و برتقدیر هر او بقول عزیکا صلی الله علیه وسلم او بوا رکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و ازواج
و ذریت بطریق تبع و طفیل است و اختلاف است در جواز صلوة بر غیر انبیا اگر بتبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از است تقرب الی الله است بامتثال امر وی تعالی و
قضا حق نبی صلی الله علیه وسلم که بر ماست و شیخ عز الدین عبد السلام در کتاب خود شجرة المعارف گفته که نیست بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت امر او را در درگاه خدای
عزوجل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکنند مثل او را و لیکن حقتعالی امر کرده است ما را بمکافات و شکرگزاری کسیکه احسان کند بما و تعظیم نیست احسان و اعطا که کرده است
آنحضرت بما و چون عاجز بودیم از مکافات پس ارشاد کرد ما را خدای تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات که بگوئیم دعا که در خواهیم از درگاه عزت که نازل کند صلوة و رحمت
و برکت و تعظیم را چنانکه لایق بجناب عظمت و کبریای وی و بحال عزت و کرامت اوست نزد وی و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که فایده صلوة بر آنحضرت رجوع میکند بمصلی
رحمت و ولایت … عقیدت و خلوص طویت و اظهار محبت و … و احترام مر واسطه … او که … شریف اوست صلی

الله علیه وسلم که دعا کردن مر آنحضرت را استدعای فیض و خیر و برکت مر او را در حقیقة دعا است مر خلق را در حکم آب انداختن در دریا و دان که نازل میگردد از روی آب
و میرسد از روی فیض و مدد دعا فضائل الرند فائده اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است زیرا که ظاهر امر
برای وجوب است ولیکن فی الجمله اگر در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم پس واجب مخیر باشد که ساقط میشود [illegible] حرج بی تخصیص بعدد و تعیین
و بعضی گفته اند که واجب است اکثار آن بی تقیید بعدد و تعیین زیرا که حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه وسلم و تکرار [illegible]
هر آن وقت معلوم پس واجب السنة که بسیار فرستند و عاقل [illegible] ازان و مذهب ثالث آنست که واجب است هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه وسلم گفته اند که
که مختار همین است و در مواهب گفته که باین قائل است طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه همین است احوط کذا قال الزمخشری
و استدلال کرده اند این جماعه بحدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث ابی هریره و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی
رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر زیرا که وعید بر ترک از علامات وجوب است و نیز فائده امر بالصلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکافات احسان اوست و احسان وی صلی الله علیه وسلم مستمر دائم است پس متأکد شود [illegible] که ذکر کرده شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی
لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر مذکور گردد وی صلی الله علیه وسلم و صلوة فرستاده نشود بروی باشد همچو آحاد الناس و جواب داده اند ازینها که واجب بتکرار [illegible]
از [illegible] یکی آنکه [illegible] کرده نشده است این قول از هیچ یکی از صحابه و تابعین پس این القول مخترع است و اگر بر عموم خود باشد لازم می شود موذن را و سامع اذان را و لازم
شود قاری را چون [illegible] که در وی ذکر شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و لازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه این سخن نیامده و [illegible] نشده
است و نیز در [illegible] قنوت و خطبه و [illegible] شریف مطهره [illegible] است و نیز [illegible] سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب و حال آنکه قائل نشده اند
بدان و گفته است صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری از حنفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر رود مخالف اجماع است که منعقد شده است پیش ازین قائل زیرا که محفوظ
نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستادند و نیز اگر چنین باشد تفرغ نکنند برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث
که وارد اینها بر سبیل مبالغه و تاکید است در حق کسی که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گرفته و بالجمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن بتکرار ذکر اسم شریف در مجلس واحد
و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد حکاه الزمخشری و بعضی گفته اند واجب است در دعا و اکثر برانند که مستحب است و اقرب استحباب است گفت بنده مسکین ثبته الله
علی طریق الحق والیقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثار آن واجب است و هر بار مستحب نیز [illegible] دارد لایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را [illegible] واجب داند و تقصیر
در آن از خود راضی نباشد و [illegible] اطلاع [illegible] فواید آن [illegible] از طالب که غایت بذل مجهود در آن نمایند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل منقول است این قول از امام
ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام
شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبود هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم در تشهد آمده است پس جائز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوة را و این حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت نکرده است او را درین قول سلف و وارد نشده درین
با شافعی اگر اتباع کرده شود مر او را اجماع و از جمله [illegible] ان در نماز و بعضی شافعیه نیز مثل خطابی و غیره انکار و استبعاد این قول کرده اند از وی و
[illegible] کرده اند احادیث را که تمسک کرده اند بوی بعضی و این وجوه [illegible] بتعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه تعلیم کرد سور قرآنی را [illegible] در وی ذکر صلوة [illegible]
[illegible] آورده [illegible] نقل کرده والله اعلم [illegible] احادیث در کیفیت صلوة که در تشهد واقع شده بصیغهای مختلف وارد شده اند
و اکثر [illegible] چنین است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا فیست
[illegible] و اگر [illegible] علینا معهم [illegible] در بعضی طرق آمده است [illegible] باشد در تشبیه کما صلیت و کما بارکت بحکم قاعده اهل عربیت که مشبه
به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند از آن بوجوه ظاهر آنکه شهرت مشبه به کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از ما سبق [illegible] وجوه دیگر نیز مذکور است
و اکثر توجیهات آنچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر برانند که همین صیغه است که در نماز میخوانند که افضل حالات است

تا آنکه اگر کسی نذر کند بافضل صلوات و بابین صیغه نذر بیم افضل صلوات و باین صیغه نذر ست از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل باشد بر زیادت کیفیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صیغه
را گوید اللهم صلی علی محمد کما هو اهله و مستحقه و امثال آن و در رساله صلوتیه از صلوات و صیغ آن آنچه حاصل شده ذکر کرده شده است و بالله التوفیق وصل از مواطن که دار دست
در آن صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم تشهد اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی و بعضی ائمه دیگر و نزد جمهور مستحب است بعد از تشهد قبل الدعا
و در وجوب آن در تشهد اول دو قول است اظهر منع است از جهت بنای آن بر تخفیف و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از تشهد اول چنان زود بر میخواست چنانکه گویا بر سنگ
گرم نشسته است و در استحباب صلوة بر آل در تشهد اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو روایت است اصح آنست که سنت تابع است و اینهمه اقوال شافعی است و نزد حنفیه صلوة
آخر و تشهد ثانی نیست و سنت است و اگر در تشهد اول سهواً بخواند سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد سجده سهو واجب نگردد و اقل
صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل و آله و در کفایه باعاده علی و در حدیث فضالة بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود و درود
نفرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و مر غیر او را وقتی که نماز گزارد یکی از شما پس باید که ابتدا کند به تحمید خدای تعالی
و در روایتی بتمجید و ثنا بر وی پس باید که درود فرستد بر پیغمبر خدا پس دعا کند بهر چه خواهد و مرویست از عمر رض گفت دعا و صلوة معلق میشوند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند بسوی
خدا چیزی از آن تا آنکه درود فرستد بر پیغمبر صلعم و روایت کرده شده است از علی رض مثل این حدیث در دعا و نماز واقع شده است و در دعای مطلق چه در نماز و چه در
غیر آن از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم از اقوی آداب و ارکان دعاست از ابن مسعود آمده که چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند
بحمد خدای و ثنای او بانچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس از آن سوال کند زیرا که بدرستی این احق و اجدر است به پیروزی و بهم آمدن حاجت
فایده و درود فرستد در اول دعا و وسط و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده و ابن عطا گفته که دعا را ارکانست و اجنحه و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی
میگردد و اگر موافق شد اجنحه میپرد بسوی آسمان و اگر موافق شد مواقیت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب نجح میرسد پس ارکان دعا حضور قلب است و رقت و
و فروتنی کردن و خشوع و ... شدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از ما سوای وی و اجنحه دعا صدق و مواقیت دعا اسحار است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه وسلم
و در حدیث آمده دعا که در اول و آخر وی درود باشد رد کرده نمی شود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر نبی چون صعود
میکند بر آسمان و آمده که صلوة بعد از دعای قنوت است و شد آنچه بیشتر تعلیم آنحضرت صلعم مر امام حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فی من هدیت و در آخر وی آمده و صلی الله
علی النبی محمد و این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواطن صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم خطبه جمعه و غیر آن از خطب زیرا که خطبه عبادتست و ذکر خدای عزوجل شرط است
در آن پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این مذهب شافعی و احمد است و از مواطن آن عقیب اجابت موذن چنانکه در حدیث
احمد از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه میگوید وی پس درود فرستید بر من زیرا که هر که درود فرستد
بر من یکبار درود فرستد خدا بر وی ده بار پس سوال کنید برای من ... را الحدیث و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد هر دو ... نیز زیادت کرده و در بعضی
کتب عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است و در ابتدای تکبیرات عیدین ذکر فی الروایت ... مذهب شافعی و نزد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است فاطمه زهرا رض
که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد درود میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پس میگفت اللهم
اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک و مثل این نیز آمده است از ابابکر بن محمد بن حزم و ابو اسحاق بن شعبان گفته هر که در مسجد درآید باید که درود فرستد و ترحم کند و برکات و سلام
فرستد بر وی و آل وی و گفته است علقمه هر بار در دخول وی بمسجد ... السلام علیک ایها النبی ... اگر در خانه مجلس نباشد بگوید السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و گفته است
ابن عباس مراد بیوت مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد مجلس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچ کس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از
علقمه آمده چون در می آیم در مسجد میگویم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در در آمدن مسجد و برآمدن از آن و ذکر
کرده صلوة را در نماز جنازه و در مواهب میگوید که سنت آنست بخواند فاتحه را بعد از تکبیر اولی و درود فرستد بعد از ثانیه و دعا کند بعد از ثالثه و بگوید بعد از رابعه
اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و این بر طریق شافعی خواهد بود زیرا که در نماز جنازه قرائت فاتحه نیست میگوید که در ...

واقع شده است بطریق دعای است نه بطریق قرائت و با وجود در مذهب ما در و [?] مشهور هستند در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا و مروه چنانکه در
حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آرید مکه را طواف کنید بیت را هفت شوط و بگذارید نزد مقام ابراهیم دو رکعت بعد از آن برآئید صفا را و بایستید بر وی چنانکه
به بینید بیت را و تکبیر بگوئید میان حمد و ثنای باری تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دعا و خیر برای نفس خود و بر مروه نیز همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده است
و نزد اجتماع و تفرق برای آنچه از حدیث چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابوهریره که رسول خدا فرمود نشینند قومی در مجلسی که ذکر نکنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند بی آنکه
و درود نفرستند بر پیغمبر صلعم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه درآیند در بهشت از جهت آنچه ببینند از ثواب و نزد صباح و مساء روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی الدرداء
که من صلی علی حین یصبح عشرا و حین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو ابن ماجه از حدیث سهل بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر
عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم … در غسل اعضا و همچنین آمده است … چنین واقع شده است که تکلم
… میکنند و … که در اعضا و وضو … و نزد طنین آذان یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چون آواز کند
گوش یکی از شما باید که یاد کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله بخیر من ذکرنی بخیر یاد کند خدای تعالی بخیر کسی را که یاد کرد مرا به نیکی و این عبارت است که میگویند آواز کردن
گوش و علت آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد تا چیز یاد او آید … در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده
شده است و در حدیث ابو موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعا آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء الله تعالی و نزد … چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر
… گفته اند که این موطنی است که مکروه است روی ذکر خدا بآن … و در مشکوة از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد در پهلوی
ابن عمر و گفت الحمد لله والسلام علی رسول الله پس گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول الله ولیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلعم تعلیم کرده است ما را که
آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلام نیست ولیکن چنانکه فرموده اند باید کرد و شارع هر چیز را محلی و موطنی خاص تعیین کرده بما نجا
باید گفت و ذکر و چنانچه در قرائت قرآن در رکوع نهی کرده اند … المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکروه داشته است
سحنون درود فرستادن در تعجب … و گفته درود فرستاده نشود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ از ابن القاسم آورده است که گفته است دو موطن است
که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عزوجل ذبیحه و عطاس پس مگو در این دو بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید … گردانیده شود درود صلوة علی النبی در وی سنت
و عادت گفتم همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله در اذان میگویند … ظاهر آنست که همین حکم دارد و نزد قبر شریف که اولی و اقرب مواطن صلوة است
و در حدیث ابی داود از ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدای تعالی بر من روح مرا تا رد کنم سلام را بر وی
و در تحقیق این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند
قبری سمعته … صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم … بالکتابت در حدیث … الف … علی و حدیث
… کل انجیل … که گذشت و از مواطن صلوة که گذشت و کتابت شده است عمل امت بدان و انکار کرده … نوشته میشود بعد از بسمله … و
اول … احداث کرده شده در ولایت بنی هاشم پس گشت بر آن عمل مردم در اقطار زمین و بعضی ختم کنند بصلوة … گویا ابتدای رساله و ختم آن بصلوة در حکم ابتدای دعا و انتهای او بصلوة
شد … روایت میکنند که هر که صلوة فرستد بر من در کتابی همیشه استغفار میکنند او را ملائکه ما دام که اسم من در کتابت ثابت باشد و باقی است این مواطن و فضیلت که در این دو کتاب … مواهب
مذکور است و در رساله … که در زیارت نبوی صلی الله علیه وسلم تصنیف کرده است زیاده بر مواضع مذکوره … حاصل گرد و بعد از
نماز و این فقیر را بعضی … در سلسله … اجازت است که بعد از هر نماز فرض با نفل … درود گوید و بالله التوفیق … و نزد قیام … برای صلوة لیل عقب وضو و بعد
… مسجد و در روز جمعه و شب جمعه خصوصا بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و شنبه و یکشنبه … در وقت سحر … سلام …
طواف الزام و در موافقت حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی صلی الله علیه وسلم مثل مسجد قبا … مساجد … کتابت حدیث و ارادت

سفر و نزد کوب را حلہ و نزد ول منزل و نزد برامدن بازار و نزد درامدن در روی و نزد دیدن طیریان فصل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت گم شدن از دعوت و نزد دخول خانه و برامدن از خانه و نزد دخول مقابر
و نزد خوف و احتیاج و نزد ذکر تحقیق همراه دعا و هم ملکه کم شدن و بسیار خوردن و تحم و شدت و در رفع طاعون و خوف غرق و نزد خواب کردن و پاهای خوردن و خوردن تربت ناکوی بدنیار دو صحبتی
درین باب متمری از نزد خوردن آب از ظرف و نزد شنیدن نماز و مشهور در روی استحباب است از شیطان و در رود و نیز نخواندن تا رفع شر و طلب خیر رو ... واقع شود بعد از توبه و توبه ذنب تا
کفارت آن شود و نیز نزد ملاقات برادر مسلمان با مصافحه و در اجتماع که برای خدا و از شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و ورد دعا و حفظ قرآن و نزد افتتاح کلام خیر و یعنی بعضی
در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ قرارت حدیث اولاد اخر از در استحسان خیر و بعضی علما در مقام تعجب نکرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه ... و
تهلیل نزد مشاهده امری محترم فایده و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم کند و امام نووی مکروه داشته اند افراد صلوة را از سلام و گرا اجر هرد و واقع شده در صحیح البخاری
گفته که مکروه دانست که افراد صلوة کند و سلام نه ... اما اگر صلوة ... وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال ... باشتغال اخر ... اگر ... فصل کرده شده است از
ابو حیوی که سلام اینجا معنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود و گفته شود سلام علیک
والسلام علیک ... که سعادت اهل ... اشاره است ... نباشد ... تشنیع است که ... علیه صلواة ... آنحضرت در جمیع اوقات ... در روز جمعه و شب جمعه که فضل
ایام است و در روی امر با کثار آن واقع شده است و اوصول و قبول از آن بجناب نبوت و قبول از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است ... الصلوة
علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة و بسیار ... رو ... روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار ... در
... شب جمعه و روز جمعه ... بشارت است ... روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة است ... معروض
میگردد و حق سبحانه تعالی ملایکه ... آفریده که صلوة و سلام امت را در آنجناب میرسانند و لیکن ترتیب در روز الجمعه ... مقام وصول به محل قبول میرسد آمده است که من
افضل ایامکم یوم الجمعة ... فاکثروا علی من الصلوة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوة در روز جمعه فصل این
روز است که موجب حصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوق احادیث ناظر در آنست و صاحب ... اسب
از این التفهیم وجه مناسبتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة برو ... در روز جمعه ... و مناسبتی دارد که ... باست با حکمت دیگر
که ... که رسیده است ... دنیا و آخرت ... صلی الله علیه وسلم رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود و ... در روز جمعه حاصل شود و
... دیدار مولی تعالی و تقدس ... ... دیدار مولی تعالی
و تقدس ... الجمعه ... آخرت ... عالم و
اسعاف ... خدا تعالی ... الیه ... سایل ... و قبول میکنند ... حاصل نشده ... اگر ... وسایط ...
صلی الله علیه وسلم ... که اکثار صلوة کنند بروی ... در روز ... و الله اعلم و فصل ...
بیان فضایل و فواید و ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم و اما فضایل و فواید و نتایج و ثمرات صلوة ... از حد حصر و بیان است و جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را
شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی تعالی ... که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما و در حدیث صحیح آمده که من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا ... که ... رحمت و برکت ... و در اینجا ...
... صلوة بر آنحضرت ... حدیث ... شده است ... است که ... فله عشر امثالها ...
عمل ... صلوة از خدا ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... صلوة ... که خواهد ... بنده ... سلام
دعا کرد و گفت خداوندا ... این امر ... کمال ... حق تعالی ... است ...
و رافت ... قلب
... رسول خدا صلی الله علیه وسلم ...

و دیدم که ملکی وی گفتند یا رسول الله امروز ترا ذوق سرور در روی مبارک تو پیداست گفت جبریل آمد و گفت آیا راضی نمیگرداند ترا یا محمد که پروردگار تو میگوید
صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم بروی ده صلوة و سلام در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدای تعالی بروی گویا مقصود
از اینجا بیان اطلاق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدای تعالی بروی تا وقتی که صلوة فرستد بر من پس اختیار
دارد بنده که کم کند یا بیش و در روایتی صلوة میفرستد بروی هفتاد فرشتگان و در بقا صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده مسکین عفا الله عنه بر رویت الیقین که منحصر در یقین است
زیرا که هر آنچه آنحضرت گفته است نه بر سبیل آنکه از آن اهم کثیر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخییر بیان قلت و کثرت نوعی از تهدید ابهام است زیرا که تخییر بعد از اعلام بوجود خیر
در تخییر متضمن تحذیر است از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم
برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود هر چه خواهی گفتم ربع فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است ترا گفتم نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده کنی بهتر است ترا گفتم
دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است ترا گفتم بگردانم برای تو تمام دعای خود را فرمود اذاً یکفی همک ویغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده که هر که صلوة فرستد بر من
یک صلوة بفرستد خدای تعالی بروی ده صلوة و محو کند از وی ده خطیئه و بلند گرداند او را ده درجه و این حط ده خطیئه و رفع ده درجه مخصوص خواهد بود بعمل صلوة از جهت فضیلت
آن صفت بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است و در اینجا حط و رفع نیز ثابت و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و انزله المنزل المقرب عندک روایة المقعد
المقرب عندک یوم القیامة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان است از روی
فرستادن صلوة بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود نجات یابنده ترین مردم از احوال حشر روز قیامت بیشترین شما است در صلوة فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده
که فرمود فرستادن صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم کاهنده تر و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد که کشنده آتش است و سلام بروی فاضلتر است از عتق رقاب و در اینجا نکته ایست که چون
کلام پیغمبر است که صلوة بر آنحضرت موجب صفای باطن است ظاهر است که هر چه از برکت و کیفیت در آنچه مشتمل است بر آن صلوة وی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجان و جه
بروی فایض و نازل شود از حضرت رب العزت ولیکن بر وجهی که مناسب و لایق بحال اوست کما لا یخفی و بالجمله صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبع انوار و برکات و مفتاح
تمام ابواب خیرات و سعادات است و اهل سلوک را در این راه از این باب فتوح عظیم و مواهب بسیار نصیب است و بعضی مشایخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت
و ترقیه کند التزام صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم طریق موصل است مر طالب را و تعیین صلوة و توجه بر آنحضرت ترتیب او باحسن اوجه و اتم وجوه میکند و با شرف اخلاق محمدیه متخلق میگرداند
و ترغیب او باعمال حسنه و کمالات و فضایل و تکمیل اسنی از حضرت کبریای متعال خواهد شد و وصول بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم میسر خواهد شد
و وصیت میکردند بعضی مشایخ بقرائت قل هو الله احد و کثرت صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم و میفرمودند بقرائت قل هو الله احد کشف حقیقت توحید و احدیت و بکثرت صلوة صحبت
و اتصال بحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم میبیند او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشرع و نقل
و ازین مشایخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد منحصر در التزام ظاهر شریعت است و ادامت ذکر
و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا میشود که بدان راه مینماید و فیض میرساند و امداد از آنحضرت بی واسطه میرسد و بعضی ترجیح و
تفضیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگر چه از حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقه قادریه است استفاده انوار
از حضرت نبویه است بوسیله التزام متابعت و دوام صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ اجل و اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه و نفعنا ببرکاته و برکات
علومه میفرمودند باید دریافت که در حین خواندن صلوة در کدام بحار فضل و رحمت غوص و خوض مینماید اللهم که گفته در دریای رحمت الهی در آمدند و میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون
بنده اللهم گفت گویا خدای تعالی را بتمام اسمای الهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم غوص نمود و چون علی آله و اصحابه در بحار فضایل
و کمالات ایشان افتاده و از این بحور غوص و خوض درین بحار نامتناهی محروم و مایوس آمد با حضرت دارد وقتی که این فقیر را سفر مدینه منوره میسر شد وداع کرده فرمودند میدانید که درین
سفر بعد از ادای فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست و چون از یقین بدرسیده شد فرمودند اینجا عدد معین نیست صد و الف نخواهند که بدان رطب اللسان
تر شود و رنگ وی نصیح گردد و از غیر او فرصت میفرمودند که طالب را باید که هر روز از صلوة در روی معین در داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر کشود و پانصد بار خیا که بعد از نماز صبح پانصد بار

بخوانند و کمتر از بیست بار نخواند اصلا تجویز نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد و از مطالب سنیه و فواید عظیمه آنکه صلوة و سلام است بر سید حضرت وی صلی الله
علیه و سلم روایت کرده است ابوهریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام نفرستد هیچ یکی بر من مگر آنکه باز پس فرستد خدای تعالی بر من روح مرا تا آنکه رد کنم بر وی
سلام او را و جواب سلام وی بگویم و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه درود فرستد بر من نزد قبر من بشنوم و کسیکه درود فرستد بر من
از دور رسانیده می شود بمن یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستی که مر خدای را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از
امت من سلام را و در بعضی روایات آمده که نام او را و نام پدر او را نیز می برند و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان مثل کمترین بندگان عبد الحق بن سیف الدین دهلوی
یسلم علیک و قولک با السلام شعر لک البشاره فاخلع ما علیک ٭ ذکرت علی ما فیک من عوج ٭ و بلیت جان سپاریم در آرزوی قاصد اخبار گو ٭ در مجلس آن نازنین
حرفی که از ما میرود ٭ و از اعظم استحضار محاسن بو به است در قلب و تمثل صورت حبیبه وی صلی الله علیه و سلم در عین که لازم کثرت صلوة است لصفوت توجه حضور شعر
نقش حبیب قلبی هوی وسطه ٭ ذکرک فی سطر و التهیید فی سطر ٭ و از فواید آن معادل بحشر رقاب و عشر حسنات و اشد استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت
وی صلی الله علیه و سلم و حصول قرب وی و مزاحمت کتف شریف او در باب جنت و لحوق او اتصال با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم متولی جمیع امور در آن روز شدست و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوایج و مغفرت ذنوب و کفارت جمیع سیئات و تقوی از فواید و فرایض نیز و قیام او مقام صدقه
بلکه افضل از آن صلی الله علیه و سلم و تفریح کرب و شفای سقم و ازهاب خوف و جوع و اظهار اسرار [illegible] و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملایکه
وی بر خود و علاوه [illegible] مال و طهارت ذات و شفای قلب از اعمال و حصول برکت و تیسیر امور در اسباب اموال و اولاد و اولاد اولاد [illegible] صلی الله علیه و سلم
فایده و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت و خلاصی از مهالک دنیا و مضایق روزگار و تذکیر منسیات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتهام
بخل و دعا [illegible] مجالس [illegible] و ثبات قدم در آن حال بر اقامت و مرور و نجات از آن در طرفة العین [illegible]
حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت در منام و محبت ملایکه و ترحیب ایشان
کفایت صلوة وی [illegible] دعا ایشان مر او را زیادت [illegible] استغفار و از اعظم فواید و اتم [illegible] حصول شرف رد سلام که سنت [illegible]
فرض مقرر است و کدام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت [illegible] اگر در تمام عمر یکبار دست دهد بموجب صد هزار کرامت و شرف از آن برکات
است [illegible] ذکر صد سلام [illegible] سلام کردن بروی سلام از آنجانب [illegible] آنحضرت که در وقت
شده [illegible] فایده از فواید صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز داشتن ملکین است از
نوشتن گناهان تا سه روز و [illegible] روز قیامت [illegible] عطش [illegible] در جنت و حصول
رشد و هدایت و مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ذکر الهی [illegible] وی شکر نعمت [illegible] و اقرار بدان [illegible] کرده
است [illegible] رساله [illegible] کتاب نقل [illegible] و حکایات دیگر و فواید زوائد نیز [illegible]
که وقت [illegible] حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد [illegible] شیخ مجد الدین فیروزآبادی [illegible] او را است
روایت میکند [illegible] شبلی قدس سره [illegible] ابوبکر [illegible] علمای وقت [illegible] ابوبکر
اکرام وی [illegible] شبلی [illegible]
چون [illegible] صلی الله علیه و سلم در خواب [illegible]
او [illegible] گفتم یا رسول الله این را شبلی [illegible] لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم الایه و عقب آن صلوة بر من میفرستد
و خواندن این آیه [illegible] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
از آن [illegible] اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد [illegible] صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

فاعل آنکه وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و بد فرجام تر و عقاب بر آن شدید
و قوی تر و در حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم البخیل و در روایتی البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی میفرمایند که بخیل در عرف
آنرا گویند که در بذل اموال و صرف آن خستی کند ولیکن بخیل سخت تر و کامل تر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من زیرا که مقصود از صرف وقت و استعمال زبان در محبت من و
شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیم تر و وافر تر از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و اسراف از آنست و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و
اولادهما الکرام امام محمد باقر آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من پس تحقیق گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابوهریره
آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم کسیکه فراموش کرد صلوة بر من فراموش کرد طریق بهشت را و از قتاده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم وقتیکه ذکر کرده شوم
من نزد مردی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود نشستند قومی مجلسی را پس متفرق شوند بدون درود فرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم مگر آنست که گویا متفرق شدند از مجلسی که گندیده تر است از مردار و از ابوسعید خدری آمده که فرمود آنحضرت نشستند قومی مجلسی را که درود نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه
باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه در بهشت در آیند و ثواب آنرا دریابند ولیکن بجهت فوات ثواب صلوات بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که عظیم است حسرت خورند که چرا از دست داده اند و در حدیث دیگر ذکر الله والصلوة علی النبی هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم
من نزد او و درود نفرستاد بر من و خوار باد مردی که در آمد بر وی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی در رمضان باید که کاری کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام
غنیمت و موسم مغفرت است و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر یا یکی از ایشان را در پیری [illegible] و داخل بهشت نشد یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد و ایشان را خصوصاً در
کبر سن [illegible] سبب دخول بهشت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت برآمد بر بالای منبر و گفت آمین باز برآمد گفت آمین [illegible] معاذ بن جبل رض گفت یا رسول الله این چه گفتن بود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر کرا نام برده شوی تو نزد وی و درود نفرستد بر تو [illegible] دوری انداز و [illegible] خدا تعالی از درگاه رحمت خود پس بگو آمین پس
گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام در حق کسیکه دریافت رمضان را و قبول کرده نشد [illegible] و آمده است که هر که در مجلسی نشیند و درود [illegible]
هر چه واقع شود از وی در آن مجلس [illegible] گمان نبرند که مراد ذکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مجلس معین [illegible] بلکه [illegible] ذکر اسم او و اوصاف و احوال سیر
وی صلی الله علیه و سلم اگرچه بصریح نام شریف وی مذکور نگردد [illegible] ظاهر والله التوفیق **وصل** اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین وی
صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا علیهم السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم [illegible] جمع آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت [illegible] میگوید که روایت کرده شده از ابن
عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و [illegible] میگوید که ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است ابن ابی
شیبه از طریق [illegible] ابن عباس که گفت [illegible] صلوة را که سزاوار [illegible] مگر بر نبی صلی الله علیه و سلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام
[illegible] گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا بجز محمد صلی الله علیه و سلم و از عمر بن عبد العزیز نیز همچنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک [illegible]
رحمه الله علیه در مبسوط گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت [illegible] سزد ما را که تجاوز [illegible] از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی [illegible] که تخصیص نیست
بآنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است بانبیا و بر غیر ایشان جائز نیست [illegible] ثوری نیز [illegible]
[illegible] از ابن عباس [illegible] آمده گفت لا ینبغی الصلوة علی احد الا النبیین [illegible] میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعاست [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] این مطلوب است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیث صحیح یا اجماع قطعی و ثابت نشده است این تحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم [illegible] در شان
صابران فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حق [illegible] فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم صلوة میفرستاد [illegible]
[illegible] صدقات را نزد وی [illegible] در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر آمده است اللهم صل علی
[illegible] آنحضرت [illegible] صلوة کرده است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] اللهم اجعل [illegible]

وصل
در صلوة بر غیر [illegible]

فلان صلوة قوم ابرار الذین یقومون اللیل ویصومون النهار و قاضی عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما گفته‌اند و در مواهب میگوید جمهور علما بران رفته اند و اختیار کرده اند امام کثیری از
فقهای متکلمین آنست که جایز نیست افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این چیزیست که مخصوص است بانبیا و گفته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله
علیه وسلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه و تعالی به تنزیه و تقدیس پس گفته نشود قال محمد عزوجل اگرچه عزیز و جلیل است و اینچنین واجبست تخصیص نبی و سایر انبیا به
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود بایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعاست نه بر وجه شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی و غیر وی
که شعار ساخته بود مر ایشان را و هرجا که ذکر ایشان رود صلوة فرستاده شود و ذکر کرده شود ماسوای انبیا و ائمه و غیرهم بغفران و رضا چنانکه در قول وی سبحانه ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی ائمه و شریک و
مساوی گردانیده اند ایشان را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در اینجا است که اقتدا بایشان ... و ذکر آل و ازواج و ذریت ... بطریق تبعیت و اضافت است نه بطریق استقلال
ولا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس واجبست که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مخالف مر دعای ناس را مر
همچنین کلام در سلام و شیخ ابومحمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا و اما حاضر
خطاب کرده شود بان و گفته شود سلام علیک و علیکم السلام و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اقرب است باحتیاط و رعایت ادب ... و در
مواهب لدنیه میگوید که بسیار اختلاف کرده اند منع کنندگان از اطلاق صلوة و سلام که آن حرام است یا مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است
نووی در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که مکروه است کراهت تنزیهی زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم و تفصیل معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه مومنان مامور بودند
بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بحکم آنحضرت که فرمود و صلوا علی الانبیا ... در این مسئله مخالف افتاده بر اهل بیت
نبوت صلوة و سلام میفرستاده اصالة ... جایز است بی خلاف در کتب قدیم سلام نسبت با اهل بیت بعضی که مشاکل از ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود
والله اعلم و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده اما در زیارت رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را ... میگوید قال رضی الله عنه
و در طریقه صوفیه مینویسند قدس سره العزیز یا قدس سره ... عبارتست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کلمه صلی الله علیه وسلم مینویسند و این قاعده مشهوره
نحویه که در اعاده عبارتست موافق نیست و بعضی در صلوة بر انبیا علی نبینا علیه و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان تبعیت و تفضیل ... میشود و در اکثر اشعار ... در ...
و بر گردد حکم اینیان است و در آنحضرت صلعم است و در انبیا و دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاظم نسبت بانحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوة و السلام
لفظ صلی الله علیه وسلم در غایت ایجاز و سلامت واقع شده است ... انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... نیست که مقصود از آفرینش عالم عبادتست
بقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و راه راست قرب و وصول بحق عبادتست ... و قال الله تعالی
ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ... سبب زوال ضیق
صدر و تنگدلی ... عبادت آنست که چون مشغول شد انسان بعبادت منکشف میگردد ... و تمام تکلیف
حقیر در نظر وی ... آسان شد ...
و مکاره و گرفت ... طاعت ...
و قال الله تعالی فاعبده و اصطبر لعبادته ...
... تکلیف ...
ازان ...
علما در تعبد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت ...
وی از عبادت ... حکم ... و بعضی توقف کرده ... اختلاف کرده ...

صاف می‌شود و درجی یافت علوم و حقایق را والله اعلم چنانکه مولانا در مثنوی گفته است **مثنوی** ای همه گفتیم و باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ و بیانه ذکر اعلاست که سراط
اتصالی بذات حق حاصل گشته فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق به نفس است و بمعلوماتی که در ذهن بود عست و ترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما قایلند که محل
تشبه اتباع انبیا خصوصا ابراهیم علیه السلام میگردد و حجت می‌آرند که آنحضرت مامور است در قران باقتدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله
فبهدیهم اقتده و قال حق سبحانه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر پیش از بعثت نیز عامل بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد بهدیهم ایمان بالله و توحید و اصول
دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع و شرایع که مختلف است و نحو و ممکن نیست اتباع در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هدی نماند پس در اینجا دلیل نباشد
و اگر باشد بر آنکه آنحضرت متعبد بشریعت اتباع انبیا سابق علی نبینا و علیهم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت یکی از ایشان و اگر
باشد ابراهیم اول و انسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم و در اینجا نکته‌ایست که توهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و تبع انبیا علیهم السلام باشد فضل وی بر تمام
ایشان چگونه بود و دفع این توهم میکنند بانکه چون مقتدی تبع همه باشد کمالات همه در وی جمع گردد پس کاملتر از همه بود فافهم و بالله التوفیق صاحب مواهب مقصد عبادات را به هشت
نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت و در وی چند
فصل است **فصل اول** در وضو و سواک و مقدار آب وضو در طهارت بمعنی نظافت است و وضو بضم مصدر و بفتح آب وضو و بعضی مصدر نیز آمده است و بعضی گفته اند
که هر دو لغت آمده گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو و بعضی گفته اند وجوب او بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا … این آیه در سوره مایده است که مدنیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در ابتدا وحی نماز و وضو
آموخت … آمده است که فاطمه رضی الله عنها … آنحضرت آمد گریان و گفت قریش تعهد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این حدیث … ابن عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض گردید بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز بر آنکه آنحضرت نماز نگزارد هرگز مگر بوضو
گفت ابن عبد البر این چیزیست که جاهل نیست بدان اهل علم شیخ ابن الهمام عسقلانی گفت که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو پیش از هجرت نه کسی که منکر است
وجوب … پیش از هجرت … و حاصل این سخن آنست که وجوب وضو باثبات مذکوره باشد و این منافات ندارد بانکه وضو پیش از آن باشد و لیکن واجب نباشد و خلاص نیست از این
اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مستحب بود نه واجب و لیکن بر تقدیر لازم می‌آید که نماز بی وضو جایز باشد و این خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که نزول
آیت برای وجوب وضوست نزد قیام للصلوة و انهم محدثون تقدیر یکنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود نزد قیام مطلقا در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث گشت
و لیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است … آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه گذارده است مسلم از بریده رض روایت
کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز
نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بخاری و ابو داود و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمی‌شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص حضرت نبوت
بود و در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن حنظله غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد
بروی امر کرده شد بسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و اما سواک مشتق است از ساک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن و سواک بالکسر چوب دندان تا آن سواک مثله
و احادیث در فضیلت و استحباب سواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی‌بود خوف مشقت بر امت امر میکردم و واجب میگردانیدم بر ایشان سواک را نزد هر نماز و فرمود سواک کردن
سبب طهارت دهن و موجب رضا حق است تعالی و تقدس و فرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بسواک تحقیق ترسیدم که لبها بسایم … پیش دهن خود را و در روایتی
… لثه … گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب سواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در صحت این حدیث سخن است و
… ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عایشه آورده اند که آنحضرت فرمود سه چیز اند که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند وتر و سواک و قیام
لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شده ام من بسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این صریحست در عدم وجوب مگر آنکه این حدیث پیش از وجوب

واقع شده باشد اما برائت اجماعست که واجب نیست بلکه سنتی ست موکده نزد وضو بالاتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفة آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برخاست از خواب شب میمالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز ست پس مراد مسواک برای وضو نماز است و وضو نزد
برخاستن از خواب نیز برای نماز شب سنتی علیحده است و برای قرائت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رائحه باشد یا تغیر رنگ اسنان و نزد در آمدن در منزل در حدیث
عائشه آمده که چون می درآمد آنحضرت در خانه نخست کاریکه می کرد مسواک میکرد و ظاهر آنست که وضو و نماز نیز میکرد کذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است
که آنحضرت میکرد مسواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اع اع یعنی بهمزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند و در بعضی روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابو داود
اه اه و در بعضی روایات اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که مسواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز تخلیل میکرد و امر نیز فرمود به دندان و بانگشت کفایت نیست خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر
و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعیه که برای نماز میکنند نیز همین جامه می کنند و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیاک میکرد آنحضرت بعرض یعنی عرض دندان و در مواهب
گفته است که اولی آنست که استیاک بیمین کند یا بشمال و بعضی گفته اند از جهت حدیث کان یحب التیمن فی ترجله و نعله و طهوره در سواک بنا نهاده اند برآنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطییب
یا از باب ازاله قاذورات اگر گوییم که از باب اول است مستحب است که بیمین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای
طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هرچه بود از اذی رواه ابو داود باسناد صحیح و بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد تیمن در سواک آنست که ابتدا از جانب راست کند چنانکه
در ترجل و تنعل پس استدلال بآن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس در استیاک بدست راست نقل باید فقد برو گفته اند که ظاهر آنست که از باب ازاله اذی است
یعنی آنکه امتخاط و مانند آن پس تیسری باشد و قرطبی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است این کلام بر اینست و پوشیده نماند که
مشهور و متعارف استیاک بدست راست است و وجه چیست که تعیین ست برای ازاله قذر بتقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود و بوساطت آلتی چنانکه در امتخاط و مانند آن و کراهیت
استیاک در مسجد بر تقدیریکه چیزیکه خارج میگردد از دهن در وی بیفتد از فهم اگر استیاک بدست بود اینکلام جاریست در آن و اگر بچوب و مانند آن بود و استحباب ابتدا بجانب یمین بحال خود
است بر هر تقدیر و بالجمله از انکلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیاک بدست چپ است و الله اعلم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که غسل بیک صاع کردی که پنج مد است
و وضو بیک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بمد و رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و مد و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در رسالت نصرت
فطرة در بیان آن تقصیری نرفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست **فائده** چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن واقع شود باید نیز جایز است و اصل آنست که بهرچه کفایت کند
بکار برد و مادام که اسباغ کند و بحد اسراف نکشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن مبالغه فرمودی و امت را تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو
و بسیار ریختن آب میفرمود در امت من کسانیکه پیدا آیند که در وضو تعدی نمایند و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود وضو را شیطانیست نام او ولهان که آدمی را
در وضو و اسراف آب و در وسواس اندازد پس از وسواس او بپرهیزید و برحذر باشید و وسواس و دفع آن با آن بود براه تغافل زدن و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در پی آن خاطر نروند هم
برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد گویند که این عمل که تو کردی ناقص نزد ما درست است و نیز برای درگاه حق تعالی نیز نیک او بگویند که تو برو از دست من زیاده چه میکنی
نمیخواهد مولی من کریمست تعالی و تقدس همین قدر میپذیرد و فضل و رحمت او واسعست و همچنین در نماز دیگر مواقع وسواس و اصل وسواس و نقصان و اضمحلال و اختلال آن
خیره و شیطان در میان راه یابد استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت موثر ست کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که یکبار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت هل فی الماء اسراف یعنی
در آب که چیزی کمیاب و عزیز نبود نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت صلعم و ان کنت علی نهر جار ای در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی روان و این مبالغه است
در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی ازین باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسائل فقه مذکور است
که اگر متوضی بر لب جوی بود و هر ریختن آب اسراف نیست چه هر قدر آب ریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله اسراف نهر باز در ... در حقیقت فرق میان نهر جاری
و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو بالاتفاق پاک کننده نیست و نزد اکثرین پاک هم نیست پس او را در جاهای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار
بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افگنند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نماند و لیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و گفته اند که اگر در

بسیار بکشد اب اسراف در آب نباشد اسراف حد عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یا آنکه اگر در کنار
آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از قدر شرع اثم است والله اعلم **وصل** گاه بودی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعضاء وضو را از یکبار زیاده
نشستی از جهت تعلیم امت که اینقدر کافی است و اقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن در جهت نبود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت ابوداود از حدیث
ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد مرة مرة و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر از النور علی نور خوانده است و سبب مزید
ثواب و مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبد الله بن زید که راوی حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در ان و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علماء همین است
و احادیث صحاح و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده که بیشک چون نهایت و فضیلت درین است عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال
همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و در روایتی هو وضوء ابراهیم خلیل
الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را که وضو کن برای ما چنانکه
وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس طلبید اناءی را و ریخت آب از وی بر دو دست خود و شست هر دو دست را سه بار پس در آورد دست خود را در اناء
و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک دست و کرد آنرا سه بار پس در آورد دست خود را در اناء و بیرون آورد و شست روی خود را سه بار پس شست
هر دو دست را دو دو بار و مسح کرد سر خود را باقبال و ادبار و شست هر دو پای خود را و مانند این آمده در روایت موطا و نسائی و ترمذی نیز همچنین آمده که در
شستن پای عدد مذکور نشد و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای خود را دو بار و در بعضی احادیث غسل اعضاء مطلق واقع شده بی
ذکر عدد و ظاهر آن در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و در هیچ حدیثی در صفت
وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نهی کرد از زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسیکه زیاده شست بر سه بار یا
نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلث و جواب میگویند که این امر نسبی است و اشارت متعلق بنقص و ظلم
بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر است که هر که زیاده کرد پس بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و ابن خزیمه [illegible] و صحیح خود در روایت
کرده و ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص سنت و ملامت آنچنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من [illegible]
است و در بعضی روایات صریح آمده است من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطاء و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست ندارم که زیاده کند متوضی از سه بار
و اگر زیاده کرد مکروه نمیدانم ازوی و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم و صحیح آنست نزد شافعی که مکروه است کراهت تنزیه و حکایت کرده دارمی از قومی ایشان از
شافعیه که زیادت بر ثلث باطل میگردانند وضو را چنانکه زیاده رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام احمد که فرمود جایز نیست زیاده بر ثلث و ابن المبارک
گفت ایمن نیستم از آنکه اثم گردد و بعضی از فتاوی نوشته اند که هر که بیکبار شستن اکتفا کرد اثم میگردد و نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی اثم نگردد از جهت آنکه ماموربه بجا آورد
حدیث وارد در آن و امام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است و دو بار کفایت میکند و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت میکند و میگوید که قول امام ابوحنیفه
این است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مضمضه و استنشاق گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضای دیگر و از یک غرفه مضمضه یکبار کردی [illegible] استنشاق و در سه [illegible]
و صل [illegible] بیان مضمضه و استنشاق [illegible] منصوص است و صحیح آنست که سه غرفه مضمضه کند و سه استنشاق با آب تازه دیگر [illegible] همچنین [illegible] کند و
[illegible] استنشاق [illegible] یکبار یا دو بار یا سه بار [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] استنشاق کرد [illegible] دست [illegible]
دلالت [illegible] مضمضه و استنشاق کند [illegible] مضمضه و استنشاق کرد [illegible] چنانکه اول ظاهر [illegible]
[illegible] بخاری و مسلم [illegible] مضمضه و استنشاق کرد [illegible] و لیکن در بعضی احادیث صحیح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه

کرده مذهب مشهور از امام شافعی تثلیث است به وجهی که مذکور شد و مشهور از مذهب ابو حنیفه رحمه الله فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی جداگانه
پس [illegible] چنانکه سائر اعضا [illegible] و تعقیب [illegible] بر ترجیح حدیث فصل است به وقت [illegible] و قیاس چنانکه مقرر است و [illegible] فقه تعلیل در مقابله نص [illegible]
کنند و دلیل او حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف از اعلام [illegible] و ثقات تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار [illegible]
و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث ضعیف است [illegible] و گویند که جد طلحه مجهول است و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت نیست انتهی [illegible]
الاصول میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین از ثقات ایشانست [illegible] کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن [illegible]
از کبار ائمه محدثین [illegible] مشایخ امام احمد بن حنبل است گفته که طلحه [illegible] و جد او صحبت است و در شرح [illegible] از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول را
صلی الله علیه و سلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی چون اهل شأن تصریح کرده اند به صحبت [illegible] ثابت باشد عدم معرفت اهل بیت او در آن قادح نبود [illegible]
حدیثی در باب مسح از طلحه آورده به لفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم مسح [illegible] پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که نزد امام
ابی حنیفه رحمه الله علیه نیز جائز است که وصل کند مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل [illegible] مضمضه و استنشاق را به آبهای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه
و استنشاق [illegible] و اگر جدا جدا کند محبوب است نزد ما پس حقیقت [illegible] خلافی نماند و آنحضرت [illegible] مضمضه و استنشاق [illegible] مضمضه و استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه [illegible]
نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم استنشاق [illegible] کرده و استنشاق یعنی بینی افشاندن [illegible] اختلافست در قدر واجب [illegible] امام شافعی [illegible]
که واجب ادنی [illegible] است که اطلاق کرده شود بروی مسح اگرچه [illegible] باشد و نزد امام مالک [illegible] که مسح تمام سر واجب است و نزد امام ابو حنیفه ربع سر و مسح تمام سر سنت [illegible]
و دلائل [illegible] در شرح سفر السعادت [illegible] آن بقدر [illegible] شده است و بعضی از علما گفته اند [illegible] در مسح سر [illegible] مالک [illegible]
من شیخ علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمه الله علیه الله اعلم و مسح تمام سر سنت است و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند به مقدم سر و ببرد هر دو دست را تا [illegible]
پس رد کند هر دو دست را تا باز آرد به همانجا که ابتدا کرده شود و سنت در مسح سر نزد مذهب امام اعظم یکبار است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن [illegible]
با آب جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار با آبهای جدید سنت است و در روایتی غریب از ابو حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح به آب واحد در هدایه گفته
که آن مشروع است و مروی است از امام ابو حنیفه و در بعضی شروح هدایه گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار به یک آب کند مسنون باشد [illegible]
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنست که تکرار مسح نکردی اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تعیین عدد و مقید به مره واحده نیز آمده و آنچه به صحت رسیده از احادیث
اینست و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را از مقدم راس تا مؤخر برد و باز از مؤخر بمقدم آورد و نیز این احادیث [illegible]
میدارند تا تثلیث مسح و ترجیح حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد [illegible] بار [illegible] و قول شافعی ره تثلیث مسح با این
دلیل است و قیاس مسح بر غسل و وجه او آنست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده شامل مسح است و بروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده بیان کرده تثلیث مخصوص است با اعضای
مغسوله و بنا مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه [illegible] است قیاس مع الفارق باشد و شیخ ابن حجر در شرح بخاری گفته که در مسح
طرق از صحیحین که عدد مسح نیامده و اکثر علما [illegible] اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب میدارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت
دارند که مسح راس مره واحده است و ابو عبید مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن منقول است
چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان اثر نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح نموده انتهی و در جامع الاصول
و در روایتی از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفته روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار
مسح از عثمان رضی الله عنه و لیکن این همه مخالف احادیث صحیحه است حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی ظاهر
اذنیه ثلثا و هر چه از این باب آمده اگر به صحت رسیده محمول است بر تکرار به آب واحد نه به آب جدید کما قال صاحب الهدایه و آنحضرت مسح گوشها
کرد [illegible] ظاهر او باطن [illegible] بیرون گوشها مسح کرد [illegible] درون گوشها و از [illegible] مسح درون سر انگشتان [illegible]

گوش درآوردی و مسح گوش باب جدید سنت نزد ائمه ثلاثه و نزد امام ابوحنیفه بر روایتی از امام احمد به بقیه آب سر در اکثر احادیث مسح رأس و اذنین
واقع شده و بی تعرض با آب جدید و ظاهر سیاق آنها و بودن او سنت با آب سر اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است بر آنکه تر نمانده
بعد از استیعاب رأس و دوست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بالجمله روایت مسح اذنین با آب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطریق کثیر آمده کذا
قال الشیخ ابن الهمام و اما غسل سه جا یعنی را اکثر روایات مطلق آمده بذکر عدد اما بقیه تثنیه و تثلیث و لهذا بعضی قائل شده‌اند تثلیث غسل در آن کذا فی شرح ابن الهمام و در
سه جا از نسائی آمده که شست هر دو پای را دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر آن در سه وقتی بطریقی
واقع شده والله اعلم و تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محدثین را اختلاف است در صحت و ثبوت آن و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است
نزد امام ابوحنیفه و شافعی نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف و نزد بعضی از ائمه مذهب واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که
چون وضو میکرد و میگرفت کفی از آب و می درآورد آنرا تحت حنک و تخلیل میکرد لحیه خود را و میفرمود بهذا امرنی ربی و کیفیت تخلیل آنست که در آرد اصابع
خود را از اسفل لحیه بجانب فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث آنست که بجا رحمه الله یبود و بعضی گفته‌اند که بار و جه است و وقت وی نزد شستن وی است نزد امام محمد
مختار است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح رأس و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون وضو میکرد میمالید
عارضین خود را اندکی و درآورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و تخلیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی کذا فی سفر السعادت و آن نزد امام ابوحنیفه
و امام شافعی سنت است و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل سنت و بخلاف در اصابع یدین و روایتی است شهر سنت است و روایتی نه زیرا که انفراج تمام است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص میکند
با اصابع رجل و شسته و از آن نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست لیکن تخلیل اطیب است نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر کند و گفته‌اند زیرا که خدمت با ما خر مناسب است
و کیفیت آنست که تخلیل بخنصر ید یسری است بکند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری به رعایت تیامن و اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن
الهمام گفته که مروی است بدین کیفیت در تخلیل اصابع رجلین گفته‌اند محله الیست و اما مسح گردن پس در بعضی حدیث ضعیف وارد شده و در مذهب حنفی آنرا از سنن و مستحبات
داشته‌اند و ابن الهمام رد او النفیه گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ است آب در زیر آن نرسد واجب است مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود که هر که مسح کند رقبه بهمراه سرند ایمن
شود از غل در قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده و بر وجه دیگر نیز آمده که ثمنی از او ذکر کرده است و لیکن میگوید که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه
مستحب است و ختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب این حدیث سند آرد از وائل بن حجر نیز آورده که مسح علی رأسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی
دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابوداود و دوانه صلی الله علیه و سلم مسح الرقبه مع الراس و گفته که نزد بعضی بدعت است در هدایه از سنن و مستحبات ذکر نکرده و اما مسح حلقوم بدعت است
باتفاق محققین آب و تندوبیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است احادیث صحیحه در ینباب آمده و در آن دلیل است بر جواز استعانت در وضو بغیر خود و در
گفتن آب ریختن بی کراهت و حضار آب بطریق اولی خواهد بود و لیکن از ینجا جواز استعانت بمباشرت لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن انامه بدست خود
گیرند اصلی ندارد مگر قصد افشان علیها دست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را در پاکی شود که بدان اعضا بعد از وضو پاک کند و بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح
و به بعادت قوت نیز آمده است **فائده** در حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود مر آنحضرت را جامه پاره که بآن خشک میکرد بدان آب که میچکید بدان آب بعد از وضو اما ضعیف است
و بعضی گفته‌اند که این حدیث در صحیح بعادت قوت نیز ضعیف است و بعضی گفته‌اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور است و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه
و سلم درین باب چیزی بصحت نرسیده و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم در ینباب رخصت کرده‌اند و بعضی مکروه داشته‌اند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب ثواب است و نقل از آن
احتمال است و روایت کرده شده است منقول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنیفه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر بود کراهت ندارد و در بعضی از شرح مشکات از ازهار نقل کرده که مستحب است ترک تنشیف
که آنحضرت نکرده و اگر تنشیف کند مکروه نیست بر قول صحیح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در اذکار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده‌اند آنچه
صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و منقول از سلف آنست که بسم الله العظیم الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات
شمرده است و بعضی علما غسل اعضاء وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شمرده‌اند

و نزد امام محمد باختیار جماعه از اصحاب و تسمیه در اول وضو سنت است و شرط صحت وضو بقوله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له و لا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود و الحاکم
عن ابی هریرة و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید کشاده شود برو درهای
بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک و اتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این سخن در کاغذ پاره و مهر کرده میشود و بران کشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است
در سنن الهدی است بر آن اثر ضعف تعلک کرده است ثابت نشده است والله اعلم **فائده** شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو را جمع کرده نوشته است ترک اسراف در آب و تقصیر
در ان و ترک کلام ناس و استعانت از غیر مسح موضع استنجا بخرقه و استیفار آب وضو بنفس خود مبادرت بستر عورت بعد از استنجا و کشیدن خاتمی که در وی نام خدا عز اسمه یا نام
پیغمبر صلعم در حالت استنجا و بودن انا از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر انای باشد که غرف میکنند از وی بجانب دست راست نهند و نزد
شستن ... دست بر سر انا و ساختگی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استحضار نیت در جمیع افعال و خبردار شدن از کنجهای
چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبردار بودن از زیر انگشتری و ذکر مخصوص نزد هر عضوی و طلبیدن نزدن بر روی آب و گذرانیدن دست بر اعضای مغسوله و تنگی
و آرام نمودن در غسل اعضا و مالیدن آنها بدست خصوصا در شتا و تجاوز کردن حد در وجه و یدین و رجلین و تمامین کرده و شسته شدن آنها و اطالت غره و خواندن سبحانک
اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خورد نیز جایز است
و گزاردن دو رکعت بعد از وضو و پر کردن انای برای استعداد نماز آینده و نگاه داشتن جامهای از تقاطر و افشاندن آبی که پیچید از استنشاق و مکروه است بدعت است و تخیین
کرده است اند اختن آب زیاده و بسیار در غسل اعضا و وضو ساختن با آب گرم کرده در آفتاب اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک کرده بود رد کند و اگر اول
شک است و الا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلقا **وصل** در مسح خفین بدانکه در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیده و تصحیح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از
علما روات آنرا جمع کرده از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل اثبات اند و سلف همه قائلند بدان مگر از امام مالک که روایتی نقل کنند که قائل نیست بدان امام مقیم و روایات صحیحه از
وی مصرح اند بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه دو قول اند یکی جواز مطلقا و ثانی مسافر را نه مقیم را ... گفته اند که توقف مالک
در مسح حال اقامت در خاصه نفس خود وی است اما فتوی بجواز او و مثل آن منقول است از ابو ایوب صحابی و ظاهر مراد او نیست که ایشان در حال اقامت مسح نمیکردند و اخذ بعزیمت می نمودند
از جهت عدم حصول مشقت در ین حال نه آنکه معتقد جواز آن نبودند والله اعلم و از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل
ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از رسول صلی الله علیه وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا و موقوفا و
اما آنکه بعضی قراءت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قراءت نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست و مسح خفین ... نبود باتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کردند مرا هفتاد
تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر را برانکه
مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که نمی بینی مسح علی الخفین و مسح خفین از علامات سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیده و مدت سفر سه شبانروز و در حضر یک شبانروز فرموده چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و
لفظ حدیث این است جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسح علی الخفین ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر و یوما و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر موزه کشیدنی است نه بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد
شده و ابو داود در سنن خود از مرتضی علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار و بار دین برای حکم عقل بودی باطن پای اولی بودی بمسح از بالای آن
و تحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاهر خف و صاحب سفر السعادت گفته مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف وارد شده
چنانکه از مغیره بن شعبه در حدیث ابو داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک
پس مسح کرد اعلای خف و اسفل آن را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین

سبب دیگر آنکه علما و اهل تشیع مذهبی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهرها نیز واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است و مذهب امام احمد نیز همین است
و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف فرض است و بر پایان سنت و دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قومی بر آنند که غسل افضل است برا
که غسل عزیمت است و مسح رخصت و اند بعضی گفته اند که مسح افضل است از غسل و رخصت پس اگر پای از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن ماجور گردد و مختار صاحب هدایه
نیز همین است و بعضی میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر اند آنرا از خوارج و روافض و نزد ایشان اجماع است اگر پاها مکشوف باشند موزه پوشند
و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابر اند و هیچکدام افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل
رجلین تکلفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو پاها مکشوف بود می غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پاها در موزه بودی مسح کردی و موزه
بیرون نکردی و گفته این قول آنست که موافق عادت نبویست صلی الله علیه وسلم **وصل در تیمم** تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این امت
است و آنحضرت ساختند زمین که نماز خواست گذارد خواه سنگ خواه خاک خواه ریگ تیمم کردی فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بخاک
و بغیر آن روا ندارد و ابو یوسف گوید بغیر خاک و ریگ درست نبود و مذهب ابو حنیفه آنست که تیمم جائز است به خاک و ریگ و سنگ هر که از جنس ارض است و مراد بجنس ارض آن بود که
باتش گداخته نشود و خاکستر نگردد و بر سنگ صاف که هیچ گرد بر وی نبود نزد امام درست است و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه و در حدیث حذیفه تربت و تراب تیمم کرد
حکم وضو دارد و بیک تیمم چند نماز توان کرد چنانکه به وضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت ضروریست برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب
عذر و صاحب سفر السعادت میگوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و ابتدای مشروعیت تیمم آنست که در بعضی
غزوات عقد عایشه گم شده بود و آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس شکایت کرد ابو بکر رضی
الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بغیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجب است بر مسلمانان
برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند شما را خدای تعالی ای عایشه هیچ پیش نیامد ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و گشادی
مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار شتر یافتند و حکمت الهی و قضای الهی آنکه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز پوشیده و در کیفیت تیمم اختلافست که تیمم دو ضربه است یعنی
دو بار دست زدن دست بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر
و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدنست بر زمین برای روی و هر دو کف دست تا الید و در بعضی روایات بتقدیم
ذکر وجه بر کفین بود و در بعضی بعکس و در بعضی بتقدیم کفین بر وجه تیمم این مذهب مشهور از امام احمد است و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب هم و لیست منقول از مکحول و اوزاعی
و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقولست از مالک و اصحاب حدیث بجد اند در ترجیح مذهب ثانی و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب مینماید و بعضی
از ایشان احادیث مذهب اول را تضعیف مینمایند و حق آنست که حدیث التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین الی المرفقین صحیح است و کلام در این مقام بسیار است در شرح
سفر السعادت ذکر کرده شده است و بالجمله احتیاط در مذهب اول است **وصل در غسل** آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل بفتح شستن و بضمتین و سکون سین اسم و غسل بالکسر چیزی که
چون گل خطمی با شستن آن غسل آوردن و غسول بفتح آب غسل و مغتسل که جای غسل و مغسل بکسر سین جای شستن و غساله بضم آبیست و روی شسته یعنی مستعمل غسل و غسول
شسته جمعا تعویل بر این الفاظ اند و حقیقت اغتسال در شرع غسل جمیع بدن [illegible] و اجرای آب بران و اختلاف کرده اند در وجوب دلک یعنی مالیدن بدست نزد اکثر علما واجب نیست و مذهب مالک نیز همین است
و نقل کرده شده است از مالک فرقی که از اصحاب او غیر است [illegible] اجماع کرده اند بر عدم وجوب غسل سابق و جماع اما نزد وی سنت است و نزد امام ابو یوسف سنت است و ظاهریه واجب داشته
اند بجهت حدیث اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضا بینهما وضوء رواه مسلم و بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضوی لغوی گفته مراد غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی طواف
میکردند بر زنان بغسل واحد و گاهی میکرد با هر یک [illegible] از ابی رافع و اطهر روایت آمده که چون جنب بود آنحضرت [illegible] وضو [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

تیمم

بیان غسل

وفضل آن آنست که وضوء کامل بکند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و نزد مالکی مسح بکند در وضوء غسل و غسل سر کافیست در آن و در تقدیم غسل رجلین یا تأخیر آن هر دو روایت آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد و در بعضی روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر در صورتی بود که مکان غسل نظیف نبودی و تقدیم بر تقدیر لطافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضو می درآورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد بآن بیخهای موی را پس از آن میریخت سه غرفه آب بر سر پس از آن میریخت آب بر تمامه بدن و ظاهر بموی موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم و مشهود بعضی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهة آنکه وصول آب مطلق واقع شده است یا بقیاس لحیه بسر و بعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب است مگر آنکه موی متلبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب بباطن و وصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهة احتمال لمس ذکر در غسل مینماید و رعایت مذهب شافعی احتیاطاً وضو میکند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلافست و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را جامه داد که بدان بچیند آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و ازینجا لازم نمی آید کراهت تنشف شاید که عدم اخذ بجهة دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین بود یا تواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در صیف و مباح است در شتا و افشاندن آب بدست مکروه نیست و تمامی این بحث در باب وضو گذشت نوع دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلعم در نماز داشتی و ذوق و شهودی که در آن وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود و نور بصیرت است مشتق از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده به نظاره محبوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر ننگرد و در حالت سرور و خوشحال ساکن بر جای بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد و در حق ایشان کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق از قر بضم قاف بمعنی سرد است و سردی چشم نعمت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن نا خدا و لهذا ولد را قرة العین خوانند و گفته اند که الصلوة معراج المومن مراد بمومن ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم و هر مومن بطفیل و تبعیت وی بقدر ایمان بهره از مقام صلوة است و در شریعت التحیات اشارتی و دلالتی بحصول این مقام و جمعیت نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب عزت حق سبحانه متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است مصلیان را در هر رکعت آنچه متفرق ساخته است بر تمامه ملائکه چه مرویست که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از ان باز که پیدا کرده است ایشان را سر برنداشته اند از رکوع تا روز قیامت و همچنان سجود و قیام و قرات و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات و طاعات آنچه جمع نیست در غیر آن از طهارت و صحت استقبال و استفتاح و تکبیرات و قرات و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از ان عبادتیست علیحده جائی جمع نه، و این جمعیت نماز مشابه از حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم که جامع جمیع شیونات و تمامه برکات و کمالات است و باین علاقه و مناسبت قرة العین آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب خود را اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة و فرمود وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و در قول وی تعالی واصطبر علیها اشارتست بآنکه در نماز تکلیفی است بر نفوس بشری که شاق است بر ایشان برای آنکه باید در او قطع لذات و شهوات و اشتغال باید کرد بطلب حضور از ایشان بیرون آمدن از ان بهمه قیام بحضرت حق و فراغ از ما سوی وی تعالی و لهذا فرموده استعینوا بالصبر و الصلوة و گردانیدن صبر و صلوة را مقرون باشارتست بآنکه صلوة محتاج است بانواع صبر صبر بر ملازمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و سنن و آداب و صبر بمنع قلوب از وساوس و غفلات و التفاتات و ازینجهة فرمود انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین و فرضیت نماز در شب معراج است که نخست پنجاه حکم شده بود و بعد از ان به پنج آمد و فرمان شد که این پنج در حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من و تعیین اوقات صلوة خمس تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع آنحضرت است از معراج در مواهب از محمد بن اسحاق آورده است که چون صبح کرده و گذرانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شبی که در آن اسری کرده شد آمد ورا جبرئیل علیه السلام تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است بیان جبرئیل بعد از وی بیان آنحضرت بر تقدیر آمدن جبرئیل وقت ظهر و در روایتی پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتیکه زوال یافت آفتاب پس از ان امامت کرد و گذارد عصر را وقتیکه سایه هر چیز مثل وی شد و گذارد مغرب را وقتی که غروب کرد آفتاب و گذارد عشا را هنگامیکه غروب کرد شفق و گذارد صبح را وقتیکه شگافت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل ورا و گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل مثلین را و گذارد مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو روز بیک وقت گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل شک از راویست و گذارد فجر را در وقتیکه خوب روشن شده و در روایتی در وقت اسفار

بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد این وقت انبیاست که پیش از تو بوده اند و وقت نماز ما بین این دو وقت است پوشیده نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت بدان نزد در آمدن وقت و عدم
تکاسل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست الا این در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشاء و جز آنچه تاخیر برای تکمیل نماز و تتمیم نوافل
و شافعیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف است میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که وجه ثبت
رعایت آن کردن و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید مبالغه در آن رفته و نزد ایشان رخصت است و بعضی از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و این تاویل
در غایت بعد است و زوال خود اول وقت است نه توقیت ظهر به بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذهب ما این است و نزد بعضی مفتی به از مذهب امام ابو حنیفه نیز همین است و عصر
را ایشان در وقتی نگذارند که ربع نهار باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز معقولیت ندارد مثل آنچه گفته شد در ابراد ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بجدی جواز است که اصلا
قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن در اول وقت متفق علیه است که هیچ کس را خلاف در آن نیست و نماز عصر را تا وقتی که آفتاب بلند و روشن و تابان باشد باید گذارد نه آنکه
در ربع نهار که سایه شش مثل باشد و آن احادیث که تمسک کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند بر آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز گذاردن میرفت
شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود منتهای آبادانی مدینه داشت و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفا لون وی از تغیر و زردی و میگویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزدیک بمضمون این حدیث آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت
رونده بجانب عوالی مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا افق بود و غروب نکرده بود و فاهم و بعضی عوالی مدینه بر مسافت چهار میل باشد آنست در حدیث مبالغه بقدری
بیشتر از حدیث سابق بکار رفته است یا معلوم نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجای که چهار میل است یا کمتر از آن دشوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت با آهسته و رونده قوی بود
یا ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل در سه چهار گهڑی بی تکلف میتوان رفت نه چنانکه مذهب ایشان است که در ربع نهار میگذارند و سایه مثلین می باشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم
عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز نحر کرده می شد شتر و ده پاره میشد و پخته میشد میخوردیم گوشت گداخته شده پیش از غروب آفتاب از این حدیث نوعی از تعجیل مفهوم
میشود و که نزدیک مذهب ائمه است و شاید که در بعضی احیان بجهت تعلیم و تقریر کرده باشد و دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا
دوام و استمرار صورت ندارد و محقق شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمة الله علیه که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در باقی از وقت تا غروب آن شتر را نحر کنند و
مشاهده کنند از طباخان ماهر در کار طبخ بار و سادار خود در سفرها مستبعد نمیدارد و انمعنی را یعنی جماعه کثیر باشند که شتری نحر کنند و پاره کنند و جمع دیگر مهیا اسباب طبخ از آتش
کردن و جز آن اهتمام نمایند و هر کس یک کاری بر خود میگیرد و جوشانیدن یک شتر و گداختن آن چه مقدار کار است که در همقدار از وقت از دست نیاید و تمسک بقول حق سبحانه
وسارعوا الی مغفرة من ربکم بجواب آنست که مسارعت بر وجهی باید که موافق حق باشد و در جای که تاخیر در آن مستحب نباشد چنانکه ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که
در احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن وارد شده است و علماء مذهب ما میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از اداء در اول
وقت کذا قال السغناقی فی المبسوطین و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر عصر است تا عدم تغیر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت دارد
بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث
جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع رجل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود
و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته نزد من تعارض نیست در میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن عصر گفته که
اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود در وی وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل و عصر در غیر روز ابر تعجیل است و یکی از دلایل تاخیر حدیثی است که بخاری در صحیح
خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحاب که حال و مثل شما نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردی است که سه اجیر گرفت
یکی را یکدرم اجرت ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند دوم را نیز یکدرم از پیشین تا نماز دیگر سیوم را دو درم از نماز دیگر تا شام چون وقت دادن اجور رسید
داد هر یک را آنچه قرار داده بود پس گفتند آن دو اجیر که از بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل ما بیشتر و اجرت کمتر
و آن اجیر دیگر عمل وی کمتر و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر که را خواهم بدهم شما را چیست پس فرمود

اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و عملهای ایشان بیشتر و ثانی مثال نصارا و ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و عملها کمتر و از ینجا معلوم شد که زمان فاصل میان بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام است و آیات قرانی مثل فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر ربک بکرة و اصیلا که بشارت بوقوعه نماز فجر و عصر در رشته اند مناسبتی بمقصود میتوان یافت و کلام در تمام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در ان در شرحین مشکات زیاده برین واقع شده است و درین کتاب برهمین قدر اقتصار کرده شد والله اعلم تشبیه سابقا در حدیث امامت جبرئیل علیه السلام گذشت که نداد روادند الصلوة جامعه و این پیش از شرعیت اذان در مدینه بود و در اوایل از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور انست که مسلمانان مشاورت کردند در تعیین وقتی که فراهم ایند در وی برای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصارا برای نماز میزنند و بعضی گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند اتشی باید سوخت در جائی بلند و ناخوش داشتند این اشیا را پس عبد الله بن زید عبد ربه که از اصحاب الاذان گویند در خواب دید که مردی از آسمان فرود می آمد و در دست وی ناقوس است عبد الله بن زید گفت ای بنده خدا میفروشی این ناقوس را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخوانم مردم را بزدن وی بنماز گفت من ترا چیزی بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا اخر اذان بر کیفیت مخصوص و همچنین اقامت پس چون صبح کرد عرض کرد این خواب را بر انحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انها لرؤیا حق ان شاء الله برو و القاکن بر بلال رضی الله عنه که آواز وی بلند تر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنید عمر اذان بلال را دوید آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند انچه نموده شد عبد الله بن زید فرمود انحضرت فلله الحمد پس اگر چنین است مرخدا راست حمد بر توافق این دو رویت یا بر رویت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صواب و بعضی آورده اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی در وسیط گفته ده صحابی و بعضی گفته اند چهارده صحابی دیدند که هفت از ان انصار بودند و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخدمت آمد تا خبر کند انحضرت فرمود قد سبق بذلک الوحی و در خبر است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون انحضرت صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از بر آمد پس انحضرت از جبرئیل علیه السلام پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت بخدای که ترا بحق فرستاده من نزدیکترین خلقم بدرگاه عزت ندیدم من این فرشته را از ان باز که پیدا کرده شده ام جز درین ساعت پس گفت ان فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده جلال آوازی آمد که راست گفت بنده من انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق انست که انحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز بگوید و انحضرت در مکه بی اذان نماز میکرد تا بمدینه آمد و در ینباب با اصحاب مشاورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم و اختلافست علما را که انحضرت بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که حضرت روزی در سفری بود و وی و صحابه همه سوار و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن بجهت گل و لای که در انجا بود تنگ پس انحضرت اذان گفت و همه بر مرکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردنست بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کرد انحضرت باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل می کنند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الایمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارتست که امام ابو حنیفه مباشر میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام سغناقی انست که امامت نیز خود می کرد و گفت احسن انست که موذن عالم باشد و امام و در صلوة بخلاف انچه متاخرین گویند که احسن انست که امام تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مباشرت نمیکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الایمه گفته همچنین است در حق انحضرت صلی الله علیه وسلم اما در حق ما اذان امام بنفس خود اولی است زیرا که موذن میخوانند مردم را بجماعت پس باید که باشد درجه او اعلی اولی باشد باذان گفتن و گفت انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بودم من با انحضرت در سفری و چون رسید وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذارد نماز ظهر اینکلام نهایه است پوشیده نماند که سنت مستمره انحضرت صلی الله علیه وسلم همین است که معلوم است و قول وی مر اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند نیز ماول است و ظاهر انست که وقوع ان از امام ابی حنیفه دایم نبوده و انچه منقول است همین در نماز مغربست که احیانا واقع شده و در بعضی روایات آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام میساخت این مکر در انجا خواهد بود و چه صورت دارد این امام اجل همیشه یا اکثر بر خلاف سنت مستمره رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل میکرده باشد و بیانی که صاحب نهایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه وسلم که اصل داعی الی الله است مستمر بوده بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت سخن نیست اگرچه بعضی سنن دیگر که قیام امام و قوم نزد حی علی الصلوة و تقدیم در نیت نزد

قامت الصلاة نوبت میشود و در این اختلاف کرده اند علما نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تصحیح کرده است این قول را نووی از شافعیه و شمس الائمه از حنفیه
و بصحت رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر از اذان گفتن با خلافت جمع می شد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و اگر قصه اذان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود جمع
میان اذان و اقامت بیکراهت اگر این امر محمول بر بیان جواز ندارند هر گفته اند که از شارع فعل مکروه برای بیان اصل جواز جائز است والله اعلم و صل در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث
آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنماز می ایستاد میفرمود الله اکبر و پیش از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت است و مکروه است نه از
آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه وسلم در مواهب از ابن القیم نقل کرده است این بدعتی است که روایت نکرده است از آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و نه ضعیف و نه مسند و نه مرسل و نه
از هیچ یکی از صحابه و مستحب نکرده است او را هیچ یکی از تابعین و نه ائمه اربعه انتهی و فقها اختلاف دارند در تلفظ به نیت بعضی برآنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی
میگویند مستحب است زیرا که آن عون است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است میان عبادت لسانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل با زبان جمع شود اتم و اکمل بود
و این سخن در مقابل نیت و قیاس تلبیه و تسبیح رکوع و سجود فاسد است و قیاس در مقابل نص است کما لا یخفی و با تکبیر هر دو دست بر داشتی در اکثر احادیث تا منکبین واقع شده و در بعضی تا گوشها
یوسف در مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و دیگر صحیحان همین است و گویند که رفع مستحب تکبیر است پس مقارن باشد او را و در بعضی احادیث تا خیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذهب امام ابی
حنیفه و امام محمد رحمه الله علیه این است و عامه مشایخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبریا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیر اثبات کبریا مراد او را سبحانه و نفی
بر اثبات مقدم بود چنانکه در لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم تکبیر است بر رفع و حدیثی از بیهقی در سنن کبری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع
سه قول باشد و جائز است که همه آن فعل آنحضرت باشد در احیان متعدده والله اعلم و دستها در برداشتن اکثر بگوشها برابر شده و گاهی تا بدوشها اول مذهب ابو حنیفه است و دوم
است از احمد بن حنبل و تمسک ایشان بحدیث وایل بن حجر است که مسلم و ابو داود روایت کرده اند و ثانی مذهب شافعی و مالک از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع شده در
حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه وسلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست
راست بر دست چپ نهادی زیر سینه بالای ناف نیز و نزد شافعی و در زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و بعضی اصحاب شافعی کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب
امام احمد موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گفته که امر در این گشاده است نزد علما یعنی هر چه کنند جائز است بعد از این میخواند
دعای استفتاح سبحانک اللهم و بحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الی آخر آن و شافعیه انرا اکثر او بعضا در نماز فرض و نفل هم
میخوانند و نزد حنفیه انها مخصوص بنوافل و صلوة لیل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه هر دو آمده و مراد به ثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی
و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که تقدیم مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و ابن همام در شرح از ابی یوسف چنین مشهور تا خیر توجیه است از ثنا و انکه بعضی مردم پیش از شروع در نماز
انی وجهت میخوانند موافق سنت نیست و در استفتاح سبحانک اللهم مشهور است و طیبی گفته که حدیث حسن مشهور و صحیح است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده و اخذ کرده بدان
عبد الله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان و اختیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود این حدیث
بطعن و ضعف و اجلاء علما رحمهم الله بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان و تحقیق طعن که ترمذی کرده در اسناد نیست که خود آورده نه در جمیع
اسانید وی و چگونه باشد که اعلام ائمه این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و نه بعد دعای استفتاح و استعاذه میکرد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه
پیش از قرائت قرآن مسنون است چه در نماز و چه در غیر نماز نزد عامه سلف از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهة ظاهر امر که در وجود واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف
است هم میان فقها هم میان قراء که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله و بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعوذ
میخواند و میفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید تا موافق افتد
بلفظ فاذا قرأت ... استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه است اگر چه نزد امام ابی حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره
ولیکن در اول صلوة فقط بخوانند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل ثنا و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبین است زیرا که تسمیه برای افتتاح قرآن در هر رکعت مستقل است در
قرائت واجب است احتیاطا باعتبار اختلاف علما در بودن او جز فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافت و برانکه خواندن بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه السلام ولیکن اختلاف

است و جهر را اسرار ان و را آنها که عالمند با سرار شریعت ابوحنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مروی است از انس که گفت نماز گزاردم خلف
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را روایت کرده احمد و النسائی و ابن خزیمة و الدارقطنی و در جامع الاصول گفته
[illegible] در باب ترک جهر به بسمله از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح بعضی ضعیف و امام ابن تیمیه گفته است
که بعضی ائمه که در بسمله جهر میکردند برای بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که جهر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از جهت تعلیم بوده چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعض
سوره جهر میکرد تا بدانند که فلان سوره میخوانند تعلیما للامة کما قیل و صاحب سفر السعادة میگوید که آن حضرت در بعضی اوقات بسم الله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در
جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک جهر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر این است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشانند و غیر ایشان و آنها که بعد ایشان
اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق میگویند که جهر نکنند به بسم الله الرحمن الرحیم و بگویند آنرا در نفس خود آهسته و باب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم آورده
و در وی حدیثی آورده از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی که اسناد این حدیث قوی نیست و قائل شده اند باین جماعتی از صحابه که ابو هریره
و ابن عمر و ابن الزبیر از ایشانند و از بعضی از تابعین نیز روایت کرده اند و مذهب شافعی این است انتهی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است [illegible] تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح
گفته اند که این دو حدیث امثل احادیث است در جهر و شیخ ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد
و حماد و ابی حنیفه نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیثی صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب صحاح مشهوره
از تخریج حدیث و نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در
بتسمیه حدیثی و علی الجمله احادیث وارده درین باب اکثر راجح و ازجح جانب ترک است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است [illegible] مشهور شده است [illegible] مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه جهر بوده صحیح نیست و خود معلوم شد که مذهب ایشان و مذهب خلفا ترک جهر است بعد از آن فاتحه میخواندند و در آخر فاتحه آمین میگفتند و در نماز جهری [illegible] و مقتدیان نیز میگفتند
آمین [illegible] در جهر [illegible] در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک اختلاف گونه است مذهب امام ابو حنیفه اخفا است مطلقا و در جهر
حدیث رفع صوت با آمین [illegible] ابن مسعود آورده حدیث جهر را صحیح نموده و امام بخاری نیز [illegible] نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین [illegible] از عمر بن الخطاب رضی الله عنه
روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و [illegible] جمع الجوامع [illegible] ابی وائل آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند
بسم الله الرحمن الرحیم و نه تعوذ و نه بآمین و شیخ ابن الهمام از ابی وائل اخفا جهر را آورده و گفته [illegible] حدیث ابن مسعود است و در آنکه در بعضی روایات مد صوت آمده و این احتمال [illegible]
دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است بقرینه روایت دیگر که آمده رفع صوته و در بعضی روایات آمده [illegible] و در آمین دو لغت است
ممدود و مقصور [illegible] نیز جائز است [illegible] بتشدید [illegible] بعضی خطا است و مفسد نماز نیست زیرا که کلمه قرآن است [illegible] قول وی سبحانه و لا آمین البیت الحرام [illegible]
بعضی خطا نیست [illegible] اگر خطا هم باشد [illegible] کذا ذکره الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صوفی نیز [illegible]
در تخطئه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که تخطئه خطا است [illegible] از فاتحه سوره میخواندی در نماز صبح قرأت [illegible] از شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره [illegible]
در قراءت کردی و در سفر معوذتین خواندی و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجدة در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی [illegible]
[illegible] توقیت سوره و تعیین آن [illegible] شیخ ابن الهمام [illegible] اهل [illegible]
بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن [illegible] قراءة رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] قراءت آنها [illegible] شیخ ابن الهمام [illegible]
است انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه [illegible] ثابت نشده [illegible] از حدیث ابن عباس [illegible] و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده
[illegible] ذلک والله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خواندی و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة خواندی و قراءت سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است [illegible]
نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] از سوره های طویل یا قصیر [illegible] میخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست داده [illegible]

ابن عمر رضی الله عنهما وآنچه مشهور و معمول است و اکثر ائمه فقه بر آنند که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشاء از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه
وسلم همین نهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لا بد آنچه عمر نوشته خبر
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات بر خلاف آن مذکور شده صحیح است ولیکن حکم غالب بر آنست والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون از قرائت فارغ میشدند تکبیر گفتی و برکوع رفتی
و این تکبیر در حالت قیام است یا در حال انحطاط اکثر بر آنند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و همچنین چون سر بر میداشت از رکوع
و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هر بار که سر فرود می آورد و بر میداشت و این تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و
نزد ما بی رفع و این اختلاف عجیبی است میان حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعادة گفته که این حدیث از کثرت روایت متواتر مانند است و چهار صد اثر
از حضرت رسالت و صحابه درین باب صحیح شده عشره مبشره روایت کرده اند از و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علما روا دارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین
و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چون افتتاح میکرد و بر میداشت دو دست مبارک خود را تا محاذی میشد دو شانها را و چون برکوع میرفت و بر میداشت
سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل او
زاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث کرده اشارتی بر جحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب
حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز او بر نداشت دو دست را مگر در اول بار یعنی تکبیر افتتاح
و گفت ... درین باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل شده کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه
... از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنة النبی که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار ...
... آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین است امیر المومنین علی بن ابی طالب است و متعدد روایات آورده که
... در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر ندارد دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که
... در اول تکبیر افتتاح ... و ما سوی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی از مشکلات الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرد مجاهد
گزاردم نماز خلف ابن عمر پس ... که بر داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون
عمر و علی و ابن مسعود با قرب بمحل ایشان ... رسول صلی الله علیه وسلم بودند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد و آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد
و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده که گفت گزاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر بر نداشتند دستها را مگر نزد افتتاح ... و
... که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دستها را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس
... که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضی الله عنه بر داشت رسول
خدا ... ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح اکنون معلوم شد که اخبار و
آثار هر جانب رفع و عدم رفع ... ثابت است پس چاره نبود از آنکه گوییم رفع و عدم رفع هر دو بود یا باختلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین
ابن الهمام گفته که تحقیق است که در نماز ... حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بوده که منسوخ شده پس دور نیست که آن نیز از آن قبیل باشد مشمول
نسخ بود ... ثابت شده آنچه معارض اوست بقوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم مشروعیت زیراکه وی از جنس آن نیست
که ... مشروعیت بلکه از جنس خشوع و سکون است که مطلوب است در نماز باجماع روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از وائل
... رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بر میداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز را
مگر ... روز آیا وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مراجعه بیرون از حد شمار از عبد الله
که وی بر نمیداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و حدود وی و متفقد است احوال نبی را

صلی الله علیه وسلم ملازم است او را در سفر و حضر و گذاردن نماز را با حضرت مالا یجود و لا یکفی پس اخذ بقول وی نیز لتعارض ادلی بشدنا از افراد و مقابلیش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل
انتهما یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم و در شرح سفر السعادة کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک و در رکوع هر دو کف دست را بر زانو سخت کردی و در انگشتان
تفریج کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن بغیر ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آرنجهای از پهلو دور کردی و پشت را راست
کردی و سر را برابر پشت داشتی نه فرود بردی و نه بر داشتی و سه بار گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی است و گفته اند ادنی کمال است و اگر زیاده بر سه گوید فضیلت است بعد از آنکه وتر بود پنج یا
هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی تا ده گفته اند بعضی تا صد بعضی [illegible] و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در منفرد بود و امام مراعات حال [illegible] باید
لازم است که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم
ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و اندازه کردیم در رکوع و سجود او را به ده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده هم گفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را پیش از دستها بر
زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و بینی بعضی یعنی پیش تر از پیشانی نهاد که اقرب است و مذهب ابوحنیفه و شافعی و احمد همین است که زانوها پیشتر نهند
و مذهب مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده و سجده بر هفت عضو کردی روی و یدین و رکبتین و قدمین و بجبهه و الف هر دو کردی و در اکتفا
بجبهه تنها و الف اقوال است نزد حنفیه مختار [illegible] کذا فی شرح ابن الهمام و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه
ظاهر شدی سپیدی ابطین [illegible] بازوها را [illegible] در گذاشتی و در سجده سر مبارک میان دو کف دست نهادی [illegible]
[illegible] رکوع و سجود بودی [illegible] که قیام در رکوع و اعتدال [illegible] سجده و جلسه [illegible]
این [illegible] برانکه چون قیام [illegible] رکوع [illegible] و جلسه [illegible] قیام خفیف بودی [illegible] بمقدار قیام بودی [illegible]
[illegible] و این [illegible] غالب [illegible] و الا [illegible] چنانکه [illegible] و احیانا در نماز تهجد رکوع و سجود و قومه و جلسه [illegible] بود با قیام و احادیث در باب
اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه [illegible] فی السنت که [illegible] فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بدترین دزدیها دزدی از نماز
است گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد از نماز
حذیفه او را نزد خود طلبید گفت [illegible] نماز [illegible] نکردی اگر بمیری [illegible] بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که [illegible] است [illegible] محمد را
و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض است و بقول [illegible] نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز [illegible]
و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است و واجب سنون و میان آن سجده و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و
جلسه سنت است و بعضی مالکیه نیز برین اند و ایشان میگویند حقیقت رکوع انحنا است و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم اینها احمالی نیست تا احتیاج به بیان بود پس [illegible]
متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص یا تمام گردد و فاعل آن آثم و بعضی از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود
لازم گردد بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم که جایز نباشد و در [illegible] آمده که هر که ترک کند اعتدال الازم است
بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است و دافع از فرض ثانی است و این نقا ضامی است عدم سقوط را باطل و این لازم است رکن است نه واجب انتهی این در تعدیل
و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال بر کنی از رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع رأس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن بسجود ممکن
ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی از ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست [illegible]
نیست که دائم [illegible] بر یک نهج و بر یک قرار بود و احادیث بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمده آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشه مسجد
نشسته بود پس بگزارد و مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکردی نماز را آن مرد
رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد و باز فرمود بر و اعاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدای که فرستاده ترا براستی [illegible]
گزاردن بهتر ازین ای رسول خدا که چگونه گزارم نماز را پس آنحضرت بیان [illegible] قبله قیام و قرائت کرده فرمود برکوع کن تا قرار گیری در آن [illegible] سر بردار و سجود [illegible]

و ایشان همچنین فرموده در سجده و امام ابوحنیفه و محمد میگویند که اگر عمدا یا عادة صلوة بجهت آن بود تا نماز بر وجه کراهت واقع شود و نقصان بآن واقع نشود نه از جهت بطلان و فساد و چنین
بطور اول فرض بودی بر تقدیر [illegible] او اگر این چنین نماز کردی و تقصیر نمودی ادا بر آن نماز آن نماز و در آخر حدیث به روایت ابی داود و ترمذی [illegible] واقع شده
اذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصته من صلوتک پس تسمیه وی بنماز و وصف آن به نقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن والا فرمودی
به بطلان صلوة والله اعلم [illegible] بدانکه ادعیه مستحبه در صلوة چنانکه گذشت در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر بدان واقع شده که فرمود اجتهاد کنید در دعا در حالت سجود که سزاوار
است که دعا شما اجابت کرده شود [illegible] آمده [illegible] در حالت سجود [illegible] و دعا دو نوع است دعای ثنا و تمجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که [illegible] و ثنا در حضرت کریم و اهب [illegible] سوال و طلب است و بحکم من شغله ذکری
عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین [illegible] و ماثور در [illegible] هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که [illegible] که از اقتصار بر اذکار کنند [illegible] از اشتغال امر بدعا فارغ و بیرون نیستند و
شاید که [illegible] اینست که در نوافل [illegible] دعا [illegible] گردد و در فرایض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعضی احادیث نیز تخصیص بنوافل و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این
[illegible] را حرام [illegible] و [illegible] است که با وجود ورود احادیث صحیحه در عمل آنحضرت بان اطلاق حرام کنند و معلوم نمیشود که در مطلق صلوة حرام داشته فرایض و نوافل
بغایت بعید است [illegible] در فرایض داشته و این نیز بر تقدیری است که حرام معلوم نشود بنوافل آمده و در فرایض قطعا نامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم
[illegible] برای رکعت دوم [illegible] است و اینجا [illegible] قول است یکی آنکه بر زمین بنشیند و هر دو دست بر زمین نهاده برخیزد و این را جلسه استراحت گویند و اختلاف است
در حکم این جلسه بعضی [illegible] کرده اند چنانکه مذهب شافعی است که میگویند سنت اینست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی
حاجت کنند و گویند این [illegible] از جهت عذر و حاجت بود که [illegible] در عمر آن و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان می گویند که
[illegible] امام شافعی [illegible] است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه و سلم چون می بود در وتر نماز یعنی در
[illegible] بر زمین [illegible] است و [illegible] آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری را از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
[illegible] بسیار [illegible] خود را از سجده دوم [illegible] بر خاسته اند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت
[illegible] اکابر صحابه [illegible] اصحاب آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و [illegible] در اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که حرمت و در نزد آنحضرت
[illegible] و [illegible] ابو داود از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل
[illegible] است اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اینست که حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر و ضعف و هم برای [illegible] مذکور شد
[illegible] اینکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض پس جلسه استراحت سنت نزد امام ابوحنیفه و امام احمد اینست که هر دو دست را بر [illegible] بنهد و تکیه بر رکبتین
[illegible] ابی داود از وائل بن حجر آورده که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که برخاست بر رکبتین و اعتماد میکرد بر فخذین و هم ابو داود از ابن عمر آورده که حضرت
صلی الله علیه و سلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست وقت برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت [illegible] وقت برخاستن اعتماد بر زمین میکنند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت [illegible]
[illegible] بدان جایز است وصل و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بر آن نشستی و پای راست نصب کردی قول امام ابوحنیفه اینست و نزد امام شافعی همچنین
و این را افتراش گویند و ثانیه تورک مذهب ایشان اینست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کنند
چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته برآوردن دو پای از جانب یمین با القای الیها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین و دلیل ایشان حدیث
است که [illegible] از صحابه [illegible] نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در نماز که دو تشهد است در تشهد آخر تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اول
[illegible] و قیام [illegible] افتراش [illegible] تشهد اخیر عمل نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است مناسب آن باشد و اینچهار امام در مسئله بر چهار قول مختلف اند
حنفیه اینست که [illegible] که در حدیث مسلم از [illegible] و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین بود
[illegible] و نیز [illegible] است و افضل الاعمال احمزها در بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریقه افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث
آمده و [illegible] تشهد اخیر ایشان اثر احمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول ادعیه در آن چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود و تواند که از آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در بیان مختلفه هر یکی ازین طرق بلا جواز آمده باشد چنانکه شامل آن واعمال سنن و انواع فضل وزیع شده است و گویا از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة و چون تشهد
خواند هیات سرود دست راست بر ران نهادن ... و سنت است عقد و اشارت کردن نزد شافعیه عقد تسعة و خمسین است که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را ارسال کند و
طرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد و چنین تفسیر کرده علماء شافعیه عقد ثلاثة و خمسین را و سندانیشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین و صورتش قبض
خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر است و همین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض
جمیع اصابع یدیمنی و بسط سبابه و تحریک آن و مرشافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر هست و آن جمع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بردا شتن
در وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت
بجانب فوق نقیید تا موهم بجهت نشود و باید دانست که عقد اصابع یدیمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت سبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته
در باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری
از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متأخرین ایشان خلافی در میان
آمده است و ما اگر احادیث را تمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد محمد الله که در مواضع خود مذکور است و سخن از علمای مذهب بیاریم تا مسموع و مسند افتد و شمنی گوید امام ابی یوسف در امالی خود
ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بآن و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشارت میکرد و آنچه آنحضرت
کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس چه بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یعنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ
در وی پس چگونه کند نزد اشارت محل از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیه انتهی ذکر کرده که مکروه است اشارت
انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یعنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد رحمها الله و چنین مروی است از ابی یوسف
و علامه نجم الدین زاهد گفته چون متفق است روایات از اصحاب با جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بآن
اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن بر سنت و بر حدیث ابن زبیر
و حال آنکه در کتب احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق بار روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل
علی متقی رحمة الله علیه در باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده در باب عقد و اشارت را راجح ساخته است
و آن رساله را در شرح سفر السعادت و شرح مشکات ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب السلام علیک ایها النبی دو سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن بشر در نماز منهی
عنه است و مفسد او ست جواب داده اند که از خصائص او ست صلی الله علیه وسلم و در حقیقت این دعا است در نماز اگر چه بصیغه خطاب است و چون در اصل که قصه معراج است این چنین
واقع شده است همچنین نگاه داشته شد و این تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب با آنکه مقتضای سیاق لفظ غیبت است
چنانکه گویند التحیات لله والصلوة والطیبات والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا آمده تعلیم کرده صحابه را و صاحب مواهب لدنیه
بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد مر ایشان را بدخول در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن گشت دیده بصیرت
ایشان و آگاه شدند و دریافتند که آن بوساطت نبی الرحمة و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند وی و گفتند السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته انتهی و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان حقیقت محمدی است در ذرایر موجودات و حضور اوست در باطن عبید و انکشاف این حال است
در وقت صلوة که از فضل حالات و اقرب مقامات است هذا و کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آن سرور بود صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه بعد از آن
این چنین بسلام میفرستادند که السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد خود میفرمود اشهد ان لا اله الا الله واشهد انی
رسول الله رافعی که از ائمه مذهب شافعیه است این را گفته ولیکن روایت آن تصریح نشده نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی میفرمود اشهد انی رسول الله
در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که در سفری توشه های قوم تنگ گشت ... پس آنحضرت دعا کرد به برکت چنانکه تمامه لشکر پر کردند ظرفها را

ست و لا مدعی و دریاب یا غیره یا تشنه بخشند والله اعلم و در تغییر رد سلام و در صلوة کسوف از عایشه آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و مردم گرد وی ایستاده بودند
سیده که این چه حال است پس اشارت کرد آنحضرت بسوی آسمان ... جواب ... رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت است برای غیر رد سلام
آمده چنانکه برای نشستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه ... آنحضرت ... چون آمدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد
ست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکبار دیگر ام سلمه رضی الله عنها جاریه را بر آن حضرت فرستاد تا بپرسد از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز
مگر گزارده بود چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد و بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین
بسبب اجتماع وفود نتوانستم گزارد پس قضا کردم انرا و در اوایل اسلام رد سلام در نماز کردی پس از آن منسوخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی
زید بن ارقم آمده است که گفته بودیم که سلام میکردیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حال نماز رد می کرد بر ما چون از پیش نجاشی بازگشته آمدیم سلام کردیم بروی
صلی الله علیه و سلم رد نکرد بر ما سلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که
... از امر خود ... اکنون امر کرده که تکلم در نماز نکنید ... بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوشش دیگ
از وی میبود ... یعنی گریه میکرد و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از گریه و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر
از ... مفسد نیست و اگر تأوه بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف دوزخ و رغبت در بهشت آن
مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا و صوت از جهت آخرت اگر ...
... دارد مفسد بود و اگر نتواند از نگاهداشت مفسد نیست ... و گاه بحاجت تنحنح کردی ولی حاجت نه ولهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه
... است آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد ... در حکم عطسه ... باشد و اگر برای تحسین صوت کند نیز
... و اگر مقتدی تنحنح کند تا بداند امام ... و تنبیه کند امام خود را ... گفته اند که مراد به تنحنح ...
... وی حروف پیدا گردد ... و در نماز ... و در صحیح بخاری از انس آمده که گرفت عایشه پرده رنگین منقش که جانب خانه را پوشیده
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز مرا ... گفته اند که مراد پوشیده جانب
ست که ... که در جانب خانه داشت ... پوشیده بود ... کذا قال الابهری فی شرح المشکات و در مجمع البحار گفته که مثل حجله عروس
بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامه نقش دار پوشیده بود در نماز به علمهای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد جامه
... ابو جهم صحابی که جامه را بخشش کرده بود ... و انبجانیه او را بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول ساخت ... از علو مقام خشوع و حضور فرود تر
بود در حقیقت از برای تعلیم امت بود والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت ... دلیل است که در نماز چشم نمی پوشید ... و پوشیده نماند
... احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دائم و مستمر نبودی و ازینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی از
... تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلاف است در کراهت تغمیض عین و نزد ما مکروه است و
... گفته اند که حق آنست که اگر کسی از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب
... باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین والله اعلم وصل در بیان اذکار و دعوات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد صلوة میخواند روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار میکرد سه بار
... اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام
و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این را مسلم و ... روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود
و گمان میبردیم ما که این درنگ کردن برای آن بود که تا برگردند زنان پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد ... استمرار ... آنحضرت است

صلی الله علیه وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام در نشست مگر به همین مقدار و بعد از آن بر گردیدی گاهی بجانب راست و گاهی بجانب چپ [illegible]
شریف خود و دعاهای صحیح خوانده و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز
آمده و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور است مثل حصن حصین جزری و اذکار نووی و غیر آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلا او بعضا
باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و بعضی تصریح کرده است امام محیی الدین نواوی در دعوات استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیز همین نسق بوده الا که بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده
عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال از اقوال و مسندو ماثبت حال همچنین است و باعث اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکیر ترغیب و ترهیب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران لازم نباید والله اعلم و بعضی از ادعیه و اذکار که مشهور اند و نکته در آن مذکور است درینجا ذکر کرده میشود
اول استغفار سه بار باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته
شده مر اوزاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله و بعضی از ما و انان استشنا کنند و گویند که استغفار بعد از
نماز موهم است که نماز از جمله گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله کرامیان را مهدویه گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و مشهور و تقصیرات که در ادای
نماز واقع شده کافی است در استحباب استغفار و خود احمد از مورد سنت صحیح این گفتار ساقط است بعد از آن گفتی اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه
مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در اوراد مشایخ از این نیز زیاده تر گویند حینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده
لکن بعضی قد ذکره کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی
لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی بزرگان یعنی غنا و نسب [illegible] نیز خوانده اند یعنی کار [illegible] و جهد است
کوشش و اجتهاد و علت نیست و گفته اند که ضعیف است و مختار فتح است یعنی اول و گفتی لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه و له النعمة و له الفضل و له الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین
و لو کره الکافرون امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر و دارد عقب سلام و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر
الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیوخنا فی الحدیث فی شرح المشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با علا صوت میگفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع انواع اخفا است در ذکر و دعا
بهم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم بود و اگر در جایی دیگر امام را مصلحت در جهر و اعلان بود [illegible] تعلیم یا اعلام کند درست است بلکه مستحسن باشد
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت است و مراد بمعوذات [illegible] معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بلکه
اقل الجمع اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارند که در وی برائت است از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه
تعویض و توکل شامل معوذتین احتمال آن نیز دارد مثل قول وی سبحانه قل اعوذ بک من همزات الشیاطین و قول وی عز و جل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه و ان
یکاد الذین کفروا الایه یا مراد بکلمات معوذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد و آیة الکرسی بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و وصیت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود و الله من دوست میدارم ترا ای معاذ [illegible]
ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز و این حدیث معروف است میان علما و مسلسل است بالمحبة الی الآن و این فقیر نیز از طریق بعضی علمای یمن بدان مشرف شده است
و یکی از وردهای صحیح و مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه تکلم کند و در روایت پیش از آنکه بگرداند از نماز و در دو زانو نشسته ده بار بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهورترین اوراد بعد از فرایض ذکر معقبات است
بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلمات است که پی یکدیگر می آیند سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار
تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار تا صد تمام شود و در روایتی
سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله بیست و پنج بار و در حدیث جامع الاصول [illegible]

بزرید بر ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی میگوید امر کرد
شما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت آری گفت اگر گردانید این را بیست و پنج بار و بگوئید تهلیل را داخل این نمی سازید
هر یکی را چون صباح شد آن انصاری نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب خود را عرض کرد فرمود همچنین کنید که او میگوید چون با رسول الله صلی الله علیه و سلم
تسبیح سی و سه شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار
شود و بعضی از علما گفته اند که این روایت همانا تفسیر بعضی از روایات است یا حدیث ابی هریره که تسبیح و تحمید و تکبیر دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر فهم است چه مراد
آنست که مجموع سی و سه بار گوید در احادیث دیگر مخصوص بعلیحده گفته است و در صحیحین در ثواب این معقبات آمده است که هر که از ایشان بعد از نماز بگوید آمرزیده شود گناهان اگر چه باشند
مانند کف دریا و نیز آمده است که ابو هریره گفت که آمدند فقرای مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفتند یا رسول الله بردند توانگران درجات بلند و نعیم مقیم
فرمود چه سبب گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما داریم و تصدق میکنند ایشان و ما نمیکنیم و آزاد میکنند و ما نمیتوانیم فرمود آیا تعلیم کنم شما را چیزی که اگر بکنید
شما از آنکس بالاتر نصیب شود که شمار است تسبیح و تحمید و تکبیر دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مره پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله
یاران مالک اغنیا این نیز از شنیدند و بدان عمل کردند و برابر گشتند در این عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر
[illegible] محبت در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید [illegible] که ایشان پانصد سال پیشتر از اغنیا
ببهشت [illegible] و در مشکوة از ابی داود [illegible] حدیثی آورده و این جزای فقر و سبکباری است که فقرا دارند در حساب و سوال نعیم دنیا موافقت کنند
[illegible] فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت [illegible] درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع آمده و در
حدیث [illegible] مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ورد را که در وقت خواب گفتن نیز آمده و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اهل بیت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما تعلیم نموده
بسند [illegible] روایت است که آمد فاطمه نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالی که [illegible] از آنحضرت خادم را یعنی چاکر که خدمت کند و آورده اند که در دست مبارک
رضی الله عنها از [illegible] آسیا گردانیدن [illegible] بسته بود و [illegible] ردای مبارک از غبار جاروب دادن [illegible] و چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت
[illegible] آمد [illegible] که فاطمه [illegible] برای طلب خادم آمده بود نیافت [illegible] آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود نزد ما باقی
نیست و چون از جای بیا خبر کنم ترا بهتر از آن [illegible] یا فاطمه [illegible] دنیا سهل است [illegible] یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن [illegible] خانه خود [illegible] ترا
چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح [illegible] خدا [illegible] سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر میگوئی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی
روایات آمده که یکی از آنها [illegible] سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی و فاطمه این ورد
را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشده در لیله صفین تا آخر شب بیاد من آمد و خواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذارد
نماز صبح را بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر ده بار و بعد از نماز مغرب نیز ده بار چنانکه گذشت دیگر از اورادی که بعد از نماز فرض [illegible] آیة
الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده [illegible] این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی
چنانکه عادت اوست از افراط در مبادرت بحکم بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بر وی از این جهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة
الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز آینده و این را جماعتی
از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را [illegible] آورده که گفت شنیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت یعنی نیست مانع برای
دخول جنت که بغیر از موت [illegible] و هر که بخواند او در هنگامی که بخوابد در رود ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد وی اند
رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی [illegible] آمده که [illegible] قرائت

الله لا اله الا هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروف است و بعد ازان که احادیث در باب اشیاء متعدده

واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانکه ادعیه مذکوره آیة الکرسی و معقبات و غیران و مراد بحدیث اتصال به نماز نیست بلکه فصل بان محال است بلکه مراد عدم فصل است به چیزی که در عرف اشتغال

بدان از جنس اعراض باشد چنان که اشتغال بتغییر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت بسیار کند که کثرت عرفی نام است ضرر ندارد و بسیار بعد از فراغ از نماز هر چه مروی شده مذکور بخوانند عقیب او و در برابر است

با آنکه بسبب اشتغال سنت را بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تعاقب گردد و این جا محل نظر است و ظاهر است که بکر و خصوصاً بر قول کسی که سنت

بعد از وصل سنت با فرض در سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و

اذکار در ادبار صلوات تقاضا می کند وصل نهار الفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت با اشتغال آنچه از توابع نماز نیست کفایت میکنند و دران اختلاف است علما را در اولیت

وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام سنت متصل بفرض مسنون است و درین میان مشغول السنن و نوافل نباید شد و این قول مخالف حدیثی است که در نهی از وصل

واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت اسنا دو روی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابکبیر و اولی را تا متصل گذارد و سنت را عمر رضی الله

عنه دو شل و را گرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر ازانکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیند مدانست ای ابن خطاب رضی الله عنه

پس مختار فصل است بعضی ادعیه و اذکار و لکن اولی آنست که فصل کند بعضی اذکار و ادعیه مختصر و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخوانند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله

علیه وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن علما گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه

و سنت و این منافات ندارد با اولویت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اوست و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد

آنها سنت است مکروه است امام را انتظار و باید که بایستد بتطوع و بتطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود به سمت راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود تا

برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه نیست که در امکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود و یا بگردد مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل

سبوقی نباشد و بعد برابر است در سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکر ذکره الکمال فی شرح ابن الهمام و اکره وارد شده است که تعجیل کند برای سنت سوی

منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر ده بار چنانکه گفته شد که اینقدر منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بخواند در تعجیل این کرامت

بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت در خواندن آن بعد از فراغ ازان و دعای سبحان الله

فصل در بیان سجده سهو بدانکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جایز نیست بالاتفاق و در افعال چه در نماز و چه

در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز اوست و در حقیقه آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باقیت شرایع احکام و در باقیت سجده افتدا بآنحضرت علیه الصلوة

والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع در آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو برد لازم است چنانکه در صورت شک میان لیکن این تکلیف با اقتدا در باب

سعادت اقتدا اتمام می شود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراموشی داده می شوم تا سنت گردانم آنچه در خبر و خبرای آن مشروع گردد و در صحیح مسلم السجاده گفت

که بیفت مرفوع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول در نماز ظهر بود که در تشهد اول نه نشست و برخاست چون تمام کرد نماز

را دو سجده کرد پس سلام داد دوم آنکه در یکی از رکعت دیگر دو رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت بعد ازان یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام سجده کرد و بعد

ازان دو سجده دیگر باز سلام داد و در حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذو الیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پیغمبر پرسید که آیا کوتاه شده نماز یا فراموش کرده ای یا

رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و در حدیث دو اشکال است یکی آنکه این اخبار است بخلاف واقع و جواب وارد بر عدم جواز سهو در اقوال اخبار و خلاف افعال است و اشکال دیگر در وقوع کلام

و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در ظن من هیچ کدام نبود ... درین خبر دروغ نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا آنکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن [illegible] معلوم شد که تمام نشده است لیکن تمام کند و این پیش از تکلم ذی الیدین است [illegible] و کلام در نماز [illegible]
شیخ ابن [illegible] در شرح [illegible] سجده سهو [illegible] از نماز بیرون آمد یک رکعت باقی مانده بود و چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب [illegible]
بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت [illegible] کرده و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و باز گشت و در حدیث ذکر
سجده سهو نیست تا بگوید مقام اقتضای آن کرده [illegible] شافعی سجده سهو واجب نیست [illegible] و در شرح ابن الهمام از تحفه
حنفیه نقل کرده است [illegible] نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد و صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب
گفتند پنج رکعت گذاردی [illegible] سجده سهو برد و سلام داد [illegible] انما انا بشر انسی کما تنسون الحدیث [illegible] تفصیل [illegible]
و در فقه [illegible] نماز [illegible] رکعت نماز گزارد [illegible] و صحابه [illegible] اعلام کردند بمسجد باز گشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده
کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع [illegible] قیاس کرده اند و داود ظاهری که امام اهل الظواهر است و بجهات ظواهر قومی اند که [illegible]
[illegible] منصوص [illegible] بران قیاس [illegible] سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرده و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده
نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بعضی مواضع سجده [illegible] از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را [illegible] سلام میکند [illegible]
احادیث [illegible] امام ابو حنیفه ترجیح [illegible] بعد از سلام میکند [illegible] از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بعد از سلام [illegible] ابو داؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول اقوی است
از فعل [illegible] اصول [illegible] قیاس [illegible] زیرا که سجود سهو [illegible]
از سلام باید کرد تا اگر سهو [illegible] واقع شود [illegible] قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و
ابن الزبیر [illegible] و نماز آنحضرت [illegible] در تردد افتد و ندانند که چند رکعت گذارده [illegible] جانب [illegible]
[illegible] و بالجمله
[illegible] از شیطان است [illegible]
آمده [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] اگر کسی در شک افتد و ندانست که سه رکعت گذارده یا چهار [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد سجده سهو کند و امام ابو حنیفه رحمه
الله علیه میگوید که تحری کند [illegible] اگر ظن غالب [illegible] بر یقین کند [illegible]
طعن کرده اند که [illegible]
مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب فلیتم علیه [illegible] الشیخ و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد [illegible]
فلیتحر الصواب ثم لیسجد سجدتین بعد ما یسلم [illegible] ترمذی گفته که بعضی اهل علم در صورت شک گویند اعاده کنند نماز را [illegible] مذهب امام ابو حنیفه است اگر اول بار در شک
افتاده [illegible] امام محمد [illegible] تحری [illegible] غالب
[illegible] امام شافعی و امام مالک و امام احمد [illegible]
[illegible] در شرح مشکات [illegible]
[illegible] امام شافعی [illegible] امام احمد [illegible]
اگر در نماز [illegible]

گویند که سجده جزو صلوة نیست که سجده تخفیف اقتصار بر آن کرده شد پس فرض باشد چنانکه در قیام نماز جنازه و لیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قایل شدیم و دیگر

دیگر تحدیث زید بن ثابت است که گفت سوره النجم را نزد آنحضرت خواندند و سجده نکرد و جواب آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد

و نیز تواند که قراءت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد. سیوم بیان جواز تاخیر یا این مخصوص بسجده والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرط

و سجده تلاوت است و از مجلس خلافی در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم سیر او نرفته مگر شعبی

و بیهقی باسناد صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده شده میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا نافی در

حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راه میرفت و اشارتی بسجده میکرد و تعبیر سجده قبله و بی وضو میگذشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده

تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع یعنی اگر اتفاقا بی قصد آیت سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب

نگردد و گویا قاری حکم امام دارد و نسبت با سامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر آن کسی است که بقصد قراءت کند نه بر قصد حکایت چنانچه قصه

خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ائمه آنست که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا قال النبی علیه الصلوة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده تکبیر گویند و سر بر

مند و نیست دست واجب و مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام هم است اما تشهد نزد هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و افضل باشد و تسبیح این سجده

تسبیح سجده نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال ارفع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح

خصوصا نزد حنفیه دعا و سجده نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی تا

الی واخر و دعاهای آمده که می گفت این را در سجود قرآن در شب گفته اند حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا میخواندند رب الی ظلمت نفسی فاغفرلی و نیز بعضی سبحانه

ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و در قرآن آیت را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و چنین میگویند و مناسب بود که در سجده این دعا خواندی و مروی

اللهم اکتب لی بها عندک اجرا وضع عنی بها وزرا و اجعلها لی عندک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود در ترمذی از ابن عباس آمده که مردی بحضرت رسول الله صلی

الله علیه و سلم آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پس درختی نماز میگزاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده افتاد و این دعا میخواند و گفت ابن عباس پس آنحضرت

آیت سجده را خوانده سجده کرد و همین دعا را خواند وقتی که از خواب دیده بود نقل کرد قال الترمذی حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که آنحضرت سجده کرد پیغمبر

صلی الله علیه و سلم بسوره النجم که در آخر آیه سجده دارد و سجده کرد با وی مسلمانان و کافران و جن و انس مگر پیری از قریش که کفی از خاک برداشت

و با پیشانی خود برد گفت مرا این کافیست و بعد از آن دیدم که کشته شد در حالت کفر تا آخر، و قصه مشرکان که با حضرت سجده کردند آن بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلاوت میکرد

سبحانک سجده دانند در اول سوره سجده و مسلمانان بحکم متابعت آنحضرت سجده کردند امتثال امر الهی و مشرکان بجهت استماع اسماء الهه ایشان بود از لات و عزی که در

سوره مذکور یا از جهت ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شانه در طلوع انوار عظمت و عزت صمدیت در مقام جمع حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم پیش که تا شیطان

الشیطان باطل شد و از سجود و انکار شکسته مجبور شد مگر آن که بسیار شقی و طاغی و ملعون بود که کفی از خاک برگرفت و بر پیشانی خود زد و گفت مرا همین بس است و آن کس از روسای

قریش بود که بجهنم رفتند و درینجا قصه ایست که از وضع زنادقه و ملاحده است و مفسران ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که سولفان بذکر عجایب و غرایب اند نقل کرده اند و علما پی کرده اند و علمای محدثین حکم بوضع

آن کرده و در رد و ابطال آن نوشته اند و آن این است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ذکر اسماء لات و عزی و مناة کرد مدح ایشان کرده گفت تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و این بر

زبان آنحضرت جاری شد با شیطان القا کرد و مشرکان شنیده بسجده افتادند و گفتند اکنون محمد مدح الهه ما کرد و ما با وی صلح کنیم و تا سجده کردیم

خاتم فهمی دیست عظیم بهم رسانیده است این بیان شنیعه مزخرف که بهتان عظیم است برای ایشان که این چنین کلمات بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بالقای شیطان جاری شد

آنحضرت تنزیل کرد بر آنحضرت آیه این آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم و این قصه

عقلا و نقلا باطل و موضوع است و در این آیه تفسیری دیگر است که مناسب در وی نیست و این قصه را اهل علم و مع انکار علما اختلاف کرده اند و سجده شکر که

خارج صلوة کنند آیا جایز و مشروع است و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه [illegible]

مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهة و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است دیگر سجده تلاوت
است و در آن خلافی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آن است که این مکروه است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در سجده شکر
نزد امام شافعی سنت و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردد و نزد امام ابوحنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است
و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود موجب تکلیف ما لا یطاق باشد و گویند مراد
بسجود که در باب شکر آمده است در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کرده اند یا منسوخ است و لیکن آنها که قائلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز چنین
واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی از خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست
نباشد و یک قسم دیگر است که آن را سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقهیه رخصتی در آن واقع شده مختار کراهت و حرمت آن است و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن
ابی داود از ابی بکره رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبری که خوشحال میساخت بر روی می افتاد سجده کنان مر خدا را جهت شکر کردن مر او را و اخرجه
دارالسنن نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیرالمومنین علی رضی الله عنه از زمین یمن متضمن اینکه قبیله همدان اسلام آورده رسید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد بر آن قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت یافت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم به اینکه هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی ده صلوة بر وی فرستد و هر که یکبار سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در ساعت شکر این نعمت گزارد و سجده کرد و بغایت طول کرد چنانکه بیننده گمان برد که روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن انسلاخ پذیرفت و یکبار شخصی کوتاه بالای [illegible]
ضعیف الحرکت ناقص الخلقت را بدید سجده شکر کرد و خبر این نیز در حدیث آمده و در صحیح نیز آمده که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود
[illegible] فرعون هذه الامة و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گزارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار [illegible]
که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرای اسلام است و یکی از آن سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و
توبه و رجوع برحمت کردند و پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم
الایه و این قصه دور و دراز است و در رجال مشکوة و در شرح سفرالسعادة آنرا ذکر کردیم فلیطلب ثمه و امیرالمومنین ابوبکر صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد
و قصه وی مشهور است و امیرالمومنین علی رضی الله عنه چون ذوالثدیه را که از رؤسای خوارج در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه وی و حال خوارج نیز در کتب احادیث و سیر
مذکور است و چیزی از آن نیز در شرح سفرالسعادة و شرح مشکوة ذکر کرده شده است و **فصل** در ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم است و سیوطی بفتح میم فصل
نیز گفته و از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرائت سبعه بضم میم است و سکون از شواذ است و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و با و موحده میخواندند
و جمعه اسم اسلامی است بجهت اجتماع ناس در وی برای نماز کذا قیل و تحقیق آن است که عروبه نام قدیم او است در جاهلیت و هم در جاهلیت تغییر داده از برای جهت اجتماع قریش در وی با آنکه جمع نماز جمعه
شدند [illegible] چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند **فایده** و نامهای قدیم هفته این بود اول اهون جبار [illegible] عروبه شیار و این نیز در زمان جاهلیت نیز [illegible]
داشته و در اسلام بتقریب فضائل و خصائص [illegible] و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما پس بود یهود را روز شنبه و نصاری را روز یکشنبه
[illegible] پس آورد ما را و هدایت کرد ما را [illegible] روز جمعه [illegible] و نصاری را روز [illegible] کردن [illegible]
[illegible] اجتماع نمودن [illegible] بعبادت شکر نعمت [illegible] کردند و [illegible] اختیار کردند [illegible] افرینش است و روز
[illegible] اشتغال [illegible] بعبادت مشغول شوند و گفتند نصاری که [illegible] ابتدای آفرینش است [illegible]
[illegible] بعبادت [illegible] ایشان [illegible] کدام است [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا نودی [illegible]
[illegible]

و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در روز وی او نسبت باشد و تمیز از سایر ایام چیزی پیدا گردد که منقطع نشود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت وجود او بی واسطه
بود از شکر نعمتهای خارج از ذات و ظاهر در اینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز ولیکن ابن حجر در صحیح بخاری گفت که جمع گشتند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و پیش از نزول قرآن از آنها گفتند چون یهود و نصاری را روزی هست که در وی جمع میشوند در هر هفته برای عبادت ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی
را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگرچه این خصوصیات که در نماز جمعه است نبود و بعد از نازل شدن
قرآن با این خصوصیات و انعقاد روز مقصود و کافیست قدر بود در حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و این حدیث معلوم می شود
که افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عید و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی از این دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل
ایام هفته است و روز عرفه افضل ایام سنه و شیخ محقق [illegible] اختلاف [illegible] در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرموده رحمه الله علیه که شب جمعه افضل است زیرا که علوق آنحضرت در رحم
ام شد در شب جمعه در آمده و در ایام منا بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعه شد در وی خلق
عالم و پیدا کرده شد آدم علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد در بهشت در روز جمعه بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین در روز جمعه و مرده آدم در روز جمعه و در وی بر پا
شود قیامت و در [illegible] و روایت صحیحه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع وارد در وی زیرا که بجهت آنکه خروج و هبوط آدم علیه السلام و آمدن وی در این عالم متضمن حکمتها است
که حصر آن از دایره امکان بیرون است و موت موصل است بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصل است بنعیم جنت و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصایص
و فضایل یوم الجمعه بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است که هرچه بنده در وی از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم در این ساعت خلاف است و در قول
بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرتفع شد و این قول مردود است و از ابو هریره رضی الله عنه پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت
روز جمعه مستجاب بود در دعا بر داشته شد ابو هریره فرمود دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه و قول دوم آن صحیح است که چنانچه در زمان
آنحضرت بوده همچنان در وی [illegible] باقی است و در اینجا نیز دو قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را در جمیع اوقات مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه مثل شب قدر در عشره
آخر اکثر بر آنند که متعین است و در اینجا اقوال شده زیاده بر سی و اند قول و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن اقوال ذکر کرده
و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان کرده در آن تلخیص نموده است و ما در شرح سفر السعادة اشاره نکرده ایم و ارجح اقوال دو قول است اول آنکه از جلوس
امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلاف است علما را در ترجیح یکی از این دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث وارد در آن تقویت
و تائید نموده و صاحب سفر السعادة گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن
مجلس برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکردند در آنکه آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آرند که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر کند
او را بآخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده والله اعلم و دیگر از جمله خصایص آنکه درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در این روز بمقام اجابت و قبول میرسد و دیگر آنکه در وی نمازی است که اعظم فرایض اسلام است و نهادن آن موجب ختم بر قلوب و نوشتن از جمله منافقان است و غسل در وی
موکده است نزد جمیع و اجب و تطیب و مسواک و تحمل ثیاب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی خوشبوی کردن آن مستحب است و در این خوشبو تر جمعی از علما صلوة نافله در
وقت استوا مکروه نیست در روز جمعه ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ در آنوقت می افروزند الا روز
جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب می شوند از جهة ظهور آثار رحمت در وی و این بواسطه است از برای تفرغ مر عبادت را
و نسبت او بسایر ایام چون نسبت شهر رمضان است بسایر شهور و ساعت اجابت در وی مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عید است مر مسلمانان را که در هر هفته
مکرر میشود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعه سید الایام و اعظمها عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر و هر که بمیرد در روز یا شب جمعه ثواب یک ساله [illegible]
[illegible]
[illegible] از برای قیام تکلیف و ایمان [illegible]

این ساعت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین روز مستحب است و عادت در حرمین شریفین برین است و روزه داشتن روز جمعه علی الانفراد
پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم مکروه است و روایت است از امام ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما که مکروه نیست و این نهی مخصوص است با جماع [illegible]
برای وعظ و تذکیر بطریق وجوب در خطبه جمعه بسته است و وارد شده است که اجماع می‌کنند در شب جمعه ازواج ذکره ابن القیم در کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نیز
اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علمای برای این وجوه گفته اند که تا تمام است فظاهر نیز و این مسکین [illegible] است که این شارت است با آنکه طالب باید که همیشه مشغول طاعت و
عبادت باشد تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست و فضل موت در روز جمعه و شب آن ایمن از عذاب قبر آثار وارد شده سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد
[illegible] آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در الالقاب از ابن عمر و از ابونعیم در حلیه از جابر آورده
کسی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر وی است مهر شهدا [illegible] نیز وارد شده است که [illegible] می شود در روز
جمعه شصد هزار کس و صد هزار کس در شب جمعه و در روایتی [illegible] و می نشینند ملائکه با صحیفه‌ها در روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن هر قوم الاول فالاول تا چون
بیرون آید امام برای خطبه بر می‌دارند صحیفه‌ها را و می‌روند و در [illegible] حسنات مضاعف میکرد و درین روز حسنات و دو رکعت نماز در روز جمعه افضل است از هزار رکعت در غیر آن و
یک تسبیح از هزار تسبیح و آمده است که چون حقتعالی تبارک و تعالی می برانگیزد ایام را روز قیامت بهیئت و صورتی که دارند می برانگیزد روز جمعه را درخشنده تابان و اهل جمعه را
در [illegible] روز جمعه برای ایشان [illegible] و رنگهای ایشان و صفا سفید مثل برف و بویهای ایشان مثل بوی مشک [illegible] خوض می کنند در
کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس [illegible] از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت [illegible] ایشان را [illegible] برای خدا
اذان گفته باشند [illegible] و کراهیت بیع نزد اذان و استحباب [illegible] نماز آن نیز از خصائص جمعه است و قرائت سوره الم السجده و سوره هل اتی علی الانسان در نماز
فجر و خواندن سوره جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سوره الغاشیه در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز مغرب شب وی و خواندن سوره
جمعه و منافقون در نماز عشای وی نیز مسنون است و شافعیه التزام [illegible] هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه مکروه میدارند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محققین حنفیه [illegible]
[illegible] که همچنین باید کرد و گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده در آن و گفته که مقتضای دلیل کراهیت است و [illegible] باقی و عدم جواز [illegible] آن
است و عدم مداومت است نه مداومت عدم [illegible] بنده مسکین [illegible] که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] نمود و باشد که [illegible]
عادت شریفه [illegible] باشند [illegible] بخوانند و گاه گاه ترک کنند [illegible] و فضایل خواندن سوره کهف
در شب جمعه و روز جمعه بطریق متعدده وارد شده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن [illegible] روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی تا
بلندی آسمان و [illegible] و بخشیده شود برای وی [illegible] صغائر اگرچه [illegible]
ولکن تخصیص [illegible] والله اعلم و فصل و بالجمله روز جمعه روز شریف عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد [illegible]
است که وارد شده است [illegible] حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه [illegible] اهل این روز را که حاضر میشوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و سو تعالی پس بگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام [illegible] آنچه شما را [illegible] بهشت [illegible] آنچه خواهید [illegible] پس بگوید پروردگار را [illegible]

از تو رضامندی [illegible] پس بگوید پروردگار تعالی [illegible] راضی [illegible] بودم [illegible] شما [illegible] بهشت [illegible] از من بالاتر [illegible] در بهشت [illegible]

در سر [illegible] فضل من [illegible] بگوید [illegible] پس [illegible] سخن [illegible] پروردگار [illegible]

[illegible] مقاصد و منتها مطالب [illegible] است که بالاتر از این مطلوب [illegible] سوال [illegible] این [illegible] موسی علیه السلام [illegible] از وقت طلبید

[illegible] مجروح زخم [illegible] وقت [illegible] سوال [illegible] شود که اصل [illegible] سوال [illegible] وقت است

[illegible] از وقت طلبید [illegible] پروردگار تعالی [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] ایشان از [illegible] جمال و جلال [illegible] ایشان و باقی مانند در بهشت [illegible] زوال [illegible]

[illegible] جمال [illegible] بندگان [illegible]

[illegible] صفات که جمال [illegible] آن نعیم

[illegible] ایشان [illegible] خود و حال آنکه

داده شده [illegible] از ایشان [illegible] جمال [illegible] صفات است [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

است [illegible] ایشان [illegible] رجوع نماید [illegible] که پیش از این

[illegible] ایشان را [illegible] صورت [illegible]

[illegible] جمال [illegible] پروردگار [illegible] ذات [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ذات [illegible] مخلوق [illegible]

[illegible] جلال ایشان را از عظمت و جلال [illegible] عظمت جلال [illegible] از ذات [illegible]

و تقدیس [illegible] عظمت و جلال [illegible] عظمت و جلال [illegible]

[illegible] گفت که [illegible] مرئی است از

[illegible] شکل و لون است [illegible] جسم [illegible] صفات جسم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] کرامت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] و فصل چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بلال [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] از این اذان [illegible] ابوبکر رضی الله عنه [illegible]

بیرون مسجد در بازار مدینه [illegible] روایات آمده [illegible] عمر رضی الله عنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

حاصل میشود و اذان وقت خطبه برای تنبیه قوم است بر آمدن امام برای خطبه و التزام انصات و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند در زمان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نبود و در زمان صحابه رضی الله عنهم نیز نبود از بعضی ثقات [illegible] اول کسی بعد [illegible] اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شده [illegible] باید که منع نمایند [illegible] اول [illegible] اگر خواهند
به قصد اعلام الصلوة [illegible] گویند چنانکه در بعضی بلاد [illegible] و در بعضی کتب [illegible] که اذان اول از محدثات بنی امیه است [illegible] آن خواهد بود که [illegible]
[illegible] که عثمان رضی الله عنه [illegible] هشام بن عبد الملک [illegible] خلفاء راشدین [illegible] بدعت [illegible] گفت و اگر بعضی از
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین عمر [illegible] جماعت تراویح آمده که گفت نعمت البدعة
[illegible] بدعت حسنه است [illegible] فعل عثمان رضی الله عنه اجماع سکوتی بود [illegible] انکار نکردند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون خطبه خواندی آواز بلند
کردی [illegible] مبالغه [illegible] [illegible] و انذار و غضب [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] منذر جیش است که میگوید صبحکم و مساکم [illegible]
اعلام میکند که در وقت صبح [illegible] غارت [illegible] میفرمودی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد
و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم [illegible] و کل ضلالة فی النار [illegible]
[illegible] فتح الباری [illegible] طبرانی [illegible] مرفوع [illegible] اشعری رضی الله عنه [illegible]
[illegible] حدیث مرفوع [illegible] فصل خطاب [illegible] داود [illegible] و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب [illegible]
[illegible] و ثابت است [illegible] جمع کرده شده است میان این اقوال [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] گفته اند که چون خطبه [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
[illegible] شافعیه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت خطبه [illegible] نماز [illegible] در روایت مسلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] در روایت ابی داود [illegible] نماز [illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] طاعت و عبادت [illegible] مشغول باشند [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] امام [illegible] الحمد لله [illegible] سبحان الله [illegible] خطبه کافی است [illegible]
[illegible] قرآن مجید فاسعوا الی ذکر الله [illegible] خطبه است [illegible] ذکر الله [illegible] امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه [illegible] الحمد لله گفت [illegible] شرح ابن الهمام [illegible] عثمان رضی الله
عنه [illegible] در کتب حدیث [illegible] کتب فقه و چون در مسجد در آمدی [illegible] سلام کردی [illegible] منبر بر آمدی رو
بسوی مردمان آوردی و دیگر باره سلام کردی آنگاه بنشستی [illegible] خطبه [illegible] سایل [illegible]
سخن [illegible] حاجت [illegible] جواب [illegible] آنگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید [illegible]
[illegible] از منبر فرود آمد [illegible] ایشان را [illegible] آمد [illegible] سلام [illegible] از منبر [illegible]
[illegible] بر منبر آمد و خطبه را تمام کرد [illegible]

دیگر تعرض کردی بایشان چیزی بودی از ثواب و در اسم و خیرات و مانکه ملا اینها را از خصایص آنحضرت شمرده اند والله اعلم و چون [illegible] فارغ شدندی [illegible]

بیرون آمدی از حجره اگر در خانه بودی یا از مسجد اگر در مسجد بودی تنها و شاید پیشتر می بودی چنانکه الآن [illegible] در بیرون آمدن [illegible]

در همه جمعه [illegible] با جماعه کثیر از علما با وضع غریب برآیند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز طریق [illegible] نبودی [illegible]

جامه سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی ولیکن در مشکاة از مسلم روایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواند [illegible] عمامه سیاه

سیاه بود که کناره آن [illegible] میان [illegible] روز جمعه [illegible] مستحب است و نزد حنفیه در جمیع اوقات [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

خاموش نشستن نزد خطبه و استماع آن فرمود کسیکه تکلم کند و حال آنکه امام خطبه میخواند حال او مثال وی همچو مثال حماری است که برمیدارد کتابها را [illegible] و کسی که

این آیه نازل شده در شان ایشان است و [illegible] ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که [illegible] میکند و [illegible]

بدان و نیز فرمود هر که بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش پس تحقیق لغو گفت [illegible] در این امر کردن [illegible]

بدان امر کرده [illegible] و هر که لغو گفت نیست جمعه مر او را [illegible] کلام لغو [illegible] فی الصراح لغو بیهوده [illegible]

اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و مذهب امام مالک [illegible] و امام شافعی از ایشان است [illegible]

ست و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از [illegible] قلیل از تابعین خلاف کرده اند [illegible]

وارد [illegible] رخصت کرده اند در مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا [illegible]

نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را [illegible] و نزد صاحبین [illegible] خروج پیش از شروع در خطبه [illegible]

زیرا که این وقت استماع نیست بخلاف [illegible] نماز که امتداد می دارد و شاید که قطع آن [illegible] شروع در خطبه [illegible]

در وقت خطبه درست [illegible] کراهت و نیز اختلاف است در آنکه دور نشسته است و [illegible] میشنود و سکوت کند [illegible]

خطبه با مشغول بودن به ذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات سلاطین بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرام است [illegible]

و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد اسلام و [illegible] از ابی یوسف [illegible]

اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است [illegible] بخلاف خطبه [illegible] استماع خطبه [illegible]

اشارت بچشم و دست مکروه بود [illegible] و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف آمده انتهی و آنحضرت [illegible] سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک

المنافقون میخواند و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواند و در عیدین نیز این دو سوره میخواند [illegible]

سوره میخواند و فصل در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] ترک [illegible]

و [illegible] ازان [illegible] اختلاف است در آنکه قیام لیل که یعنی نماز تهجد [illegible] فرض بود بر آنحضرت [illegible]

گویند نافله از نفل گویند یعنی زیاده بر فرض [illegible] نافله یعنی زیاده [illegible] فریضه زائده علی الفرائض [illegible]

نافله لک که مقید اختصاص بآنحضرت است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

و معصوم است [illegible] برای رفع درجات بود [illegible]

می [illegible] نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال دوازده رکعت نماز بجای آن بگذاردی [illegible]

بر وی صلی الله علیه و سلم [illegible] ایستادی که پایهای مبارک وی ورم کردی و در حدیث عائشه آمده که [illegible]

[illegible] گفته اند که قیام لیل [illegible] تفصیل [illegible] و قرات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم و

اصحاب وی رضی الله عنهم [illegible] یکسال [illegible] منسوخ گشت [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible] صلی الله علیه وسلم در شب سیزده رکعت [illegible] دو گانه و سه رکعت وتر [illegible] شافعی [illegible]

[illegible] سلام [illegible] رکعت [illegible] سلام بدهد [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] رضی الله عنه در شرح سفر السعادت [illegible] رکعت [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible] رکعت [illegible] این طریق [illegible] دو رکعت [illegible] سلام [illegible] در حدیث [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم زیاده بر یازده رکعت [illegible]

[illegible] رکعت [illegible] یازده [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] رکعت [illegible] نماز [illegible]

[illegible] که صلوة المغرب [illegible] نماز شب [illegible] ایستاده گذاردی [illegible] قرائت [illegible] سوره [illegible] آل عمران [illegible]

[illegible] نماز شب [illegible]

و ان [illegible] دوگانه [illegible] گذارده [illegible]

[illegible] قرائت [illegible] نشسته [illegible]

دوم [illegible] ایستاده گذاردی [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم گذارد [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] گذاردی [illegible]

[illegible] روایتی [illegible]

[illegible] گذارد [illegible]

[illegible] در نماز [illegible]

تمام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] دو رکعت [illegible] روایات [illegible]

[illegible] یاران [illegible]

شرح آن [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر [illegible] در اول شب [illegible] در آخر شب [illegible]

وتر آنحضرت در آخر [illegible] وقت سحر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] در اول شب [illegible] در آخر شب [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] اول [illegible] آخر شب [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] در آخر شب گذاردی [illegible] اول شب [illegible]

[illegible] وتر [illegible] در شرح [illegible] اول شب [illegible]

[illegible] وتر گذارد [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] یا ایها الکافرون [illegible] دو رکعت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] رکعت [illegible] گذارد [illegible]

وتر را در اول شب گذارد [illegible] رکعت اول سبح اسم [illegible] دوم قل یا ایها الکافرون [illegible] قل هو الله احد [illegible]

روایات در رکعت سوم قبل از بعد العدو والعرو تین نیز آمده در المختار رد المحتار کذا قال الشیخ ابن الهمام و اگر در رکعت اول انا انزلناه فی لیلة القدر خواند و در هیچ حدیثی مروی نیست و ما لو زید و
میگویند که در بعضی روایت تقریبا آمده است و چون از وتر سلام میداد سه بار میگفت سبحان الملک القدوس و در رکعت سوم یا دو رکعت [illegible] خواند می بعد از آن میگفتی رب
الملائکة والروح و صلی آنحضرت بعد از وتر دو رکعت سنت فجر ... [illegible] ... آورده اند که چون میگذارد آنحضرت صلی الله
وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار بود من سخن میکرد و الا اضطجاع میکرد ... [illegible] ... معلوم میشود که تکلم بعد از
فجر و اشغال ... [illegible] ... و روایت کرده اند از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد دو رکعت فجر را اگر او را حاجتی بمن بود
سخن میکرد و الا بیرون می آمد برای نماز ... [illegible] ... صحیح گفته که بعضی اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و من بعدهم من التابعین کلام را بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة
مکروه داشته اند ... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
کانت ... [illegible]
و در کتب ... [illegible] ... سبحان الله ... [illegible]
... [illegible] ... در احوال صلوة الفجر ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible] ... امام مالک ... [illegible] ... امام اعظم
... [illegible]
... [illegible] ... شب نصف شعبان ... [illegible]
... [illegible] ... عایشه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شب برات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شب نیمه شعبان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... شب نصف شعبان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... نصف شعبان ... [illegible]

از حضرت پس ایشان پرسیدم من جای خود را شنیدم آن حضرت را در سجده یا می‌زبان وی میگفتم او را در ان در ششم سجده دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین میگوید سجد لک

خیالی و سوادی و آمن بک فوادی هذه یدی وما جنیت بها علی نفسی یا عظیم ترجی لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره پس برداشت سر خود

را پس باز رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک اعوذ بعفوک من عقابک اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب

لسیدی وحق له ان یسجد پس برداشت سر مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا و لا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد در حجره خواب و دید

مرا که بلند و نیک نفس میزنم گفت چیست این نفس یا حمیرا من گفتم خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود زانوی مرا و گفت وای مر این

دو زانو را که چه مشقت کشیده شده براه خطا رفتند یا حمیرا این شب نیمه شعبان است نزول میکند درو حق تعالی باسمان دنیا پس می‌آمرزد بندگان خود را مگر مشرک و مشاحن را

و در اوراد و نامه مشایخ در این شب صد رکعت نوشته‌اند در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت رسیده است شیخ امام ابوالحسن بکری رحمه الله از روایه امیر المومنین

علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم بگذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب و چهارده

بار قل هو الله احد و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیة الکرسی خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را از این صنیع وی گفت هر که بکند مثل صنیع باشد او را ثواب

بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول و چون صبح کند در روز روزه باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یکسال آینده و نزد محدثان درین حدیث سخن

است و از بیهقی آورده اند که گفت آن بمانند حدیث موضوع است والله اعلم و آنچه شایع شده است در دیار از سوختن چراغان و اشعال آن [illegible] بدعت شنیعه

است و آن کنند رسم مجوس است و اما قیام لیل در رمضان که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب قیام خواهد آمد ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در

رمضان همان نماز معتاد او بوده یازده رکعت که وتر و تهجد میگذارد چنانکه معلوم گردد وصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحو و ضحوه و ضحیه بروزن عشیه ارتفاع

نهار و ضحی فوق آنست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بالفتح و المد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در

اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن او یک نیزه و این را صلوة الاشراق گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی

و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث ابن عباس

آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم با ام هانی این صلوة الاشراق و در تفسیر بغوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارد نماز ضحی را گفت این صلوة الاشراق در

آمدن آنحضرت در خانه ام هانی در فتح در وقت چاشت بود و شیخ اجل علی متقی در مواهب تاج الجوامع که آنرا ابواب کبیر نام کرده برای اشراق نماز [?] بابی جدا نهاده

و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه

برای صلوة ضحی باب جدا [illegible] به ثبوت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده و ظاهر آنست که این یک

وقت است و یک نماز که اول وقت اشراق است و آخر وی تا قبل از انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برده اند که مگر اینجا دو وقت و دو نماز

اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و تحقیق گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی

روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی جانب دیگر را و اظهر آنست که این اختلاف در نماز ضحی است که آنرا نماز چاشت میگویند نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق می نامند

چه این را بعضی [illegible] و ثابت شده اند احادیث در عدد رکعات مختلف آمده در بعضی روایات دوازده و در بعضی چهار و در بعضی شش و بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دو

و بر هر کدام ثوابهای عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین عراقی گفته که وارد شده است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که

اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده اند پروردگار

تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه از آن تسبیح و [illegible] در این امه صلی الله علیه وسلم [illegible] و صلوة اشراق را و در حدیث

قدسی است [illegible] صلوة ضحی [illegible] در حدیث دیگر آمده که صلوة الضحی نماز [illegible] است که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله

وسلامه علیهم اجمعین [illegible] مسلمین [illegible] ایشان ظهور نموده است در وقت

وصل در بیان صلوة ضحی

مابین فجر و ظهر ترخیص و تخفیف فرموده است بندگان خاص حق تعالی که برای عبادت وی تجرد و تفرغ اند از آن وقت حق تعالی را نیز مشغول بعبادت داشتند و حق تعالی سبب
دانستحباب البته ازاله بوجوب وافتراض ترخیص و تخفیف فرمود جل جلاله و عم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علما از مذهب و مشایخ است زیرا که
روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه مثبت زیاده علم است که پوشیده شده است از نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علما
بکراهیت آن قایل شده اند میگویند که گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفا و راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت بر
بدعت بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالث است گفت گفتم ابن
عمر را میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد او را عمر گفت لا گفتم میگذارد او را ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که گذارد
او را یعنی گمان چنین دارم که نمیگذارد و اگر چه جزم بدان ندارم و از ابوبکره ثقفی که یکی از صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می گذارند ایشان را گفت
انکم لتصلون صلوة ما صلیها رسول الله صلی الله علیه و سلم ولا عامة اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر آینه شما می گذارید نمازی را که نگذارده است او را پیغمبر خدا و نه
اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز ضحی را و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذارم او را و تحقیق
بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر آینه ترک میکرد عمل را و حال آنکه دوست میداشت که بکند او را از جهت ترس آنکه فرض کرده نشود بر ما و لازم نگردد بر ما و قیس ابن
عبید که از صحابه است میگوید یکسال آمد و رفت کردم بعبد الله بن مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت بگذارد و مسروق میگوید که میخواندیم ما قرآن را پیش ابن مسعود
و بعد از آن می نشستیم ما بر جای خود بعد از برخاستن ابن مسعود و بعد از آن می ایستادیم و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما را بابن مسعود پس گفت ای بندگان
خدا چرا برمی دارید شما بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است ایشان را خدا و اگر هستید البته و ناچار شما گذارندگان این نماز پس بگذارید او را در خانهای خود و از مجاهد
روایت کرده شده است که گفت درآمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عایشه و مردم میگذارند در مسجد نماز ضحی را
پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که چیست این گفت بدعت است و لیکن بنیکو بدعتی است و بسیار اگر دیدید مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی این چنان
و آثار است که در نفی صلوة ضحی آورده اند و غیر آن هست و در علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت نمیکرد بر صلوة ضحی
اگر چه امت را بر محافظت و مداومت آن بحافظت فرموده و ترغیب نموده از جهت محافظت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر در حرج از عهده آن در نیایند چنانکه تقریر
کرد بدان عایشه رضی الله عنها و لیکن دیگر گذاردن آنحضرت از آن ثابت است چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا روایت خود در نفی کرد یا مراد او نفی دوام است پس قریب
که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله مذکور شده مراد او دوام علیها باشد مثل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید او را در یکسال و درین نماز چنین تواند بود و نیز ابن مسعود
مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بالعلم افضل است از عبادت ترجیح میکرد و از این با وجود استحباب و فضیلت این و الله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده
درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن او را ندید و وثوق باخباری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده بود نشد پس توقف
کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه بدعت خواند او را از جهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع است و لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت
است چه سنت در نوافل و فضیلت آن پنهان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ چیزی از این آثار نفی مشروعیت آن معلوم نمیشود بلکه نفی صفتی مخصوص که در
است یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید در درون خانها
خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق بروایات میگویند که مستحب است که او را گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین است گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میگذارد گفت نمیگذارد مگر وقتی که از سفر بیاید و در حدیث ابی سعید خدری آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد او را هرگز و ترک میکرد او را تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد
او را هرگز چنانکه عادت شریف در اکثر نوافل و تطوعات آن چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه بود ابن عباس که میگذارد
این نماز را یکروز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی و بود سلف از صحابه و تابعین که مکروه میداشتند که محافظت و مداومت کنند بر نماز ضحی مثل محافظت بر نماز فرض پس میگذاردند او را گاهی و ترک میکردند گاهی

علمای سلف در اقامت [illegible] عبادات خصوصاً صلوٰة و صوم مجتهدین بود تا دفع ازین اشتغال علم و خیرات و صفات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعاقب و تعبد ایشان
[illegible] است که بعضی از ایشان [illegible] علم و معرفت قاصری دارند بسیار از خیرات و مبرات را که مهم تر و مقصود تر است ازان ترک کنند [illegible] الشیئ و بالله التوفیق و
صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که کسی مداومت بران نماید مستحب است اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عائشه مروی است
که گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نمیکنم صلوٰة ضحی را یعنی این لذت و سروری که از زنده شدن مادر و پدر حاصل شود بلذت و سروری که در نماز می یابم
هرگز نرسد تفصیل عدد رکعات درین صلوٰة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسط و کسل یا اهتمام مهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار چهار کرده اند
چه احادیث ان مجتمع [illegible] صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قراءت این نماز در اوراد مشایخ والشمس و ضحیها والیل اذا یغشی والضحی والم نشرح
است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است در حدیث عائشه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده
وصل در نماز عید بدانکه روز عید را ازان گویند که وی عود میکند و مکرر می آید در فرحش و این وجه عام است بر هر روز دیگر نیز صادق می آید ازینجهة بعضی قیدی دیگر زیاده وصل
کرده اند و گفته که بعود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکرانه تعالی نعمت صیام است و در عید الضحی تمامی نعمت حج که بوقوفست که عماده ارکان آن
حکم تمامی دارد و جمعه که عید هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته [illegible] شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که عیش اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکر
[illegible] بحکم [illegible] شکر [illegible] عبادت [illegible] ساعت [illegible] اما زکوة چون ادای آن از وقتی معین نیست و اتفاق اجتماعی نبود شکرانه تمامی آن از اعیاد [illegible] سبحانه
فرح و سرور که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهة تفاؤل بعود وی گفته اند یعنی بقا با دو سال دیگر برسا و چنانکه قافله را در ابتدا
خروج قافله گویند که تفاؤل در رفتن [illegible] بازگشتن بود که بالتفاؤل است بانکه برود و سلامت بازگردد و در بعضی حواشی هدایه نوشته اند که عید ازان گویند که پروردگار تعالی
در وی [illegible] فرح [illegible] و فضل و کرم خویش [illegible] شود و [illegible] اشتقاق عید از عود [illegible] است و آن احتمال دیگر نیز که قائل
شود [illegible] و عادت [illegible] آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی و آن مکانی است بیرون مدینه [illegible] جانب شرقی مسجد [illegible] بیرون دروازه مصر
که قافله [illegible] است که [illegible] در تاریخ المدینه [illegible] آوردن برای نماز عید بصحرا افضل است از گذاردن آن در
مسجد حضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد نبوی دارد و بجهة بیرون آمدن [illegible] در جاهای دیگر بطریق اولی [illegible] است عمل ناس در امصار
[illegible] مساجد گذارند [illegible] آنحضرت [illegible] اول عادت بیرون دارند [illegible]
گذارند [illegible] بیرون [illegible] راضی [illegible] کفایت [illegible]
زمان مبارک [illegible] صلی الله علیه وسلم که [illegible] در شرح ابن الهمام [illegible]
نماز عید جایز است گذاردن آن [illegible] باتفاق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی
و حله [illegible] فاخر [illegible] عید [illegible] از برای اظهار عزت اسلام و شعار آن [illegible]
چنانکه [illegible] برای عید [illegible] مستحب است
سنت [illegible] و عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه چند خرما افطار کردی [illegible] طاق بودی سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت
در استحباب اکل تمر [illegible] است که [illegible] فراخ ایمان است که المؤمن حلوی [illegible] در خواب خرما تعبیر
آن [illegible] ایمان [illegible] افطار بچیزی شیرین [illegible] افضل [illegible] آنحضرت بود که
الله علیه وسلم [illegible] عید الضحی طعام نخوردی تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر تا نمی خورد و نمی خورد روز
الضحی تا نماز گذارد [illegible] حکمت [illegible] وجوب صوم [illegible] تعجیل فطر
مبادرت با متثال امر الهی [illegible] گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود حکم مخصوص است بجهت کدام و چون اخراج صدقه فطر پیشتر از بر آمدن بمصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت
و اخراج صدقه اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن از نماز است ذبح کرد و صدقه داد و بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که
صحابی است [illegible] رسالت بعثت رسیده و شهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل کردی
یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه و دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت هر قومی را هر فعلی که دیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شما دیدیم الا آنکه غسل نمیکنند روز عیدین
و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب سته احادیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثری که در جامع الاصول
از موطا آورده که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود و امید گاه شدت مبالغت وی رضی الله عنه در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث در باب
صحیح است کذا قالوا و وی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه بجهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در جهر تکبیر در عید فطر خلاف امام ابوحنیفه است تا اگر سر آگوید
مانعی نیست و آنحضرت بمصلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی [illegible] گفته که
رسیده است ما را از زهری که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کردی و نماز عید اضحی را زود تر گزاردی
و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته [illegible] بکار برده شده است [illegible] تاخیر [illegible] احتیاج خواهد بود یا آنکه [illegible]
بصیام رمضان [illegible] استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بمصلی [illegible] شروع در نماز کردی
بی اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة [illegible] در فعل آنحضرت در تکبیرات [illegible] اختلاف [illegible] مختار [illegible] در رکعت اول پیش از [illegible]
و سه در رکعت آخری بعد از قرائت و مشایخ [illegible] در تکبیرات عید روایات مختلف آمده [illegible] رفع ایدی [illegible]
در شرع است [illegible] کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مصلای عید منبر نبود و اول کسی که منبر ساخت مروان بن الحکم است [illegible]
که امیر مدینه بود از جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه [illegible] پیش از نماز عید [illegible]
کردی چون از نماز فارغ شدی برخاستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید [illegible] خطبه [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بود و در آن وقت امیر مدینه بود
و در فتح الباری می آرد که اختلاف کرده اند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی
عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوائل نماز گزاردی پس خطبه خواندی [illegible] چون دید که مردم [illegible] خطبه را تقدیم کرد [illegible] و این
غیر از علتی است که مروان [illegible] تقدیم میکرد [illegible] خطبه [illegible]
مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لائق آن بودند [illegible]
[illegible] احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود [illegible] عبدالرزاق [illegible] ابن جریج از زهری آورده که
اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام [illegible] اختلاف کرده اند و بنای منبر [illegible]
و خواهرزاده گفته که حسن است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بعیدگاه [illegible] راه دیگر [illegible]
و علمای برای آن وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضی از آن [illegible] آنست که اسرار و معانی [illegible] افعال آنحضرت [illegible]
و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد [illegible]
بروی [illegible] ثواب این عمل [illegible] حصول سعادت [illegible]
علیه وسلم [illegible]
[illegible]

الکه اهل کفر و نفاق را بشارت عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قل موتوا بغیظکم غمناک ساخته اند و غمگین گردانند و بکثرت نصرت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب انداز دوبتر سازند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع می شد بر جهت یسار واقع می شد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمین واقع شود و بیانش آنست که قبله مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از ینجا لازم آمد که رفتن بمصلا از جهت یمین بود و در منزل شریف در وقت وقوف بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت بر جهت شمال واقع می شد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است که این احتیاج بدلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت در ابتدا در جانب یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمین ابتدا نیست و وجه مشهور در هر دو آنست که آن از جهت تزئین کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و درین وجه نظر است زیرا که اگر چنین بودی که این روش را مکرر نکردی و عادت ساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در راه دیگر آمده. ثابت شد جواب داده اند ازین نظر بانکه از مواظبت و اعتبار بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید قبائل را برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صله ارحام کردی و یا آنکه آن را بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی تا آنکه در وقت رجوع چیزی باقی ماندی اینراه دیگر کرد اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی تا نهر و منع سائل لازم نیاید و اینوجه را صاحب مواهب تبعید و تضعیف کرده و لیس الامر کما قال و بعضی گفته اند که باین تغییر طریق تفاول میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شده حال نیز دیگر گشته و انمو خالی از دقتی و خفائی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان متوجه بمصلی شدی دورتر و درازتر بود و از آن راه که رجوع بدان میکرد لیس خواستی که تکثیر آخر کند بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که در ینجا قصد عبادت نبود در ینوجه بحث کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در ترجیح و غیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه تر و نزدیکتر بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد تا واقع چه بود و در بنای این وجوه همه بر احتمال است و ابن ابی جمره گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقه گرد آن را از جهت حذر از اصابت عین و الله اعلم بحقیقة الحال و ذکر تنفل پیش از نماز عید و بعد آن در شرح سفر السعادت کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و تعرض بان چنانچه واقع نشد

وصل در استسقای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در مشروعیت استسقا مگر ابو حنیفه محتج باحادیث که در آن ذکر صلوة نیامده و احتجاج کرده انجمهور باحادیثی که ثابت است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گزارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوة بعضی از آن محمول است بر نسیان راوی و بعضی از آن در خطبه جمعه بود که بعد از وی نماز جمعه است پس اکتفا کرده شد بدان و اگر صلاتی نکرد پس آن برای بیان جواز استسقا بود بدعا بلا خلاف نیست و در آن حال جواز و احادیث مثبته مقدم است بقاعده مقرره تقدیم قول مثبت بر نافی انتهی این است کلام شافعیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی مسنون نیست و همین دعا و استغفار است بموجب قول حق سبحانه استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نیز در احادیث و جوه استسقا که مذکور شد ذکر صلوة نیست الا و بیکی وجه که بمصلی رفته و دو رکعت گزارد و خطبه خواند و این حدیث بتعیین خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و نیز سنت آن باشد که آنحضرت بر آن مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن هرگز یکبار نیز بصحت نرسیده است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش نبود و اگر نماز مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بانکه در نماز استسقا نماز نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند بطریقه دعا و استغفار بانوجه بر پا دارند مستحب است و حسن است و بالجمله احادیث که در باب استسقا آمده خالی از اضطرابی نیستند و بسیار از طرق حدیثی که مشتمل است بر این خصوصیات و کیفیات بنصفی نیست اخذ کرد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بحاصل مقصود آن که دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبین و ائمه ثلثه رحمهم الله علیهم در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بمذهب صاحبین است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دعا استسقا تضرع و ابتهال بسیار کردی و دستها بمبالغه بر داشتی تا آنکه تا ظاهر شد سفیدی بغلهای ایشان و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مسئله و مطلب ...

بر داشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانب
آسمان یعنی بر داشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در وقت
دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان
و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهة اشارت با طفای نائره غضب و فتنه و بلا و سبب است که دن هر دو داشتن قوت و غلبه او شر را
و طیبی گفته است که نیز تفاول است بقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقول و مروی است در استسقا گفته اند که این تحویل و تقلیب جهة تفاول است برای تغیر حال و تبدیل او بسا
بامطار و تنگی بفراخی و بعضی گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط نیست که نه
بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار اینکس واقع شود و از آنجا تفاول گیرند کذا قیل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند بار بود یکبار در قحطی
در زمان شریف وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمد و آنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی بر خاست و فریاد کرد یا رسول الله هلک المال و جاع العیال فادع الله لنا پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس بر خاست ابر مثل کوهها و بارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال
پس بر داشت دستهای مبارک را و بروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم و فرمود اللهم حوالینا و لا علینا اللهم علی الآکام و الظراب و بطون الاودیة و بهر سوی که اشارت میکرد
می کشاد ابر از آن سو و در روایتی پس بکشاد ابر از مدینه و می بارید گرد بر گرد او و نمی بارید در وی قطره و بار دیگر بیرون آمد بمصلا با تواضع و تخشع و تبذل تمام چون بمصلی رسید
بمنبر بر آمد و خطبه خواند و اینقدر از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید
اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد دو رکعت نماز بی اذان
و بی اقامت قراءت بجهر کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه هل اتاک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید و جمعه می خواند پس
پیدا کرد خدای تعالی ابری را با رعد و برق و سخت بارید تا آمدن بمسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم دویدن و خزیدن مردم در گوشها خندید
و فرمود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر و ان محمدا عبده و رسوله و این همان حدیث است که تمسک ابو حنیفه است در استسقا چنانکه گذشت بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه [illegible]
روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا
دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد برما باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود آنحضرت ویلکم من شفاعت پروردگار کنم [illegible]
که پروردگار تعالی بسوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده میکند پروردگار تعالی از تضرع و ناله و فریاد شما اعرابی در میان ایستاده بود و گفت یا رسول الله خنده
میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از این سخن اعرابی
بخندید پس بمنبر بر آمد و دستها بدعا بر داشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه [illegible]
گرفته قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار و بار دیگر در مدینه مکانی است که
آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذرانند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند
در سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند و تشنگی بر همه غالب کرده حال خود را بآنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بود و با مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بود
از برای قوم استسقا کردی چنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زد عصا بحجر و دوازده چشمه بر آمد و هر چشمه جدا بجانب هر کدام از اسباط که دوازده فرقه بودند
روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وسلم فرمود که همچنین سخن گفتند نومید نشوید شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای مبارک برداشت
و دعا کرد در زمان ابرها پیدا آمد که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی گشت [illegible] که استسقای آنحضرت در آن مذکور [illegible]
و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود سنین کسنی یوسف
یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند در وی و خوردند مردار و چرم ها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان چیزی را مثل دخان پس آمد ابو سفیان

[illegible] خدا را دور خواه اندی ! ان لیس من عالم [illegible] فحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره
حم الدخان [illegible] سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین [illegible] گفته اند که ابتدای این دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قریش از روز انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را
بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وسلم [illegible] و المنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود
ابوطالب در قول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی [illegible] مذکور شده در مدینه بود و ابوطالب در آن وقت نبود و بعضی
میگویند که قول ابوطالب اشارت است بآنچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده نماند که قول ابوطالب یستسقی
الغمام بوجهه صریح است در استسقا [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] استسقا کنند داده شوند آب را این آب دادن حق تعالی است خلق را بدعای
حبیب خود [illegible] آنحضرت [illegible] پس معلوم شد که تصرف [illegible] صلی الله علیه وسلم بتصرف الهی [illegible]
[illegible] و آخرت [illegible] روحانی و نعمتهای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است مصرع آخر ای باد صبا این همه آورده [illegible]
ببین شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پرورده تست [illegible] و انشد الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم ما ارسل الرحمن او یرسل
من رحمة تصعد او تنزل فی ملکوت الله او ملکه من کل ما یختص او یشمل الا و طه المصطفی عبده نبیه مختاره المرسل واسطة فیها و اصل لها یعلم هذا کل من یعقل [illegible]
[illegible] خسوف شمس [illegible] روایت کرده [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] شمس [illegible] شیخ ابن حجر [illegible] بر خسوف قمر حمل کرده [illegible]
[illegible] ابن عباس رضی الله عنهما [illegible] فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه رضی الله عنها [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و در حدیث عائشه آمده [illegible] قیام و رکوع و سجود زیاده [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] در هر رکعت و رکوع کرد [illegible] سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد و باز سر بر میداشت [illegible]
[illegible] و خطبه است [illegible] و نزد اکثر اصحاب [illegible] یک رکوع [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] حال [illegible] که موقف ایشان همین است [illegible]
[illegible] در روایات صحیحه [illegible] و احادیث تعدد رکوع که در اینها اضطراب کرده اند در روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی
و بعضی [illegible] موافق است [illegible] اطلاق [illegible] فاذا کان کذلک فصلوا [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده [illegible] تعدد آن روایت نکرده [illegible]
آن [illegible] خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم ابن رسول الله [illegible] در ربیع الاول [illegible]
[illegible] گرفتن آفتاب [illegible] در میان مردم که وقوع آن [illegible] چنانکه موت یکی از عظما و مانند آن میباشد فرمود آنحضرت که شمس و قمر دو آیه از آیات
الهی [illegible] و سلطنت [illegible] در یک ساعت [illegible]
[illegible] قادر است [illegible] نور علم و ایمان از آدمیان کشف کند تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا باد [illegible]
ربیع الاول بود و در [illegible] گرفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه [illegible] و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند که [illegible]
[illegible] والله علی کل شیء قدیر **فصل** در صلوة الخسوف [illegible] ثابت است بکتاب و سنة اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقمت
لهم الصلوة فلتقم طائفة [illegible] و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و اکثر برانند که در قصر رباعی [illegible] و بعضی [illegible] صلوة خسوف [illegible]
[illegible] افعال و کیفیات [illegible] در سفر [illegible] و ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد [illegible]
[illegible] این نماز مخصوص بزمان نبوت است بجهة احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ظاهر مفهوم کریمه و اذا کنت فیهم

همین است و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین
آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم و دلیل آنست و قید اذا کنت فیهم اتفاقی است یا مراد کنت انت و من یقوم مقامک است چنانکه در کریمه خذ من اموالهم صدقة
الآیة ثابت است و گزاردن نماز خسوف باین کیفیات غایة تأکید و محافظت است بر نماز که هیچ وجه عذر در آن گنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده بر حسب مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدو و هر یکی از ائمه وجهی از آن وجوه اختیار کرده و مختار امام ابوحنیفه از آن وجوه وجهی است
که در کتب ستة با جمعها از ابن عمر مروی شده است و اگر بیان نزد کنیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم با همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجانب نجد پس
مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا نماز بگزارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه از صحابه با آنحضرت
و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بآن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طائفه بجای آن طائفه که نگزارده
بودند نماز آنگاه پس رکوع کرد آنحضرت بایشان یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس سلام داد آنحضرت پس ایستادند هر یکی ازین دو طائفه بگزارد برای خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آنحضرت
نگزارده بود و این ترجمه لفظ بخاری است و در باقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح
بآنکه امام نماز بود و واقع نشده ولیکن در سفر بود و گزاردن دو رکعت از آن جهت است ولیکن مذهب حنفی همانست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خسوف جائز است
و لهذا گفته اند که نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگزارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اولی دو رکعت
و با دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عموم قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و قولوا [illegible] اثبات آن در حضر
امام مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث متعدد و طرق و روایات صحیحه مذکور است و چون غرض تفصیل آن نیست بیان همه این وجوه
خسوف باین وجوه در بین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود در بیان قدر اقتصار افتاد و این بر تقدیر است که مجال اقامت صلوة باین نحو صورت پذیرد و اگر
خوف زیاده بود و دائره مجال تنگ گردد بگزارند بر وجه که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایماء و اشارت و بعضی طرق حدیث ابن عمر مذکور شده یعنی واقع شود
و اگر مشغولی جنگ بحدی واقع شود که گزاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم حبسونا عن صلوة الوسطی ملأ
الله بیوتهم و قبورهم نارا [illegible] در غزوه احد آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکسته شد و خون آلوده
روی مبارک و جز آن و دعا نکرد بر ایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون آنجا در حق خاصه شریف بود و آنجا در حق خدا و حق دین [illegible] حدیث است که
کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان حمله کنیم پاره پاره میکنیم ایشان را و گفتند که ایشان را نمازی است که محبوبتر است بایشان از اموال و اولاد و آن نماز عصر است
در آن وقت بر ایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بآنحضرت رسانید پس بگزارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و سلم **فصل** در سیادت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت سفر تا وقت رجوع بوطن از حضرت مروی است در کتب مذکور است
جمیع با قصر که نماز چهار گانی را دو رکعت گزارد متفق علیه است میان علما و هیچکس را خلافی نیست در آن لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت
گزاردن و در تشهد اول نشست جائز می افتد و اگر نشست نماز فاسد است و مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی رخصت است و چهار گزاردن نیز جائز
از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گزارده باشد و حدیثی که مروی است از ام المومنین عائشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و افطار میکرد و هم صیام
و هیچکس از صحابه عظام چهار رکعت نگزارد مگر امیرالمومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گزارده و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عائشه نیز
همین است و عادت شریف بود که در سفر نماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گزارده باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز گزاردی
سنت بعد الظهر نیز مروی است و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را نگزاردندی اما ابن عمر نگزاردی اگرچه در بعضی روایات گزاردن از وی آمده و نیز آمده که
اگر کسی گزاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب است اما در تطوع غیر راتبه خلافی نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاه
تهجد بر پشت مرکب گزاردی یا پیاده و وتر نیز بگزاردی و تنفل بر پشت مرکب یا پیاده جائز است بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ

میرفت وی و اصحاب وی و بالا باران می بارید و پایان گل و لای بود پس درآمد وقت نماز پس اذان گفت و تکبیر برآورد و هم بر راحله پیش رفت و با اصحاب نماز گذارد با ایما
وکرد ایشان سجود در پست تر از رکوع و این یکی از تواضع است و گفته اند که آنحضرت بنفس خود اذان گفت و بعضی گویند معنی وی بنا دین امر باذان است و در بعضی روایات
تصریح نیز آمده که فامر المؤذن فاذن و اما جمع صوری آنست که چون رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی و رحیل ظهر بگذاردی و سوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر بگذاردی
و در این صورت جمع واقع نشدی و در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو بگذاردی آنگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در مغرب و عشا همچنین بودی اگر
رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول بمغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر وقت مغرب پیش از
رحیل در آمدی مغرب و عشا هر دو جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده و در بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید
بحالت سیر و در بعضی جد در سیر یعنی تعجیل و رسیدن بجاست اختلاف علما که قائلند بجواز جمع بعضی قائلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص میدارند بحالت
سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی بصورتی که جد در سیر و تعجیل باشد مخصوص
گردانیده در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک این است و نزد بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر نه بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است از امام احمد نیز
نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جائز نیست مطلقا
دو وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبائر شمرده اند امام محمد رحمة الله علیه
در موطای خود می آرد که رسیده است ما را از عمر بن الخطاب که وی نوشت بعمال خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را
که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر وی آرد که روایت کرد ما را ابن ابی خیثمه [illegible] از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است
متواتر پس معارض نشود او را اخبار آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رضی می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله
علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک
حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی این سیر روز میکردند و تحقیق
آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حققنا فی موضعه و در جامع الاصول روایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت زوجه وی از جایی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا
یکبار یا دو بار و از ترمذی آورده از سالم بن عبدالله بن عمر که پرسیده شد آیا جمع میکرد عبدالله چیزی از صلوة در سفر گفت نه مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در
روایات صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر و در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر
کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمع است
نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است قدر بردار اگرچه در لفظ حدیث
در بعضی روایات همچنین است که جمع میکرد میان ظهر و عصر در وقت می گذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است ابوداود از امیر المومنین
علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد
عشا را و ارتحال میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر رضی الله عنهما که وی میگذارد
مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابی داود و از نافع و عبدالله بن واقد می آرد که گفت
مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر گفت سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و گذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم چون تعجیل میکرد در امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آورده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات صریح است در آنکه جمع بطریقی که بیان

امام ابو حنیفه سنت و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول بهم آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع کرده و جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای جواز بوده والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود و اما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلوتین مر مریض را رخصت داده اند و باین قائل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع در مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحق و قائل نیست شافعی بجمع مر مریض را این عبارت ترمذی است و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و عمل بر این نیست نزد جمهور امت که جمع کرده شود بین الصلوتین مگر بسفر و عرفه انتهی **وصل** در نماز جنازه مسائل کتاب الجنائز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عیادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلا عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که بیمار
طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب آن است که پادشاهی بیمار شد و آن طبیب را الزام بملازمت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردنش زنند پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبید تا در شنبه عبادت خود که دین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار است پس پادشاه از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از درد چشم که داشتم و گفته اند که این حدیث صحیح است و در این حدیث رد است بر کسی که قائل است که عیادت از رمد مسنون نیست و حدیثی دیگر در این باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اهل بیت احسان کردی با موتی که همراه او در قبر [illegible] نافع بود و احسان کردی با اقارب و اهل وی [illegible] اطعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی با جمیع صحابه نماز کردی و امر کردی تشییع او و بعد از آن همراه شده بعد دفن [illegible] قبر او ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان در جواب سوال منکر و نکیر خواستی و قبر او را زیارت و تفقد کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بر موت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و تجهیز و تکفین کردی و نماز گزاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که در این مشقتی تمام است بر آن اختصار کردند و چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست بسبب آنکه تجهیز کردندی و حضرت را در دیر و دیرگاه نماز کردندی و در بعضی اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر برای نماز نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد و در اوائل چنان بود که چون میت را بیاوردندی سوال کردی که بر وی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که باز قضای دین وی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود دین گرفته است او را نماز میکرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر یار خود و خود نمی کرد و چون فتح کرد خدای تعالی بر وی صلی الله علیه وسلم بلاد و توسعه کرد اموال [illegible] میفرمود هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال است و هر که دینی گذاشت یا عیالی به عهده آن بر من است و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش و اقوال صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نمازی که از آنحضرت گذارده شد چهار تکبیر بود و قرار بر این افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم فی الحلیة و بعد سلام از نماز جنازه نزد امام ابو حنیفه و شافعی دو است و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب مالک و احمد این است و بروایتی از وی دو سلام است و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام و از اصحاب دیگر همچنین آمده و سنت است در همه تکبیر برداشتن و مذهب شافعی و احمد نیست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و از امام مالک نیز روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین است بجهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه در این باب آمده است شاید که گاهی چنین بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و در قرائة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائة در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بثبوت نرسیده و در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی

رضی الله عنه قرأ و فسلم روی شده و در بعضی روایات قرأة فاتحة الکتاب و سورة جهراً از وی ماثور شده و گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند سنت بود چنانکه تصریح
باین معنی نیز در حدیث آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق همین است و مذهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف این است و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی
گفته است که خواندن بعضی فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرائت و از کلام شمنی ظاهر میشود که او اگر بنیت ثنا خواند نیز جائز است و از کلام فتح الباری
چنان مفهوم میشود که الیق بقوة فاتحه مشروعیت آنست نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است و مراد سنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین است
و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله
ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة
واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه پس یاد گرفتم از دعا
او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر این جنازه خواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا
متعارف است اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره
ولا تفتنا بعده و در روایتی ولا تضلنا بعده و در بعضی روایات زیادة اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته [illegible]
[illegible] نماز بر اطفال زیاده میکنند این دعا را که اللهم اجعله لنا فرطا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا و چون نماز جنازه آنحضرت [illegible] بر قبر نماز گذاردی یکبار [illegible]
یک ماه [illegible] بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرده در حدیث این چنین واقع شده است و بعضی میگویند که جائز است تا [illegible] نشده است [illegible]
و نزد بعضی تا متفرق نشده و این بیکجا [illegible] احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانند [illegible]
که قبور [illegible] ظلمت و نماز من منور است [illegible] و بعضی گفته اند آنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده [illegible] جائز است والا فلا
آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ترمذی و ابوداود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم جماعت سواران
را همراه فرمود شرم ندارید [illegible] فرشتگان خدای تعالی بر پاهای خود اند و ایشان بر پشت ستوران اند و در روایتی ابی داود [illegible] آنحضرت [illegible]
تا سوار شود پس ابا کرد [illegible] آنحضرت [illegible] سواری [illegible] برگشت سوار [illegible] جنازه [illegible] نشستی [illegible]
نمی نشستی تا آنکه در لحد نهاده شود و نیز اختلاف است که مستحب پیش است در دنبال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه مستحب است خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز
همین است زیرا که این ادخل است در تفکر و اتعاظ و ثوری [illegible] و مالک و شافعی و احمد رحمهما الله گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که
قوم شفعاء اند و شفیع مقدم میباشد [illegible] حدیث [illegible] آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند [illegible] علی [illegible] رضی الله عنهم که
از پس [illegible] حدیث [illegible] آنحضرت [illegible] نماز گذاردی [illegible]
کرد نجاشی [illegible] نماز گذاردی [illegible] گفت صحابه برادری [illegible] پس [illegible] نماز گذارد [illegible] چهار تکبیر [illegible]
[illegible] گذارد [illegible] پس جبرئیل آمد [illegible] گفت آنحضرت [illegible] نماز [illegible]
نماز [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] در روایتی [illegible]
نزد آنحضرت پس [illegible] آنحضرت نماز [illegible] از ملائکه [illegible] آنحضرت [illegible]
یا جبرئیل [illegible] نماز [illegible]
که [illegible] شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا [illegible] ابو حنیفه و مالک [illegible] اگر میت در شهری وفات کرد [illegible] نماز گذارد [illegible]
اگر گذارده اند فرض ساقط شده [illegible] و بعضی میگویند [illegible] روز [illegible]
[illegible] نجاشی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم جنازه نجاشی [illegible] رسول الله [illegible]

علی الارض پس نماز بگذارد بر وی و دعا کند و مردم دیگر بیایند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که امامت نمی شد و قوم قوم می آمدند و نماز می گزاردند پس صحیح تر آنست باتفاق و این تشریح باشد چنانکه در قصه معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این منقوض است بقصه معاویه لیثی و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند و گور را باید که بلند نکنند و بر آن بنا از سنگ و خشت و مانند آن نکنند و گچ و گل سخت نکنند و بالای گور عمارت و قبه نسازند و این مجمع علیه است و مکروه گذاشته اند در مطالب المؤمنین گفته است که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علمای مشهور تا زیارت کنند آن را مردم و استراحت یابند و بر آن بنشینند در سایه آن نقل کرده است این را از مفاتیح شرح مصابیح گفته است که دیدیم بسیار از قبور که عمارت کرده شده است بر آن تختها نیز شده و تجویز کرده اند اسمعیل زاهد که از مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده اند بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشانست در گل کردن قبور و شافعی رحمة الله علیه نیز همین است و نهی کرده از سیر کردن قبور و نشستن بر آن و آمده است که آنحضرت دید که در میان گورستان با نعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه نفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بر آن رسول خدا گفت بگذار هیچ تمثال را مگر آنکه محو کنی نقش صورت او را و نگذار هیچ قبر بلند را مگر آنکه پست کنی و قبر مسنم باید و بلندی او بقدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد که اینجا قبر است تا پامال کرده نشود و ایذا رسانیده نشود و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبین نیز از زمین برابر است و مسنم و سنگریزهای سرخ بر آن چیده و نیز آمده است که آنحضرت سنگی بر سر قبر پسر خود ابراهیم و جمعی بر سنگریزهای و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وی اول مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرد آنحضرت سنگی گران برداشت چون آن سنگ بس گران بود دامن بالا زد و حمل کرد و برداشت و بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و گفته اند که در زمانی را که زیارت قبور رد شد بعضی گفته اند که این نهی و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زیارت نیز داخل اند که منع از جهة قلت صبر و کثرت جزع و فزع بود این آن و چراغ افروختن بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راه رود و نماز کردن در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه داشته اند و عادت شریف آن بود که گاه گاه بزیارت قبور می رفت و دعا می کرد و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید و بر آیشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه گذشت و همچنین زیارت که برای اتعاظ باشد بی آنکه ارتکاب بدعتی و مکروهی در آن راه یابد سنت و مستحب است و در روایات آمده که آنحضرت فرمود هر که زیارت والدین خود کند هر جمعه یا در هر جمعه آمرزیده شود و از نیکوکاران نوشته شود با روا استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون بگورستان در آیید بگویید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینه مطهره بود گذشت پس روی مبارک بجانب ایشان آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و سوره یس و فاتحه و تبارک و غیر آن نیز آثار آمده است و عادت نیز شده که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمها خوانند بر سر گور و در خانه میت و این مجموع بدعت است نعم برای تعزیه اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن ایشان سنت و مستحب است اما این اجتماع مخصوص روز سیوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق ایتام بدعت و حرام است و حد تعزیه تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت حاضر سه روز و تعزیت غایب یکروز و تعزیت جز یکبار نباید کرد و از ابی حنیفه در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنجا که قبر را گرد کرده بنشینند و ختم بخوانند مکروه است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است و الله اعلم و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که به تعزیت می آیند طعام کنند و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور می آیند و یکشب طول کنند جایز است نه دیگر و این از فریای حنفیه و مستحب است برای اهل بیت طعام فرستادن که ایشانرا اشتغال مصیبت مانع است و آن را فرصت طعام پختن و پیشانی ندارد چنانکه آنحضرت در وقتی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب آمد فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشانرا چیزی که مشغول میکند و مانع است از آن و اختلاف است در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند این طعام را که مشغول شده باشند ایشان خوردن جایز است

فصل در سنن روایت مراد از سنن روایت اینجا نمازهاست که فالبعض که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز و شب بطریق وظیفه میگذارد و مداومت بر آن می نمود و غیر آن در ترک چهار رکعت بعض از ظهر پیش از آن در سکت و حال آنکه این از مؤکدات نمی شمرند و بعضی گفته اند پس با سوا ظهیر را حمل بر چهار ترک کنند

یا چهار بعد عصر نیز از موکدات و اند اگرچه در رتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است
[illegible] انسب [illegible] دوام معتبر نیست و ماخوذ است از [illegible] که بمعنی دوام و ثبوت است [illegible] راتبه ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش از وی بود و دو رکعت بعد از وی [illegible]
همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و آنهایی که بعد از ایشانند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب امام ابی حنیفه از عائشه رضی الله عنها آمده گفت ترک
نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر پس [illegible] گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چه آنکه در بعضی روایات آمده است [illegible]
همچنان میگذارد و گاهی [illegible] همچنین پس حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه دیدند و هر دو حدیث صحیح اند [illegible] نیست و هیچ یکی از [illegible] آمده است که آنحضرت بعد از زوال
چهار رکعت میگذارد و میگفت گشاده می شود درین ساعت درهای آسمان و [illegible] دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را
سنت ظهر حمل کرده اند و بعضی گفته اند که این نمازی مستقل بود و ورای راتبه ظهر که عقیب زوال آفتاب میگذارد و این را صلوة الزوال گویند و [illegible] اکثر احوال آنرا در خانه میگذارد و
عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و می گفت این هشت رکعت برابری میکند هشت رکعت را از قیام لیل این هر دو وقت یعنی وقت زوال و وقت
[illegible] زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت بعد از زوال گشوده می شود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف شب است [illegible]
میان هر دو وقت [illegible] شده و نماز [illegible] دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر [illegible] ظهر بود نماز وقت زوال [illegible] تشبیه کرده [illegible]
عمر آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میفرمود چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود با مانند آن از سحر و هیچ شیئی نیست مگر آنکه سجده می کند پروردگار را
در آن ساعت [illegible] الیمین و الشمائل [illegible] شیخ ابن الهمام [illegible] سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
و سلم [illegible] که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرده در شب [illegible] مثل آن بعد از عشا [illegible] و بعد از ظهر دو رکعت گذاردی و این دو رکعت
[illegible]
[illegible] آنحضرت دو رکعت بعد از نماز [illegible] و آنحضرت [illegible] دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد
[illegible] صحیح [illegible] مخالف نیست مگر آنکه [illegible]
آنحضرت بود و سلام [illegible] و در روایت ابی داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن [illegible]
[illegible] این دو رکعت را در خانه شریف میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف [illegible] چهار رکعت
بعد از ظهر نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن [illegible] و ترمذی [illegible] هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام گرداند [illegible]
دو [illegible] شیخ ابن الهمام [illegible] اختلاف [illegible] این [illegible] رکعتین [illegible] و بر تقدیر ثانی [illegible]
چهار رکعت بعد از ظهر [illegible] سلام [illegible] حساب کرده [illegible] چهار رکعت بعد از ظهر است و این
[illegible] چهار رکعت و برای دو رکعت [illegible] چنانکه بعد از عشا [illegible] مشایخ [illegible] سلام
[illegible] امیر المومنین علی رضی الله عنه [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] دو رکعت [illegible] رضی الله عنه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد پیش از عصر چهار رکعت فصل میکرد میان آنها [illegible] مسلمین و مومنین رواه الترمذی [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] چهار رکعت [illegible]
[illegible] چهار [illegible] الاحادیث [illegible] چنانکه [illegible]
آن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
دو رکعتین [illegible] رواه الترمذی [illegible] ابن عباس [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد رواه ابو داود در اینجا [illegible] دو رکعت است بعد از وی و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد بر من
مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا
را با مردم پس می در آمد خانه مرا و میگذارد دو رکعت [illegible] گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث در نظر نیامده و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه گفته مستحب است
والله اعلم و در سفر السعادة میگوید که آنحضرت مجموع روایت و سنن را در خانه گذاردی و نیز برای ترغیب فرمودی و فرمود بهتر نماز مرد بعد از مکتوبه نماز اوست در خانه خود بگذارد
علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که هیچ وقت در مسجد نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد در مجزی نیست
که از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میگردد از جهت مخالفت امر که کل امر که فرمود اصلوا فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن اولی و افضل و از جهت
مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است و وجه جواز برای گذاردن این دو رکعت در مسجد ستی و فرمود لا کما انتظار آن وارند که بردارند و فرمود من صلی رکعتین بعد المغرب
قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و سلم در سنت با از همه بود که در سفر نیز بر آن مواظبت کردی و مروی است که در سفر هیچ سنت را نگذارده باشد مگر سنت
فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت فجر واجب است چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل و بعضی علما را اهتمام ایشان هر دو معروف شده
و لهذا سنت گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد ظهر و بعد از آن سنت بعد العشا و بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند
که سنت پیش از ظهر مثل بعد از ظهر است در سنت و بعد از سنت فجر و کره الشمنی [illegible] در عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنت ظهر و سنت [illegible] دو رکعت نفل میگذارند
و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت بعد از ایشان آمده است و در وسلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شش رکعت آمده و در بعضی روایات
باشد و در بعضی سنت پس کاشکی چهار رکعت میگذارند تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها شاید نیز خالی از غرابت نیست و همچنین عادت مردم [illegible] سنت [illegible]
در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی است [illegible] و قال الله تعالی نزکیهم و تطهرهم [illegible] واجب در [illegible] زیاده [illegible] طهارت باشد و گاهی [illegible]
[illegible] کنند و زکوة موجب نماء مال و طیب و طهارت وی [illegible] صاحب مال و طهارت وی از خبث [illegible] زکوة از ترکیه [illegible]
میکنند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز گویند که وی دلیل است بر صدق صاحب وی و در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت
در سنه ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در زکوة و صدقات و دیگر مثل عشر و مانند آن برای ستر [illegible] تصنیف کردی [illegible]
نمودی و رسانیدن آن بایشان [illegible] و امانت و [illegible] مصلحت و مشقت [illegible] عالی [illegible] باب [illegible]
اصحاب اموال نیز فرمود تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد و انتخاب [illegible] و زیاده بر قدر فرض از ایشان [illegible] و شرط نماء و حولان [illegible]
ورفق است از جهت [illegible] و از رعایت حکمت و عدالت است صلی الله علیه و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر است [illegible]
آن واجب است واجب کرد تا دادن آن با سانی میسر گردد و گرفتن بسیار موجب [illegible] صنف زرع و ثمار چنانکه وجود خرما و انگور و مانند آن [illegible] خضروات که در
اندک زمانی تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسپند [illegible] سیوم [illegible] قوام و معاش عالمیان باعتبار [illegible] چهارم اموال تجارت
از هر صنف که باشند مثل [illegible] و فرش و سائر اقمشه و امتعه و جمیع اجناس اموال [illegible] فرموده و در زرع و ثمار در وقت حصاد و [illegible] که قوت
حاصل شدن غله است و در زمین نیز رعایت [illegible] ماه که بعد از گذشتن یک سال [illegible] منفعت مال و نماء آن باختلاف نرخ و قیمت [illegible]
آن در سال غالب بلکه متیقن است و در وقت حصول [illegible] وجوب فقرا [illegible] اقتضا [illegible] و با دای زکوة تاخیر و امهال ادا باید
گردد و هم از رعایت عدالت است [illegible] واجب [illegible] تکلف است [illegible] کار یافته
[illegible] واجب گردانید [illegible] دهم [illegible] باران حاصل گردد
عشر واجب گردانید و اگر [illegible] تکلف [illegible] محتاج [illegible] زرع و ثمار که بدولاب یا بگاو [illegible] آن حاصل گردد نصف عشر واجب کرد [illegible]
محتاج [illegible] تعب [illegible] عالم [illegible] تعیین [illegible] اسرار [illegible]

۱۷ که جز علم شارع بدان احاطه نتوانند کرد و در هر نوعی از مال بجهت مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرموده و نصاب نعمت و غنا بمعنی اصل و مرجع است
و نصاب بهر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسید تمام شود و اثری خاص و حکمی مخصوص بر آن مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسید زکوة واجب
گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب هر یار با نجاه و دو و نیم تولچه باشد و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت
و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار پنج وسق گفته اند که هر وسق من شرعی است و وسق شصت صاع و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج و اصل در باب تعیین مقدار نصاب ها کرده
کتاب رسول الله است صلی الله علیه و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی بیان کتاب و اجماع امت بر آن بعد از آن و این مقادیر را اعداد منتهی بعلم شارع و وحی آسمانی است
و تمامه مسائل این باب و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است اینجا این قدر بس است و هرگاه کسی زکوة بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آوردی و ادا کردی بحکم نص قرآنی
که فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگر هم بلفظ صلوة بود او فق و اولی است یا باشد بلفظ منصوص چنانکه فرموده اللهم صل علی آل ابی
اوفی دعا از جانب حضرت و در بعضی احادیث واقع شده است که فرموده اللهم صل علی عمرو بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب آورده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
منع کردی که صدقه خویش را باز خرد و فرموده باید در صدقه حکم سگی دارد که بخورد قی خود را و این کراهت بر تقدیر ملک اختیاری است اما اگر بطریق میراث
رسد کراهت ندارد که در ملک ارث اختیار را دخلی نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالباً داغ بر گوش کردی
و در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشود جائز است و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن باید که داغ بر روی نکنند که از آن نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف است گویند
وجه حرمت و کراهت است مگر نزد انحصار علاج در آن بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این مسئله در مقام خود کرده شده است و صدقه فطر واجب است
بر هر مسلمانان مرد و زن آزاد و بنده خورد و یا بزرگ و وجوب بر بنده و صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقه فطر در مذهب ما ملک نصاب فاضل
از جامه و مسکن و خادم و دین شرط است و صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیری ابدالله سلطانه که سیری و سی و شش سیر است
و سیر و یک پاو و نیم و صاع از جو و خرما این باشد افضل آنست که صدقه فطر را پیش از گزاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و سلم
همین بود و تقدیم از روز عید نیز جائز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و قلیل و بعضی جائز است بیک روز و دو روز و بعضی گفته اند که بر عشر آخر رمضان تقدیم
کنند و در جواز تاخیر نیز اقوال است و صل این بیان صدقه واجب بود اما صدقه تطوع اگرچه اجمالی بدان کرده بر ترک و عید نفرموده اما در فضائل و ثواب
و دوست داشتن و بدان چندان ستایش کرده که بخلاف ایشان آن ستایش نشود و هر مقدار که در راه حق صرف کردی از اسباب ایثار کردی و بکس چیز از وی نخواستی الا آنکه
کردی و داد و خرد و فروش نشد در لعت وی صلی الله علیه و سلم گفته است شعر ما قال لا الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم و در اینجا تفصیل و تحقیق است که در باب اخلاق
شریف گذشته است آنجا باید نگریست و عطا و تصدق انواع نمودی و انواع گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی خریدی و گاهی بخشیدی و هبه کردی یا از حق وی که برکسی بود از آن گذشتی و گاهی کالای بخریدی و ثمن ادا
کردی و با آن کالا او را بخشیدی و گاهی کالای بخریدی و در قیمت بیفزودی و گاهی زیاده از ثمن بدادی و گاه قرض کردی و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف
آن انعام فرمودی و بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه و سلم بودی صفت احسان و کرم بر وی غالب گشتی و اگر بخیل شحیح حال بودی
منشرح کردی و صفت جود و سخاوت در وی اثر کردی و بالجمله در سخاوت و سماحت و کرم بی تعلق بدنیا و متاع آن بر همه افراد انسانی فایق بود و مثل آن از وی
مسرور القلب طیب النفس و شادمان دل بودی و جهت انقباض و غم و تنگی و تیرگی از ظلمات نفس و رذائل صفات و ضیق و حل و شرح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر
آنحضرت است که هیچکس را از افراد بشر او را در این صفت شرکت نیست مگر بعضی از کمل اولیا را بقدر اتباع وی صلی الله علیه و سلم نوع چهارم صوم صوم عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع
و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات ناشایسته باز دارد و در بعضی احادیث آمده که هیچ چیز نقض صوم نمی کند مگر غیبت و مفسد صوم است و امام احمد گفته اگر غیبت روزه باطل شدی هر کدام
از ما روزه عالم را باقی نماند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور بر آنند که صلوة افضل است از جهت حدیث اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة
[illegible]

مخصوص خواهد بود که از فوائد و ثمرات صوم است که مناسب بحال صائم بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزای
او دهم و در روایة دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست مگر صوم که برای من است و من جزای او دهم یعنی کنایت است از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه
بنی آدم بده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن برای من است و من جزای آن دهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند و مطلع نمیگردانم کسی را بر آن [illegible] وساطت ملائکه
جزای او دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین زیارت تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم غیر
حق تعالی و هیچ کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و قصد وی از راه دور و بزیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند
در روزه ریا که شرک اصغر است راه نیست یعنی بمجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم ریا در آن قول خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صائم را حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده
که ترک میکند طعام و شراب و شهوات خود را از جهت من پس از آن فرمود الصیام لی و انا اجزی به و مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح بذکر آن آمده با تمام شهوات
و اشارت است بکف تمام اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت با آنچه
موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد حق تعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شانی عظیم است میان عبادات خصوصا صوم رمضان را که فرض آمده و بود
آنحضرت کریم ترین و جواد ترین خلق و اینها خصوصا در رمضان که سخاوت آنحضرت بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات در لیالی و ایام رمضان مضاعف
گشتی و بذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب را معمور داشتی و چون اینها عظیم است و منبع برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان [illegible]
شکرانه این نیز با نواع عبادات و خیرات اکثر و اوفر کردی و چون [illegible] منبع البرکات در وی [illegible] بود وجود حضرت سید کائنات [illegible] الفیوضات [illegible]
حق سبحانه بود نیز شکر [illegible] آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات جبرئیل علیه السلام میکرد [illegible] ملاقات جبرئیل [illegible] زیاده [illegible] میکرد و همه را
و عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را [illegible] چنانکه [illegible] و در ایام [illegible]
در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و مجتهد [illegible] باشد و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم رمضان [illegible] هجرت و آنحضرت [illegible] در شهر رمضان روزه [illegible]
ابتدا نزول قرآن در شهر رمضان [illegible] یکبار [illegible] در شب [illegible] رمضان [illegible] ششم
رمضان و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی [illegible] و در سحور تاخیر کردی [illegible]
[illegible] تعجیل و تاخیر ترغیب نمودی [illegible] و اگر [illegible] بودی [illegible] چند [illegible] آب خوردی و فرمود نعم سحور المومن التمر و در وقت افطار [illegible]
[illegible] لک صمت و علی رزقک افطرت [illegible] ذهب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر [illegible] افطار مستحب است [illegible] صائم را [illegible]
کردن و [illegible] کردن و [illegible] مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر [illegible] افطار [illegible]
[illegible] اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم [illegible] صوم افضل است کسی را که طاقت دارد [illegible] مشقت و [illegible]
[illegible] افطار اولی است و در شب های رمضان اگر [illegible] احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز کردی و [illegible] صبح غسل کردی [illegible]
که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت کردی و سواک کردی [illegible] مضمضه و استنشاق مبالغه نکردی و نهی [illegible] سواک و اکتحال در رمضان [illegible]
صحیح نشده [illegible] مذهب امام ابوحنیفه [illegible] کسی که [illegible] افطار نخواهد کرد [illegible] کسی که [illegible] روزه
نخواهد داشت [illegible] هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و [illegible] ایام بیض [illegible] تمام [illegible] و از صیام [illegible] نهی [illegible] صائم [illegible] لا صام و لا افطر [illegible] روزه
[illegible] نیز [illegible] صوم کردی در عشر ذی الحجه [illegible] روزه [illegible] عمل صالح [illegible] افضل [illegible] عشر ذی الحجه [illegible] شوال
روزه داشتی و در آخر عمر [illegible] اگر باقی ماندم [illegible] نهم [illegible] روز عرفه [illegible] و صاحب سفر السعادة گفته که [illegible]
شوال فرمود که صیام [illegible] شش روز با رمضان [illegible] صیام دهر است [illegible] اعتکاف [illegible] عشر اخیر [illegible] رمضان [illegible] در ماه شوال قضا [illegible]
و یکبار در عشر اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد که شب قدر درین عشر است دیگر [illegible] اعتکاف [illegible] درین عشر [illegible] تا آخر [illegible]

شریف فرموده برای اعتکاف خیمه میزد در مسجد شریف و گاهی حصیری یا نمدی می‌نهاد در بر آن فراش کرده بودی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد

و اعتکاف چهار روز هرگز ترک نشده و در هر سال یکبار قرآن را جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی بعضی روزها پی در پی چیزی نخوردی و نیاشامیدی و افطار نکردی و صحابه را از آن منع کرد از جهت رحمت و شفقت

و کراهت تعمق و غلو چنانکه در حدیث آمده است گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را از آن چرا منع میکنی [illegible]

کیست که مانند من باشد یکی از شما در [illegible] فرمود ایکم مثلی کدام یک از شما مثل منست انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده

منست یطعمنی ویسقینی میخوراند و مینوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا خوراننده و نوشاننده است که میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است بعضی

انکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب طعام از بهشت می‌آید که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص نبی صلی الله

علیه وسلم و این منافی وصال و موجب ابطال صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد دنیوی است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار

آید موجب افطار و ابطال صوم نگردد و این در حقیقت از جنس صوم است نه از قبیل اکل و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل

و شارب می‌بخشد [illegible] قائم مقام شراب و طعام میگردد که بدان قوت بر طاعت و عبادت [illegible] و شما را این حال نیست و مختار نزد اهل تحقیق آنست

که مراد غذای روحانی است که از ذوق ولایت و فیضان معارف و لطائف الهی که بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم وارد و نازل میگشت و احوال شریفه از نعیم

روح و شادی نفس و [illegible] قلب پیدا می‌شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این معنی در محبتهای مجازی و عشقهای [illegible] است که احتیاج بطعام نیفتد بلکه با وجود آن نهایت چابکی

حقیقی و مسرت معنوی است والله اعلم بحقیقة الحال فرع اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه [illegible] میگویند که جائز

است کسی را که قادر است بران چنانکه صوم دوام و مروی است از عبدالله بن الزبیر که وی وصال میکرد تا پانزده روز و از ابراهیم [illegible] [illegible] چنانکه آورده اند [illegible]

پس [illegible] آورده است که بعضی [illegible] [illegible] [illegible] آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کرده اند

مقرر است پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود و نه برای تحریم چنانکه اشارتی بان در صدر حدیث کرده شد و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک

رحمة الله علیهما و امام شافعی رحمة الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اصح تحریم است و امام احمد و اسحق بن راهویه

میگویند که جائز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه در بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وصال نکنید اگر یکی از شما خواهد که وصال کند پس بکند تا سحر

و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیری است که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل [illegible] و ظاهر حدیث آنست که وصال از خصائص

آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و جمهور بر آنند که حرام است بر غیر وی صلی الله علیه وسلم از جهت عموم نهی و قول وی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد به تحریم

[illegible] بجهت آنکه [illegible] سلوک [illegible] ریاضت نفس [illegible] [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible] شریف [illegible] [illegible] فتح [illegible] [illegible] در لغت معنی زیارت آید [illegible]

[illegible] از آن [illegible] [illegible] بر مسجد حرام [illegible] [illegible] [illegible] مراد افعال مخصوصه است از احرام و طواف

و سعی [illegible] [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند که

[illegible] احکام [illegible] شاید که [illegible] مراد [illegible] و ایشان را [illegible] وداع کرد و خطبه خواند و فرمود که نزدیک است که [illegible] پروردگار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بعد از من [illegible] [illegible] بعضی از شما گردن بعضی را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] رمضان را [illegible] [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] [illegible]

از هجرت و تحقیق آنست که در سال نهم و هم درین سال به تجهیز اسباب سفر مشغول شد ولیکن رفتن وی صلی الله علیه و سلم درین سال میسر نشد بجهت اشتغال
بار غزوات و تشیید احکام و تعلیم وفود که وفود در آمده بودند پس وی ابوبکر صدیق را رضی الله عنه امیر حاج ساخته بمکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه برای
سورهٔ برائت بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او یا مامور گفت بل مامور و تخصیص علی مرتضی بقرائت سورهٔ برائت آن بود که در
وی نقض عهد مشرکان است و عرف عرب در نقض عهد آن بود که مرد یا اهل بیت وی اینکار کند و لابد دیگری برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار [illegible] یکی در سال ششم
از هجرت بقصد عمره برآمده و چون بحدیبیه که بیرون یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند و از در آمدن بمکه مانع آمدند و چون میعاد صلح رسیده بود
آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه کرد و از احرام برآمد و بمدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد و دوم عمره که سال هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود
بمکه تشریف ورود عمره بگذارد و بعد از سه روز بمدینه عود فرمود و سیوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بیرون یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنائم حنین شبانه
آمده و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه بازرفت چهارم عمره که با حج در سال حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در باب غزوات بیاید
ان شاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقة عمره نبود زیرا که بدرآمد و از همانجا از احرام برآمده بمدینه
رفت ولیکن جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و همه ساختگی سفر حج کردند و این خبر بلاد و قری که در اطراف و نواحی [illegible]
[illegible] مسلمانان متوجه بمدینه شدند و در راه بمکه از هر طرف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر
کار میکرد همه مردم بودند پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس [illegible] ذی الحجه احرام بست و در آمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام
و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم
را که البته او را از بهر مظلوم بگیرم پس آنحضرت فرمود پروردگارا تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را بخشی [illegible] جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح
اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد این ساعتی
نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود دشمن خدا ابلیس چون دانست که اجابت کرد حق تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و ویلا فریاد
کرد و دیگر بخت پس مرا خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع وی [illegible] و گفته اند که مراد بامت درینجا [illegible] اند بعضی که حج [illegible] حقوق العباد نیز [illegible] شود و طبرانی گفته این
محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه
قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک [illegible] و ظلم نیز مادون شرک است و با جمله حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل خدا وسیع است و ظاهر حدیث
عام است و ترمذی در حدیثی صحیح من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه حقوق عباد و گفته که ما قدر
میگردد و ذنوب متعلقه بحقوق و حقوق ساقط [illegible] نمازی با کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیگردد زیرا که آن حقوق است نه ذنوب بلکه ذنب تاخیر [illegible]
است پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط میگردد و حج پس حج ساقط میکند اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است این همه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میکند آنچیزی را که واجب است [illegible]
حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و او را و الا قتل کرده شود [illegible] ساقط [illegible] حق آدمی [illegible] کرده است [illegible] خالی از [illegible] است والله اعلم و نحر کرد
آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده شدند پنج شتر یا شش تا نحر کند
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را شتران نزدیک میشدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند هر یکی از آنها که [illegible] آنحضرت می آوردند [illegible] پیشتر نحر کند
امیر المومنین علی باقی سی و هفت شتر دیگر را نحر کرد تا صد شتر که [illegible] رضی الله تعالی عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران [illegible] آنحضرت بود تمام شد و در روایت مسلم
از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible] الطیبة [illegible] اشارت کرد [illegible] که ابتدا [illegible]
کند و قسمت کرد موی سر را بر اصحاب [illegible] ابو طلحه انصاری داد [illegible]
قسمت کرد [illegible] بعضی تقصیر کردند [illegible] فرمود اللهم ارحم المحلقین [illegible] و المقصرین [illegible]

که سقایه زمزم بدست ایشان بود آب بکشید و فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بودی که مردمان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدی و از چاه آب بکشیدمی
و شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد و پندارند مردم همه این کار را بجهت اتباع من و دست زنند و بر شما غالب آیند چنانکه
نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود پس ایشان یک دلو بر وی صلی الله علیه و سلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای
ضرورتی و حاجتی بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو است چنانکه در باب
آداب شرب بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب است و زمزم و زمازم بار کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدای ظهور آن چاه شده و
ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود و چون اسمعیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود بر زد و از آنجا چشمه پیدا شد و آب را اگر دکرد تا پیش از آنکه بشتابد گنده شود و اگر نگذاشتی
چشمه شدی جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن مکه شدند آنرا پنهان ساختند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله
صلی الله علیه و سلم چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد و در تمام قیل و برواتیی پیش از آن و بعد از وی ابو طالب آنرا بنا کرد و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه وجهی که بوی تقرب توان جست سه است یکی هدی
که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند و دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند و دیگر عقیقه که برای مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد رحمهم الله و در مذهب مشهور و در روایتی
از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد رحمه الله میگوید عقیقه را چنین سنتی است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن منسوخ کرد اضحیه هر ذبح را
که پیش از آن بود و منسوخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و منسوخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و منسوخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود و انجه در سید است باثانی
بدانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ببینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که در نگیرد از موی و ناخن خود تا آن زمان
که تضحیه کند و بعضی از علما مذهب امام احمد بر آن اند که این نهی و نهی تحریم است و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک عید اضحی
[illegible] نوره زدند در حمام بعضی از اهل حمام و گفتند بعضی قوم که این منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را مذکور کردم این سخن با او گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم
و ترک داده اند حدیثی ذکر کرد ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ببینید ماه ذی الحجه را [illegible] تا آنگاه که قربانی کند [illegible] ترک این اشعار الا فائدة
الزام [illegible] نیز [illegible] قول صاحب سفر السعادة که گفت در روی نی [illegible] زبان [illegible] [illegible] ذکر و
دعوات [illegible] و قرآن یاد کردن گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ذکر میکرد خدای تعالی را در جمیع احیان و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی
و سخن او همه در یاد حق و حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید و امر و نهی و تشریع و تعلیم از احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید
و ترغیب همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل وی همگی یاد حق بود و دل و زبان و انفاس وی در حالت قیام و قعود و اضطجاع و نشست و برخاستن و رفتن و خوردن و آشامیدن و در ایاب
و ذهاب و سفر و اقامت و در کوب و قدم و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است هر گونه که یاد کند خواه بدل یا بزبان و در هر فعل
و هر مقام ذکر بود و لا بد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که انچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع
ذکر آن بلسان واجب بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده و مطلق ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس شامل باشد ذکر
قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب بر فعل قلب و عدم اعتبار آن باطل است و قیاس بر عقود شرعیه کابی فعل البیان [illegible] نباشد از جهت نص شارع بر آن و اذکار و دعوات در شب
و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت رفتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار خواندی و کتب احادیث مذکور و مسطور است و ادعیه ماثوره که شامل و حاوی تمام
مقاصد و مطالب و حاجات است هیچ حاجت با دعیه و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در آن و تحریص بر آن آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد حصر
و شمار وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه و سلم الدعا مخ العبادة و قول وی [illegible] بغضب علیه و در دعا تو جه
و اخلاص که روی از همه جانب برتافته بجناب حق آورده و حسن [illegible] کار را و اثبات کمال [illegible] و خضوع و خشوع و رغبت
و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثت و این معانی همه خاصه عبادت و زبده آنست و از اینجا وارد شده است که الدعا [illegible]

که الدعاء مخ العباده و امام ابوالقاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعای افضل است یا سکوت و رضا بعضی برانند که دعا افضل است زیرا که دعا فی حد ذاته خود عباد است هاینان عبادت است و قیام بدان افضل و اولی بود از ترک آن بسوی حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب نگردد و حظ دعا هیچ نبود نرسد نقصان زیرا که نشد بدانچه حق ربوبیت بود و قیام نمود بجا آنچه سزاوار دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد قصل ابو حازم اعرج گفته رحمة الله علیه محروم ماندن از دعا نزد من صعب تر است از محروم اجابت و امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفته که من بر نمیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وی است و طایفه گویند که سکوت و خمود تحت جریان حکم و تقدیر اتم و رضا بما سبق اختیار اولی است و بعضی ازین قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب و سوال نکشایند و هم نکرده اند مشغول باشند و در ان مستغرق بدانچه جاری میگردد از قضا بقدار راضی و تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان بشاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آنست که دعا بحکم عبودیت و نزول امتثال امر باشد نی بتحصیل حظوظ و حصول مقصد و نزد تاخیر اجابت تسخط نورزد و متهم نشود بمولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف است و بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب باشد و وقت بهتر از آن باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد و ادب آن بود و شناسایی این هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول شود اگر از دل بود اشارت بجانب دعا باید دعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت باید سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن آن عبادت اگر غالب معرفت و حال بینا سکوت و سکوت اولی و نیز در جهت مسلمانان را نصیب باشد بر حق تعالی هی است و دعا دران جای که نفس را حظی و نصیبی است سکوت احسن انتهی کلام الامام گفته بنده مسکین غفر الله له و قید بقلبی که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلب و دعا بحق او در او گاهی بزبان حال چنانکه عرض نیاز و حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه مدح و ثنا کنند پروردگار را تعالی بالصفات کرم و احسان و جود و عطا این تعرض در بعضی دعاست نیز اگر مدح و ثنا و خدمت کریم تعرض بعطا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که بسر و روی صبر و رضا و تسلیم است و بعضی از محققان عارفان این استعداد و نیز گفته اند در این فرق و عبارتی این حال استعداد و سکوت نیز حاصل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است امت را و تشریف آداب آن کرده اند در کتب عرفا و نیز اکل حلال و صدق مقال و عدم استعمال و ابتداء بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال است و صلوات و سلام بر حبیب مکرم و اصحاب آل کی از داب دعاست و رفع بدین دعا و بسط انهما مقابل وجه و در بعضی روایات دعا استکبار این روایت و الا در دعا تعرض و بسط نهادن است اعتراف کذا فی المواهب از ابن عباس آمده که چون دعا کردی هم بکرد بر دو کف خود را و مسح کردی باسید بطون آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که بپرداشت آنحضرت استنکار تا دیده شد بیاض الطین او و گفته اند که هر چند واقع صعب خیر و رفع یدین باشد اما در استسقا بحادی سرتا بالا سر و مسح وجه و نیز از این شا در غیر حالت نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرد مرجابه را که همه موقف ابا بینا و گستریم دعوات صلی الله علیه و سلم همین حکم دارد و در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر پیغمبر را دعای مستجاب که دعا کرد ولیکن من میخواهم که نهان کنم و مقیم دعای خود را از برای شفاعت مرامت خود را در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است مر پیغمبر را دعوات بسیاری از پیغمبر را صلی الله علیه و سلم از دعوات مستجاب و ظاهر آنچه مشار است که پیغمبر را یک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد بان اجابت دعاست که گیرد قطع بوقت بدان است و ما عدا آن دعا از دعوات ایشان بر رجا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است و ما ایشان را است دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعا عام است مستجاب بر قوم است یا بالاک ایشان یا نجات دادن و دعای خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نیست با مراد آنست که هر یک را یک دعای است خواه در حق است چنانکه نوح علیه السلام فرمود رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه ذکریا علیه السلام فرمود فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کرمانی در شرح بخاری سوال کرده آیا جایز است که مستجاب نگردد دعای پیغمبر و جواب داد یکی دعا مستجاب است باقی در دست خدا تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نیامد که در دست شفاعت سبب ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مستجاب اند و مراد بقول وی بهل نبی دعوة مستجابة حضرت ملیست انتهی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت افزود اکرم است از آنکه چیزی خواهد از پروردگار خود و اجابت نکند بان منقول کرده شده است که آنحضرت دعا کرد بخیری و مستجاب نشد یا رب بلکه مصلحت تمام باشد در ان چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مرامت خود را یکی آنکه فرو نبرد ایشان را در زمین و مبتلا نکند بقحط ... [illegible]

شده مع از اجابت بعد از دعا آنحضرت بعضی غیر متعارف است در حق صحابه و امثال علم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد انس را رضی الله عنه که خادم وی بود بالتماس مادر او ام سلیم
که او را آورده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن مر او را و بود انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه طیبه هشت ساله یا نه
ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده واطل حیاته واغفر له و در روایتی وادخله الجنة پس تجاوز کرد عمر او از صد سال سه
سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته است نود و نه سال بود و بستان او که نخیل و کرم بسیار داشت و در هر سال دو بار بار میداد و روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را
بستانی که میوه می‌آورد در هر سال دو بار و بود در وی ریحانی که فایح میگردید از وی رایحه مشک و رجال این حدیث ثقات اند تجاوز کردند اولاد و اولاد اولاد او از صد و
ده است از وی رضی الله عنه گفت دفن کرده از صلب امینه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از نون دختر او اولاد صلبی من صد و ده و در روایتی صد و بیست و نه گفت انس
رضی الله عنه که دریافتم آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات و امیدوارم رابع را که غفران است انشاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر مالک بن ربیعه
سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم نزد علی کسی را و بود از بدنش
نقل کرده در چشم وی چنانکه هرگز بدرد نیامد و فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد پس یافت وی رضی الله عنه حر را و نه برد را و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم
علی را او قاضیا بیمن گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا قضا و روش حکم کردن درمیان خصوم پس زد آنحضرت دست مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم
اهد قلبه وسدد لسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در هیچ حکمی میان دو کس رواه ابوداود و غیره و عیادت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی
را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشفه اللهم عافه و فرمود برخیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد درد مرا هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول صلی الله علیه
وسلم و گفت ای برادرزاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو مر او را تا عافیت دهد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم اشف عمی پس برخاست ابوطالب
گویا بند از پای گشاده شد و گفت ابوطالب ای برادرزاده من میبینم پروردگار ترا که می‌پرستی تو او را هرچه میخواهی میکند چرا نمیگوئی و فرمود تو ای عم من اگر اطاعت کنی فرمان پروردگار
را میدهد ترا هرچه میخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس را اللهم فقهه فی الدین اللهم اعطه الحکمة وعلمه التاویل رواه البیهقی و ابونعیم و در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب
پس گفت ابن عباس حبر است بحر علم و رئیس المفسرین و ترجمان القرآن و در دعا علیا و اهل صفی گفت مرتاویه حمد تی را بر یکی که دست آمد آنحضرت را زیر منبر از سفر تهامه
و ندانسته ای تر اپس گذشت بر او زیاده از صد سال و در روایتی صد و چند سال میگفتا دیگر دندان او و بود بهتر و ابدا تر دندان بهترین مردم روزی دندان در روایتی همچنین رسد که بیوفتی افتاد
مر او را ندانی هیچ چیز ازین تا آنکه نوشانید آنحضرت او را وی حلیب ابی در قدح قوار دید موی را پس گرفت آن را و بیرون آورد از آب پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اللهم جمله بگردان صاحب جمال گردان او را و نوبت ده او را پس رسید عمر آن مرد نود و نه سال را و نبود در محاسن وی یک موی ظاهر سفید الا اقل و مناسب آنکه موی
از اسباب آنحضرت نیز دید و بر او حسن و جمالی و جوانی بر سر وی نیامد نصار جمال اکثر جوانی و سواد محاسن مراد سیاه بود در اول کتاب در بیان حلیه شریف شبابی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سخن ازین باب گذشته است و بیهقی از انس آورده که یهودی گرفت از محاسن شریف وی صلی الله علیه وسلم چیزی که در محاسن شریف افتاده بود مثل خس مانند
آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دوشید ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم جمله پس سیاه گشت موی
او در بیست تا نود سال چیزی اندیشید و از نجا معلوم میشود که کافران بیگانگان از خوان نعمت و برکت وی محروم نبوده اند چه جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که دعا
در فنا بیگانگان را تاثیر است در افاضه خیر و برکت و کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگرچه دوشیدن ناقه و دعا بجمل بایستی
مناسبتی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاده و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر خواسته باشد و عاجز بود آن گردیده الله اعلم و مردی دیگر را فرمود اللهم متعه بشبابه
پس گذشت بر وی هشتاد سال و ندید یک موی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه دو دیده بود در روی مبارک و دمی زرد می از
جوع پس نگاه کرد بسوی وی آنحضرت و نهاد دست شریف خود را بر سینه زهرا و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان را خداوندا رفع کن فاطمه بنت محمد را بالاله
آمد خون از سرخی بر چهره وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب الاسفرائنی فی دلایل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروة بن ابی الجعد
بارک اللهم له فی صفقته پس نخرید وی هیچ چیزی را مگر آنکه سود می‌کرد در آن و دعا کرد عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنفسه و برکت را اموال پس رسید مال

او در هنا تا اینجا که رسید و گفته است وی را رضی الله عنه اگر برسید از شکم من گرسنگی را امید سنید اشکم که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر صبر ... پس ... ان شاء الله تعالی
سیر خوردند پس سنتها را و مردار را او عمه و عای آنحضرت صلی الله علیه وسلم عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است و فرمود آن حضرت ... پس
اما کرد و گفت ... سیر خورد و گفت ... هر گز نتوانی پس ... برداشت و ... را بسوی آن خود بعد از آن یکبار ... آنحضرت ... پس گذشت شخصی
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه قطع کند ... قطع کند ... آن شخص ... و طلب کرد ...
پس ... گفتند که وی طعام سیر خورد فرمود الا اشبع الله بطنه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد از این چیز ... است که ذکر کرده اند علما ...
امثال آن است و اجابت ... حاصل است ... آنحضرت را ... صلی الله علیه وسلم ... که دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقبول و مستجاب است
چنانکه گفته شد اما استغفار آنحضرت که استغفار میکرد و ساعت بساعت در روایتی ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم انی لا استغفر الله کل یوم
سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و در روایتی صد مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه در آنست نه خصوص این عدد و الله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما
که ما می شمردیم مر آنحضرت را در یک مجلس بیش از آنکه برخیزد که میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در روایتی استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو ... در روایتی هم از ابن
عمر آمده که می شمردیم مر آنحضرت را در مجلس ... رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور ... در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید
الاستغفار این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر
الذنوب الا انت و در روایتی قول ... اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید این را ... ایقان در روز ... پیش از آنکه شام کند داخل بهشت است و کسیکه
بگوید در شب ... پیش از آنکه صبح کند داخل بهشت ... و گفته اند استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریع است مر امت را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
معصوم و مغفور است استغفار و توبه از چه کند با این استغفار برای امت میکرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود انه لیغان علی قلبی انی لا استغفر الله ... مرة
... تحقیق ... پرده افکنده مشهور ... من استغفار میکنم ... در حدیث ... افتاده ... علما ... در روایت ... معنی ... مراد از آن
... معنی ... لطیف است که ... بشریت ... کثرت ... و ... و بیان احکام شریعت ... و غفلی از مشاهده ... است ...
... لطیف ... استغفار ... آنحضرت ... استغفار میکرد ... الامر ... المقربین ...
آنحضرت را در هر لحظه مقام ... در ترقی بود ... مشاهدات ادراک ... تجلیات ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... مشهود گشت ... تجلی ... الاتم
از آن ... در مقام اول ... در مقام ثانی استغفار میکرد ... قال بعض ... لا نوار الانبیاء
الاعلیه و طیبی در شرح مشکات نقل از شیخ ابو ... شیخ شهاب الدین سهروردی کرده که گفت ... آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق و وصول بحق ... علیه التی ... ملکوت
... اصلی او است ... قلب ... روح و نفس تابع قلب ... که حرکت ... قلب ... از حرکت ... نفس ... عروج ... مقام قرب ...
از مصاحبت ... و قلب ... فتاد ... انقطاع علاقه ... عنصری ... پس حکمت الهی ... رحمت عالمیان ... که برای تکمیل ارشاد خلق اقتضا
... عنصری ... میکرد ... در ... قلب ... عالم قدس ... مید ... کمال
شوق ... عالم ... استغفار میکرد ... کمال ... تکمیل است ... استغفار میکرد ... علمای ...
... قلب ... اسلام ...
... نقل ... فاسی ... گوید ... مقام
... که ... کشف ... **فصل** ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... عرفا ... الرحمن الرحیم ...
... بعد از آن ... الیوم الدین ... اسلام ...

بتعلق او بما بعد او انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم می شد و وقف مرا نباید حسن و کافی و خیانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل می‌کرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز تر می شد از سوره
دراز تر از آن و تعبیر صحیح کی خوش آواز و خوش قراءت نماز و بی صلی الله علیه وسلم و بعضی می‌کرد آنحضرت القراءت خود و ترجیع می‌کرد صوت را بدان چنانکه عبارتست از ترجیع کرد در فتح مکه در قرائت آیت انا
فتحنا لک فتحا مبینا و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجیع او را ... و ظاهر است که این ترجیع بفعل آنحضرت ... بود صلی الله علیه وسلم ...
و جماعتی گفته‌اند که بعضی مردم گمان کرده اند که سبب ... ناقه بود و عبد الله بن مغفل آن را حکایت می‌کرد و به اختیار نمی‌کرد و نامی بردم که ... ترجیع الفعل آنحضرت ... می‌کرد
و می‌گفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم المعبود زینوا القرآن باصواتکم از البیش ... بدار بوی خوش خوشبو لیس منا
من لم یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد در استماع نمی‌کند خدا ایتعالی به هیچ چیز را چون گوش نهادن و استماع کردن پیغمبر حسن الصوت را که تغنی می‌کند بقرآن یعنی می‌خواند قرآن را و جهر
می‌کند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لکل شی حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیز را پیرایه است پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است
که گوش نهاده بود آنحضرت شبی قراءت ابو موسی اشعری را که بغایت خوش آواز و خوشخوان بود در زمان او و فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود چون روز شد خبر داد آنحضرت او را بدین حال گفت
ابو موسی آه اگر می‌دانستم من که می‌شنوی یا رسول الله تحسین و تزئین میکردم آنرا بیشتر از این اختلاف کرده اند علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جایز داشته اند اگرچه لازم آید افراط در مد و اشباع
حرکات و ما بدان لازم اگرچه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دایره انصاف است آنست که تطریب و تغنی و مد و وجهی است یکی آنکه اقتضا کند اجزا طبیعت و مساعدت
کند بدان بی تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون آنرا سرشته شود با طبیعت بیاورد آن تطریب و تلحین را و این جایز است اگرچه بیارید زینت آورد تزئین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه
که اگر من میدانستم که تو می شنوی زیاده میکردم تزئین و تحسین را و کسیکه سیحان میکنید او را طرب و خشت و شوق با آنکه نمیتواند نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از طرب و تحریک
دتر نمین صوت در قرائت لیکن و مطبوع است نه متطبع و متکلف است نه متکلف و این استعمار و صوت عرب و لحن عرب است این قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه و تابعین می‌شنیدند
آنرا و این تغنی محمود است که میتاثر میکرد بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه صناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت بدان و حاصل نمی‌شود مگر به تکلفات و تصنع و
تمرین چنانکه آموخته میشود با نواع الحان موسیقی بسیط و مرکب بر اقاعات مخصوصه و اوزان مخترعه که حاصل نمی شود مگر بتعلیم و تکلف و این است که مکروه داشته اند آنرا سلف و انکار کرده
قراءت بدین وجه و هر کس که علم است او را با حوال سلف میداند قطعا که ایشان بیزار اند از الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود بدان بدان اوزان و علیت حرکات و وزن معدوده
معدوده و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویز کنند آنرا بلکه میخوانند بر حزن و تطریب و تحسین صوت او را مرى است مرکوز در طبایع و نهی کرده است آنرا ... ان
شارع بلکه اشاره کرده است بدان و خوانده است و هر قوم را بدان خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بقرآن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از
عقبة بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تغنی کنید بدان و نیز حدیث را ذکر کرده انکار فی المواهب اللدنیه حکایتی آورده‌اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم
کند بنی اسرائیل را جمع آمدند برابر ایشان گرسنه تشنه تا صومعه و میخورد و نمی‌نوشید و ... استماع میکرد و سلیمان آنگاه ... در کوهها و گوشه‌ها ... و کوهها
و رودها ... فلان بن فلان حمد و تکلم سیکند بعد از آن بیرون آمد و ... و منبر بسوی صحرا پس نشست ... و سلیمان ایستاده ... بود و ... نمی آمدند
انس و جن و طیور و وحوش و هوام و سباع از بیرون می‌آمدند ... که استماع می‌کردند ... پس شروع می‌کرد داود در ثنای خدای تعالی که ... می‌خواندند زبور را
طایفه از شنوندگان پس از آن شروع میکرد داود بوعظ کردن گناهکاران پس می‌مردند طایفه از ایشان پس ... و یاد می‌کرد ... و سخت ... دوزخ می گفت
او را سلیمان یا پدر ... سوی مردم ... ... شنوندگان ... می‌افتادند و بیهوش می‌گشتند پس ... می‌شد بسوی خانه ... میکرد سلیمان
در مردم که ... و مستی ... پدر او ... بیرون آمد ... زنان ... مردان ... و اسیران ...
... شیر ... ... و ... سلیمان ... که ... سلیمان ... بنی اسرائیل ... بنی الله ... فلان فلان ... نام ...
... توجه میکرد ... و می‌گفت ... خشم ... خدا ... که مردند از خوف تو ... شوق تو ... و آب ...
دیگر ... بر این حال تا آنکه خواست خدا عز و جل ... گمان ... بنی اسرائیل ... حال ... ایشان ...
گفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود ... از ... ... آن ...

کرداو وشنیده است این است را انتقام مسئله سکینه با حوال که ما ره میگویم بران که نگاه مسئله صحابت را ثابت گردانند قوت جسمانیه را ملک میگردانند قوت روحانیه تا مشهد ار
السیر او از جهت فرط قوت این است که تمکین و ... برا بست حال سماع دم حال عدم تبیلج از جهت توانی احوال کو والطاف الیقین چنانکه فرموده اند لو کشف الغطاء ما
ازددت یقینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخص خواص آن بوده اند و ایشان افضل بوده اند از اصحاب اتفاق ... ایشان را قوت بالغ چنانکه اتفاق افتاد
مر غیر ایشان را از نبودان نکرار جهت تمکین چو قوت حال ایشان چو قوت را جنبیده که در کرد ایشان را پروردگار تعالی و تقدس عدان واما توحید داود علیه السلام مرتبا
مردن و اعتذار روحی علیه السلام از ان از قوانین ... شفقت است ... اعطا ... از اعوا است ... این قوت الهیه و تمکین و در آن اشارت
کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه ... زار کسی که میگریست و استماع قران میکرد ... سکینه از ان گفت و ... رضی الله عنه چنین بودیم ما ولیکن
سخت گشت دلهای ما یعنی قرار گرفت از قوت ... از جهت تواضع حال ... در مرتبه صحیح ... منزلت ... مرفوع ... آورده اند که شنیده ... سهل بن عبدالله تستری را
از کسی که ... ... بیهوش گشت گفتند این چه حیبت ... گفت ضعف حال گفتند اگر ضعیف است قوت کدام
خواهد بود گفت قوت آنست که ... ... [illegible]
مجالس سماع قران ... ابو اسحق ثعلبی ... جماعه ... تصنیف کرده است در کتاب النجات
الانس نیز جمعی از انها که در مجالس سماع جان داده اند مذکور ... و صل ... ... اشارت کرده شود ...
مسئله اختلاف ... ... اشارت الیه است القول حق سبحانه
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه ... و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق ...
است که متفق علیه است ... ... سماع ... اختلاف در سماع اشعار و قصاید است
بالحان مطربه موسیقیه ... کثرت اقوال ... ایشان ... بعضی ... منکر ... ...
... ... طریقه ... مذهب فقها است ... ایشان انکار میکنند ... سلوک میکنند مسلک تعصب و عناد
... میکنند ... ... اعتقاد ... ... اعتدال و انصاف ... ...
در موضع خلاف ... نقل کرده شده است ... ... دلالت ... ... طریقه ... ایشان میگویند ... ثابت ...
در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح ... ... احادیث ... موضوع است ... ... آیات قرانی اگرچه تفسیر کرده اند ... بعضی
مفسرین ... ... ذکر کرده اند ... ایشان ... ... ثابت ...
اباحت بدلالت ... سبحانه و اصل ... ... ثابت ... ... دلیل قطعی شرعی ... ... که خطر
یا اباحت سیوم طریقه ساده صوفیه مذهب ایشان ... مختلف ... ... مباشرت نموده ... انکار ایشان ...
اجتناب ... ... اقوال است ... احوال ... لیکن بعضی از ایشان ...
... و شوق و سکر محبت ... حال ... ... ایشان ... ... قلوب ... ...
... ... ایشان ... ... از اهل شوق ...
بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات ... ... احوال ... صفات ...
... تحقیق کرده اند ... ...
... ... از سماع ... ...
... ... استعمال کرده ... ... قلوب ... احوال ... ...

کعب چوبین و مزمار و حطام و طرق و تز و در و صف و [illegible] و مبارزت [illegible] مثل [illegible] در کتابی و مثل غنا را نشانه بر انگیختن اطفال یا مندان و این مباح است الا آنکه بر خواهش و محرمات مستلزم باشد
و نسبت است که بموجب نشاط است اعمال [illegible] نواهی است که احوال میکنند از مغنیان که عار و شنار ایشان [illegible] اصحاب [illegible] شعر را می‌خوانند [illegible] میکنند [illegible]
که تهییج میکند نفس را و [illegible] میگیرند و این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته‌اند و قومی حرام گفته و قومی مکروه و میگویند که اصح آنست از مالک و شافعی و ابو حنیفه رحمهم
الله قول بکراهت است و اطلاق حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابوحنیفه میگوید غنا را از ذنوب [illegible]
نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از علما [illegible] سفیان ثوری و حماد و نخعی و شعبی [illegible] که در روایت کرده است از سفیان ثوری که [illegible] از غنا پس گفت که آن [illegible] است
که از بن گوش بر آید و از گوش دیگر رفت و گفته‌اند که این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق [illegible] باباحت رفته و اطلاق
کرده قول را و آن تفصیل نکرده میان حال زنان و امردان و تسویه کرده میان آن ولیکن بشرط امن فتنه و وقوع در آن و بعضی فرق کرده‌اند میان قلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته‌اند
قائلان باباحت که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره‌اند و جمعی کثیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای
[illegible] علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بوده‌اند و نقل کرده شده است در این باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت است در آن و بتحقیق معلوم گردد که ائمه دین و
اکابر اهل یقین مختلف بوده‌اند در آن اما عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است [illegible] که امعان کرده است در این مسئله از فقها و حفاظ ارباب
تواریخ و ابن عبدالبر در استیعاب گفته [illegible] غنا باکی نبود و بود امیرالمؤمنین در آن زمان عمر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] الله عنه در خانه [illegible] که از [illegible] بود [illegible]
خورده بود که نفی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس نفی کرده [illegible] خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه [illegible] او را و کفارت [illegible] منع کرد وی رضی الله عنه
او را از آن و گفته‌اند که بوده است عبدالله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و میخریدند برای وی و آورده‌اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است [illegible] مثل [illegible]
غنا او مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبدالله بن عمر [illegible] شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه
که تغنی میکرد و [illegible] و همچنین عبدالملک بن جریج که از علما و حفاظ و فقها و عباد که اجماع است بر عدالت و جلالت وی که میشنید غنا و میداشت الحان را و ابراهیم بن سعد
بود امام عصر خود در فقه و روایت [illegible] طلبه حدیث را [illegible] ایشان او را غنا و فتوی داد در مجلس [illegible] تحلیل غنا و پرسیدند از وی از اقوال مالک پس گفت [illegible]
که [illegible] بود [illegible] و قوم [illegible] که تغنی میکردند [illegible] مالک [illegible] نقل مینمود و اهل علم حکایت کرده از صاحب تذکره
که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو نیست غنا از کبایر و نه از بدترین صغایر و نقل کرده‌اند که امام ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب [illegible] تغنی
میکرد و امام گوش میداشت تغنی او را [illegible] آواز او را پس پرسید از اهل [illegible] چند شب که شنیده نمیشود آواز وی گفتند که بیرون می‌آمد [illegible] در شب پس گرفتند و در
زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد و او را خلاص گردانید و پرسید امیر که نام وی چیست گفتند عمرو پس برآورد از زندان هر که را عمرو نام بود و
امام [illegible] که باز گرد با آنچه میکردی هر شب چون گوش داشته امام ابوحنیفه [illegible] کرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و استماع وی هر شب [illegible] ورع و تقوی
که وی داشت حمل نتوان کرد [illegible] پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش [illegible] جمع میان قول و فعل وی حال آنکه گرفته نشده است
تحریم مگر از مقتضای قول وی [illegible] قول [illegible] کراهت [illegible] کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد وی ابو یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد
قصه [illegible] حکایت کرده شده است از امام ابویوسف که [illegible] مجلس هارون الرشید [illegible] غنا [illegible] پرسیده شد از مالک از سماع
[illegible] اهل علم را در بلاد خود که منکر [illegible] شنیدن از آن و گفت منکر [illegible] عراق [illegible] نقل کرده است از وی [illegible] و
حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان [illegible] نقل کرده شده است از مالک رحمه الله علیه که گفته [illegible]
است بغنای که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول و الفعل و اما امام شافعی رحمة الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا [illegible] تتبع کردم [illegible]
[illegible] تحریم وی [illegible] استاد ابو منصور بغدادی گفته که [illegible] اباحت [illegible] است [illegible]
[illegible]

یونس بن عبد الاعلی که شافعی استعمال کرده مراسم و می مجلس کرده می قینه بود که تغنی میکرد چون حاضر شدند گفت شافعی آیا خوش کرده ای گفتم نه گفت اگر
راست میگوئی حسی نیست ترا و چنین صحیح نگویی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع خوش است و نا خوش داشتن آن دلیل اعوجاج طبیعت و فقدان حس زیرا که معلوم است و شکی نیست که [illegible]
شرعی است حرمت و کراهت یا اباحت آن ملیت اگر آن را نیکو می داشت و ناخوش داشتن آن طبع را از جهت آنکه نرمی طبع و تأثیر آن در طبیعت هیچ کس را مسلم نیست که بدان اباحت یا حرمت ثابت شود [illegible]
و منقول است از شافعی که مگر نیکو کرده و شبیه الباطل گفته اند که بود از آنکه مراد بکروه آن باشد که مترک آن اولی است که اطلاق آن با معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت
نیست این امر بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنست که فایده نباشد در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته اند که جیزی که لهو
شده است از این الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنا که هر آن است که لحوش باشد پس تحریم از جهت عار بر آن باشد از جهت که بعضی که در ثبات غنا است با حاجب تحقیق
شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت که وی شده است غنا را
نزد پسر خود و من که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که گفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود
پدر من که ناخوش میداشت از این و عده کردم ابن خبازه را که بیاید نزد من شبی پس بیاید نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من پس شروع کرد ابن خبازه [illegible]
آواز پس بر آمد بر بام بالا رفت بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن در زیر بغل است و می خرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این [illegible]
عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمة الله علیه منقول است از وی مخالف این مجموع است غنا را نیز [illegible]
و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوال را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت ای پسر چرا پدر را یاد نبودی او که از انکار نمیکرد [illegible]
انما گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را و در است [illegible]
بود از کرسی مر او بود وی رحمة الله عالم و فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر البکر ابو البر اسکندری رفتار امر خود که سماع اگر باشد بر طریقه خود در
محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده اند اصحاب از جماعت ایشان [illegible]
سماع انما از صالح و عبد الله پسر احمد و اختیار کرده است انما حافظ ابو الفضل مقدسی و غیری از ظاهریه ذکر کرده انما ابو محمد بن حزم و مصنفان [illegible]
و تصنیف کرده ابن طاهر فقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و شوق کرده بسنا نیدی که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن [illegible]
و این فقه اجماع اهل حرمین را بر آن نقل کرده ابن قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی [illegible]
کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را [illegible]
و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب را ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی بن معین که ما اطعم [illegible]
ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه جواری او میرفتیم در خانه دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل مدینه اند که [illegible]
ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند امام از وی تخریج کرده اند از وی در صحیحین حدیث میکردند در عود و نقل کرده است [illegible]
کردن وی تحریم را البعض از ایشان اباحت را و حتی که نفی کنند یا است اده کنند با ن نظم و الی را دیگر تصحیح الاسنان گفته لا باس به و بعضی [illegible]
باشد و نفی کند سماع را مرخم و عشق از نفس خود لا باس به با حیا و اختر کرده است شیخ الامیه الحنبلی و مستدل الا کرده است [illegible]
انما در خانه خود و مالی کرد انما البار بقایای او گفته است که هر که قائل است با اباحت مطلقا عمل میکنند حدیث با رشید اشعار [illegible]
که ذکر کرده است شمس الائمه تعلیل کرده است با که سماع غنا حرام میگرداند دل را و حسب غیره از جمله نقل کرده است از بعضی [illegible]
لا باس به فرا صیاد و سماع او قات سرور و صباحه اختیار کرده است از علمای متقدمین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام [illegible]
صاحب سماع که تحقیق بود در حجاج انما از اهل فقه و حدیث بود از علوم شرعیه مثل [illegible]
در وی ذکر کرده انما الشیخ ابو [illegible]

از روی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که همه گذشت و نزول سکینه و رحمت بر این طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمی کنند جز [illegible]
مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان نمی شنوند مگر بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما جماعه صحابه در این باب حکایتی که اکثر آنها مذکور شد در کتب قوم و حاصل
مدعا آنکه هر چند امتناع ذکر کرده [illegible] در سماع سه قول یاد کرده حرمت و کراهیت و اباحت و ذکر کرده دلائل هر مذهب را و ترجیح کرده جانب حرمت را چنانکه مدعای اوست [illegible] و از استدلالات
و تشکیکات و حرمت و کراهیت و اطناب کرده در اثبات آنها با حجت و اثبات کرد از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح حرمت تغنی القرآن
پس در شعر نیز جایز نباشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت میکند حزن و شوق و استجلاب مینماید خشوع و خضوع را و این [illegible] که مشوق اند بطاعات و مباعد از [illegible] دنیا
و رغبت در آخرت و شعر [illegible] محبت حق تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نیز جایز باشد و بعضی قیاس [illegible] و شنیدن اعراف [illegible] دیگر که جایز و مباح اند
باتفاق نیز قیاس کنند و این حمل بر تقدیری صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهیت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابله نص لازم آید و قائلان باباحت میگویند که نصی که در اینجا
ورود یافته است و اگر یافته بصحت آن رسیده است و مقصود کلمات الحروف از نقل اقاویل اباحت آن است که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب
و تشنیع آن و تعصب نمودن در آن مناسب [illegible] نیست اگر کسی را صلاح وقت در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال
خود در آن جوید و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق وجود
علما و فقها و عرفا در آن محافظت نماید [illegible] از راجح و مرجوح نگاه دارد و سررشته انصاف را نگذارد [illegible] صحبت و عافیت گرچه [illegible] افتاد [illegible] عشق [illegible] است
و قائلان باباحت را نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا آنهایی که سالک طریقه دیانت و نصیحت باشند و لکل وجهة هو مولیها
فاستبقوا الخیرات و هر گروه و طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفضیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق
و منه العصمة و همچنین صاحب امتناع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه [illegible] مزامیر است و با وجود آن از بعضی علما مذهب شافعی و اصحاب ظاهر و غزالی
[illegible] خلاف نقل کرده و انواع آلات مزامیر ذکر کرده [illegible] مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده میان اهل [illegible] و غیر
ان [illegible] اباحت است [illegible] و بعضی اعلان آن [illegible] نیز اختلاف ذکر کرده [illegible] مزامیر عود است [illegible] نیز گویند [illegible]
وارد کرده [illegible] نیز اختلاف ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب اربعه آن است که زدن او و شنیدن آن حرام است و رفته اند طایفه از علما بجواز آن
و حکایت کرده اند سماع آن را از عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبدالله بن عمر بر عبدالله بن جعفر [illegible] جاریه را که [illegible] عود [illegible] گفت
عبدالله بن جعفر مر عبدالله بن عمر را [illegible] گفت لا بأس بهذا و نقل کرده اند سماع آن را از عبدالله بن الزبیر و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت
و از غیر صحابه عبدالرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقها سبعه مدینه است و نقل کرده است ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبدالله بن ابی عتیق
و اکثر فقهاء مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیلی از عبدالعزیز بن ماجشون که وی [illegible] عود [illegible] حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که
در آمد [illegible] و گفت [illegible] عود [illegible] ام عود المجمر فقال لا بل هو المزمر [illegible] عود [illegible] ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل
کرده است فاکهی در تاریخ مکه [illegible] از موسی بن [illegible] که [illegible] عطاء بن ابی رباح [illegible] آمد [illegible] قومی که [illegible] عود [illegible] میکردند چون دیدند عطا را
[illegible] گفت [illegible] نقدی کرده صاحب امتناع [illegible] عود را اصل ساخته و مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده [illegible]
از توسعت و خلاعت [illegible] اجماع آلات مزامیر [illegible] گفته اختلاف است [illegible] قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین [illegible] که صغیره است این چند کلمه
از کتاب [illegible] نقل کرده شد و العهدة علیه و غرض از نقل [illegible] نیست که اگر احیانا از این طایفه چیزی [illegible] نقل کرده شود مبالغه و تشدید و تجهیل و تشنیع و تقبیح و تضلیل ننمایند و ستر عیوب
و زلات قوم شیوه خود سازند و [illegible] تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم و علمه احکم و این ضعیف در این مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه طریقه تفصیل
و تردید و توسط نگاه داشته [illegible] جانب حرمت یا کراهت و در این کتاب نقل اقاویل جانب اباحت غالب افتاده [illegible] مشهور و مقرر شده است [illegible]
نقل [illegible] است [illegible] گفته شد شعر [illegible] چون همه گفتی [illegible] نیز بگو [illegible] نفی حکمت کن از بهر دل عامی چند اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و

[illegible] قولاً یا فعلاً انکار [illegible] حکایات

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حرام است [illegible]

[illegible]

[illegible] اختلاف است [illegible]

[illegible]

سخن غزالی [illegible]

مگر کسی که مشهور [illegible] صفات الهی باشد فائده صاحب احیاء استماع گفته که [illegible] کرده اند [illegible]

عسکری که اکثر اهل علم [illegible]

[illegible] ابوبکر رضی الله عنه [illegible] عمر [illegible] عثمان رضی الله عنه [illegible]

مفهوم و گویند که بیش از زمان این غنا موسیقی در عرب نوع غنا و حسن صوت بود مثل نصب و تشبیب اعراب حداء رکبانی و این قسم از سماع اهل علمست صحیح که بلا در آن قسم اقسام
جهل ... کنند ... غنای موسیقی آنها که قائل اند به جمعیت انچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر
و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مروی است و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنیدند و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع امور است حسن است و تفاوتی نیست
معلوم در مراتب قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی تطویل و تغییر بسیار است از همه گفته شده و لیکن در نفس و استماع آن از جهت اتباع سید رسل صلی الله علیه و سلم و اقتدای اصحاب
و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب و بقصد بر آن اتباع میکرده باشند علمای ان تا ثبت جواب بهاست که محل و مقام آنحضرت متعالی است و دیگر ابرار و صلاح و مشایخ متکلف افتاده و بعضی عادت
توسع و اتفاق غالب آمده و احتیاط واسی کمتر و متشابه شده و ذوق جمعیت در عبادت و طاعات است و بعضی جمیع سمع غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده و مدعا انست
امری است مختلف فیه و امری مختلف فیه عیب کسی نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت و بکار علم من ... سبیلا والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب صلی الله علیه و سلم
علی سید الخلق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین مراة طریق الحق فی علوم الدین باب یازدهم در بیان آداب شریعت در طعام و شراب و لباس و نکاح

و نوم

بدانکه طعام و شراب از ضروریات است که قوام بنیه و مدد و حرکات و تحصیل عبادات الی آن از قبیل محالات عادیست پس اهل عبادت را از آن به قدر حاجت مقتضی است
و از حرص و شره و اجتناب نمایند و شهوت ان منهمک نباشند و آمده است که سیر شکم در زمان شریعت نبوده گفته اند که سیر شدن بدعتی است که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت
کرده است ... ابن ماجه و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود پر نکرد آدمی ظرفی را از بطن خود بس است لقمه چند می که ایستاده
دارند استخوان صلب را و اگر زیاده میل خود ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته که اگر بشنید بقراط این قسمت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده
که مومن میخورد در یک معده و کافر میخورد در هفت معده و اهل تشریح گفته اند آدمی را هفت روده است یکی معده و سه روده و دیگر است متصل بوی که بواب و صایم و رقیق و
دیگر اعور و قولون و مستقیم و طریق سیر است و اینها همه تعلیل اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه در آن است حقیقة عدد یعنی مومن چون مشغول
باشد از اسباب عبادت است و میدانند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت بر عبادت است نه حرص پروری زیاده بر قدر ضرورت نمیخورد و کافر چون مطلوب او ... تا
شهوات نفس است ... [illegible] ... لیکن باید دانست که این مطرود و در جمیع مومن و کافر نیست ... مومن بسیار خوار باشد یا بجهت عادت یا بجهت عارضی که عارض
مزاج و طبیعت او را باشد ... کافر کم خوار بود از جهت ضعف معده یا از جهت مراعات صحت ... اطبا یا برای ریاضت و رهبانان و گفته اند که چه
بسیار است تفکر قلیل است طعام وی ... و هر که قلیل است تفکر او کثیر است طعام وی و سخت است دل وی نیز گفته اند و می آید حکمت ... و اگر شنیدی
طعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب او ... گذشت عمر وی و کسی که گران است خواب او ... برکت است عمر وی از
ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اهل شبع در دنیا اهل جوع اند در آخرت و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ... و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی ... اگر میخورانیدند میخورد و هر چه میخورانیدند قبول میفرمود و هر چه مینوشانیدند می
نوشید ... گفته اند که عدم امتلاء و نفی سیری محمول است بر سیری ... که گاهی منتهی میگردد ... مراد از آنچه معتاد بود و در آن ... اهل ... تشبع بسی اعتقاد
فی الکل و دلیل این نحو انچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبه ابی بکر و عمر از جوع و رفتن بخانه ابی ... انصاری و ذبح کردن گوسفند و خوردن ایشان آمده
آمده که چون سیر شدند ... گفته است شیخ محی الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمول است ... و نهی ... چون واقع
شود شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شد در حق غیروی نیز ... از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و سلم از طعامی سه روز
پیاپی تا رحلت فرمود ... آل محمد صلی الله علیه و سلم ... اگر بود ... که تا سه روز گرسنگی
... آمده که میگذرانید آنحضرت و اهل و عیال وی شبها
پیاپی گرسنه ... طعام شب ... آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه ...
... آمده که گفت ... سیر ... شکم ... طعام اگر ... سیر نشد ... از نان جو اگر ...

و چون سیر شدند از قرص‌ها [illegible] حسن بصری آمده که [illegible] که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود [illegible] که شام نکرد در آل محمد یک صاع از طعام و او بود آنحضرت را نه زن گفت حسن
گفت آنحضرت این سخن را برای کم دیدن رزق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند او را امت وی است و از عایشه آمده رضی الله عنها که خوش [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از دنیا سه چیز
طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب را و نساء را و نیافت طعام را و ترمذی در شمائل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و نمی‌یافت از دقل آنچه
که پر کند شکم را و دقل [illegible] خرما که مخلوط باشد از اجناس مختلط که خوراک فقرا باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم ما آل محمد که می‌گذشت بر ما یک ماه که نمی‌افروختیم آتش و نبود قوت
ما مگر خرما و آب و در روایتی آمده که گفت در ما [illegible] می‌گذشت ما را [illegible] و بعضی [illegible] از انصار [illegible] شیر می‌نوشیدیم ما [illegible] و فرموده است آنحضرت بتحقیق ترسانیده شده‌ام
من در راه خدا یعنی [illegible] چنانکه ترسانیده نشده هیچ یکی [illegible] و ایذا کرده شده‌ام در دین خدا چنانکه ایذا کرده نشده هیچ یکی و بتحقیق گذشت [illegible] شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد
آن را جگرداری مگر چیزی که [illegible] بغل بلال [illegible] چیزی که در بغل وی [illegible] روا داشته ترمذی و صحیح و بعضی غزوات بوده اصحاب که [illegible] گیاه
درختان را تا آنکه مجروح شدند کلهای ایشان و در مدینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان تنگ را [illegible] و زبان آنحضرت [illegible] [illegible] تتبع کردم
تا دانستم که قرص‌ها خوراک آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و بود با برگ [illegible] در این باب چیزی که [illegible] و اما [illegible] واقع شده [illegible] که موجب [illegible]
آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و سفره بود [illegible] الا و ام [illegible] که این ضیق و فاقت [illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و اصحاب را [illegible]
که مذکور شد دایمی نبود [illegible] و اگر بود [illegible] احتیاج و افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت [illegible] ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کسر نفس و اکل [illegible] اختیار [illegible]
و پیش از هجرت بود [illegible] چون هجرت کردند [illegible] ایشان از اهل مدینه منازل و منایح و اموال و بساتین و مزارع و بودند اصحاب
ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن [illegible] و قاص و غیر هم [illegible] و بذل می‌کردند ایشان آن اموال را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را آوردن آن
پس آورد ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را [illegible] آنحضرت [illegible] تجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه [illegible]
شده است که بعد [illegible] از اهل و عیال خود را قوت یکساله [illegible] و طعام که [illegible] و مساکین [illegible] هزار [illegible]
آمده بود و بذل کرد در هوازن [illegible] و نقود [illegible] چنانکه تفاصیل این احوال [illegible] اعتبار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول
توسع و بسط چنانکه روایت کرده از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا [illegible] که [illegible] زمین [illegible] گفتم لا یا رب سیر می‌شوم [illegible]
و گرسنه می‌مانم [illegible] ابن عباس رضی الله عنهما که بود روزی رسول خدا و جبرئیل [illegible] آوازی [illegible]
اهل نگر قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست [illegible] اسرافیل را که فرود [illegible] مفاتیح خزائن ارض [illegible] اسرافیل و گفت که
خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم [illegible] [illegible] و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل
علیه السلام که [illegible] گفت جبرئیل [illegible] و اگر خواهی پیغمبر بنده باش
و در روایتی آمده است که [illegible] آنحضرت [illegible] گفت اختیار کن یا رسول الله [illegible] آنحضرت که تواضع
کن و بنده باش و علما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند [illegible] و صاحب [illegible] نقل می‌کند که گفت [illegible]
تعلیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] گفته شود که فقیر بود [illegible] و انکار کرده اند بعضی [illegible]
زهد را در حق آنحضرت علیه السلام [illegible] صاحب [illegible] از محمد بن واسع [illegible] نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که [illegible]
و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب [illegible] السیف المسلول که فقها اندلس فتوی داده اند [illegible]
که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] یافت [illegible] از اهل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بعضی علما [illegible] آنحضرت [illegible] اگر [illegible]

مسئله و بیان حکم بگویند که آنحضرت گرسنه چرا بسته است و هم صاحب ... است از شیخ بدر الدین ... آورده که نقل کرده ... از بعضی ... [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر از زمان ... نبود و حال وی صلی الله علیه وسلم ... فقر املاک بود و غنی‌ترین مردم و کفایت بود او را ... تعالی ... [illegible]
و حال وی ... گفته در قول وی صلی الله علیه وسلم که فرموده است اللهم احینی مسکینا که مراد ... تا ... که چیزی ... [illegible]
... انکار کرده ... خلاف ... انتهی و آنچه مشهور است از قول آنحضرت الفقر فخری ... گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث
موضوع است ... و در احادیث وارد شده و مشهور گشته است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت جوع سنگ بر شکم مبارک می‌بست و صحابه نیز ... روایت
کرده شده است از ... که گفت ... آنحضرت از جوع روزی ... سنگی را ... بر شکم مبارک ... و گفت ... [illegible]
روز قیامت ... باشند ... اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده ... و تکبر ... و حال آنکه وی ... کننده است او را ... [illegible]
است ... ابن ابی الدنیا ... گفت شکایت کردیم ... بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم جوع را ... سنگی ... آنحضرت از
شکم مبارک خود ... و گفت ترمذی این حدیث غریب است ... از حدیث ... [illegible] ... آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
که ... [illegible]
ابو حاتم بن حبان احادیث ... [illegible]
... [illegible] ... و گفته است ابن حبان ...
... [illegible]
جوع را زیرا که الم جوع از شدت حرارت ... طعام ... [illegible]
... [illegible]
و کمال آنحضرت ... [illegible]
... [illegible]
و لطافت و نهایت ... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible]
... قول ابن عباس که ... طعام ... [illegible] ... آنحضرت را ... [illegible]
کان مخصوص ... صوم و صال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بلعن ... آمده است که عثمان بن عفان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

وطلبید یکی را و بنا داده نبایش نیز گوشت [illegible] از اهل فارس [illegible] و نیز وارد شده است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و التمر [illegible]
طعامی که حدیث روایت کرده که حاضر شدند جماعتی از عرب بعضی را از انصار [illegible] با طعامهاست بادام و شکر [illegible] قوم است و تا خود را از جهت [illegible] آنحضرت فرمود
غارت نکنید این را گفتند که تو منع کرده بودی یا رسول الله از غارت کردن فرمود [illegible] پس تجاذب میکردند آنحضرت قوم را بتجاذب میکرد و قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی
باین حدیث بانکه نثار امر غیر کریه است چنانکه رفته است ابن الامام ابو حنیفه و حاکم کرد با حدیث باحادیث صحیحه که دارد اند در نهی از نهبه لیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیگوید و تشنیع کرده
بدان بر طحاوی در قابل شدن بغارت گفت بنده مسکین غفر الله له مزید الیقین که تحقیق وارد شده است امر بغارت در صحابه در جمیع این غیر صحیح است پس مرفوع الامام ابو حنیفه [illegible]
است آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم شاة را و خوردن لحم بقر بخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود گاوی را و ظاهر السنت که از آن خود هم خورده
باشند والله اعلم و در مدح لحم احادیث متعدده وارد شده اللهم سید الطعام اهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام اهل الدنیا والآخرة روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا
و سند وی ضعیف است و مراد از شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود سید الطعام در دنیا لحم است بعد از وی برنج اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی
و اکل وی زیاده میکند هفتاد قوت را قال الزهری [illegible] خوردن لحم اقتضا میکند لحم را و حسن میگرداند خلق را و کسیکه ترک کند او را
چهل شب بد می گردد خلق او وکذلک [illegible] ترک [illegible] این خاصیت واقع شده [illegible] اکل [illegible] قلب [illegible]
نیز از وی وارد شده است و نیز بعضی آثار آمده که سید بهترین طعامها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم بود و [illegible] خوردن لحم زیاده میکند سمع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر بخواهم
از پروردگار خود که بخوراند مرا گوشت هر روز البته میکند [illegible] منقول است از امام شافعی که اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوبتر بود نزد آنحضرت [illegible]
از جهت زهر کردن یهود [illegible] از عائشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که [illegible] لحم را و نمیخورد الا گاهگاه و لحم ذراع زود [illegible]
میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب اللحم لحم الظهر [illegible] ذراع از آنجهت بود که [illegible] مواضع نجاست دور بود این [illegible]
کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده را از جهت قرب آنها بمکان بول اما [illegible] عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهش میکرد لحم را یعنی
بدندان میخورد از استخوان و نهش بشین معجمه و مهمله نیز آمده و بعضی گویند معجمه بدندان تمام خوردن و مهمله بسر دندان و لحم شکار و مرغابی نیز خورده است و در حدیث بخاری آمده است که میبرید
آنحضرت گوشت از شانه گوسفند بکارد [illegible] پس [illegible] نماز پس انداخت از دست کارد را [illegible] و خاست برای نماز و وضو نکرد و در حدیثی آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنع اعاجم است و بخورید از دندان که [illegible] و گوارا تر است و ابوداود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهدی است از حدیث صفوان بن امیه که اخرجه الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده بل تصریح نهی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از جهت [illegible]
است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت [illegible] روایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از آن برخاست بسوی نماز و
وضو نکرد و حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید یعنی گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم [illegible] آنحضرت [illegible] را در سفر
بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت او را پس بودم من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدیم بمدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن [illegible] اند و خورده است
آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاج را یعنی مرغ خانگی را چنانکه روایت کرده اند از بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار وحشی را [illegible] گور [illegible] گویند [illegible]
و خورده است گوشت شتر را در سفر و حضر خورده است گوشت خرگوش را خورده است [illegible] مسلم [illegible] و خوردن آن [illegible] است [illegible] بعضی
مطلق جایز است و نزد بعضی غیر ایشان [illegible] جایز نیست [illegible] و خورده است [illegible] گوسفند که [illegible]
شود نان در شوربا [illegible] گوشت [illegible] نیز وارد [illegible] در حدیث آمده است که فضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی سائر
الطعام و ابو داود از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثرید از نان و ثرید از حیس [illegible]
طعامی که از خرما و روغن [illegible] است و خورده است [illegible] کرده شده [illegible] و خورده است [illegible]
است و [illegible] طبرانی در اوسط از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]

امر است تا سخن مرتو صرف گرداند پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در مسند احمد حدیث محمد بن حجاج لخمی است و او کسی است که وضع کرده است احادیث
را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بدرا دوست ... است [illegible] اگر در طعامی پخته ... است [illegible] از ... بخورد ... [illegible] انس گوید
از آن جا که دیدیم من [illegible] را از آنحضرت دوست میدارم کدو را ... و گفته است لوبیا ... است که دوست دارند کدو را ... که دوست داشته
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... [illegible] روایت کرده است ترمذی در شمائل که آمدند حسن بن علی و عبد الله
بن عباس و عبد الله بن جعفر ... بسلمی که خادمه آنحضرت بود و گفتند با سلمی بساز از برای ما طعامی که خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت سلمی
ای پسران من خوش نمی آید ... آن طعام را ... [illegible] ... خواهید کرد ... گفتند بلی خوش ... بسازیم ...
پس گرفت سلمی پاره از جو ... کرد و انداخت آنرا در دیگ و ... پاره از زیت و فلفل و ... و دیگ نهاد ... پیش ایشان و گفت اینست طعامی که خوش
میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم خربزه را ... [illegible] طعامی است
که ساخته میشود ... [illegible] کذا قال الطبری ... [illegible] پخته
گردد ... [illegible] بعضی گفته اند ... [illegible] گویند خربزه ... [illegible] است
و با جمال ... [illegible] آنحضرت ... [illegible] ایشان ... [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم افطار ... [illegible] شده است ... [illegible] گشته
انداخته میشود ... [illegible] رطب تر ... [illegible] خرما ... [illegible] خرما یعنی خرما پخته
... [illegible] کذا ... ناقل ... [illegible] رطب خورده است ... [illegible]
که پخته باشد ... [illegible] مسواک ... [illegible]
است ... [illegible] ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت ... [illegible]
... [illegible] آنحضرت بطیخ را ... رطب ... در روایتی بطیخ ...
... [illegible] کذا فی المواهب ... [illegible] بطیخ ... صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
بطیخ احادیث آمده ... [illegible] است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را ... منقول نشده است که چگونه
میخورد آنحضرت ... [illegible] رطب ... [illegible] میخورد ... [illegible] آمده است
جمع میکرد ... [illegible] رطب و خربزه ... احتمال دارد ... [illegible] میخورد و گاهی از ... [illegible]
... [illegible] است ابن ماجه آورده از عائشه که گفت ... [illegible] استعمال میکرد ... [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] کذا فی المواهب ...
... [illegible] آن حضرت ... رطب و بطیخ ... [illegible] حرارت ... [illegible]
... صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب ... [illegible] گفته
... [illegible] بطیخ ... [illegible] حدیث ... [illegible]
... [illegible] حرارت ... [illegible] بطیخ ... [illegible]
... [illegible] مذکور ... [illegible] البطیخ ... [illegible]
... [illegible] آنحضرت ... [illegible] خوردن ... [illegible]

کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت تمر به شعیر و این حسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و میفرمود حضرت تمر را بزبد یعنی مسکه و خوش می آمد او را و میفرمود
این طعام دران ربا و مقارنت است [illegible] با زارها نیز [illegible] تمر می است برو می سکه نهاده و غالب [illegible] رطب است که وسومت مسکه عفونت انرا می برد و میفرمود حضرت
نان را با نانخورش سرکه بسیار مستند گاهی بگوشت و گاهی بطبیخ و گاهی بخرما آمده است نهاده تمر را بر پاره ای از شعیر و گفت این نانخورش است و گاهی بخل و فرموده نعم الادام الخل
رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض گفته اند که مراد او بدین کلام مدح اقتصاد در اکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید بخل و مانند آن از انچه خفیف است مؤنة آن و عزیز نیست
وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسده دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته که این مدح نفس خل است که متضمن منافع است [illegible] و در طعام و ترک شهوات معلوم است
از احادیث دیگر و قواعد دیگر و ابن قیم گفته که این ثابت نیست [illegible] بحسب تقاضای حال حاضر تفضیل است مراو را بر نانخورشهای دیگر خیالیکه بعضی گمان برده اند و سبب
ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود و پیش آوردند نان خشک پس فرمود آیا نانخورش نیست گفتند نیست نزد ما نانخورش مگر
خل پس فرمود نعم الادام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملائم میگرداند برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی از دین
و نیست درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق و اگر حاضر میشد لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای جبر انکسار قلوب و خوش کردن دلهای
ایشان است نه برای تفضیل وی بر سائر انواع ادام و میخورد آنحضرت از فواکه بطیخ و در وقت رسیدن آن میپرهیز میکرد [illegible] میگوید و این از اکبر اسباب حفظ صحت
است زیرا که پروردگار تعالی گردانیده است بحکمت خود در هر شهری از میوها که منتفع میشوند اهل آن بدان در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت
و عافیت ایشان و بی نیاز میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم
و ضعیف تر و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که بخورد از وی در وقتش بر وجهی که باید خورده باشد از او دوای نافع انتهی و منقول است از ابن عباس رضی الله عنهما که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخورد عنب را بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را در دهن و بگیرد دانهای انرا بدهن و بیرون آرد شاخ انرا برهنه از وی انها و متعارف
گرفتن [illegible] است و انداختن آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بصاد [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصل خورد
و است را از ان نهی هم نکرده و فرمود هر که بخورد باید که در مسجد ما در نیاید و مجامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بران و روایت کرده است ابو داود از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی
که خورد آنحضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر انرا برای اثبات و تاکید جواز خورده یا پخته بود و ازالت کرده شد بوی آنها و کراهیه در حال او است و آنچه بوی آید و در اندست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در خانه ابو ایوب انصاری بود و طعام میفرستاد پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین البقول [illegible] خود نمی خورد و یاران را [illegible]
و حکم سیر نیز همین است بلکه قلیل از ان [illegible] نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود
بر وی و اصح آنست که مکروه بود کراهیه تنزیهی نه تحریمی از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا در جواب قول صحابه احرام هو و کسیکه قائل است بحرمت میگوید معنی آنست که
حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب است بر محب صادق موافقت نمودن وی صلی الله علیه وسلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است
آنحضرت انرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق ما قال رحمه الله و گاهی که لطف
بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در ترخیص و اباحت افتد بحکم ان الله یحب ان یؤتی رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه ارتکاب آن [illegible] میشود و آن چیزی دیگر است [illegible] و در بعضی روایات آمده که
یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه در جایی در افتاده بودند گرسنه شدند خود را بمردی دادند تا آب بدهد بستان مردی زاوی خبر کرد [illegible] پیش ایشان در آنحضرت ناخورده [illegible]
و کراث [illegible] رضی الله عنه [illegible] تاریخ المدینة وصل و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه [illegible] فی الشمائل
زیرا که اکل بیک انگشت [illegible] انگشت اکل متکبران است [illegible] یا بد [illegible] اکل [illegible]
[illegible] و اکل [illegible] خالی از [illegible] صاحب [illegible] حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بپنج انگشت خورده است [illegible] و اکل
بسه انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات [illegible] اکل [illegible] انگشتان [illegible] اصابع [illegible]
لاحس [illegible] واقع شده [illegible] طعام [illegible]

و در بعضی اوقات می لیسید انگشتان را یعنی اطفال بعضاً یا اندازه بعض و اصابع مبارک را و اکل ... کل مکروه است و اکل از پانه ... ساقط شده ... در بعضی روایات آمده
که خورد و می لیسید ... و من ... دانم ... که جمع سه شود ... الاولی حق و عاقبت داده شود و ... شمائل ... فطرت ... است از بابی خود لذا ابن عباس آورده
که گوید ... در آنکه سه ... ساختن ... آنحضرت ... و لا ... هیچ ... کرده شود و ... اتباع در این امور ... استقذار ... اگر حقیقه ... مع ... استقذار
... انبیاء ... طعام است که خورده است ... استقذار کرده ... صلی الله علیه و سلم و حقیقه هر که استقذار کند چیزی را که منسوب است
بآن ... می آید ... چیزی ... ذلک صاحب ... ابن ... گفته آدمی ... چیزی را ... خود را ... می کند ... او بالیدن
... استقذار ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... می نشستند ... چنانکه ... و تفسیر اتکا اختلاف کرده اند
بعضی گویند ... شرح ... تکیه ... کل ... آن ... اعتماد کنند ... جالس ... چیزی که زیر خود ...
است ... اکل را ... آنحضرت مانند ... می ساعت خواهد ... بطریق اعتقاد گفته است
که ... کلام القاضی ... الیقین ... را ... مستقیم باشد ...
و ... است ... صاحب مواهب گوید که حکایت کرده است ... قاضی ... انکار ... از شراح حدیث ...
... است و گفته است خطابی ... کرده است اکثر مردم را که ایشان تفسیر کرده اند اتکاء را ... گفته است خطابی ...
... انکار ... تفسیر کرده اند ... کرده است ... بعضی گفته اند که
اتکا اعتماد ... چیزی ... چنانکه ... گفته اند ... و در بعضی احادیث ... ابن اثیر در نهایه گفته که
کسی که تفسیر کرده است اتکا ... الشقین ... ابن قیم گفته که ... زیرا که منع ... طعام را از ... خود
... طعام ... و ... بسهولت ... اعتماد ...
آن ... است که ... صلی الله علیه و سلم اکل کما یاکل العبد و بعضی گفته اند که ... نفی اکل متکئا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه و سلم ... است ... اگر ... ممکن ... رعایت ... و الضرورات تبیح المحظورات و صاحب سفر السعادة گفته که اتکا ...
... است ... ذکر کرده ... و صاحب مواهب گفته که ... ثابت شد کراهت اتکا ... در صفت جلوس ... اکل ...
... ابن قیم ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... قدم ...
... گفته که ... اکل است زیرا که اعضا ... طبیعی خود می باشند که پیدا کرده است ... آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ... بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت می کند ... طعام ...
... الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین ... صحت ... اللهم ...
... علی ما اعطیت ... آنحضرت ... هر کل ... کرده اند بعضی از
... است که واجب است ... آنحضرت ... بالشمال ...
... آنحضرت ... خوردن از ...
... بعضی گفته اند که اگر طعام ... است ... اگر الوان ...
... حدیث ... ضعیف است ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ...
... حدیث اکل ... است ... راضی نباشد ... گفته که
... الطعام ... الوضوء ... آمده است

کہ نزدیک گردانیده شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم تا که وضو کنی فرمود من مامور نشده ام بوضو مگر وقتی که ایستم برای نماز مراد اینجا وضو شرعیست و در بیان
حدیث دست شستن است که وضو لغوی است یعنی نظافت و تنحوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرم را روایت است از ابی هریره که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحفه که جوشید
پس فرمود آنحضرت خدای تعالی نه فرمود است ما را بخوردن آتش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت تناول کردن طعام گرم را و میفرمود تخورید طعام
سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسماء آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از
آنحضرت که طعام سرد اعظم است با برکت وی و بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از چوب ضبیب محدید و گفت انس نوشانیدم آنحضرت را باین قدح آب و نبیذ و عسل
و دیگران همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم قدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد انس و خوردم در وی آب و در راه یافته بود دیدی شکستگی پس
مسلسل گردانید او را انس بنقره و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر اثل بود در لون او مائل بصفرت بود و گفت
این سخت تر بود در وی حلقه از آهن پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز داشت او را از آن ابو طلحه و گفت تغییر مده چیزی را که ساخته است آنرا
رسول خدا و امام ابو عبد الله بخاری آورده اند که گفت دیدم این قدح را بصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار درهم کذا فی المواهب
و تخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خوان هرگز و نخورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از چرم یا برگ بود و الان متعارف در حرمین از برگ خرما است و در مواهب است از
کتاب هدی نقل کرده که بعضی اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از غذا مشی کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضر است و نماز گزاردن بعد از اکل بهتر
میگردانند هضم را و صل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بتحقیق دوست میداشت آب شیرین سرد را و می آوردند صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیوت سقیا
بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه ایست که میان وی و مدینه دو روزه راه است سی و شش میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه مذموم نی و چگونه باشد چنین و حال آنکه
کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه وسلم و زیاده بران از طیب آن بمشک و گلاب داخل ترفه و تنعم نیست و از امام مالک کراهیت آن منقول است که اسراف است
و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرد شیرین حکم دارد و منقول است از یکی از اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می برارد شکر را
از میانه دل تلمیذ گفت ای سرور آیا چه گوئی که آب بر دیوار نهاده بود تا سرد گردد پس رسید آفتاب بران و برداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود
بردارم گفت ای پسرک این مرد صاحب حال است متابعت او را است نباید و گفته اند مرا و ازان مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که آنحضرت عسل با آب ممزوج
میکرد و وقت صباح آنرا ناشتا می خورد و چون ساعتی چند بران میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول میکرد چیزی ازان آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب مواهب
ازان حکیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند بان مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لحوق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده را
و جلا میدهد لزوجت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میگرداند معده را باعتدال و میکشاید سده ها را و آب سرد رطب یابس است فعل میکند حرارت را و حفظ میکند
صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع
تمر و زبیب و نبیذ است و در وی نفع عظیم است در از دیاد قوت و در وی ساختن نقیع و نبیذ آنست که تمر یا زبیب را کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا آب شیرین شود پس اگر
یکروز و دو روز نگاه دارند تا شیرین شود گرید کی سید اگر در شب است و اگر بالفعل تخورند نقیع گویند و اگر یکروز و دو روز ماند نبیذ و این حلال است و وضو بوی جائز است نزد
حنفی و اگر بسیار ماند و تند و تیز گردد و مکروه و اگر کف انداز جرام و خمر است و آنحضرت دوست نمیداشت لبن را و نمی فرمود و هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و
شراب و کار هر دو کند مگر لبن و بعد از خوردن طعام میفرمود و در تاخیر منع دیگر از لبن میفرمود و در ناشته و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سه چیز اند که اگر کسی
رد نباید کرد لبن بود و ساده و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که غرض متعارف از آن است و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی آمیخته با آب سرد زیرا که
شیر نزد دوشیدن گرم میباشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس منکسر گرمی شیر به سردی آب و گویند که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق تر می آمد باشد و این
منکرین را بر هر حال بر بی سوال است انشاء الله تعالی برکت این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آمد در بستان یکی
از انصار و با آنحضرت صاحبی بود و مراد ازاو در روایتی آمده که ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میکشید در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه

اگر نزدتو آبی باشد که شب کرده باشند در مشک کهنه یعنی سرد باشد بیار و اگر نه کرع کنیم یعنی آب از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده
است در مشک کهنه پس رفت در عریش پس بار ریخت آب در قدح و دوشید بران گوسفندی که خانگی داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که کرع آب از جوی
خوردن بدهن است چنانکه چارپایان خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردن نیست بدهن که با کنایه از حمل بر حقیقه ...
در حد انحضرت صلی الله علیه و سلم بعید باشد و هیچ بعید نیست از بی تکلفیهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی
از صلحای وقت که بعلم حدیث الاطلاع داشت رحمة الله علیه بود و بهمین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز کرع کرد و آب خورد و در اوقوف بر حقیقه حال اطلاعی حاصل
نشد آخر بعد از اطلاع برین حدیث جابر معلوم شد که این فعل از آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام میخورد که گفته اند هست و با طعام با نضمام نبار زد آب نباید خورد
و آب نشسته میخورد و عادت شریف برین بود و بروایه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم
از ابی هریره آمده که باید که آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد و فراموش نمی کند و بیرون اندازد و آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما که
گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد بقیه آب وضو را
و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم کرد چنانکه من کردم و این حدیث بهمه صحیح است و جمع میان اینها آنست که شرب قائماً
مکروه است کراهة تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جائز است مر شارع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست
و امر باستقاء محمول است برندب و استحباب پس هرکه ایستاده بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهة این حدیث صحیح صریح خواه نسیان خورد یا عمداً و آنکه در حدیث قید
نسیان برای اشارت است بانکه ترک اولی و افضل عمداً از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا باس بالشرب قائماً و استدلال کرده است بحدیث
جبیر بن مطعم که گفت دیدم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان
میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بانکه عبدالحق گفته که از ائمه حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قائماً مخصوص
باب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی منصرف و متوجه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان و بر وجه
استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا نهی و حمل بر توجیه محض احتمالی است که بدان گفته اند الیشان انرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و خضو
آنست که احادیث صحیحه دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعداً اولی و افضل شرب قاعداً است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود
که نهی از شرب قائماً مبنی بر قواعد طبیه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم از رعایت میکرد و بدان ارشاد میفرمود و مقتضای این کلام آنست که از قضیه بدان نکنند و اگر ...
بخورد ممنوع نباشند والله اعلم و بعضی گفته اند که قول با استقاء موقوف بر ابو هریره است و حدیث مسلم از ابو هریره که ذکر کرده شد صریح نیست ...
و نیز از امام احمد از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آب را گفت مرد برای چه ... گفت ابو هریره ...
که بخوری آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق خورد با تو کسیکه بدتر از گربه است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بسه دم و میفرمود که این شراب ...
تر و شفا بخشنده تر است و قدح را از دهن مبارک جدا میکرد در دم میزد و دردم زدن در قدح نهی میکرد و چون نزدیک میگردانید بدهن بسم الله میگفت و چون جدا میکرد
حمد میفرمود و میگفت این را سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد شرب این دعا نیز با گو
الحمد لله الذی جعله عذباً فراتاً برحمته و لم یجعله ملحاً اجاجاً بذنوبنا و نیز آمده است که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکید آب را یکدم فرو و نکشید ... و از حدیث معلوم
میشود که اول کوزه ... چنانکه بعضی میگفتند موجب ... زیرا که ... باشد و لیکن جدا از اشتران در بلند تر از دهن گردن نیز ... و آنحضرت مکرر
عرض میکرد طعام را بر مهمانان خود بکباری و دو بار و شخصی را شیر ... هر بار میفرمود اشرب تا آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای
نمانده است ... روایه البخاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول میخورد و در آخر موافقت میکرد با ایشان و در حدیث آمده است که چون ...
شود مائده پس باید که برنخیزد مرد ... دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر شود تا فارغ نشوند قوم زیرا که این خجل میگرداند همنشین او را و شاید که باقیمانده باشد مر او را

حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و مهمانی برود شخصی در دنبال می افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میزبان را و میگفت این شخص تابع شده است
ما را اگر خواهی برگردد و الیحث بطفیل شدن خادمان و تابعان با اکابر و مشفقان ایشان روا است و جایز است و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کنند و استجازت
خواهند از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام میخورد و میزد قومی و چون نمی آمد دعا میکرد برای ایشان و میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم
نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسیع و ترک تکلف بود و لیکن هرچه میافت میپوشید و تنگ نمی گرفت بعین اقتصار بر صنف معین و طلب انفس و اعلی [illegible]
و تکلف نمیکرد و هرچه موجود و میسر میشد بآن میپوشید اقتصار میکرد و برانچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال گلیم درشت و ازار درشت می بود [illegible] آورده اند که بود در آنحضرت را
کسا ملبد پیوند کرده شده که میپوشید و میفرمود نیستم من مگر بنده می پوشم چنانکه بندگان میپوشند رداء ایشان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که ملوک عجم اهدا ارسال میفرمودند بقصد
استمالت خاطر ایشان میپوشید زود میکشید از بدن شریف و می بخشید و بر مردم قسمت میکرد و تردد [illegible] در ملابس و تزین بدان از خصائل اهل شرف
و جلالت نیست بلکه از سمات و صفات نساء است محمود نظافت و ملاحت ثوب است و توسط در جنس که لباس امثال عزیزان باشد و مستقذر مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عز و جل نظافت ثوب او و رضا بالیسیر است و آنحضرت مکروه میداشت جامه چرکین را وقتی مردی را دید که بود بر وی جامه
چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را ژولیده موی چرکین جامه بد هیئت فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطانی است [illegible]
مبالغه در تزئین نیز خوش نمیداشت و در سفر السعادة میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه وسلم دو فرقه شدند بعضی مبالغه
کردند در تزئین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامهای درشت و لبون خسیس را و مقید شدند بان و این هر دو روش
خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تقید بتکلف محمود است. بهر حال شک نیست که سیرت سلف و عادت علما و زهاد و عباد ایشان بدرستی شناخت بود [illegible]
هم در صحیح آن روش ترغیب در آن نیز ورود یافته و آمده است البذاذة من الایمان و در باب تجمل و تحسین هیئت و تطیب ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم کبر و خیلاء کرد گفتند
یا رسول الله مرد دوست میدارد که جامه وی نیک باشد و نعلین حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت مستلزم کبر نیست که
عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله نظیف یحب النظافة یکی از صحابه میگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود بر من جامه دون [illegible]
مرا چیزی از مال گفتم نعم داده است مرا خدای تعالی از همه اموال از شتران و گوسفندان فرمود پس ظاهر کن نعمت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامها هم مناسب حال
غنا بپوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدای تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و کرامت وی تعالی بر تو و دید بر ایشان ژولیده
موی را فرمود و چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دید مردی که بر وی جامها است چرکین و رنگین فرمود نمی یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامه خود را
داده است که خدا دوست میدارد که ببیند اثر نعمت را بر بنده خود و لیس انجمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست قال الله
سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را نظیف و لطیف دارد [illegible]
بحلیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بنور طاعت و نظافت پیراسته و از نجاست [illegible]
شده است [illegible] اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفس است [illegible] اظهار جاه
جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر فقرا و کسوت قلوب ایشان میکند مذموم و مستقبح است چنانچه در شان منافقان آمده است و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و این
اشارت است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در [illegible] از حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم
و لا ثیابکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر بنیت اظهار نعمت و شوکت علم و عزت دین و جمال و حال و تنفیذ امر دین باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباس حسن و جامه نفیس
میپوشیدند بدین نیت ایشان را در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل میفرمود و برای جمع و اعیاد و نیز جامها جدا جدا میداشت و گفته اند که از این قبیل است لباس آلات حرب
برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار خیلاء کردن در آن است که متضمن اعلاء کلمة الله و نصر الدین و غلظ اعداء دین است و بعضی برای آن لباس نفیس میپوشیدند
تا اظهار غنا و ثروت کنند و فقرا و سائلان با ایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میرود و اگر بقصد تجمل [illegible] یا اظهار فقر [illegible]

مردوم گشته بدر موم واگر بجهة زهد و عدم رغبت در متاع دنیا وزینت آن و کفایت انبیا ربود و محمود است که از ین هردو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی المواهب
و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه اقسام سخن در فضیلت و استحباب و ترتب ثواب است نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد
بطریق سوال و میگوید شک نیست که سیرت سلف صالح بذاذت است در زمانت لباس بود پس چیست حال صوفیه شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته میدارند خود را و
حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید بانچه نقل میکنند از بعضی مشایخ ایشان کلامی جامع و مفید و حاصل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت
مشغولان بدنیا را آهنگ در زینت ظاهر و تفخر بمتاع دنیا و شیطین مر آن مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی که تحقیر کرده است آن را حق سبحانه و
تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکرگذاری این نعمت گوارا و دولت هنی و چون
گذشت بر این حال زمان و دراز و راه یافت قساوت بسیار اینمعنی و درک این حقیقه و راه یافت غفلت از راه دیگر گفتند بعضی مردم زمانت و بذاذت هیئت را حیله در تحصیل دنیا
و منعکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که میرود از پی ایشان و سلوک میکند بر سبیل
ایشان زمانت لباس و بذاذت هیئت را و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان نظر بمعنی و حکمت اگرچه در نظر ظاهربینان مخالف نماید و تحقیق ارشاد کرد شیخ
ابوالحسن شاذلی که مقتدا و رئیس سلسله شاذلیه است هر کسی را از اهل زمانت که انکار کرد بر وی جمال هیئت و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیئت من و لباس من میگوید بزبان
حال الحمدلله شکر مر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو میگوید بدهید چیزی مرا از دنیای خود و افعال این دایر بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به نیت است
اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم **وصل** بدانکه بود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار بزرگ و گران که از آن تضرر مبارک
باری بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایه سر از سرما و گرما آمده است که از چهار یا پنج ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بود و ذراع شرعی یکدست است از سر انگشت میانه تا
مرفق و آن دو شبر است مقدار بیست و چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباس نیز اعتبار کرده
و آن متعارف هر قوم است و زمان بزمانی اما اعتبار آن در اینجا نیز تحویل میتوان نمود والله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود و در آن و آنکه
در حدیث دیگر آمده است که عمامه جایز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن و آنحضرت را عمامه بود که آن را سحاب نام کرده
بود و الوان و اسپ و افراس و مرکب را نزد وی صلی الله علیه وسلم اسامی بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه می بود و لاطیه یعنی لاطیه سر بوده نه بلند تا طاق
بود و مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و مشرکان عمایم بر قلانس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم
بر قلانس میپوشیم و ایشان نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان متقرر است والله اعلم و چون
عمامه می بست سدل میکرد روایت الترمذی فی الشمایل عن ابن عمر و زیاده کرده مسلم و قد ارخی طرفیها بین کتفیه یعنی بتحقیق رها کرده بود دو طرف عمامه را میان دو شانه خود
و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این راسته عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عمامه میکرد و میگردانید و میگذاشت بر سر مبارک و میگذاشت
یک طرف عمامه را و رها میکرد طرف دیگر را و در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر منبر و بر وی عمامه سیاه بود که رها کرده بود دو طرف آن را میان
دو شانه خود و از جابر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکه را و بود بر وی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ذوابه
دایم نبود کذا فی المواهب بلکه در حدیث بخاری آمده که آنسرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفر بود و میگویند که در دخول مکه بر سر خنک در بر داشت و مغفر بر سر مبارک
بود و دستار پوشیده و هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول با آنکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض با آنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از
آن فرود آورد مغفر از سر و عمامه سیاه بر بست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بر وی آنحضرت و بر وی عمامه سیاه بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و ابن اسحاق گفته که این
اظهر است و جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح مکه بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد آن را از پیش رو و دست
و پس پشت من و آمده است که ملائکه روز بدر و حنین بنفس مومنان امداد عمامه با این هیئت بسته بودند و گفته اند که ادنی مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر زیاده
بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه از جانب یسار از زیر حنک و ذقن گذرانیده بر جانب دیگر بند و گفته اند که تحنیک مسنون است

نکرده است و این شرط نیز است که آن سنت مؤکده است و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند حال آن ترک اولی و افضل خواهد بود والله اعلم بود آستین شریف آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تا بند دست و دراز تر از بند مانع میگردد از سرعت حرکت و بطش و کوتاه تر از بند نگاه نمیدارد دست را از حر و برد در همه افعال آنحضرت و اوضاع وی صلی الله علیه و سلم
معانی و حکم است که واقع است بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود ذیل قمیص و ازار او صلی الله علیه و سلم تا انصاف ساقین و نمیگذشت از شتالنگ و گویا انصاف ساقین
اشارت است بانکه حقیقه نصف که وسط حقیقی است شرط نبود در طرفی ازار ابن عمر آورده که گفت بر گذشتم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس فرمود آنحضرت یا
عمر هر چیزی که لمس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان تر از شتالنگ است از ازار در نار است و اینکه برای [illegible] است در نار از [illegible]
اسبال و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود دراز کنند یک شبر گفت اکنون برهنه می شود پایهای ایشان فرمود دراز کنند
یک ذراع و زیاده نکنند بر آن و این است حکم از ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل مر زنان را جائز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه
شامل است قمیص را و ردا و عمامه را نیز در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسبال در ازار و قمیص و عمامه است و هر که بکشد از آن
چیزی بطریق رعونت و کبر الحدیث و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود بجهت کثرت وجود اسبال در آن و بلفظ ثوب مطلق نیز واقع شده [illegible] در عمامه
[illegible] دارد و مراد بدان اطالت عذبه است از حد معهود و تطویل اکمام چنانکه معتاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب مواهب از [illegible] نقل میکند که گفته
[illegible] آستینهای فراخ و دراز [illegible] عمائم [illegible] که حادث شده است و نو شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و نه از هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم [illegible]
[illegible] است و از بعضی دیگر از علماء نقل کرده که گفته پوشیده نیست [illegible] که آستینهای دراز که در این زمانها متداول شده [illegible] اسراف [illegible]
که منهی عنه است و لیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی و گشته است مر هر قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلا است شک نیست در تحریم
آن و آنچه بطریق عادت است تحریم نیست در آن مادام که بجر ذیل نکشند که ممنوع است از ثوب و نقل کرده است قاضی عیاض کراهت هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه [illegible]
در لباس از طول [illegible] انتهی و در این اقوال که از علماء نقل کرده شد تصریح است [illegible] این طول [illegible] است و لیکن [illegible] لفظ عادت [illegible] و تعارف [illegible] جواز
عذر [illegible] از آن میکنند و از بعضی اکابر [illegible] الله [illegible] شنیده شده است که میگویند این [illegible] لباس عرف و شعار [illegible] است [illegible]
[illegible] آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم [illegible] واقع شده است از حدیث [illegible] از اسبال
تطویل ازار [illegible] بقصد خیلا و تکبر [illegible] است و اگر نه باین قصد باشد چنانکه [illegible] داخل این حکم نشود و در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق [illegible]
[illegible] عادت [illegible] چنین نشسته بود [illegible] و در صورت اسبال [illegible] چون از آن نهی واقع شد [illegible] که حال [illegible] چنین است [illegible] فرمود آنحضرت [illegible]
نیستی که [illegible] و باید دانست که ازار که اینجا مذکور است بمعنی [illegible] است [illegible] میگویند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ازار پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند که [illegible] در مسند خود [illegible] از ابی هریره آورده که گفت آمدم من [illegible] روزی همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس
نشست آنحضرت بدکان [illegible] پس خرید سراویل بچهار درهم [illegible] پس گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] گفت ابوهریره [illegible] سراویل [illegible] رسول [illegible]
خود [illegible] گفت ای فلان [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم سراویل را گفت ابوهریره [illegible]
[illegible] گفت ابوهریره [illegible] یا رسول الله [illegible] سراویل [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] ولیکن [illegible] آنحضرت [illegible]
و در [illegible] که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود [illegible] روایت کرده شده است که پوشید آنحضرت سراویل را [illegible]
ازار آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قمیص اگرچه ازار در دوام [illegible] پوشیدن [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] و تحقیق علماء محدثین [illegible] عمامه [illegible] قمیص آنحضرت [illegible] بود [illegible]

کرده و تکلیف کنند بهر دو طرف که در عرف عرب شعار زنان است و نگهبان مردان برسینه هست و در دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح اینجاست حکایت یاد دارم که در حرم شریف
ایا بکی در زمان سید که نگهبای پیراهن او بر روی ابلق بود نشسته بودم که یکی از علماء عرب پیش ما میکرد و می آمد و صبر دید و بجانب آن بار بسیار نگاه میکند عرض کرده شد که سید ما چه
می بیند و چه میجوید گفت انهم و شرم مر خدا را که لباس زنان پوشیده و در حرم خدا نشسته است روایت از معاویه بن قره از پدرش که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در رهطی
از مزینه تا بیعت کنیم انحضرت را و بود نگهبای پیراهن او گشاده پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص انحضرت پس مساس کردم خاتم نبوة را روایت الترمذی سیوطی میگوید که این حدیث دلالت
میکند که قمیص انحضرت را جیب بود که ازار داشت و توهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم نسبت خلاف آن انتهی و بود طول ردای انحضرت صلی الله علیه و سلم چهار ذراع و عرض وی دو ذراع و نیم ازین
علم آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بر وی ازاری بود تقعقع میکرد و آمده است که انحضرت را از جا میکرد و ازار را از پیش بر میداشت و بلند میکرد و از پس و از ابن عباس آمده که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که ازار می بست زیر ناف خود و پیدا می بود ناف وی و دیدم عمر را رضی الله عنه که ازار می بست فوق سره و مروی است از ابوبرده بن ابو
موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها ردا و ازار را و رنسبا مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم درین دو جامه
صفه و گفت اسماء بنت ابی بکر بود جبه انحضرت صلی الله علیه و سلم نزد عائشه که چون فوت کرد او را من گرفتم و ما می شوئیم او را برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است انحضرت صلی الله
علیه و سلم جبه رومیه تنگ آستین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین بر آورد و جبه بر کتفش و نیست و انکند پس دستها بشست و این در حال سفر بود و در سفر جامه تنگ
میپوشید و روایت کرده است انس بن مالک که انحضرت صلی الله علیه و سلم دوست میداشت دیدن حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی است از برد که در وی حمره است و از جابر بن
سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا رسول صلی الله علیه و سلم در شب ماهتاب و بر وی حله حمراء بود پس نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی انحضرت پس بود انحضرت نزد من احسن
از قمر صلی الله علیه و سلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را در روایتی چیزی را احسن در حله حمراء از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لمه را در حله حمراء احسن از رسول خدا و لمه
بکسر لام و تشدید میم موی سر که فرو آید از نرمه گوش و کلام که امام میکنند و فرق در می آید با دوش و تحقیق آن در رساله حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که میپوشید برد احمر خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است مراد ازار رو حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که استر دارد و احمر آنکه بخطها سرخ بافته اند
چنانکه درین دیار ما الاچه میباشد و این از برود یمنیه است منسوب به این اسم بجهت نسج خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ خالص که منهی عنه است پس آن و در صحیح مسلم از ابن
عمر آمده که گفت دید انحضرت صلی الله علیه و سلم بر من دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس مپوش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت درآمدم
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بود بر من جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من اهلیه من فرمود بسوز آنرا و اشتباه باشد بعضی مردم را از
حدیث که پس احمر جامه آیا شد این خطا است مراد با حمر آنجا جامه است که خطوط احمر دارد و همچنین اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است که دیدم انحضرت را صلی الله
علیه و سلم که بود بر وی دو برد اخضر و در حدیث یعلی بن ابی لیلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که طواف میکرد مضطبع به برد اخضر مراد برد است
که در وی خطهای سبز است اگرچه درینجا حمل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف دیار عرب بهمان معنی است همچنین اصفر بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حمله
نیز بمعنی جامه ابریشمی فهمیده اند آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است اختلاف کرده اند علماء در ثیاب معصفر پس اباحت
کرده است آنرا جمعی از علماء از صحابه و تابعین و من بعدهم و گفته است به این قائل است امام شافعی و ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیه و لیکن گفته است مالک که غیر
معصفر افضل است و در روایتی تجویز کرده است پس آن در خلوت و منع کرده در اشتهار است و در محافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را بر این که
انحضرت پوشیده حله حمراء و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و مذهب حنفیه نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است کراهت تحریمی
و جایز نیست ادای نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصر بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر و صاحب نهایه گفته که حق اتفاق
کرده است مسلم را در معصفر شنیع و گفته که نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ به زعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است شافعی که رخصت کردم در لبس معصفر مگر از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که
حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهی از آن مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که انحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی کرد شما را و میگوید بیهقی که تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد
بیهقی حدیث مسلم را که مذکور شد لباس الکفار و احادیث دیگر را بعد از آن گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث هر آینه قائل میشد بآن لیکن ذکر کرد بیهقی با اسناد خود و صحت رسیده است از شافعی که گفت هرگاه که بعضی سند

حدیث برخلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا گفت امام شافعی نیست که از شافعی سند را در من باو گفت انچه نهی کنیم مرد را ازان حال از عصفر است و از حکم او را اگر مزعفر کرده باشد لبس شود انرا در
متابعت او در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر و مزعفر هر دو منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که انحضرت نهی کرده از مزعفر لیکن مشکل انست که از ابن عمر امده که انحضرت
صلی الله علیه وسلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را بزعفران بیرا این مبارک خود را و عمامه خود را روایة الدیبانی و ترد ابو داود و بابن لفظ آمده که رنگ میکرد
پوشش و زعفران جامهای خود را تا انکه رنگ میکرد عمامه را نیز و تحقیق روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند احادیث نهی را با صحیح امده
الله اعلم و انحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت جامه سفید را و میپوشید انرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفید است باید که بپوشند انرا زندهای شما و کفن کنند دران مردهای خود را و گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید
از عائشه رضی الله عنها امده که گفت بیرون آمد انحضرت در بامدادی و بود بروی مرط موی سیاه مرط بکسر میم و سکون را کسا از خز یا صوف از ریسمانه میشود و لوی و در ذکر عمامه شریف گذشت که دخل النبی صلی الله علیه
وسلم مکه یوم الفتح و علیه عمامه سوداء و لبس اسود معصیت در سباق سبز نیز است و جامه پشمینه پوشیده و اما طیلسان که عبارت است از پوشیدن سر بچادر و مانند ان و انداختن طرفین ان بر کتفین پس گفته است ابن
قیم جوزی که ان مکروه است منقول نیست از انحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذکر کرد دجال را و فرمود و بیرون می اید یا وی
هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه پس گفت نیست ایشان مشابه مگر یهود خیبر و حدیث ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و
ترمذی امده لیس منا من تشبه بغیرنا و انکه در حدیث هجرت امده است که انحضرت بخانه ابو بکر آمده و در بغیر وقت متقنع از جهت ضرورت اخفا کرده نشناسد کسی او را و انکه تقنع عادت انحضرت بود انتهی و این سخن
از ابن قیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از انحضرت و بجهت ضرورت بود نه عادت بود زیرا که در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که انحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار میکرد قناع را رواه
البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بلفظ کان یکثر التقنع پس این حدیث و غیر ان رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است
از انحضرت که پوشیده است قناع را و اما قول او که او نقل کرده نشده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است انرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد انرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از ابن عمر
که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس گذشت مردی متقنع در ردای پس گفت انحضرت صلی الله علیه وسلم این مرد در ان روز بر هدی خواهد بود
پس برخاستم من تا به بینم که آن مرد کیست ناگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد
و متقنع بود بر اس خود و ابن سعد از سلیمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله عنه که میپوشید طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی را و انکه ذکر کرده است
ابن قیم از قصه یهود حافظ ابن حجر گفته که استدلال باین در وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد و تحقیق برطرف گشته بانست در زمانه ما پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین بن عبد السلام
گفته که سنتی که از شعار قومی از اهل ضلال شده باشد ترک ان از ضلال بهتر نیست او کما قال و گفته اند که انکار نیست بجهت الوان طیالسه بود که زرد بود و نادر گردیده اکنون فی الثوب الاصفر
و از کبار مشایخ و صلحا منقول است که تطیلس میکرد و ندرو فی بهجة الاسرار که کان الشیخ عبد القادر یتطیلس عالیا انکار ابن قیم انرا و مبالغه دران بجهت انست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که
ابن جوزی و اتباع او بانکار این جناب گرفتار بود و تدبر ما بیند علیهم و الله اعلم و چون بود انحضرت صلی الله علیه وسلم طیب و اطهر ناس بود و نشان آن در بدن شریف وی صلی الله
علیه وسلم که چرکین نمیگشت جامه وی بمساس بدن وی و نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست مگس بر جامه و بدن وی صلی الله علیه وسلم کذا جاء فی الحدیث ولیکن مشکل میشود این حدیث
که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در شمایل از عائشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد انحضرت چون در خانه میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی بود در بجای شانه و تخصیف نعل بود انحضرت صلی الله علیه وسلم که بحث از جامه شپش را و می دوشید شاة خود را و میدوخت نعل خود را و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از
کسی دیگر افتاده باشد نه انکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی انجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک و بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که در صورت
فلی است یعنی در جامه خود نگاه میکرد و بحث انرا و پاک میکرد و مشابه انکه مردم بعض چیزها میجویند و در ذهن این مسکین معنی می نشیند دقاری باید و الله اعلم بحقیقة الحال علی وجه الکمال و در
مواهب باین عبارت نفی آورده پس ایذا نمیکرد او را انقطیعا دیگر چه صلی الله علیه وسلم و این عبارت ظاهر نفی ایذا شپش میکند نه وجود انرا و لوازم که کفایت از نفی لزوم نفی لازم بود
وصل از جمله لباس شریف انحضرت خاتم بود که میپوشید انرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گرفت خاتمی را از نقره و بود آن خاتم در دست
مبارک وی بعد از وی بود در دست ابو بکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا انکه افتاد در بیر اریس بفتح همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب
مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده است که افتاد در بیر اریس از دست معیقب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون تحتانیه در اخر موحده نام

تا ایام عثمان است و همان است رضی الله عنه آمده که هر چند خاتم را در ان چاه جستند و آبها را کشیدند و پاک کردند نیافتند و گفته اند که گویا در ان خاتم سری بود که انتظام کارها
ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا
صلی الله علیه و سلم نیز تفرقه و فتنها بظهور آمد که اشد از ان قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا بروز قیامت فرو ننشست و هم در صحیحین از انس آمده که خاتم رسول خدا صلی
الله علیه و سلم پوشید خاتم نقره را که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی اقوال است بعضی گویند که از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه می باشد و کان او در آنجاست
و بعضی برانند که صانع او حبشی بود و می گردانید آنحضرت نگین خاتم را جانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دست مردی خاتم از حدید
فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار بیفکن فرمود مر او را که بساز خاتم را از فضه و زیاده مکن بر مثقال و در روایتی تمام مکن او را بر مثقال و همچنین آمد مردی که بروی
خاتم شبه بود بفتح شین معجمه و باء موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که آنرا بهندی بزبان پیتل گویند ساخته میشود از وی اصنام تسمیه کرده شد بآن از جهت مشابهت
مشابهت در رنگ بطلا فرمود که چیست مرا که می یابم از تو ریح اصنام پس انداخت آن مرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی [illegible] بضم ضاد و سکون واو [illegible] است
و همچنین مکروه است خاتم رصاص و نحاس و نحو آن خاتم حدید و در حدیث صحیح که آنحضرت بخاطب واهبه نفس فرمود اطلب ولو خاتما من حدید [illegible] اینجا التماس آن خاتم
معلوم میشود بلکه مراد شی قلیل حقیر است و در سنن ابو داود و نسائی از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از حدید بود که [illegible] شده بود بر وی فضه والله اعلم
[illegible] خاتم ذهب در صحیحین از براء بن عازب و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خاتم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خاتم را [illegible]
[illegible] اکثر علما [illegible] خاتم [illegible] الی [illegible]
صحابی بدری بود در غیبت موت وی خاتم از ذهب [illegible] از صحابه خاتم [illegible]
[illegible] ازان و مکروه است [illegible] ازانس رضی الله عنه [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و در روایتی آمده است تختم کنید بعقیق پس بدرستیکه آن نفی میکند فقر را و در روایتی [illegible] و در حدیث فاطمه [illegible]
[illegible] تختم کنید بعقیق [illegible] و احادیث [illegible] از آنحضرت [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم تختم [illegible] و در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص
[illegible] و در روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود و فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود [illegible]
خاتم و در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد رسول الله [illegible] نقش کنند در خاتم خود این را و در روایت
بخاری از انس آمده که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر دوم
رسول [illegible] الله [illegible] و اما قول بعضی [illegible] که اسم جلاله سطر اعلی بود و محمد تحت [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله [illegible]
[illegible] تختم در یمین و یسار و اختلاف کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته [illegible] امام احمد [illegible] صالح از وی که
تختم در یسار احب است بسوی من و یمین [illegible] مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی [illegible] امام ابی حنیفه نیز [illegible] است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس
آمده که گفت بود خاتم آنحضرت در [illegible] و اشارت کرد بخنصر از دست چپ و همچنین در روایت ابی داود و از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی
حفاظ که تختم در یسار مروی است از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم در یمین را و این قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم در
یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی در یمین میپوشید و گاهی در یسار و بعضی گفته اند که تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست
که در صحت هر دو سخن است و ذکر کرده صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشته می بست از برای فرا گرفتن یاد داشتن تا فراموش نکند و در [illegible]